

احسان نراقی

علوم اجتماعی

وسیر تکوینی آن

۴۰۰۰
=

احسان زراعتی

علوم اجتماعی

وسیر تکوینی آن

چاپ دوم

با اصلاح و تجدیدن نظر در برخی از اصطلاحات

شماره ثبت $\frac{۱۳۹۷}{۴۷/۱۲/۲۲}$

چاپ و صحافی این کتاب در اسفند ماه ۱۳۴۷
در چاپخانه پارس - تهران - با تمام رسید

بها : ۱۸۰ ریال

پیشگفتار

در برنامه انتشارات سال ۱۹۶۰ یونسکو تألیف و نشر دو کتاب نیز بعنوان «درآمد به علوم اجتماعی» منظور شده بود. یکی بزبان انگلیسی برای استفاده در دانشگاههای هندوستان، و دیگری بزبان فارسی برای تدریس در دانشگاههای فارسی زبان.

تألیف و تدوین کتاب اول به «تم بوتومور»^(۱)، استاد جامعه‌شناسی در دانشگاه لندن، و تهیه و نگارش کتاب دوم باینجاناب واگذار گردید. بوتومور، پس از مسافرتی چندماهه به هندوستان و مطالعه درباره اقسام خاص مسائلی که برای این کشور مطرح است، بتألیف کتابی تحت عنوان «جامعه‌شناسی»^(۲) اقدام کرد که قرار است بوسیله همکار گرامی و دانشمند آقای دکتر شاپور راسخ بزبان فارسی ترجمه شود.

امادرباب تألیف کتاب محول باینجاناب، ابتدا یونسکو در نظر داشت که این کتاب، مخصوصاً با استفاده از کتب و رسالاتی که این سازمان از ابتدای تأسیس نشر داده، تنظیم و تدوین گردد. ولی نگارنده را نظر بر این بود که برای دانش‌پژوهان فارسی‌زبان مناسبتر اینست که در زمینه علوم اجتماعی مقدمهٔ تهیه و تألیف کتابی پرداخته‌آید که در عین حال مشتمل باشد هم بر رؤس مطالب علوم اجتماعی و بیان اجمالی هر یک و کیفیت پیوستگی آنها با یکدیگر در عصر حاضر و هم بر ذکرها سوابق تاریخی و سیر تکوینی و عوامل رشد و تکامل این علوم تا زمان ما و جهات نیاز جدید دنیای کنونی و توجه خاص امروزی بآنها، و سپس کتاب دیگری بیان تفصیلی این علوم در عصر حاضر اختصاص داده شود.

1) Tom Bottomor

2) Sociology: A guide To Problems and Literature

پس از طرح و تصویب این نظر از طرف یونسکو نگارنده بتألیف کتاب حاضر اهتمام ورزید و طی مدت پنج سال کوشید تا، گذشته از مراجعه بمنابع و مآخذ متعارف علوم اجتماعی، از طریق شرکت در کنفرانسهای بین المللی و مذاکره بامتخصصان و صاحب نظران و مطالعه در نشریات مربوط بباحصل بحثها و گفتگوهای که در انجمنهای بین المللی جامعه شناسی و روانشناسی اجتماعی و علم اقتصاد و علم آمار و غیره بعمل آمده بکسب اطلاعات بیشتری در زمینه وضع و حالت علوم اجتماعی در عصر حاضر و نحوه برخورد آنها بمسائل مختلف و کیفیت استفاده عملی از آنها در اصلاح شئون مختلف اجتماعی توفیق یابد، تامنظور از تألیف حتی الامکان بهترین نحو حاصل آید.

لکن نقل و ترجمه علوم و معارف جدید بزبان فارسی خاصه، علوم اجتماعی و علوم انسانی جدید، نظر بیوند و آمیختگی خاص مسائل آنها با سوابق تاریخی و خصوصیات قومی و زبانی، امریست حساس و دقیق و باید همواره مراقبت شود تا به ازای تعبیرات و اصطلاحات خارجی بادر نظر گرفتن سوابق تاریخی و موارد ادبی و فرهنگی بوضع الفاظ و تعبیرات مناسب مبادرت گردد. بنابراین ملاحظات، در تنظیم مطالب کتاب نظر نگارنده این بوده است که حتی المقدور سعی شود تا با توجه بزبان و ادب فارسی و بطور کلی با توجه بمعارف اسلامی بیان مطالب و ترجمه و تعبیر اصطلاحات پرداخته آید.

از طرف دیگر، چنانکه اشاره رفت، نظر بتفصیل و تعقید خاص علوم اجتماعی و پیوستگی مسائل آن بسوابق و موارد تاریخی، نضیح و پختگی این علوم، در هر زبان و در نزد هر قوم و جمعیت، چه از جهت لفظ و چه از جهت معنی، امریست تدریجی و موقوف بمدت و زمان و همچنین متناسب با کیفیت و میزان اهتمامی که در محافل مختلف علمی و فرهنگی نسبت بآنها مبذول می گردد.

بنابریجهات مذکور نگارنده هرگز ادعا ندارد که این تألیف عاری از نقایص معنوی و لفظی باشد و از خوانندگان تمنی دارد که بهرگونه نقص و خلل

معنوی و لفظی که برخوردارند یادداشت و مؤلف را مطلع فرمایند تا در چاپ آینده برفع و اصلاح آنها حتی الامکان پرداخته شود.

بهر حال، چشمداشت با جرو پاداشی که نگارنده بازای مساعی خود، چه در مورد این تألیف و چه در زمینه دیگر خدمات فرهنگی و اجتماعی، دارد بستگی و تناسب با میزان مددی خواهد داشت که این مساعی بخود آگاهی آزادی بخش نسل جوان نسبت با اهمیت و کیفیت زندگی در جهان امروز و بشرکت صمیمانه این نسل، در پیشبرد هدفهای اصیل انسانی، با استمداد از تفکر منطقی و اتکای بفضیلت اخلاقی و استفاده از ذوق هنری؛ بتواند رسانید.

در خاتمه مؤلف بر خویش فرض و واجب میداند که از استادان محترم دانشگاه که وی را به تألیف کتاب تشویق و تشجیع فرموده اند، مخصوصاً از مساعدت و همکاری گرانبهای دوست دانشمند و گرانمایه آقای دکتر احمد فردید، استاد دانشگاه تهران، که در زمینه حکمت قدیم و جدید دارای مطالعات مفصل و عمیقی میباشد و در مورد تعیین و انتخاب معادل فارسی اصطلاحات علمی این کتاب نگارنده را یاری فرموده اند، سپاسگزاری نماید. همچنین وظیفه خویش می شمارد که از کوششهای کلیه همکاران گرامی مؤسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی، بویژه آقای حسن حبیبی که در جمع آوری و تدوین منابع و مآخذ مورد لزوم مساعی مستمر مبذول داشته اند، صمیمانه تشکر کند.

احسان نراقی

شهر یورماه ۱۳۴۴

کتاب

بخش اول

علوم اجتماعی و جهان بینی های عمومی

فصل اول

دانش اجتماعی در مراحل نخستین

انسان از همان زمان که خود را مواجه با طبیعت و عالم خلقت یافته همواره در پی آن بوده است که بامور مربوط بحیات اجتماعی خود، با توسل بافسانه‌های خیالی و التجای باحکام دینی و استناد بآرای فلسفی و علمی صورتی نوعی و هیأتی وحدانی بخشد و بدین قرار از برای خود، باختلاف زمان و مکان، جهان بینی خاصی بوجود آورد .

و چون حصول و تطور هر علم مشروط بشرائطی است حصول آگاهی نسبت بامور اجتماعی و نیز تابع عواملی بوده است، همچون: وجود سوابق و موارد تاریخی در زمینه حکمت و معرفت و محیط مناسب برای تفکر و غور و مذاقه آزادانه در امور و حدوث دگرگونیها و انقلابهای اجتماعی که ذهن افهام و عقولی را بخود مشغول داشته و وجود دانش اجتماعی را ضروری ساخته است .

۱ - یونان

و اما این شرایط نخست در یونان سده‌های ششم و پنجم و چهارم قبل از میلاد است که می بینیم در مغرب زمین پدید آمده و محیط را برای نشو و ارتقای چنین تفکرانی آماده و مساعد ساخته بوده است .

یونانیان این عصر معتقد بودند که احکام عالم هستی وقوانین وسنن حاکم بر طبیعت و اجتماع برای بشر از امور لاینحل نیست و ذهن آدمی از فهم و دریافت این قضایا ناتوان نمی ماند . بر اثر این اعتقاد علوم طبیعی و انسانی که شامل شناسائی جامعه نیز بود در فلسفه جمع آمدو بدینسان فلسفه محل تلاقی و محور همه علوم گردید .

در اواخر سده ششم قبل از میلاد فیثاغورث بمصر و ایران و هند سفر کرد و از علوم و معارف این سرزمینها، خصوصاً از علوم ریاضی که مصریان پایه گذار آن بودند، بهره فراوان یافت و در صدد برآمد تا آثار و احکام عالم هستی را بوسیله ضوابط و قواعد ریاضی بیان کند؛ زیرا او عدد را اصل وجود میدانست و همه امور را نتیجه ترکیب اعداد می انگاشت . بدین ترتیب بشر در راهی قدم نهاد که مسائل جهان را با دید علمی و منطقی بنگرد .

از طرف دیگر در قرن پنجم پیش از میلاد حکیم و طبیب بزرگ یونان بقراط^(۱) مذهب فلسفی خود را بر اساس شناسائی علمی تن و جان آدمی بنا نهاد و کوشید تا کیفیت تأثیر محیط را در تن و جان بشر تحت مطالعه در آورد . همچنین سوفسطائیان برای نخستین بار سازمانها و رسوم و عادات دوران خود را باشیوه خاص خود، که عبارت از صناعات مجادله و مناظره و خطابه بود، مورد نظر قرار دادند و علاوه بر نظاماتی که در یونان قرن پنجم قبل از میلاد وجود داشت ب جستجوی اصول و قواعد حقوقی دیگری برآمدند. آنان برای مردم خواهان آزادی و تساوی بیشتری بودند و با جرأتی کم نظیر خود را از قیود زمان رها نموده به عنوان تأمین خوشبختی افراد بچاره جوئیهای تازه ای پرداختند. هرودت، که او را پدر علم تاریخ غرب گفته اند و در ابتدای قرن پنجم می زیست، در مسافرتهاى متعدد خود بجمع آوری اطلاعات وسیعی از آداب و رسوم و مذاهب ملل پرداخت و همچنین درباره شهرهای یونان بدقت مطالعه

1) Hippocrate

کرد. امعان نظر این مورخ در وقایع و نحوه توصیف او از جنگها و زندگی اقوام وی را در ردیف نخستین پایه گذاران اتنوگرافی^(۱) امروزی قرار داد، و همین جامع بودن شیوه او باعث آمدن تا مورخان اسلامی نیز بعدها همان روش او را دنبال کنند.

سقراط در جلب توجه معاصران خود و اندیشیدن درباره زندگی انسان و تکالیف او و لزوم خودشناسی و طریقه استفاده از علم و حکمت در خط مشی و طرز سلوک آدمی سهمی بسزا داشت. «خودت را بشناس» سقراط، که برای اهل نظر معنی آن همواره محفوظ مانده است، خود معرف اشتیاقها و انگیزهها است که بشر را بسوی علوم انسانی و اجتماعی، که در حقیقت يك نوع خویششناسی است، سوق داده است.

شاگرد سقراط افلاطون معتقد بود که همان نظم و سامانی که در افکار و نظریات فلسفی وجود دارد باید در جامعه نیز صورت و وقوع پیدا کند. او در کتاب «ولایت نامه»^(۲)، که مشتمل بر اصول نظری وی درباره جامعه و اداره آنست، میگفت: مدینه فاضله (آئین شهر)^(۳) در صورتی وقوع خارجی پیدا تواند کرد که اداره آن بعهده فلاسفه و دانشمندان باشد. فلسفه اجتماعی افلاطون مبتنی بر نظر او در باب ماهیت روان آدمی بود؛ زیرا او میگفت تن آدمی جایگاه سه جزء نفس میباشد. یکی «سر» که مقر عقل است، و دیگری «قلب» که مرکز قوه شوقیه انسانی است، و سومی کبد که محل قوه غضبیه اوست. سعادت بشر موقوف بر تعادل میان این سه قوه است، و چنین تعادلی حاصل نمیشود مگر با دارا بودن سه فضیلت: فضیلت «سر» که فرزانهگی و حکمت است. فضیلت دل که اراده و شجاعت است؛ فضیلت کبد که خویششناسی و تسلط بر نفس است. چون درست بنگریم پیکر اجتماع شباهتی تام با تن آدمی دارد؛ یعنی حکما و فلاسفه بمثابة دماغ و سپاهیان و لشکریان بمانند قلب و پیشه‌وران و کارگران همچون کبد يك جامعه هستند.

ارسطو که واقع بین تر از افلاطون بود و میکوشید تا نظر را با عمل توأم

1) Ethnographie

2) Politeia = République

3) Cité idéale

کند در جهان بینی خود انواع مختلف موجودات زنده و از جمله انسان را در عرض هم قرار میداد و یکی را، در عین حال با قول بتمایز ذاتی آنها از یکدیگر، بعنوان صورت متکامل دیگری ملحوظ میداشت. وی دربارهٔ جامعه میگفت: عوامل غیر متجانس باعث تشکیل جامعه شده‌اند و سلسلهٔ مراتب اجتماعی و وجود نیروهای مختلف و تقسیم کار و طبقات اجتماعی معرف این عدم تجانس و در عین حال موجب برقراری تعادل است و چنانچه در وضع هر یک از این عوامل دگرگونی و تغییری رخ دهد تعادل اجتماعی برهم خواهد خورد. بدین ترتیب می‌بینیم ارسطو با ضل تبدلات و تغییرات اجتماعی، که در جامعه شناسی امروزی مورد نظر است، توجه داشته است.

همچنین ارسطو دربارهٔ زندگی اقتصادی جامعه و خصوصاً مسئلهٔ مبادله، که نخست از مبادلهٔ کالا با کالا و سپس ب مبادلهٔ کالا با پول بدل میشود، به تفصیل بحث کرده است. مهمترین آثار ارسطو در باب مسائل اجتماعی و اقتصادی و سیاسی یکی کتاب معروف او بنام «سیاست» و دیگری کتاب «اصول حکومت آتن» است که مشتمل بر اصول و قوانینی است که در ۱۵۸ شهر یونان جاری بوده است. این کتاب از یک سلسله از «تک نگاریها»^(۱) تشکیل شده است.

بطور کلی باید گفت تمدن و فرهنگ و فلسفهٔ یونان در شناختن مسائل انسانی و زندگی اجتماعی سهم بسزائی داشته است و یونانیان پایه گذار روشها و طریقه‌هایی بوده‌اند که در تاریخ تفکر بشر میتوان آنها را بعنوان مبداء و مأخذ تلقی کرد. این روشها و طریقه‌ها عبارتند از:

یکی شناسائی زندگی ملل با روش توصیفی که هرودت پایه گذار آن بود. دیگر مذهب اصالت معنی یادیدار انگاری (اید آلیسم) اجتماعی افلاطون که در رؤیای «آیین شهر» او نمودار است، بطوریکه متفکران و مصلحان اجتماعی که در صدد طرح ریزی جامعهٔ بهتری بر آمده‌اند همیشه بآن بعنوان مثال اعلی اندیشیده و در آراء و عقاید اجتماعی خود از آن پیروی کرده‌اند. سوم روش تجربی و شیوهٔ واقع بینی ارسطو که ضمناً مستند به بینش نظری و نظر عقلی نیز بود.

هرچند آراء فلسفی ارسطو دچار جمود اصحاب مدرسه و قشریان مسیحی قرون وسطی گردید، ولی بیش از دو هزار سال شبح ارسطو بر افهام متفکران و دانشمندان سایه افکند و، چه آنها که تعبداً عقاید وی را پذیرفته و چه آنها که نظیر فرنسیس بیکن قصد درهم شکستن نفوذ و سلطه او را داشتند، جملگی از عقاید و نظریات و شیوه‌های تفکر ارسطو متأثر بوده‌اند.

۴- قرون وسطی

با انقراض تمدن درخشان یونان و الحاق آن با امپراطوری روم فرادشهای^(۱) فکری و فلسفی این سرزمین بروم منتقل گشت و با تمدن لاتینی ممزوج گردید و مغرب زمین خود را با اشاعه عیسویت یکسره تسلیم طرز تفکر مذهبی نمود و از این ببعد، یعنی از قرن سوم میلادی تا اواخر قرون وسطی، هر نظامی، اعم از فردی و اجتماعی، نظیر نظام آفرینش، تابع عنایت الهی یعنی اراده مسبق به علم او یا فقط تابع صرف اراده مطلق و مشیت او قرار داده شد. بدین نحو تعارضهائی که موجب تبادل افکار و برخورد عقاید و پیدایش اندیشه‌های بدیع بود از میان برخاست. زیرا امور اجتماعی همچون امور سیاسی و علمی و مذهبی جملگی تابع یک اصل گردید و دیگر شناسائی و معرفت دنیای خارج، چه انسانی و چه غیر انسانی، نظیر دوران یونان غایت اصلی فلسفه و علوم نبود؛ بلکه مقصد اساسی هر معرفتی فهم و اثبات نظام الهی در کون و مکان و تجلی آن در میان مخلوقات این جهان بود.

در چنین دنیائی که علم ضرورتی را ایجاب نمی‌کرد فقط ریاضیات مورد توجه بود؛ آنهم تا حدی که می‌توانست مبین و مفسر مفاهیم انتزاعی حاصل از فلسفه الهی باشد. علمی که با انسان و جامعه سروکار داشت چندان مورد نیاز نبود؛ بجز حقوق که انعکاسی از عنایت و مشیت الهی و در نظام فتووالی تعیین کننده وظائف و تکالیف افراد نسبت بیکدیگر بود.

در قرون وسطی- چنانکه فیلسوف مشهور فرانسوی «اتین ژیلسون»^(۲)

1) Paredosis = Tradition

2) Etienne Gilson

در کتاب «روح فلسفه قرون وسطی»^(۱) گفته است - نظام طبیعی چه از جهت مبداء و منشاء و چه از نظر غرض و غایت متکی بر نظام مابعدالطبیعه (متافیزیک) و انسان بر صورت پروردگار خویش آفریده آمده بود، و ازین رو موجباتی جهت بحث و تدقیق مستقل دربارهٔ موجودیت و خصوصیت آدمی و جامعه که شامل او میشود وجود نداشت؛ و چون انسان در ردیف سایر مخلوقات قرار نمیگرفت تا مطالعه او ممکن و عملی گردد نگاه مطلق و عام و شامل حکمای یونان به انسان بدل به نگاه مقید و خاص و محدود شد. آدمی از این پس مظهر کامل پروردگار بود و از حالت یک وجود قابل مطالعه نظیر دیگر مخلوقات خارج شده بود. بدین نحو می بینیم که در جهان بینی مسیحی قرون وسطی علوم انسانی و اجتماعی تحت الشعاع علوم الهی و شرعی قرار گرفته بود، و بدین جهت قرنهای گذشته بدون اینکه متفکران بزرگی در این زمینه بظهور آیند .

۳ - اسلام

در این ایام درست در مقابل تمدن مسیحی اروپائی تمدنی قوی و نیرومند بوجود آمد که از اندلس تا آسیای مرکزی اقوام مختلف را دربر گرفت؛ و آن تمدن اسلامی بود .

کیفیت هم بستگی که از طرز تفکر اسلامی میان فرد (مؤمن) و جامعه (امت) وجود داشت بزندگی اجتماعی مسلمین قدرت و نیروی محرک بی سابقه ای بخشید . تضمین سعادت دنیوی و اخروی و حفظ شخصیت فرد و جمع لازم و ملزوم یکدیگر شد، و بدین سبب مسلمین با شور و شغف فراوان بجانب علوم و فنون و صنایع ملل دیگر روی آوردند و از عناصر فرهنگ یونان گرفته تا هند بهره برگرفته و نتیجه آنرا باطبایع و قریاح اقوام عرب و ایرانی آمیختند و در همهٔ زمینهها بکشفیات و تحقیقات جدیدی موفق آمدند . در ریاضیات و طبیعیات پیشرفت های بزرگی کردند و بمسائل فردی و جمعی انسانی توجهی وافر مبذول داشتند. ابتدا کوشیدند تا اصول دینی را تابع نظام منطقی سازند و

1) L'Esprit de la Philosophie médiévale

بدین منظور از آراء و عقاید فلسفی یونانیان استفاده کردند و سپس وظائف و حقوق در جامعه (حقوق خانواده و حقوق جزا و حقوق عمومی و اصول زندگی اجتماعی و سیاسی) را دقیقاً تحت احکام «فقهی» مشخص ساختند و بنحو مبسوط به بحث در پیرامون انسانیت و جامعه و فرد وارد گردیدند .

ابو نصر محمد فارابی (۲۵۹-۳۳۹ هجری) با استفاده مستقیم از فلسفه یونانیان بتدوین کتاب معروف خود بنام «آراء اهل المدينة الفاضلة» پرداخت که دنباله آیین شهر افلاطون بود . او از این اصل آغاز کرد که ، چون افراد بشر مجبور به زندگی کردن با همدیگر و نیازمند بتعاونند، تنها راه نجات آنها از تضادها و کشمکشها برقراری يك سازمان اجتماعی منظم است ، و استقرار يك دولت جهانی و حکومت عمومی باید کمال و غایت مطلوب باشد. مدینه فاضله ضامن خوشبختی آدمیان در این جهان و رستگاری آنها در جهان دیگر است. کسی که اداره مدینه فاضله را برعهده دارد باید متصف بصفات ماندهوش سرشار و حافظه نیرومند و فصاحت و بلاغت کامل و ذوق و علاقه به تحقیق و پژوهش و ملکه تسلط بر نفس و عظمت روح و عشق بعدالت و استقامت و پشتکار و اراده ای خلل ناپذیر در پرورش و گسترش نیکیها باشد .

فارابی میگفت اگر همه این صفات در يك شخص موجود نباشد میبایست افرادی حکومت و اداره مدینه فاضله را در دست گیرند که مجتمعاً دارای این صفات باشند .

متفکر بزرگ دیگر اسلامی ابن خلدون است که در حقیقت وی را میتوان در قله اعتلای تفکر اجتماعی و مظهر جمیع پیشرفت های معنوی و اندیشه های دانست که در امور مدنی نصیب تمدن اسلامی شده بود .

ابن خلدون (۷۳۲-۸۰۸ هجری) بتألیف کتابی در باب تاریخ عمومی^(۱) پرداخت . مقدمه این کتاب ، که بنام «مقدمه ابن خلدون» معروف و از اصل آن مشهورتر است مشتمل بر نظریات و افکار اجتماعی و اقتصادی و سیاسی است

۱- نام کتاب او اینست : « کتاب العبر و دیوان المبتدع و الخبر فی ایام العرب والعجم والبربر »

و در آن مؤلف از اصول و روش‌های بحث کرده است که بعقیده وی در تحلیل تاریخی باید بکار رود. در این مقدمه مباحث مختلفی از قبیل انواع تمدن‌ها و کیفیت تأثیر شرائط اقلیمی و نوع زندگی کوچ‌نشینی و شهرنشینی در اشکال مختلف مدنیت و همچنین سازمانها و مؤسسات اجتماعی و طرز پیدایش و اشاعه علوم و فنون و زبان‌شناسی و حتی بحث درباره هنرهای زیبا در جوامع گوناگون مطرح شده است.

آنچه این خلدون درباره علل عظمت و انحطاط دول بیان داشته حاوی نکات و دقایقی است که از لحاظ جامعه‌شناسی سیاسی و فلسفه تاریخ قسمتی از آن هنوز هم ارزش خود را حفظ کرده است. از نظر اقتصادی طرز فعالیت‌های تجاری دولت و نحوه اخذ مالیات و طریقه مناسب مصرف عوائد و درآمدهای عمومی را وی به تفصیل شرح داده است. ابن خلدون، صرف نظر از شأن و عنوانی که در تمدن اسلامی حائز است، افکار او در یکی دو قرن اخیر مورد توجه خاص غربیان قرار گرفته و آنان ویرا از پایه‌گذاران طراز اول جامعه‌شناسی و فلسفه تاریخ بشمار آورده‌اند.

این تألیف ذی‌قیمت یعنی مقدمه ابن خلدون اثر نبوغ و نگاه کاوشگر و موشکاف مردی است که خود شاهد انحطاط و انقراض تمدن اسلامی بوده است. از قرن چهارم و پنجم هجری، که دوران رونق مادی و معنوی و هنگام جولان آزادی اندیشه و هیجان و شور و شوق در راه ازدیاد سرمایه‌های علمی و توسعه تفکرات فلسفی بود و متفکران و دانشمندان چون ابوعلی سینا و ابوریحان بیرونی آزادانه بر اکثر نواحی عقلی راه یافتند، تمدن اسلامی بتدریج جنب و جوش و توانمندی معنوی خود را از دست داد و بیش از پیش دچار قشریت و جمود اهل شریعت گردید. قبل از ابن خلدون ابن رشد آخرین متفکر و فیلسوف بزرگ اسلامی بود که غربیان بر اثر ترجمه آثار او بزبان لاتینی با فلسفه ارسطو آشنا شدند.

از اواخر قرون وسطی جوش و خروش مادی و معنوی از مشرق زمین و سواحل شمالی افریقا در مدیترانه به سواحل مقابل منتقل گشت و مللی که قرن‌ها

در خواب رکود و سکون فرو رفته بودند چشم بدنمای جدیدی گشودند و بهمین سبب خود آنها این دوران را «نوزایش»^(۱) نام نهادند.

۴- دوره نوزایش

پیدایش نوزایش (رنسانس) آغاز دنیای جدیدی در تمدن اروپائی بود. نوزایش یکی از موارد برجسته تاریخ انسانیت است که در آن فرادشهای معنوی و فرهنگی با طریقه‌ها و فنون عملی ترکیب و تلفیق گردید و از آن تمدن درخشان و نیرومندی بوجود آمد. گروه معدودی از ملل اروپائی موفق شدند علوم و فنون و افکار و عقایدی را بمنصه ظهور رسانند که نه تنها باعث ایجاد تحول عظیم در زندگی خود آنها شد، بلکه آثار و نتایج عمیقی در سراسر کره ارض بجا گذاشت. از قرن دوازدهم نخست در ایتالیا و سپس در ممالک مرکزی و شمال اروپا مردمانی سوداگرو صراف و پیشه‌ور و صنعتگر موفق شدند بتدریج طبقه قوی و متنفذی را بنام طبقه بورژوا بوجود آورند و در برابر طبقه حاکم آن زمان، یعنی فئودالیتة مقتدر و زورمند، که با سلطه چندین صد ساله خود از سلاطین گرفته تا واتیکان و دستگاه عظیم روحانیت را تحت نفوذ داشت، قدم علم کرده داعیه حکومت و رهبری کشورها را پیدا کنند. قرن پانزدهم مقارن با رشد و نمو این طبقه و ظهور نخستین آثار تحول جدید بود. آشنائی اروپائیان با تمدن اسلامی و تمدن مشرق زمین و همچنین منابع مادی تازه‌ای که آنان در نقاط مختلف کره ارض بدست آورده بودند در برابر آنها افق جدیدی نمودار ساخت. شهرهای بزرگ که از قرون وسطی رو بتوسعه بود از نظر مادی و معنوی مرکزی برای رشد و نمو افکار جدید شد و در مقابل فئودالیتة که در روستاها فرمانروائی مطلق داشت بسنگر گاههای بورژوازی مبدل گشت. سکون و خمود بجنب و جوش تبدیل شد و انسان قرون وسطائی که تسلیم سرنوشت بود انسانی گردید که رو بسوی آینده داشت و هیچ موفقیت و پیشرفتی میل و گرایش او را بسمت کشفیات و موفقیت‌های جدید ارضاء نمیکرد. فرهنگ و تمدنی که در این دوران بظهور رسید بنام «آداب‌دانی»

۱) Renaissance

(اومانيسم)^{۱)} خوانده شد. از مشخصات این فرهنگ و تمدن توجه بمتون یونانی و لاتینی و ترجمه آثار فلسفی و ادبی این دو تمدن بود. اختراع چاپ امکان انتشار این آثار را برای عموم عملی ساخت، و باین ترتیب افکار و عقایدی که در گذشته متعلق بیک دسته از افراد معدود بود در دسترس گروه‌های بیشتری از مردم قرار گرفت؛ ولی در ترجمه آثار گذشتگان آنچه بیشتر مورد نظر و توجه قرار داشت عبارت از ادب (فرهنگ) متعلق بدوران قبل از تمدن مسیحی بود و روحیه خاص این زمان بر اساس منطقی مستند به تجربه در برابر منطق صوری که متعلق بدوران اصحاب مدرسه بود قرار گرفت.

آداب دانی يك نهضت فکری مستقل از کلیسا بوجود آورد و در آن توجه خاص به بشر و بشریت جای توجه بالوهِیت را گرفت. پیدایش مذهب پروتستان در این زمان يك نوع بازگشت بارزشهای اصلی و اولی دیانت مسیح خارج از دستگاه کلیسا بود. انسان از نظر دینی از تسلط دستگاه عظیم روحانیت‌رهای یافته طالب يك زندگی عقلانی دور از زوائد گردید. يك عطش سیراب نشدنی در کشف جهان و طبیعت و آثار و احوال انسانی در دوران نوزایش ظاهر شد و روحیه سابق را که مبتنی بر مفاهیم انتزاعی و طرز تفکر اسرار آمیز بود بدور افکند. شناسائی طبیعت از راه علم و مشاهده و تجربه و تجسم احساسات و ذوقیات بشر از راه هنرهای زیبا، مخصوصاً نقاشی و مجسمه‌سازی و معماری، مکمل شناسائی این جهان گردید.

اعتقاد باینکه دنیا دارای يك نظام منطقی و شناختنی است و بشر با مراجعه بدانش مستفاد از تجربه عاجز از فهم و دریافت آن نیست و اینکه خرد و عقل، که هم نتیجه این دانش تجربی است و هم منشأ آن، قادر بتسخیر دنیای مادی است همه اذهان و افهام را تحت سیطره خویش گرفت و در حقیقت آداب دانی بازگشتی بود باین کلام سقراط که «خودت را بشناس» و باین گفته پروتاگوراس که «آدمی مقیاس و میزان همه چیز است».

فصل دوم

علوم تدقیقی و دانش‌های اجتماعی

۱ - ریاضیات

از دوره نوزایش، که، چنانکه گفتیم، تمدن جدید مغرب زمین با آن آغاز گردید، علوم ریاضی و طبیعی رونق خاصی یافت. از قرن هفدهم هیئت و فیزیک جدید بمنصه ظهور رسید. کپلر^(۱) قوانین سه گانه مربوط به منظومه شمسی را کشف کرد؛ اما افتخار خدمت عظیم بعلم و نحوه تفکر علمی را باید سهم گالیله^(۲) (۱۵۶۴-۱۶۴۲) دانست. وی برای نخستین بار دوربین (تلسکوپ) را جهت شناسائی اجرام سماوی بکاربرد و در بیان روابط میان ثوابت و حرکات سیارات از اصول و احکام ریاضی استفاده کرد. گالیله با تکمیل اکتشافات کپلر و کپرنیک^(۳) بنیان علوم نجومی قدیم را، که قرن‌ها بر تمامی تفکرات و اندیشه‌های فلسفی بشر تسلط پیدا کرده بود، درهم فروریخت. از این پس ستارگان، جنبه سحر آمیز خود را ازدست دادند و آسمان و فضای آنها جای خود را بصحنه فیزیکی قابل فهم بشرداد. در این فضای فیزیکی همه انقلابات جوی بر حسب قوانین مکانیک فلکی با دقت کامل قابل محاسبه گردید. بدین ترتیب گالیله توانست وحدت و یگانگی مکانیک فلکی را با مکانیک زمینی نشان دهد و ثابت کند که آسمان و زمین تابع قوانین و اصول مشابهی هستند.

صدماتی که گالیله برای دفاع از آراء خود در باره کروی بودن زمین و گردش آن از دستگاه تفتیش عقاید کلیسا و محنت (انکیزسیون) بر خویش هموار کرد بشهرتش افزود. زنگی که بصدادر آورده بود همه افهام تندرامتو جهره راه وی

1) Kepler

2) Gallée

3) Copernic

ساخت و بدین سبب بود که علماء در سراسر اروپا مکانیک گالیله را دنبال کردند و به تکمیل آن پرداختند. مشهورترین این دانشمندان رنه دکارت (۱) (۱۶۵۰-۱۵۹۶) فیلسوف و ریاضی‌دان فرانسوی بود. دکارت بمنظور استفاده از ریاضی در فیزیک طریقه‌های جدیدی یافت. و برای بیان تغییرات و مشتقات ریاضی بتأسیس اصول هندسه تحلیلی و ترسیمی موفق آمد، و از همه مهمتر فلسفه جدید را پی افکند. در نظر دکارت وجود جسم نیز مانند روح اصالت و واقعیت دارد و با علم بدیهی بوجود خود ماست که میتوانیم باثبات وجود ماسوای خود نیز پردازیم. وی در ابتدای رساله «گفتار در روش درست راه بردن عقل» (۲) گفت:

«میان مردم عقل از هر چیز بهتر تقسیم شده است... اختلاف آراء از این نیست که بعضی بیش از بعضی دیگر عقل دارند بلکه از آنستکه فکر خود را بروشهای مختلف بکار می‌برند و منظوره‌های واحد در نظر نمی‌گیرند چه ذهن نیکو داشتن کافی نیست بلکه اصل آنست که ذهن را درست بکار برند... بجای قواعد فراوان که منطبق از آن ترکیب یافته چهار دستور آینده مراعس است، بشرط اینکه عزم دائم راسخ کنم بر اینکه هرگز از رعایت آنها تخلف نورزم. نخست اینکه هیچ چیز را حقیقت نپندارم جز آنچه درستی آن بر من بدیهی شود، یعنی از شتاب زدگی و سبق ذهن سخت پرهیزم، و چیزی را بتصدیق نپذیرم مگر آنکه در ذهنم چنان روشن و متمایز گردد که جای هیچگونه شکی باقی نماند.

دوم آنکه هر یک از مشکلاتی را که بمطالعه درمی‌آورم تا میتوانم و باندازه‌ای که برای تسهیل حل آن لازم است تقسیم به اجزاء نمایم.

سوم آنکه افکار خویش را بترتیب جاری سازم و از ساده‌ترین چیزها که علم به آنها آسانتر باشد آغاز کرده کم کم به معرفت مرکبات برسم و حتی برای اموری که طبعاً تقدم و تأخر ندارد ترتیب فرض کنم.

1) René Descartes

2) Discours de la Méthode

چهارم آنکه در هر مقام شماره امور و استقصاء را چنان کامل نمایم و بازدید مسائل را باندازه‌ای کلی سازم که مطمئن باشم چیزی فروگذار نشده است»^(۱). بدین نحو دکارت عقاید فلسفی قبلی یعنی میراث فلسفه ارسطو را، که بنحو تعبدی مورد قبول بود و بر افکار همچنان تسلط داشت، رد کرد و فلسفه خود را بر پایه آگاهی نفس و بر مبنای تجربه و مشاهده قرار داد و بدینگونه مذهب اصالت عقل یا خردانگاری^(۲) بمعنی جدید آنرا بنا نهاد.

از نظر علوم انسانی و اجتماعی فلسفه دکارت تأثیر بسیار از خود بجای گذاشت. دکارت با کوشش خود در این مورد که خواست قوانین علم مکانیک را در روان‌شناسی بکاربرد راه را برای مطالعه علمی خصوصیات روان بشر و روان‌شناسی علمی هموار کرد. او عقیده داشت که اخلاق باید موقت تلقی شود؛ زیرا قوانین مطلق اخلاقی هنگامی تحقق مییابد که همه علوم به پیشرفت و ترقی کامل نائل آمده باشد؛ و درین باره چنین گفت:

«منظور من از اخلاق کامل و عالی آن چیزی است که از معرفت به کلیه علوم حاصل شود که در حقیقت آخرین درجه عقل و خرد انسانی است». دکارت باین ترتیب قائل به نسبی بودن و مشروط بودن امور اخلاقی بود که بعدها در توسعه علوم اجتماعی اثر داشت.

در همان سال که گالیله رخت از جهان بر بست، یعنی در سال ۱۶۴۲ نیوتون^(۳) بدنیآ آمد و بسال ۱۶۸۷ کتاب معروف خود را تحت عنوان «اصول ریاضی فلسفه طبیعت»^(۴) انتشار داد و با تکمیل مکانیک گالیله در حقیقت فلسفه عالم طبیعت را بیان نمود. در نظر نیوتون نظم عالم وجود از ماده و حرکت در یک فضای بی‌نهایت وسیع و مشابه است که بوجود آمده. نیوتون رابطه میان ماده و حرکت را با ضوابط دقیق ریاضی که بر اثر کشف تکنیک‌های جدید (محاسبه

(۱) سیر حکمت در اروپا - ترجمه محمد علی فروغی

2) Rationalisme

3) Newton

4) Philosophia Naturalis Principia Mathematica

بینهایت کوچک^(۱) قابل سنجش است بیان کرد .

فیزیک دوران مدرسی (اسکولاستیک) که دنباله فیزیک ارسطو بود عناصر را فقط بالنسبه به کیفیات حسی می‌سنجید. آتش عنصری گرم و خشک و هوا عنصری گرم و مرطوب بود . نیوتون مفهوم فیزیک کیفی را با وضع قانون جاذبه خود از میان برد؛ زیرا قانون جاذبه دارای تعبیری ریاضی و کلی و جامع بود. بر اساس آن نیوتون وحدت و کلیت را در میان پدیده‌های^(۲) جهان بمنصه ظهور رسانید و نمونه جامعی برای کلیه دانش‌های بشری بدست داد . نیوتون بدنبال گاليله گفت بدلیل آنکه کره ماه و سیبی که از درخت می‌افتد هر دو تحت تأثیریک قانون جاذبه است بنابراین در دنیاى زمینی و دنیاى کیهانی يك قانون حکمفرماست .

نظریات نیوتون در فیزیک و مکانیک و هیأت تأثیر فراوان در تفکرات علمی اروپائیان بجای گذاشت ؛ مخصوصاً نظریه او درباره جاذبه یکی از مفاهیمی بود که بر افکار فلسفی قرن هیجدهم تأثیر عمیقی بخشید ، چنانکه مفهوم «تطور»^(۳) در قرن نوزدهم و مفهوم سیر جدالی (بالکتیک) در قرن بیستم عمیقاً در افکار تأثیر داشتند. نیوتون برای نخستین بار رابطه میان علوم طبیعی و علوم انسانی را نشان داد. جهان بینی فیزیکی نیوتون يك جهان بینی انسانی تازه‌ای را ایجاد میکرد. قدرتی که بشر در شناسائی طبیعت بدست آورد بوی جرأت داد که درباره معارف و معتقدات خود و اجتماعی که در آن زندگی میکند تجدید نظر نماید .

بعد از کپلر و گاليله نمونه دانش یقینی علوم ریاضی بود، و بدنبال این طرز تفکر این انگیزه برای متفکران و علمای اجتماعی پدید آمد که ببینند آیا میتوان تحقیقات اجتماعی را در قالب ضوابط ریاضی ریخت و بدین وسیله مسائل اجتماعی را نیز توضیح و تبیین کرد.

1) Calcul infinitesimal

2) Phénomènes

3) Evolution

از اواخر قرن هفدهم لیبنیتس^(۱) این باب را گشود. در آغاز همین قرن بود که حساب احتمالات^(۲) کشف شد، و بررسیهای فرما^(۳) و پاسکال^(۴) دربارهٔ بازیهای تصادفی^(۵) و سودی که از حساب احتمالات در محاسبهٔ مخاطرات ناشی از کشتیکرانی و داد و ستد دریائی برده میشد اندیشهٔ استفاده از آنرا در مسائل و امور اجتماعی پیش آورد.

جان لاک^(۶) گفت: حساب احتمالات میتواند نقص کمی دانش ما را مرتفع کند و بعنوان راهنما در مسائل و در زمینه‌هایی که معلومات غیر ریاضی ما یاری شناخت کامل آنها را بمانمیدهد مؤثر باشد. بهره‌ای که بدین ترتیب لاک از حساب احتمالات برد به مذهب اصالب تجربه^(۷) این توانائی را بخشید که کمبودهای دانش خود را تلافی و تدارک کند و از نگرانیها و اضطرابهای فلسفی بکاهد.

لیبنیتس بوسیلهٔ حساب احتمالات دامنهٔ معلومات خود را وسعت داد و بامری اذعان و اعتقاد پیدا کرد که در عین حال بادلیل و برهان مسلم و بدیهی نمی‌نمود.

باین ترتیب حساب احتمالات نوعی منطق جدید را در علوم انسانی بنیاد نهاد که بموجب آن متفکر میتواند مسائل جهان آفرینش را بصورت معادلات ریاضی نشان دهد.

«آنالیز انفینی تزیمال»^(۸) و فزونی که در محاسبه «انتگرال»^(۹) بکار رفت امکان بکار بردن احتمالات را در امور پیچیده عملی تر ساخت.

هیوم^(۱۰) پس از لاک و لیبنیتس از احتمالات استفاده نمود و گفت محاسبهٔ ریاضی احتمالات برای ماحدی در هر چیز معین میکند که بوسیلهٔ آن بهتر میتوانیم مسائل را بررسی کنیم. بدینسان می‌بینیم که از این پس امور پیچیده و مهمی را که فیلسوفان و سیاستمداران و حتی مورخان سابقاً مورد بحث قرار میدادند

1) Leibniz 2) Calcul de probabilité 3) Frema 4) Pascal
5) Les jeux de hasards 6) John Locke 7) Empirisme
8) Analyse infinitésimale 9) Intégral 10) Hume

بادید حساب احتمالی ساده‌تر و روشن‌تر گردید .

بطور خلاصه میتوان گفت : در قرن هیجدهم احتمالات مرکز ثقل تفکرات علما و فلاسفه قرار گرفت و انقلابی فکری در این قرن بوجود آورد و در ایجاد فلسفه تجربی سهم و اثری مهم داشت ؛ خصوصاً اینکه پس از اشاعه این طرز تفکر و توجه به احتمال انگاری^(۱) آمار هم وارد در علوم اجتماعی و سیاسی گردید .

در دائرة المعارف^(۲) قرن هیجدهم تحت عنوان علم حساب سیاسی^(۳) چنین آمده است: «جهان سیاست نظیر جهان طبیعت از بسیاری جهات بوسیله وزن و عدد و اندازه قابل سنجش است» . کندرسه^(۴) (۱۷۴۳-۱۷۹۴) در اواخر قرن هیجدهم کتاب ریاضیات اجتماعی^(۵) را منتشر کرد و گفت از ریاضیات میتوان در مسائل اجتماعی و تبیین فعالیت‌های فکری بشر سود برد .

کانت^(۶) فیلسوف بزرگ آلمانی دریکی از رسائل خود درباره فلسفه تاریخ گفت: «در امور اجتماعی و در بسیاری از اتفاقات از قبیل مرگ و میر و توالد و تناسل بوسیله محاسبه آماری میتوان قواعدی بدست آورد و تحولات آینده را پیش بینی کرد.»

این پیشنهاد و اندیشه علمای قرن هیجدهم در مورد امکان استفاده از حساب احتمالات در پیش بینی حوادث اجتماعی طی قرن نوزدهم و خصوصاً در قرن بیستم عملی گردید و راه را برای پژوهش‌های تدقیقی در زمینه مسائل اجتماعی، که زندگانی انسان را در برمیگرفت ، باز کرد و علوم اجتماعی با استعانت ریاضیات توانست بر رویای نیوتون ، که میگفت میتوان به کلیه موجودات شناسائی علمی پیدا کرد، واقعیت بخشید .

۲ - طبیعیات

از دوتن عالم بزرگ طبیعی لینه^(۷) و بوفن^(۸) باید بعنوان پایه گذاران

۱) Probabilisme.

۲) Encyclopédie.

۳) Arithmétique politique.

۴) Condorcet.

۵) Mathématiques sociales.

۶) Kant .

۷) Linné.

۸) Buffon.

علوم طبیعی یاد کرد .

لینه دانشمند سوئدی در تقسیم بندی انواع و اقسام حیوانات کوشش فراوان مبذول داشت. وی دارای کتابی است بنام «هیأت طبیعت»^(۱) که در آن اصول تقسیم بندی خود را تشریح کرده است . علاوه بر این لینه به علم تشریح تطبیقی^(۲) پرداخت و در این مطالعه بوضع ساختمانی موجودات زنده و مقایسه آنها با یکدیگر توجه نمود، و باین ترتیب توانست وضع انسان را در مقایسه با دیگر حیوانات مشخص کند .

بوفن طبیعی دان بزرگ نیز از جمله کسانی است که کوشید از طرز تفکر و جهان بینی نیوتون در راه تبیین ساختمان جهان استفاده کند. یادآوری این نکته بجاست که بوفن در جوانی در علوم ریاضی مطالعه میکرد و از مترجمان آثار نیوتون بود . براین اساس ، هنگامی که بعلوم طبیعی توجه کرد و هم خود را در این زمینه مصروف داشت، توانست با دید کلی فلسفی و ریاضی امور طبیعی را تفسیر کند .

مطالعات دوران جوانی و روشی که بوفن برای تبیین امور طبیعی در پیش گرفت جهان بینی خاصی را به وجود آورد. وی در مطالعات خود مقامی برای انسان نظیر سایر موجودات قائل شد و انسان را مستقل از جنبه روحانی مورد مطالعه قرار داد. برای نخستین بار جدول مرگ و میر را تهیه کرد و گفت: فهمیدن طول عمر جالب ترین فصل تاریخ طبیعی انسان است . همچنین بوفن انسان را در عرض دیگر موجودات قرار داد و چنین گفت: «حقیقتی که شاید در وهله اول بنظر ما تحقیر آمیز بیاید آنستکه انسان در ردیف سایر موجودات قرار دارد» . بدین ترتیب راهی برای مطالعه انسان باز کرد که با مسائل فلسفی و دینی ربطی نداشت و در حقیقت مقدمه ای برای مطالعه علمی انسان بمعنی امروزی بود. بوفن کتابی در دوازده جلد بنام تاریخ طبیعی نوشت. وی از همکاران دیدرو^(۳) و دالامبر^(۴) ، از نویسندگان دائرة المعارف ، بود .

1) Systema Natura.

2) Anatomie Comparée.

3) Diderot.

4) d'Alambert.

حاصل آنکه با پیشرفت علوم فلکی و طبیعی، زمین و آسمان همواره بیشتر مفهوم بقاء و جاویدانی خود را فاقد گردید و بدنبال آن همه چیزدارای تاریخ و سیر تکاملی شد و این طرز تفکر در تکوین علوم اجتماعی و انسانی نیز مؤثر افتاد. مقارن سال ۱۸۳۰ «چارلز لایل»^(۱) دانشمند انگلیسی کتاب «اصول زمین شناسی»^(۲) خود را منتشر کرد و تغییرات و تحولات پوشش خارجی کره زمین را، تحت تأثیر عوامل مختلف شیمیائی و فیزیکی و اقلیمی، مورد مذاقه قرار داد.

از سال ۱۸۳۲ عالم فرانسوی «بوشه دوپرت»^(۳) بجستجوی آثار انسان فسیل شده مربوط بدوران چهارم دست زد. پس از آنکه داروین^(۴) در ۱۸۵۹ کتاب «اصل انواع»^(۵) را انتشار داد فکری وجود یک دوران ماقبل تاریخ انسانی صورت قطعی بخود گرفت.

لامارک^(۶) قبلا پیش بینی کرده بود که سرانجام تاریخ طبیعی بر اثر توسعه و افزایش معلومات بعلم طبیعی بدل خواهد شد. داروین این مرحله را آغاز کرد و با انتشار کتاب خود مسأله تطور موجودات زنده را از صورت فرضیه بشکل اصل مسلم علمی درآورد.

نظریات داروین در زمینه علوم طبیعی مورد استفاده محققان علوم انسانی واقع شد؛ و از آنجا مفهوم تطور رنگ تازه ای بعلم انسانی داد و اتنولوژی^(۷) (نژادشناسی) نوزاد و روان شناسی که تازه از فلسفه جدا شده بود و مطالعه ادیان که هنوز رنگ دینی داشت برای دیگر افتاد.

داروین بسال ۱۸۷۲ پس از تکمیل مطالعات خود کتاب «پیدایش انسان»^(۸) را منتشر کرد و در آن سلسله زنجیری را که از حیوانات شروع میشد و به پیدایش انسان منتهی میگردد نشان داد. فکری وجود انسانی بغیر از انسان امروزی^(۹) علمای پارین شناسی^(۱۰) را وادار بجستجو و اقدام به حفریاتی کرد که سرانجام

1) Charles Lyell. 2) Principles of Geology. 3) Boucher de perthes.
4) Darwin. 5) Origin of Species. 6) Lamark.
7) Ethnologie. 8) Descent of Man. 6) Homo sapiens.
10) Paléontologie.

بکشف سنگواره (فسیل) انسان نئاندرتال^(۱) و انسان کرومانیون^(۲) در ۱۹۰۸ و پیته کانتروپ^(۳) در جاوه بسال ۱۸۹۴ گردید .

بر اثر پیدایش فکر وجود دوران ماقبل تاریخ علوم انسانی خصوصاً انسان شناسی صورت تازه ای به خود گرفت. از این پس مطالعه نوع انسان در انسان شناسی جای مطالعه انسان را که تعلق بعلم طب داشت گرفت . و انسان شناسی فیزیکی جای خود را در دانشگاهها و مراکز علمی باز کرد .

اهتمام دانشمندان از این پس مصروف باین شد که سیر تطور انسانیت را روشن کنند، و انسان شناسان بدنبال این رفتند که نمونه های جامع اجتماعی و فکری بشر را بدست آورند و باروش تطبیقی بمطالعه فرهنگ و تمدن پردازند . باری، بدنبال راهی که لینه و بوفن در قرن هیجدهم و داروین در قرن نوزدهم پیمودند علمای اجتماعی توانستند تاریخ زندگانی اجتماعی بشر را نظیر تاریخ زندگانی طبیعی او مورد تحلیل و تدقیق قرار دهند .

1) Neanderthal

2) Cromagnon

3) Pithécanthrope

فصل سوم

انسان بعنوان دایره مدار هستی

۱- تاریخ و فلسفه تاریخ

در نتیجه انقلاب کبیر فرانسه و بدنبال جنگهای ناپلئون از اواخر قرن هیجدهم و اوائل قرن نوزدهم عصر جدیدی در زندگی کشورهای اروپائی آغاز گردید. افکار و عقایدی که ناشی از تحولات مربوط با انقلاب کبیر فرانسه بود سراسر اروپا را فراگرفت و شعائر و ایدآلهای انقلابی و از آنجمله توجه خاص به بشر و بشریت مورد نظر دانشمندان واقع شد. متفکران و فیلسوفانی همچون ژان ژاک روسو^(۱) با مدافعه از مذهب اصالت فرد^(۲) مقام مستقلی برای انسان قائل گردیدند، و بر اساس آن فرد که در تفکرات اصحاب کلیسا وسیله و جزئی از کل جهان لایتناهی بشمار میرفت جنبه مطلوب اصلی پیدا کرد و سعادت و رفاه و آزادی و حیثیت وی منظور نظر واقع شد. «سن ژوست»^(۳) انقلابی شهیر فرانسوی در آن روزگار چنین گفت: «تصور خوشبختی در اروپا دیدار (ایده) نوی است». جنگها از یک جانب در پیشرفت صنعتی اروپا مؤثر واقع شد و از جانب دیگر جوامع مختلف اروپائی را از شمال به جنوب و از شرق بغرب بهم نزدیک کرد و فواصل گذشته را از میان برد.

سقوط ناپلئون و عهدنامه وین اروپائیان را دست بگریبان مسائل جدیدی کرد. فکر منکوب کردن فرانسه انقلابی و اندیشه مجازات کردن سران آنها مدنظر فاتحان نبود، بلکه مسأله مهمتر لزوم یافتن تعادل نو برای جامعه دگرگون شده اروپا بود.

عنایت پروردگار آنطور که تزار الکساندر خود را و امپراطوری خود

1) Jean Jacques Rousseau.

2) Individualisme.

3) Saint Juste.

(روسیه) را از آن برخوردار میدانست برای حل مشکلات و معضلات اقتصادی و سیاسی این دوره کافی نبود. از اینرو تنها تدقیق علمی و مطالعه و تفحص از برای حل مشکلات چارهٔ منحصر بفرد مینمود.

بدین سان، محیط زندگی اجتماعی برای قبول راه حل های علمی و اجتماعی آماده گردید و انسان بعنوان دایر مدار هستی و محور تفکرات منظور نظر واقع شد؛ و سرانجام این مفهوم که در اصطلاح غربیان بنام مذهب انسان مداری (آنتروپسانتریسم)^(۱) خوانده شده است همواره بیشتر واقعیت پیدا کرد.

حرکت و جنبش و دگرگونی اقتصادی و اجتماعی که در آغاز قرن نوزدهم پیش آمد محیط فکری تازه ای پدید آورد. مردان متفکر قرن نوزدهم هیچانات و تحولات و سیر تاریخ را با دید تازه ای دریافتند. تاریخ برای آنان موقع خاصی یافت و چهرهٔ تازه ای بخود گرفت. این دسته از دانشمندان تاریخ را بعنوان وقایع نگاری و کنجکاوای های عبث و بی هدف تلقی نکردند، بلکه آنرا وسیله ای برای فهم چگونگی حوادث بمنظور فهم بیشتر وقایع و تتبع در بارهٔ گذشته را مقدمه ای برای ساختن دنیای آینده دانستند. متفکران قرن نوزدهم باین حقیقت توجه کردند که افراد در سیر تاریخ بشری سهم شایان توجهی بعهدہ دارند.

روزگاری در از سهم افراد در تاریخ نادیده گرفته میشد. «سنت اگوستن»^(۲) میگفت: «تاریخ مانند منظومهٔ دلکشی است که در طی زمان ساخته میشود». از این تعبیر چنین مینمود که جریان تاریخ از فراز سر آدمیان میگذرد و افراد را از قبول نتایج آن گزیری نیست. بعکس کارل مارکس^(۳) گفت: «این خود افرادند که تاریخ را میسازند». میشله^(۴) مورخ شهیر فرانسوی در مقدمهٔ کتاب خود تحت عنوان «تاریخ قرن نوزدهم»^(۵) نوشت: «چهرهٔ روزگار ناگهان دگرگون شده و چرخ زمان حرکت خود را بنحوی سابقه ای سریع تر کرده است. در دورهٔ زندگی سادهٔ يك انسان، یعنی در هفتاد و دو سال، من دو انقلاب بزرگ

1) Anthropocentrisme.

2) Saint Augustin.

3) Karl Marx.

4) Michelet.

5) L'histoire du 19^{me} Siècle.

دیده‌ام - دو انقلابی که شاید در گذشته میبایست فاصله میان آنها دو هزار سال باشد. تولد من مقارن با يك انقلاب سیاسی و ملی یعنی انقلاب کبیر فرانسه بود. در این ایام نیز که مقارن پایان زندگی منست آثار شگفت انقلاب شگرف صنعتی را بچشم می‌بینیم.» بدین ترتیب بود که معرفت تاریخی مورد توجه و دقت صاحب‌نظران قرار گرفت. پیدایش دانش و فلسفه طبیعی نیز باعث پیدایش نوعی فلسفه تاریخ و تمدن گردید و تمدن بعنوان يك امر اساسی و اصلی زندگی انسانی شناخته شد و باین اعتبار توصیف تمدن و بیان سیر تطور آن از وظایف مسلم تاریخ گردید. مارکس در «انتقاد از فلسفه حقوق هگل» گفت: «بحث و انتقاد درباره دین در حقیقت نخستین شرط هر بحث و انتقاد علمی است.» از این روست که بحث و انتقاد تاریخی از آن زمان که از قید اسکولاستیک و احتجاجات مذهبی رهایی یافت پدیدار گردید. قلمرو تاریخ راه را بمعنی واقعی برای پژوهش مورخ از زمانی گشود که خود را از سیطره اصول عقاید دینی^(۱) و حجیت^(۲) اقوال ارباب دین رها کرد.

پیدایش علم تاریخ یکی از لوازم عقب‌نشینی فکر دینی است که در تمام محیط قرن هیجدهم وجود داشت. در طرز تفکر دینی مفهوم بقاء که لازمه اعتقاد بحقیقت مطلق است، بر مفهوم فنا تسلط داشت؛ و بنا بر این مانع آن بود که زمان در تاریخ اثر خود را ظاهر گرداند. در دید دینی، دیروز و امروز و فردا تفاوتی نداشت. تاریخ از قرن هیجدهم بی‌عبار دیگر در خدمت دین و کلیسا باقی نماند، بلکه در آن خوشبختی انسان و افزایش دانش و علم بشر مورد نظر قرار گرفت و يك سلسله اطلاعات مسلم و دقیق جمع‌آوری گردید و شهادت تاریخ شایستگی آن را پیدا کرد که مورد توجه قرار گیرد و وسیله‌ای برای شناختن واقعیت زندگی انسان و شناساندن آدمی بخودش گردد.

مفهوم تاریخ امروز منطبق با تحولات تمدن است و از این مفهوم دیگر حوادث اتفاقی و گذشته‌های گم شده مورد نظر مورخان نیست. این مفهوم بدنبال جهتی

1) Les dogmes religieux.

2) Autorité.

است که تاریخ انسانیت در آن سیر کرده و آنچه مورد نظر مورخ قرار میگیرد زمان حال و آینده نیز هست. بعبارة آخری امر تاریخی تنها يك امر کهنه و دور دست محسوب نمیشود بلکه کلید فهم حال و آینده را بدست میدهد. بطور خلاصه در زمان ما دیگر تاریخ بنفسه مورد توجه نیست بلکه خود وسیله شناسائی و رسیدن بیک فلسفه زندگی است، و به تعبیری دیگر تاریخ بنوعی فلسفه تمدن و فرهنگ تبدیل شده است.

قرن هیجدهم قرن نیست که در آن مطالعه در انسان با اتکای بمذهب تحصیلی^(۱) آغاز گردید و از این راه در جنب تاریخ طبیعی که متعلق بحث آن تحول جسمی و بدنی انسان است یکنوع تاریخ اجتماعی و فرهنگی مورد نظر قرار گرفت. از این دوره بعد جامعه اروپائی با سرعت بیشتری تغییر یافت و انسان اروپائی نیز خود تحت تأثیر این جریان فکری قرار گرفت و از تحولات و دگرگونیهای عظیم اقتصادی آثار و نتایجی بیار آورده شد. از آن جمله بحران امر دائم و مستمری گردید و همه جنبه های زندگی بشر را در بر گرفت، تا بدانجا که «ثبات» بنوعی تخفیف بحران تبدیل گردید. انسان اروپائی تحت تأثیر وقایع و حوادث ناگزیر شد که هر روز برای انطباق و سازگاری خویش با محیط جدید کوشش تازه ای کند. در این دوره است که فیلسوف و متفکر بجهان طبیعت و نظر به عمل همواره نزدیکتر گردید. زیرا در فهم و نقد وضع موجود بدانهاش و معرفت بیشتری نیاز بود. تنظیم دانش انسانی یکی از مشخصات قرن هیجدهم بود؛ همچنین معرفت بقوانینی که بموجب آنها جوامع بشری در تحول و تطورند، نظیر قوانین طبیعی، متفکران قرن هیجدهم را بخود مشغول داشت. لیبنیتس در آلمان و ولتر در فرانسه و هیوم در انگلستان بخش مهمی از فعالیت فکری خود را صرف مطالعات تاریخی کردند.

۴- لیبنیتس

گتفرید ویلهلم لیبنیتس^(۲) که از ۱۶۴۶ تا ۱۷۱۶ میزیست در جوانی

1) Positivismc.

2) Gottfried Wilhelm Leibniz.

شغل وقایع نگاری را در دربار برونسویک^(۱) بعهدہ داشت و بکلیه معارف زمان خود آشنا بود. آثار ویرامیتوان بکنوع دائره المعارف دانست که در آنها از ریاضیات و فلسفه و تاریخ بحث شده است. لیبنیتس را یکی از پایه گذاران علم تاریخ دانسته اند. وی میگفت: «حوادث تاریخی سلسله زنجیر است که بنظر ما اتفاقی میرسد و حال آنکه در حقیقت تابع نظمی دقیق است که زیر نظر پروردگار جریان دارد». فرق لیبنیتس با دیگر فیلسوفان تاریخ - که از سنت اگوستین بعد جهت و مقصدی برای تاریخ قائل شده اند و وقایع را قبلاً بر طبق مشیت الهی انجام یافته میدانسته اند - در اینست که لیبنیتس برای نخستین بار عنایت پروردگار را تابع سنت و قانون خاص دانست، یعنی همانطور که پروردگار نظام فیزیکی و طبیعی بوجود آورده است بهمان قسم نظام تاریخی مبتنی بر مشیت پروردگار از ازل استقرار پیدا کرده است، و بدین ترتیب خداوند در امور مداخله دائمی ندارد. لیبنیتس برای انسان نوعی آزادی قائل بود، و از اینجاست که مابہ نخستین رستگاری و رهائی از جبر دینی، که متفکران قرون وسطی بدان عقیده داشتند، برمیخوریم. اختیار انسان در آزادی عمل وی درباره سرنوشت خویش است. وی نظارت و عنایت پروردگار را تضمینی در طی زمان میدانست، و برای تاریخ منطقی قائل بود. این توجه بمنطق تاریخ و سیر آن باعث شده است که فلسفه لیبنیتس دارای طراوت خاصی باشد.

۳- ولتر (۱۶۹۴-۱۷۷۸)

فرانسوا ماری آروئه ولتر^(۲) همین راه را با قدرت بیشتری دنبال کرد. کتاب «قرن لوئی ۱۴»^(۳) تألیف ولتر را نخستین کتاب تاریخ جدید خوانده اند: ولتر نظیر لیبنیتس معتقد بود که تاریخ هر چند بنظر منقطع و متضاد مینماید ولی منزلت يك علم اصیل را داراست. اما این علم بر حسب يك نظم قطعی پیش نمیرود، بلکه بر اساس يك نظم احتمالی استوار است. وی در مقاله «تاریخ» که در دائره المعارف نوشته گفته است: «هر قطعیتی که دارای

1) Brunswich. 2) Francois Marie Arouet Voltaire.

3) Le siècle de Louis XIV.

استدلال ریاضی نباشد، دارای احتمال ضعیفی است، و قطعیت تاریخی هم از این قاعده مستثنی نیست».

بنظر ولتر تاریخ بجهت و سمت خاصی، آن چنانکه فلاسفه دیندارو متکلمان معتقد بودند متوجه نیست، بلکه تاریخ تلاش و کوشش دائمی است که انسان برای دفاع از خود بمدد عقل و خرد خلاق خویش میکند، و ثمره آن مدنیت انسانی است.

ولتر تاریخ مسیحیت را - که تا آن روز برای متفکران اروپائی پایه و اساس تاریخ انسانیت بود - جزئی از تاریخ انسانیت قرار میداد. وی مدنیت‌ها و ملت‌های دیگری را که در هند و مصر و چین و ایران میزیستند مورد مذاقه قرار داده و گذشته آنها را آنطور که بوده در نظر گرفته است. در نظری تاریخ دیگر تابع عنایت و مشیت الهی، و زمان پیامی از ازلیت و ابدیت نبود. وی در هنگام اشتغال خود بتحریر تاریخ «قرن لوئی ۱۴» در نامه ای که یکی از دوستان خود نوشته گفته است: «آنچه من مینویسم بیشتر تاریخ یک قرن بزرگ است تا تاریخ یک شاه بزرگ». در این کتاب ولتر بجنبش و هیجان و فعالیت طبقه جدیدی که صاحب سیاست تاریخی بوده است، یعنی طبقه بورژوا، توجه خاص مبذول داشته و او این اصل را که تاریخ را یافاتحان می‌نگاشتند یا برای فاتحان مینوشتند نقض کرده است. اساساً توجه ولتر بسوی کسانی بوده است که بطرف فتح و پیروزی جمعی و اجتماعی پیش رفته‌اند. ولتر مفاد و مضمون تاریخ را تغییر داده است؛ زیرا از این بعد سازمانها و آداب و رسوم و صنایع و علوم و فنون دارای اهمیت زیادی میشود و جای داستانهای رزمی و غارتگریها و جنگهای نظامی را میگیرد؛ عبارت دیگر تاریخ به تجربه و فعالیت انسان نظر میکند، و به علم تدقیقی و مطالعه و بررسی منطقی در پیدایش و رشد تمدنها بدل میشود. ولتر در کتاب دیگری تحت عنوان «پژوهشهایی در زمینه آداب و رسوم»^(۱) بعد از اینکه نشان

۱) Essais sur les Moeurs.

داده است که تاریخ از مسیر خون ریزیها و خرابیها و غارتگریهای بیشماری میگذرد، بیان کرده است که تاریخ در عین حال راه ارتقاء و پیشرفت انسانیت و همهٔ تاریخ مؤید وحدت و ثبات طبیعت بشری است؛ و در خاتمهٔ کتاب چنین گفته است:

« آنچه مربوط بطبیعت انسانی است، در سراسر دنیا شبیه بیکدیگر است ولی امور بیکه برسوم و آداب ارتباط دارد، مختلف و متغیر میباشد. باید گفت قلمرو و دامنهٔ عادات و رسوم از قلمرو و دامنهٔ طبیعت انسانی بسیار وسیع تر است، زیرا طبیعت انسانی همه جای کسان و در همه حال موجب پیدایش يك سلسله خصائص معین و لایتغیر است. با این ترتیب عمق و درون اجتماعات همه شبیه بهم و فقط فرهنگ و تمدن است که آثار گوناگون بوجود می آورد. در این جا نبوغ و لتر طبیعت انسانی را از فرهنگ و تمدن جدا ساخته و این همان چیز است که علوم اجتماعی قرن بیستم بطور مشخص نشان داده و بر اساس آن انسان شناسی فرهنگی را^(۶) از انسان شناسی فیزیکی^(۲) متمایز ساخته است.

۴- ویکو

متفکر دیگری نیز بنام ژان باتیست ویکو^(۳) از مردم ناپل، که از ۱۶۶۸ تا ۱۷۴۳ میزیست سرنوشت تاریخ را با دید فلسفی مورد مطالعه قرار داده است. ویکو کتاب خود را بسال ۱۷۲۵ تحت عنوان «اصول يك علم جدید مربوط بطبیعت مشترك کلیهٔ ملل» نوشت. وی در این کتاب تاریخ بشر را که تا آن زمان فلاسفهٔ تاریخ که اکثر از حوزهٔ الهی سنت اگوستین بودند، منظومه ای میدانستند که از پیش در علم پروردگار ساخته و پرداخته شده و ایبات آن باگذشت زمان خوانده میشود از نظر علمی مورد دقت قرار داد، و در رسوم و عادات و نظامات حکومتی و دستگاههای قضائی و السنه و ادبیات ملل بنحو تطبیقی بمطالعه پرداخت. ویکو بر عکس فلاسفهٔ تاریخ معتقد بتحول مستمر و تدریجی جوامع نبود؛ وی سه مرحلهٔ اساسی در تاریخ مدنیتها می دید: اول عصر خدایان، که

1) Cultural Anthropology.

2) Physical Anthropology.

3) Jean Baptiste Vico.

در آن احکام الهی استیلای تام بر تفکرات و اندیشه‌ها و فعالیت‌های بشری داشت. پس از آن، عهد قهرمانان که در حقیقت قرن میانه اشرافیت و هیأت اقتصادی فتودالیت آن دوره و قهرمانی شوالیه‌های آن عهد بود. سوم عهد بشریت که در این دوره عقل و منطق بقدرت و نیروی تفوق می‌یابد، و تساوی طبیعت بشری بر سمیت شناخته میشود، و در رژیم‌های حکومتی، خواه سلطنتی و خواه جمهوری، منافع عامه مردم نسبت به منافع خاص رجحان پیدا میکند.

۵- منتسکیو (۱۷۵۵-۱۸۶۹)

پس از وی کو بارن دو منتسکیو^(۱) همین روش مطالعه عینی تاریخ و آداب و رسوم ملل را دنبال کرد. وی در مقدمه «روح القوانین» نوشت: «من در آغاز کار زندگانی افراد بشر را مورد مطالعه قرار دادم، و باین حقیقت برخورد کردم که، با وجود تنوع و تکثری که در قوانین و آداب و رسوم جوامع مختلف بشریافت میشود، محرك اصلی افراد آدمی تنها میل و هوس مبهم و نامعلوم نیست، و نیز این اصل را پذیرفتم که وقایع استثنائی در مقابل وقایع کلی و عمومی ناچیز است. تاریخ ملل چیزی جز دنباله همان تاریخ عام و شامل نیست. هر قانون بستگی بقانون دیگری دارد و تابع قانون کلی‌تر است. من هیچیک از این اصول را از پندار خویش استخراج نکرده‌ام، بلکه آنها را از طبیعت اشیاء برگرفته‌ام».

بدین ترتیب می‌بینیم که در نظر منتسکیو طبیعت اجتماعی خود جزئی از طبیعت اشیاء است که میتواند بمعلومات منظم و مدون بدل گردد. با توجه باین اصل است که منتسکیو تعریف مشهور خود را برای هر علم اجتماعی بیان کرده و گفته است:

«قوانین با مفهوم وسیع خود، چیزی جز روابط ضروری که زائیده طبیعت اشیاء است نیست. دنیای مادی دارای قوانین خاصی است و هوش و فهم انسانی نیز قوانین خاصی دارد؛ جانوران دارای قوانین خاص هستند و انسان نیز دارای قوانین مخصوص است.»

بدین قرار منتسکیو در صد آن بر آمد که عوامل مؤثری را که در تکوین

1) Baron de Montesquieu.

جامعه انسانی مدخلیت حقیقی دارد بدست آورد. وی بیشتر مسائل اجتماعی مربوط بتجمل و بردگی و پول و تجارت و حقوق جزا را مورد نقد و بحث قرار داد، و رابطه هر یک را با رژیم های اقتصادی و سیاسی گوناگون بیان کرد، و نظریه خورادر باب آب و هوا و شرائط اقلیمی، در جهتی که امروز در جغرافیای انسانی مورد مطالعه قرار میگیرد، و همچنین نظریات خویش را در باره جمعیت، با مفهومی که در دموگرافی^(۱) (مردم نگاری) امروزی دارد، عرضه داشت. خلاصه آنکه منتسکیو کلیه اوصاف و عوارض زمانی و مکانی انسان را مورد مذاقه قرار داد. منتسکیو در جستجوی یافتن رابطه میان قوانین جاری در هر کشور با میزان جمعیت، و وضع اقلیمی و دینی، و آداب و رسوم، کیفیت صنعت و تجارت آن کشور برآمد و بهمین جهت به نسبی بودن قوانین و نظامات اجتماعی اعتقاد پیدا کرد و حتی اخلاقیات یک جامعه را از امور نسبی تلقی کرد و از آنجا گفت: «مردم کشورهای گرمسیر بناز و نعم و مردم سرزمین های سردسیر به زیاده روی در استعمال مشروبات الکلی رغبت بیشتری دارند.»

بر روشنی می بینیم که منتسکیو و دیگر متفکرانی که بدنبال وی آمدند تفکرات خود را بر مبنای پژوهشهای اجتماعی و انسانی، یا بعبارت دیگر بر پایه های علوم انسانی و اجتماعی استوار ساختند. حقیقت اینست که از همین دوره (قرون ۱۸ و ۱۹) بیعد است که در علوم انسانی مسائل و مطالب مهمتری مطرح شد و ازین رو عالم بعلم انسانی ناگزیر گردید که پژوهشهای خود را بیشتر بر اساس واقعیت مبتنی سازد، و دید خود را درین زمینه وسیع تر کند، زیرا بتدریج این امر مسلم گردید که امور و عوارض خارجی بیش از آنچه کاشف حقایق باشند موجب اختلافی آن هستند، باین دلیل است که تفکر انتزاعی دانشمند منزوی باید جای خود را بتفحص و جستجوی وسیعی در زمان و مکان بدهد؛ و باتوجه باین روش است که متفکرانی چون «هگل»^(۲) و «اگوست گنت» و «مارکس» بمطالعه در امور مربوط بانسان اهتمام ورزیدند.

2) Démographie.

2) Hegel.

فصل چهارم

جنبش‌های فکری و فلسفی

۱- دائرةالمعارف و نویسندگان آن

نیمه دوم قرن هیجدهم در اروپا مقارن کشفیات علمی و فلسفی مهمی بود. کتاب «روح القوانین»، که میتوان آنرا یکی از مهمترین تألیفات درباره علوم اجتماعی دانست، بسال ۱۷۴۸ انتشار یافت. در این روزگار ولتر در منتهای فعالیت فلسفی خود بود. کندیاک^(۱) فیلسوف فرانسوی بدنبال «لاک» و «هیوم» که در پی شناسائی عوامل حسی و تجربی معارف انسانی بودند، «کتاب هیأت‌های تألیفی»^(۲) را در ۱۷۴۹ منتشر ساخت، در همین سال بوفن کتاب «تاریخ طبیعی»^(۳) خود را انتشار داد، و نظریه خویش را درباره علوم طبیعی کره ارض و انسان بیان داشت، و طبیعت را موضوع خاص علوم طبیعی قرار داد. ژان ژاک روسو کتاب «گفتار درباره دانش‌ها و هنرها»^(۴) را تألیف کرد. بدین ترتیب پاریس پایتخت فلسفی و فکری و علمی مغرب زمین شد و درست در همین ایام بود که جمعی از فیلسوفان و نویسندگان و متفکران فرانسه گردهم آمدند و بارهبری «دیدرو» اقدام با انتشار آنسیکلوپدی کردند. این اثر نمودار امیدواریهائی بود که انسان اروپائی برای تأمین خوشبختی و تحصیل کمالات مطلوب فردی و اجتماعی خود بدانها دل بسته بود. دالامبر^(۵) ریاضی‌دان و فیلسوف در ۱۷۵۲ در دیباچه آنسیکلوپدی چنین نوشت: «کتابی که ما امروز نخستین جلد آنرا منتشر میکنیم دو جنبه دارد: یکی دائرةالمعارف (آنسیکلوپدی) که ما باید در آن تا حد امکان به بیان مناسبات حقیقی میان دانش‌های بشری بپردازیم. و دیگر فرهنگ استدلالی

1) Condillac. 2) Le traité des systémes. 3) Histoire Naturelle.

4) Discours sur les Sciencee et les Arts. 5) d'Alambert.

علوم و صنایع و حرف که در آن باید بیان موضوعات و مبادی و همچنین اصول کلی هر علم و هنر و صنعت اهتمام ورزیم.»

بدینسان می بینیم که دائرة المعارف معرفی کلیه علوم و فنون و صنایع را بطور منظم و دقیق و جهة نظر خود قرار داده بود. فلاسفه و نویسندگان دائرة المعارف اوقات خود را در کارگاههای صنایع و فنون گوناگون صرف آموختن طریقه استعمال ابزارها و ماشینهای مربوط بآن صنایع و فنون میکردند تا بتوانند بددرستی و با دقت طرح و نقشه آنها و خصوصیات هر یک را در این کتاب بزرگ نشان دهند.

علم مکانیک، که در یک قرن پیش از این امرپی ریزی شده بود، در این قرن منشأ آثار و نتایج خارجی و محسوسی قرار گرفت، و بدین نحو استفاده از علم مورد نظر عموم قرار گرفت. تردید سابق از میان رفت و علم بعنوان مؤثرترین وسیله تأمین خوشبختی بشر شناخته شد. بخصوص آنکه در قرن هیجدهم مفهوم سعادت دنیوی بنحو بارزی اذهان را بخود جلب کرد و توجه و اعتنا بمائدههای زمینی که تا این زمان زیر سیطره تفکر دینی حقیر و ناچیز شمرده میشد بشر را بسوی وسائلی که برای رسیدن به مسرات دنیوی مورد استفاده قرار میگرفت سوق داد. زیرا علم این نوید را در برداشت که قادر است از آلام و مشقات آدمی بکاهد و خوشبختی مادی و تمتع از لذات و مسرات دنیوی را برای او عملی سازد. از اینجا بود که جاذبه تفکر و اندیشه محض و مطلق جای خود را بجاذبه عمل داد و فعالیت و کاریدی و عملی نیز هم رتبه مقام شامخی که خاص فعالیت عقلانی بود قرار گرفت.

بر اثر تحولات جدیدی که در اجتماعات اروپائی قرن هیجدهم بوجود آمده بود شور و هیجان تازه ای در میان این ملل پدید آمد؛ بخصوص طبقه فعال و تازه نفس «بورژوا» که در برابر اشرافیت کهن سال قد علم کرده بود و با توجه بمقدورات خود داعیه حکومت در سر می پروراند و بر این اساس در فکر و سیاست و دین و هنر خواهان راههای تازه ای بود.

دیدار اداره‌کننده اصلی و مدون دایرةالمعارف ضمن مقاله‌ای که درباره آنسیکلوپدی نوشت چنین گفت: «همه این گروه دانشمندان و فیلسوفان و نویسندگان برای بیان علم مربوط بانسان کافی نیستند». باین ترتیب می‌بینیم که شناسائی انسان و تأمین خوشبختی وی محور اصلی این اثر عظیم بود که در نیمه دوم قرن هیجدهم شروع شد و مدت بیست سال با وجود اشکالاتی که برای نویسندگان آن و بخصوص برای دیدار و از طرف قدرتها بویژه کلیسا پدید آمد باموقبت ادامه یافت.

آنسیکلوپدی در حقیقت ثمره سه قرن کوشش و فعالیت دانشمندان و متفکران اروپائی را بمردمی که برای نخستین بار باشور و شعفی خاص خواستار این علوم بودند عرضه کرد و توانست چشم اندازهای جدیدی را به متفکران نشان دهد. از این پس انسان و محیط و جامعه وی مورد بی‌اعتنائی نبود. ماده‌انگاری^(۱) و اعتقاد بی‌حد بقدرت و نیروی علم و بکار بردن روشی، که در علوم تجربی معمول بود، در سایر امور، یعنی امور عقلی و نفسانی و اجتماعی، و دانش‌انگاری^(۲) و آزاد اندیشی و تکریم آزادی و در نظر گرفتن خوشبختی و سعادت یکایک مردم و بالنتیجه توجه بحقوق طبیعی افراد موجب اشاعه فردانگاری^(۳) گردید. از لحاظ فلسفه سیاسی نیز جاویدان نبودن امتیازات و قدرتهای حاکمه نتیجه‌ای بود که از آنسیکلوپدی گرفته شد؛ و این همان مقصدی بود که اکثر نهضت‌های فکری و اجتماعی قرن هیجدهم بسوی آن گرایش داشتند. بدین نحو پایه‌های فکری انقلاب کبیر فرانسه گذاشته شد.

۴- دیدار شناسان

عامل دیگری که در اواخر قرن هیجدهم به پیشرفت علوم اجتماعی مدد رسانید حوزه فکری دیدار شناسان (ایدئولوگها)^(۴) بود. در خطابه‌ای که در ۱۷۹۶ در «انستیتودو فرانس» قرائت شد روش و طریقه اندیشیدن تازه بیان گردید و در

1) Matérialisme. 3) Scientisme. 3) Individualisme. 4) Idéologues.

توصیف آن چنین گفته شد: «علمی که اندیشه بشر را مورد مذاقه قرار میدهد و از ما بعدالطبیعه (متافیزیک) جداست و با آن فرق دارد».

قبلاً مذهب اصالت تجربه فلاسفه انگلیسی نظیر هیوم و لاک درباره منشأ تجربی و خارجی معرفت انسانی راه تدقیق را نشان داده بود. دو فیلسوف بزرگ فرانسوی، که از همکاران جدی دائرةالمعارف بودند، در این راه قدم برداشتند. یکی از آنها هلوتیوس^(۱) (۱۷۱۵-۱۷۷۱) بود که میخواست روانشناسی و علم اخلاق را با همان مقیاس تجربی علم فیزیک بسنجد و در نتیجه گفت: «اخلاق همان مرتبط کردن منافع شخصی با منافع جمعی است که از راه تعلیم و تربیت و وضع احکام کیفری و قانون جزاء برقرار میگردد» همچنین کندیاک (۱۷۱۵-۱۸۷۰) تجربه شخصی را اساس هر گونه معرفت و فعالیت ذهنی دانست.

دیدارشناسان دانش و شناسائی بشری را بعنوان نتیجه مطابقت دیدار (صورت علمی) با واقعیت و از آنجا با محیط خارجی تلقی میکردند و تعیین ارزش و اعتبار آنرا وابسته بتعیین وضع آن در زمان و مکان قرار میدادند. اینان انقلاب کبیر فرانسه را، که معاصر آن بودند، از موارد اصلی حصول اعتقاد به «ترقی»، یا «تقدم»^(۲) که در قرن هیجدهم وجود داشت، میدانستند؛ همچنین وحدت علوم طبیعی و علوم انسانی را امکان پذیر می انگاشتند. کندرسه که خود جزء این حوزه بود گفت که: «واقعیت زندگی انسانی کلاتابع نوعی از ریاضیات اجتماعی است که بوسیله حساب احتمالات میتوان بچگونگی وقوع آن پی برد و مراحل گذشته و حال و آینده آنرا معلوم ساخت». او در کتاب خود بنام «طرح دورنمایی از ترقیات فکری انسانی»^(۳) نوشت: «آنکه میتواند با اطمینان کامل پدیدارهایی را پیش بینی کند که با قوانین آنها آشناست، خواهد توانست که در صورت عدم شناسائی آن پدیدارها نیز بحکم تجارب گذشته با احتمال زیاد حوادث آینده را پیش گوئی کند. در اینصورت چگونه نمیتوان سرنوشت آینده نوع بشر را

1) Helvétius. 2) Progrès.

3) Esquisse d'un tableau des progrès d'esprit humain.

نیز بنا به تجارب گذشته بنحو تقریبی و احتمالی پیش بینی کرد».

این خوش بینی و اعتقاد به ترقی دائم نوع بشر و آنچه بعدها بعنوان «جامعه‌شناسی ترقی» یاد گردید البته تعدیل گشت. بزرگترین خدمت حوزه فکری دیدارشناسان این بود که آنان توانستند میان علوم انسانی و علم اخلاق و اصول تعلیم و تربیت رابطه‌ای نشان دهند و نظیر هلو تیوس و کندیاک گفتند: «از آنجا که حیات انسانی تابع شرایط خارجی و محیطی اوست، بنابراین میتوان از راه تأثیر منظم در محیط در صد اصلاح انسان بر آمد و در تمام امور اقتصادی و اجتماعی و اخلاقی نیز باین شیوه عمل کرد». تصمیم‌هایی که شوراها و مجلس‌های انقلابی فرانسه در زمینه اصلاحات اجتماعی اتخاذ کردند تا حد زیادی مدیون راهی بود که حوزه فکری دیدارشناسان نشان داده بود.

دیدارشناسان در افکار فلسفی آلمان و فلاسفه‌ای مانند کانت و فیشته^(۱) و همچنین در نحوه تفکر رهبران سیاسی آمریکا نیز اثر گذاشتند. جفرسن^(۲) که نمونه بارز یک مرد سیاسی آزادیخواه و روشنگر بود از آثار فلسفی و سیاسی دیدارشناسان تا حد زیاد الهام گرفت.

۳- کانت و مفهوم آزادی

در سراسر قرون وسطی تا دوره نوزایش و قرون هفدهم و هیجدهم، که بورژوازی اروپا در حال رشد و پیشرفت بود، شهرهای کوچک^(۳) با تلاش فراوان در میان جامعه فئودال اروپائی بوجود می‌آمد. در این شهرها آزادی بیشتری وجود داشت و همیشه گفته میشد که «از هوای شهر بوی آزادی استشمام میشود». امر دیگری که در شهر رواج داشت مفهوم فردیت^(۴) بود که با مفهوم آزادی ملازمه داشت. این دو مفهوم بر آثار فیلسوفان این دوران سایه افکند و اصالت فرد و اهمیت آزادی موجب نشو و نماي فکر تساوی حقوق افراد شد و

1) Fichte.

2) Jefferson.

3) Bourg.

4) Individualité.

بورژوازی فرانسه توانست این خواسته سراسر اروپا را بنحوی قاطع و مؤثر در قالب «اعلامیه حقوق بشر» بریزد.

ایمانوئل کانت^(۱) (۱۷۲۴-۱۸۰۴)، مانند دیگر فیلسوفان هم عصر خود، باین دو مفهوم اساسی، یعنی آزادی و فردیت، توجه کافی داشت. وی با تجدید نظر اساسی در مذهب اصالت عقل (خردانگاری)^(۲)، که بنای آنرا قبلادکارت پی افکنده بود، در زمینه آزادی نیز بیابان بسیار تازه و عمیقی پرداخته گفت: عقل آدمی بر دو گونه است: عقل نظری یا قوه فاعله که منشأ علم و تحصیل احکام علمی است؛ و عقل عملی که مبداء افعال اخلاقی و آزادی حقیقی انسان است. و بنا برین آزادی و بطور کلی احکام اخلاقی، از اموری نیست که بتوان آنها را، برخلاف قول مشهور و همچنین برخلاف مذهب رسمی اصالت عقل، با مراجعه بعقل نظری و از آنجا با مراجعه باصول و احکام علمی استنباط کرد. آزادی امریست که تنها با مراجعه به «فتوای باطن»^(۳) عقل عملی، که بالذات با عقل نظری فرق دارد، هر کس بتحصیل آن میتواند نائل آید.

از لوازم این قول عبارت بود از اثبات خویشکاری^(۴) و استقلال انسان در برابر سلطه هر قدرت و حجیت اقوال دیگران و در برابر انفعالات و احساسات شخصی و رهائی فکر از قیود عارضی و تحمیلی، از طرف دیگر کانت در آثار فلسفی مهم و وسیعی که از خود بجای گذاشت در راه حصول تفکر علمی خدمت بسزائی کرد.

بهر حال، کانت در تحلیل فلسفی و علمی خود از آزادی تقریباً بهمان نتیجه رسید که آدم اسمیت^(۵) و لیبرالیستها در اقتصاد بدان رسیده بودند، یعنی باین

1) Immanuel Kant.

2) Rationalisme.

3) For intérieur.

4) Autonomie

5) Adam Smith.

نتیجه که تعادل اجتماعی امریست که از راه آزادی و خویشکاری برقرار می‌تواند شد، و از این راه بود که کانت توانست مناسبات میان فرد و جامعه و جهان را مورد مطالعه قرار دهد.

۴- هگل و خود آگاهی تاریخی

گئورگ ویلهلم فریدریش هگل^(۱) (۱۷۷۰-۱۸۳۱) از متفکران دوره رمانتیک آلمان بود. وی میکوشید تا سیر تاریخ بشر را، علی‌التفصیل، تابع هیأت تألیفی فلسفه خود قرار دهد و امور سیاسی و اجتماعی را، نیز بدینسان، با منطق جدالی^(۲) خود، که مدار آن بر سه مفهوم وضع (تز) و وضع مقابل (آنتی‌تز) و وضع مجامع (سنتز) بود، باز نماید؛ و بدین طریق مثلاً دولت را بمنزله وضع، و هرج و مرج و آشوب را در حکم «وضع مقابل» این وضع، و نظام فئودالیت را بمثابه «وضع مجامع» آن دو وضع تلقی میکرد.

وی مبداء اصلی سیر تاریخی را امری معنوی و غیر طبیعی، نه مادی و طبیعی، که آنرا بنامهای دیدار (ایده) و روان^(۳) میخواند قرار میداد، و شناسائی تاریخی را در هر بحث منطقی و فلسفی لازم میانگاشت و حصول آزادی را ملازم با حصول خود آگاهی^(۴) میدانست. او معتقد بود که آزادی کامل در یک جامعه، همیشه خیلی دیر بوجود می‌آید و بعنوان روان مطلق وقتی تحقق می‌یابد که واقعیت حادث شده و سیر تطور خود را با آخر رسانده باشد، و آنچه را که فلسفه و فکر معقول بما یاد میدهد تاریخ نیز با همان ضرورت بمانند می‌یابد.

از فلسفه هگل مخصوصاً دواصل اساسی آن بتوسط دیگران در علوم اجتماعی مورد استفاده قرار گرفت. یکی اصل «سیر جدالی»، و دیگر اصل تجدد و ضرورت و «شدن»^(۵). در سیر جدالی هگل ابتدا و انتهائی وجود نداشت؛

1) Georg wilhelm Friebrich Hegel. 2) Logique dialectique.

3) Geist=Esprit 4) Sedstbewusstsein= Conscience de soi

5) Devenir

ولی فلسفه‌اش دارای نهاییتی بود که آنرا در تحقق خود آگاهی و آزادی مستلزم آن در جامعه بورژوازی قرار میداد. هگل جامعه را بدو قسم مدنی و سیاسی تقسیم میکرد و اولی را مرکب از شهرها و گروههای مختلف بامشاغل و حرف و صنایع گوناگون آنها میدانست و از جامعه سیاسی دولت و دستگاه اداری آنرا مراد میکرد و آنرا حاصل تأثیرات متقابل اجزای تشکیل دهنده جامعه مدنی می‌گرفت.

۵- فلسفه طبیعت و مذهب تحصلی (پوزیتیویسم)

از زمان ارسطو، فلسفه کلیه دانشهای بشری را در بر میگرفت؛ اما بتدریج، با پیشرفت علوم و بوجود آمدن شعب جدید در معارف بشری و کشفیات علمای هیئت و طبیعت، علوم از فلسفه جدا شد و فلسفه دارای مفهوم دیگری گردید.

نیوتون فلسفه طبیعی را چنین تعریف کرد: کشف آثار و افعال طبیعت و تبدیل آن بقوانین و قواعد کلی که در نتیجه مشاهده و تجربه بدست می‌آید. اکثر علمای قرن هفدهم فلسفه طبیعت نیوتون را پذیرفتند و ما بعد الطبیعه که متأثر و ملهم از دین بود بتدریج کنار گذاشته شد. دیدیم که در قرن هیجدهم ارباب دائرة المعارف سعی میکردند تا مسلك فلسفی خود را با احکام علمی منطبق کنند، بطوریکه دالامبر در مقدمه دائرة المعارف الفاظ فلسفه و علم را بیک معنی استعمال کرد. با توسعه فلسفه طبیعت و همچنین با پیشرفت مذهب اصالت تجربه فیلسوفان انگلیسی، مانند لاک و هیوم، که در تفکرات فلسفی خود بیشتر بتجارب حسی ترتیب اثر دادند، بتدریج از اواسط قرن هیجدهم نوعی مذهب تحصلی^(۱) (پزیتیویسم) بمنصه ظهور آمد، و این مذهب مساعی فلسفه را بیک نظریه عمومی در باره کلیه امور یا نوعی از منطق معارف علمی و تدقیقی بشر منحصر دانست. طبیعی دان فرانسوی لامارک را میتوان نماینده این مذهب فلسفی نوظهور بشمار آورد. عنوانی که وی برای یکی از کتابهای خود (منتشر در سال

1) Positivisme.

۱۸۲۰) برگزیده است خود معرف طرز تفکراو و معاصران اوست و آن اینست: «هیأت تألیفی معارف تحصیلی انسان که منحصرأ بطور مستقیم یا غیر مستقیم از مشاهده حاصل میگردد». این مذهب فلسفی باین اصل اعتقاد داشت که فلسفه و علم بمعنی اصیل و واقعی با هم تلازم قطعی دارد و وجود یکی بدون دیگری میسر نتواند بود.

اما مؤسس رسمی مذهب تحصیلی اگوست کنت بود. ولی پیش از آنکه ما بذکر عقاید وی پردازیم لازم است از سن سیمون، که اگوست کنت از شاگردان ویاران او بود، سخنی بمیان آوریم.

۶- سن سیمون

کلود هانری دوسن سیمون^(۱) (۱۷۶۱-۱۸۲۵) از نجیب زادگانی بود که سلسله اجداد خود را به شارلمانی میرساند. خود وی گفته که در جوانی ریاضیات را در نزد دالامبر آموخته است. در ۱۷۷۹ بعنوان صاحب منصب نظامی در جنگهای آزادی آمریکا شرکت جست و علیه تسلط انگلستان جنگید و این سفر بدون شك تأثیر بسیاری در او کرد. در سال ۱۷۸۳، که سال استقلال ممالک متحد آمریکا بود، پس از بهبود از جراحت جنگ و تحصیل نشان افتخار بفرانسه باز گشت. سن سیمون، که میتوان او را فیلسوفی اجتماعی و عالمی سیاسی دانست، بی شبهه از پایه گذاران علوم اجتماعی امروزی و همچنین از صاحب نظران نهضت سوسیالیستی است. وی در دوران جوانی خود از نزدیک ناظر دو انقلاب عظیم آخر قرن هیجدهم در اروپا (انقلاب صنعتی و انقلاب کبیر فرانسه) و نیز در آمریکا شاهد نشوونمای ملت جوانی بود. ملتی که به بسط نیروی خلاق سرمایه داری در سرزمینی پرداخته بود که بهیچوجه در قید و بند رسوم و عادات اقتصادی و اجتماعی گذشته نبود؛ و باز او در فرانسه شاهد شور و هیجان نهضتی بود که از دوره نوزایش شروع شده بود و روز بروز بر قدرت آن افزوده میشد. اما نظامهای مستقر

1) Claude Henri de Saint Simon.

حکومتی و قالب‌های کهنه و امتیازات طبقات حاکم مانع از رشد و توسعه و بشمر رسیدن بذرهاى این نهضت میگردید؛ و همان نظام‌های حکومتی و اسلوب‌های کهنه و امتیازات طبقات حاکم بود که سرانجام موجب انفجار اوضاع سیاسی و اجتماعی فرانسه گردید .

نابسامانیهای انقلاب کبیر فرانسه بنظر سن سیمون فقط باوضع دانش نو و تطبیق عملی آن بسامان میرسید و جای خود را بیک نظام صحیح و مناسب میداد. سن سیمون میگفت باید انقلاب جدیدی را که با احکام عقل و منطق و حق و عدالت مطابقت داشته باشد بوجود آورد. انسان نمی‌بایست به بلهوسی‌های تاریخ تن دردهد. انسانیت انسانی چنین حکم میکند که افراد بشر سر نوشت و آینده اجتماع خود را در دست گیرند؛ و باین جهت مسائل اجتماعی را باید باستعانت فنون جدید حل و فصل کرد .

بعقیده سن سیمون روزی فرا خواهد رسید که: سیاست بیک «علم تدقیقی»^(۱) که باروش مشاهده هدایت شود، تکامل پیدا کند، و بدین ترتیب امور سیاسی بدست کسانی افتد که مجهز بعلوم تحصیلی باشند و باهمان روش و طریقه‌ای که پدیدارهای طبیعی مورد مطالعه قرار میگیرد امور اجتماعی نیز مورد تدقیق و پژوهش واقع شود .

ازلحاظ زندگی اقتصادی سن سیمون راز موفقیت را در تنظیم و تنسيق سیستم تولید و تربیت متخصصان و مدیران میدانست و میگفت: حکومت افراد باید بحکومت مدیران مبدل گردد. عهدما عهد مدیران و سازمان دهندگان و یا عهد نظام اداری است . سن سیمون میگفت دولت عامل سلطه طبقه ایست که معمولاً طبقه مولد نیست. این طبقه در سیر تاریخ گاه نظامیان و وقتی روحانیان و زمانی مالکان و حتی بورژواهای صاحب سرمایه بوده‌اند. در مقابل این طبقه که دولت مبعوث اوست طبقات دیگر قرار دارند، و این طبقات همان طبقات مولدند که زمانی صاحبان صنایع کوچک و متوسط و هنگامی دیگر بازرگانان

۱) Science exacte.

و پیشه‌وران بوده‌اند و در عصر ما کشاورزان و کارگران و متخصصانند که این طبقه را تشکیل می‌دهند .

سن سیمون نخستین سوسیالیستی بود که می‌خواست مسائل مربوط به حیات انسانی را با روش منطقی و علمی حل کند و وسیله‌ای که برای حصول این مقصود در نظر می‌گرفت همان اصلاح اساسی نحوه تولید و طریقه توزیع ثروت بود. وی هر چند از بنیان سوسیالیسم است اما او حتی بیش از علمای اقتصاد سرمایه‌داری نظیر آدام اسمیت و ریکاردو^(۱)، که بقدرت خلاق کاپیتالیزم اعتقاد داشتند، معتقد به سازمان تولید و اداره منطقی صنایع و مؤسسات بود؛ تا آنجا که پیروان سن سیمون، پس از آنکه بر اثر افراط در برابر عقاید دینی پراکنده شدند و از جنبه دینی عقایدشان کاسته شد، بیشتر بکارهای اقتصادی و تولیدی پرداختند. و نیز چون اکثر پیروان سن سیمون از کارشناسان بودند بعدها از مدیران و بنیان‌گذاران و گردانندگان تأسیسات جدید از قبیل راه آهن و شرکت‌های بیمه کشتیرانی فرانسه شدند . افکار سن سیمون در اگوست کنت، که مدتی سمت منشیگری سن سیمون را داشت، و همچنین در افکار کارل مارکس و آراء او در باب منشاء قدرت دولت و سهم طبقات مولد و تجزیه و تحلیل زیربنای اقتصادی تأثیر عمیق بخشید .

۷- اگوست کنت

اگوست کنت^(۲) (۱۷۹۸-۱۸۵۷) ادامه دهنده افکاری بود که منتهی به تأسیس قطعی و رسمی مذهب تحصلی (پزیتیویسم) از طرف وی گردید. وی در ابتدای کتاب خود بنام «دروس فلسفه تحصلی» چنین گفته است :

«من مجموعه قواعد و روشها و فنون را در هر علمی فلسفه آن علم مینامم و اگر ممکن بود از علمی مشاهداتی از این قبیل بدست آید فلسفه عمومی کلیه علوم و در نتیجه تنها منطق قابل قبول بدست می‌آمد» .

باین ترتیب بود که در نظر اگوست کنت میبایست الهیات و ما بعد الطبیعه

1) I. Ricardo.

2) Auguste Comte.

جای خود را برای همیشه بیک فلسفه تحصیلی بدهد. وقتی کنت نخستین جلد کتاب «دروس فلسفه تحصیلی» خود را انتشار داد گفت: «من متأسفم از اینکه مجبور شدم کلمه فلسفه را، بعلت نبودن لفظ دیگری، بکار برم؛ زیرا در گذشته این لفظ با معانی گوناگونی بکار میرفته است؛ و بهمین دلیل بود که صفت «تحصیلی» را بفلسفه خود اضافه کردم.»

اگوست کنت از اینکه از یک جانب فلاسفه با اندازه کافی با علم و از جانب دیگر علما با فلسفه تا عصر او آشنائی نداشته اند تأسف میخورد. وی برای نفس علم مقام و منزلت مهمی قائل بود؛ اما این مقام و منزلت را دیگر برای علما قائل نمیبود و استغراق آنها را در فعالیت و تخصص علمی مانع بهره‌مندی آنها از یک دید وسیع میدانست. با پیشرفت علوم طبیعی و تحصیلی، که کنت با آنها آشنائی داشت، او معتقد شده بود که این علوم راهنمای علوم جدید هستند، و میگفت همانطور که انسان توانسته است قوانینی مثلاً در مورد سقوط اجسام کشف کند باید بکوشد تا در مورد رشد نوع انسان نیز بکشف قوانینی موفق آید. ضمناً اگوست کنت باین مطلب توجه داشت که بکار بردن روش تحصیلی در علوم اجتماعی باین معنی نیست که این علوم زائده‌ای از علوم ریاضی یا طبیعی باشد و باین دلیل بود که کنت تعبیر «فیزیک اجتماعی» را که در ذهن وی مترادف با دانش اجتماعی بود بکار برد. او برای نخستین بار لغت جامعه‌شناسی (سوسیولوژی) را، که نظر بر ترکیب آن از لاتینی Socius و یونانی Logos، مورد ایراد اهل لغت قرار گرفت، وضع کرد.

اگوست کنت علوم را بر حسب کلیت متنازل و ترکیب متصاعد برشش قسم ریاضیات و نجوم و فیزیک و شیمی و تن‌افزارشناسی (فیزیولوژی) و جامعه‌شناسی تقسیم میکرد. در میان این علوم ششگانه، چنانکه دیده میشود، از همه کلیت ریاضیات بیشتر و ترکیب آن کمتر است؛ بر خلاف جامعه‌شناسی که از همه ترکیب آن بیشتر و کلیت آن کمتر میباشد.

از اینجا بود که وی فقط تبیین علم خاص را با علم عام ممکن

میدانست. یعنی معتقد بود که از «کل» میتوان به «جزء» رفت و جهد و کوشش در اینکه دیگر علوم را با علوم ریاضی تبیین بتوان کرد بیحاصل میانگاشت. در تقسیم علوم بعنوان علم اعم با ریاضیات شروع میکرد و در آخر آنها جامعه‌شناسی را بعنوان علم اخص قرار میداد. و این علم را صرفاً علم مشاهده امور اجتماعی نمیدانست بلکه عبارت از علمی میدانست که کار آن هدایت جامعه و تحولات آن باشد. تحقیق درباره جامعه را شامل دو بخش قرار میداد. یکی بخش ایستمندی (استاتیک) و دیگری بخش توانمندی (دینامیک)، و این روش را در مطالعه کلیه امور اعم از امور حیاتی و امور اجتماعی بکار میبرد. بخش ایستمندی را راجع به ترکیب و طرز ساختمان جامعه و طرز بستگی امور بیکدیگر و بخش توانمندی را مربوط باموریکه لازمه دوام حیات جامعه است میدانست؛ عبارت دیگر مبحث ایستمندی را مربوط بنظم جامعه که باید چگونگی آنرا مطالعه کرد قرار میداد و مبحث توانمندی را تحول و پیشرفت و ترقی که هدف انسانیت و وظیفه عالم اجتماعی جستجوی قوانین آنست.

اگوست کنت معتقد بود که سیر تکاملی فکر بشر دارای سه مرحله است. یکی مرحله ربانی که تخیلی است و بشر در این مرحله کلیه امور را صرفاً مستند بر اراده و مشیت خدایان متعدد یا خدای واحد می‌پنداشت. دوم مرحله فلسفی که عقلی است و در این مرحله بشر بدون اینکه بتواند امور را دقیقاً بشناسد برای آنها قائل بقوایحی حال در آنها می‌گردید. مثلاً در بیان اینکه نبات چیست میگفت جسمی است دارای سه قوه غایبه و نامیه و مولده. مرحله سوم همان مرحله علمی یا تحصیلی است که تخیل و تعقل تحت تابعیت احکام مشاهده و تجربه درمیآید و در این مرحله است که علوم قوانین و سنن منطقی را برای هدایت فکر بشر وضع میکند و فکر بشر دیگر در بیان حوادث عالم دست توسل بدامان موجودیتهای ما بعد الطبیعه^(۱)، یعنی وجودات انتزاعی و اعتباری صرف، دراز نمیکند. دیگر

۱) Les Entités metaphysiques.

اینکه کنت سعی میکرد تا خصوصیت علوم اجتماعی و وجه تمایز آنها را با علوم دیگر نشان دهد، و نیز باین مطلب توجه داشت که در پژوهش اجتماعی، باین جهت که مسائل علم با اهل علم بستگی دارد، خواه و ناخواه با معتقدات و تمایلات و انفعالات وی ارتباط خواهد داشت و بنابراین در پژوهش اجتماعی معتقدات و تمایلات و انگیزه‌های فردی و جمعی در فکر عالم خالی از تأثیر نخواهد بود یعنی عالم باید واقعیت اجتماعی را در نظر داشته باشد. برای بیان این معنی بود که وی بوضع اصطلاح «ضریب انسانی» توسل جست.

مذهب تحصیلی کنت، که دنباله راه فلاسفه قرون هفدهم و هیجدهم بود، در آن نوعی مذاقه منطقی و انتقادی در هر دانش و معرفتی باید وسیع فلسفی، لازم و ضرور می‌آمد. پس از اگوست کنت بر اثر ترقیات علوم ریاضی و طبیعی این شیوه و طرز تفکر، در نزد بعضی، جای خود را به مذهب اصالت علم (دانش‌انگاری)^(۱) داد، که قهر آرای دید محدودتری بود، و علما از این پس خود را از فلسفه بی‌نیاز دانستند و حتی فلسفه را فاقد هر گونه ارزش و اعتبار انگاشتند؛ زیرا علوم که در قرن نوزدهم با سرعت بیشتری پیشرفت کرده بود ناگزیر باعث دگرگونی نظام فکری شد که کنت خود اساس آن را نهاده بود.

هدف اصلی اگوست کنت از تدوین جامعه‌شناسی استقرار سیاست بر پایه علمی بود. بعقیده وی سیاست دیگر نمی‌بایست یک سلسله طریقه‌ها و تدبیرهایی باشد که فقط از روی تجربه متعارف یا با مراجعه با حکام مابعدالطبیعه بدست آید. بهمین جهت او تجدید بنای جامعه را یکی از هدفهای اصلی خود میدانست؛ زیرا بعقیده وی هر چند امور اجتماعی بسیار پیچیدگی دارند معینا از دیگر امور تغییر پذیرترند. او میگفت جامعه‌شناسی وسیله برقراری نظم جدیدیست که وی آنرا بنام سوسیوکراسی^(۲) (سلطه اجتماع) یاد می‌کرد؛ و آن عبارت بود از یک نوع اصلاح رسوم و مقررات جاری بمنظور جانشین کردن «دیگروستی»^(۳) و

1) Scientisme.

2) Sociocratie.

3) Altruisme.

نوع پروری بجای خودخواهی و اعتقاد باصالت فرد که بعقیدهٔ او انسانیت دوران او را بخود گرفتار ساخته بود و عامل این نظم جدید را که بتواند چنین تحولی را بوجود آورد دیانت تازه‌ای قرار میداد که هدف آن ترقی بشریت و وحدت آیندهٔ او باشد. نتیجهٔ دیگری که از جامعه‌شناسی آرزو میکرد این بود که بوسیلهٔ این علم يك سنتز (تألیف) از کلیهٔ دانشهای بشری عملی گردد. او معتقد بود که دانشهای زمانوی پر است از آراء مربوط بدوران ربانی و فلسفی، و تلاش ممتدی لازم است تا علوم بصورت قوانین تحصیلی در آید و از این راه نوع بشر از شك و تردید و دغدغه رهائی یابد؛ باین دلیل بود که اگوست کنت مهمترین اصلاح اجتماعی را اصلاح در طرز تفکر افراد، یعنی گذشت از طرز تفکر ربانی و فلسفی بطرز تفکر تحصیلی میدانست، و اصلاح اعتقادات و تفکرات جمعی را جز بوسیلهٔ رشد و توسعهٔ علوم میسر نمیانگاشت.

اگوست کنت آرزومند بود که پرستش بشریت جایگزین پرستش خدایان گردد؛ زیرا او معتقد بود کسی که دارای طرز تفکر علمی است نمیتواند متدین بدیانتی مبتنی بر پرستش امور غیبی باشد. ولی از آنجا که انسان نیازمند و ناگزیر بپرستش میباشد و پرستش خدایان نیز دیگر برای او مقدور نیست روحیهٔ علمی او را متوجه امر دیگری که همان بشریت است میسازد؛ ولی منظور اگوست کنت از بشر پرستی پرستش بی‌عدالتیها و نابسامانیها و خشونت‌های نبود که در طول تاریخ بآنها بر میخوریم، بلکه منظور وی پرستش همهٔ آن ارزشها و اصول و شعائری بود که افراد برجسته طی تاریخ از خود بجای گذاشته و ذهن انسان در هر دوره‌ای متوجه بآنها بوده است، و در حقیقت آنچه که در آدمی از نیکی‌ها و فضائل یافت میشود منظور نظر او بود. او معتقد بود که افراد بشر با احترام بفضائل و مکارمی که در آدمی یافت میشود قادرند بوحدهٔ جامعهٔ بشری جامعهٔ عمل بپوشانند، و این توجه به بشریت موجب خودپرستی بشر نخواهد بود؛ زیرا آنچه که از نیکی و فضیلت از ورای اعصار و جوامع بشری باقی مانده بغير از خود انسان و جامعهٔ واقعی است.

هر چند با توجهی که اگوست کنت بواقعیت اجتماعی داشت و کوششی

که در راه عملی نمودن مباحث اجتماعی از خود نشان داد، خدمت بزرگی بدانش اجتماعی نمود؛ ولی فلسفه او خالی از انتقاد و ایراد نبود. از اشتباهات او اخلاطی بود که در ذهن وی میان فلسفه تحصیلی و روش جامعه‌شناسی حاصل شده بود. دیگر اینکه جامعه‌شناسی در نظر اگوست کنت در واقع خود حکم همان مابعدالطبیعه و فلسفه اولی را پیدا کرده بود، که از طرف دیگر اگوست کنت خود گذشت از آنرا لازم میدانست. و نیز قول باصالت اجتماع در جامعه‌شناسی اگوست کنت بیک نوع «جامعه‌پرستی»^(۱) نادرستی منتهی گردید.

۸- مارکس

کارل مارکس^(۲) بسال ۱۸۱۸ در آلمان متولد شد و بسال ۱۸۸۳ در لندن درگذشت. مارکس در جوانی تحت تأثیر فلسفه هگل و فویرباخ^(۳) قرار گرفت و بخصوص از منطق جدالی (دیالکتیک) هگل و مذهب فلسفی او بهره فراوان برگرفت و در بیان حوادث تاریخی و اجتماعی بتدوین نظریه ماتریالیسم تاریخی پرداخت. مارکس اقتصاددان و فیلسوف و مورخ بود و در تجزیه و تحلیل و تبیین امور اجتماعی جنبه‌های مختلف را در نظر می‌گرفت.

وی، برخلاف دیدار انگاری (ایدئالیسم) هگل، میگفت واقعیت مادی است که سرنوشت تاریخ را معین میکند، نه معنی و دیدار (ایده). وی اعتقاد داشت که زیربنای اقتصادی (تولید و تقسیم کار و مالکیت) اساس ایدئولوژی، یعنی ارزشهای معنوی زندگی دینی و اخلاقی و حقوقی، هر جامعه را بوجود می‌آورد.

بموجب منطق جدالی مارکس هیأت فلسفی هگل برای فهم و دریافت واقعیت اجتماعی جامد و نارسا می‌بود؛ زیرا بنظر مارکس زندگی همواره نتیجه برخورد نیروهای متضاد و گوناگونی بود که بوجود آورنده اوضاع تازه‌ای می‌باشد. این عقیده فلسفی درباره تحولات اجتماعی است که بنام «ماده‌انگاری تاریخی»^(۴) یاد گردیده است. بنظر مارکس از نیروهای تولیدی که بر اثر قابلیت

1) Sociolâtrie. 2) Karl Marx. 3) Feuerbach.
4) Matérialisme Historique.

فنی و علمی و تعداد افراد و موقعیت طبیعی در هر دوره صورتی خاص دارند روابط تولیدی مخصوص پدید می‌آید؛ مثلاً نیروهای تولیدی دوران فئودالیت از روابط خاص مالک و رعیت بوجود آمده و در سلسله زنجیر این روابط است که افراد موقعیت خاصی بدست می‌آورند و در نتیجه طبقات اجتماعی روی کار می‌آیند. در هر یک از دوره‌های تاریخ طبقه‌ای حکومت داشته که خواسته است حرف و صنایع جدید تولیدی را جانشین حرف و صنایع قدیم کند. بدین ترتیب هر طبقه متنفذ در آغاز کار عامل ترقی و پیشرفت بوده است؛ اما این طبقه با در دست داشتن تسلط فنی و اقتصادی روابطی بوجود می‌آورد که برای طبقه‌وی امتیازات خاصی را در برداشته باشد. در نتیجه این وضع طبقات زیر دست و مقهور^(۱) بتدریج نسبت بوضع خویش آگاهی می‌یابند و در حالیکه سیر جدالی علوم و فنون روابط فنی و تولیدی سابق را کهنه و فرسوده جلوه گر می‌سازد این طبقات محکوم و زیر دست قهر خواهان تغییر روابط کهنه فنی و تولیدی میشوند و چون فنون و تکنولوژی نمیتواند بدون تغییر روابط اجتماعی دگرگون شود لاجرم نزاع طبقاتی در می‌گیرد و در این مبارزه طبقات محکوم فائق می‌آیند و طبقات حاکم مبدل میشوند. بهمین دلیل بود که بعقیده مارکس در اروپا طبقه بورژوازی با طبقه فئودال در نبرد شد و از وضع طبقه محکوم بدر آمد و طبقه حاکم مبدل گردید. در قرن نوزدهم نیز طبقه کارگر (پرولتاریا) در حال عصیان علیه بورژوا بود. مارکس بنا بر استدلال خود معتقد بود که سرانجام این طبقه نیز جای طبقه حاکم را خواهد گرفت.

استفاده‌ای که مارکس از منطق جدالی هگل کرد این بود که، چنانکه در پیش یاد آور شدیم، هگل سیر تطور تاریخ و بطور کلی سیر تطور موجودات را تابع مراحل سه گانه وضع و وضع مقابل و وضع محامع قرار میداد. مارکس امور اجتماعی را بنحوی که از این مراحل سه گانه قرار داد؛ و نمونه‌ای که درین زمینه مثل میزد رژیم صنعتی اقتصاد سرمایه‌داری بود که آنرا بعنوان «وضع» معرفی

1) Classe dom née.

میکرد و «وضع مقابل» این وضع را بوجود آمدن طبقه‌ای قرار میداد که وابستگی مستقیم به صنعت دارد و شخصاً هیچگونه استقلال اقتصادی ندارد یا کاملاً تابع ماشین است و این کیفیت را نتیجه و عکس العمل ماشین و سرمایه‌داری میدانست؛ و بیان میکرد که چگونه ازدیاد کارگران صنعتی طبقه کارگر را که هیچگونه استقلال‌ی ندارد در مقابل طبقه سرمایه‌دار و ادار به ابراز مقاومت و عکس العمل میکند و در این عکس العمل يك انقلاب اجتماعی که مارکس آنرا بعنوان «وضع مجامع» تلقی میکرد پدید می‌آید.

استفاده دیگر مارکس از فلسفه هگل در مسأله تغییرات کمی و کیفی بود که بقول ارسطو در باب تغییر تدریجی یعنی حرکت و تغییر دفعی یعنی کون و فساد یا انقلاب بسیار نزدیک بود: تغییر تدریجی (حرکت) کمی چون بحد معینی رسید به تغییر دفعی (انقلاب) کیفی تبدیل میشود. مثلاً هنگامی که آب بنقطه جوشش رسید بخار میشود؛ یعنی تغییر تدریجی (حرکت) کمی بتغییر دفعی (انقلاب) کیفی تبدیل پیدا میکند و اما مارکس همین بیان را در مورد اجتماع نیز بکار برده میگفت عوامل اجتماع متراکم میگرددند و هنگامی که تراکم بحد نهائی خود رسید تغییر دفعی کیفی یعنی انقلاب، که بنام جهش نیز خوانده شده است، حصول می‌پذیرد.

رژیم سرمایه‌داری از لحاظ کمی، یعنی با تغییر تدریجی (حرکت)، توسعه می‌یابد و در نتیجه کارگران صنعتی زیاد میشوند و چون این حرکت کمی بحد نهائی خود رسید حالت انقلابی پدید می‌آید و وضع اجتماع دگرگون میشود.

تأثیر بزرگ مارکس در زندگانی اجتماعی این بود که بایک دید فلسفی مسائل مربوط بزندگی اقتصادی را مورد مذاقه و تحلیل و ترکیب قرار داد و خواست رابطه میان فعالیت‌های فکری و علمی و دینی و هنری بشر را با وضع تولید و رابطه اقتصادی جامعه نشان دهد. مارکس میگفت: تمام تاریخ جهان چیزی جز تولید انسان بوسیله کار انسان نیست. اخلاق هم يك رابطه ضروری جامعه است. يك اجتماع بدون عقاید اخلاقی مشترك قابل زیستن نیست. ولی کیفیت اخلاق لزوماً با کیفیت جامعه پیوستگی دارد و از يك اصل سرچشمه

میگیرد، لیکن هردوی اینها برای ماناشناس هستند، و آنچه مسلم است اینست که در تمام اعصار تاریخ و در نزد کلیه ملل میان سازمانهای اجتماعی و عقاید اخلاقی رابطه‌ای برقرار بوده است.

مار کس فرد را بعنوان يك وجود اجتماعی تلقی میکرد و ازین جهت ملاحظه زندگی فردی انسان را با قطع نظر از زندگی اجتماعی او محال و بیحاصل میدانست. وی در یکی از کتابهای دوران جوانی خود گفته است: زندگی اجتماعی بشر وحدت جمعی و چند جانبه‌ایست که در اجزای آن منفک از یکدیگر بحث و تدقیق نمیتوان کرد. همچنین مار کس پیوند علوم را بیکدیگر نشان داد و آشکار ساخت که میان وقایع اجتماعی و فعالیت‌های ذهنی و فکری بشر جدائی وجود ندارد؛ و نیز بیان کرد که زندگی اجتماعی ما حاصل تعارض و تضاد است که از برخورد انسان با طبیعت حاصل میشود. یعنی از برخورد ماده با روح و واقعیت با خیال است که این واقعیت‌های زندگی بوجود میآید (وابستگی امور بهم).

بعقیده بعضی افکار مار کس مخصوصاً در دوران جوانی، یعنی در دوران نیست که هنوز وارد مبارزات سیاسی نشده بود و با دید وسیعتری امور عالم نگاه میکرد که جالب توجه میباشد، و هنگامی که مار کس وارد مبارزات سیاسی شد این وضع و حالت را تا حدی از دست داد. همچنین در آثار دوره جوانی خود نوشته است: ماهیت آدمی يك مفهوم انتزاعی و کلی مأخوذ از خصوص فرد به تنهایی نیست و واقعیت آن را در مجموع روابط و مناسبات اجتماعی جستجو باید کرد. از طرف دیگر حیات اجتماعی امریست، بالتمام وبالذات، عملی و در این حیات عملی است که آدمی باید با ثبات حقیقت، یعنی واقعیت و استطاعت و مادیت فکر خود بپردازد. بدین بیان که حیات اجتماعی حقیقت آن در امر تولید و نحوه آنست و بنابراین کیفیت وجود افراد بشرابط مادی تولید بستگی دارد. افکار و عقاید و بطور کلی نفسانیات انسان محصول فعالیت مادی و روابط مادی مردم بایکدیگر و در حکم زبان حیات واقعی آنهاست. همچنین است

در مورد فعالیت و تولید معنوی يك قوم ، چنانکه در زبان و سیاست و قوانین و فلسفه و غیره بروز و ظهور دارد .

مارکس بمسأله خود آگاهی تاریخی توجه خاص داشت و میگفت حصول خود آگاهی يك طبقه اجتماع بموقعیت خود موجب تحول اجتماعی اوست. او معتقد بود تصویری که اشخاص از خود و زندگی اجتماعی خود دارند غالباً آمیخته و مشوب با اوهام است و این اوهام راطبقات حاکم حفظ و نگهداری میکنند. از اینجا بود که وی برای ایدئولوژی در تحولات اجتماعی سهمی مهم قائل بود و بهمین جهت میگفت : وقتی فکری در میان توده مردم رسوخ پیدا کرد به نیرو مبدل میشود.

بطور خلاصه مارکس از اشخاصی بود که توانست بواقعیتهای متحول اجتماعی توجه خاص پیدا کند. وی روش مطالعات عینی را در امور اجتماعی بکار برد و بادید کلی فلسفی به پژوهشهای اقتصادی اهتمام ورزید و در این راه به بیان روابط و مناسبات موجود میان شئون مختلف اجتماعی پرداخت و نشان داد که با اینکه شئون مختلف اجتماعی دارای قوانین خاص بخود هستند چگونگی همه آنها نیز با یکدیگر ارتباط دارند. مارکس میگفت دولت، که اصولاً در راه منافع جامعه باید کار کند، بمرور زمان بنیروی مستقلی، که نتیجه کار دیگران عاید آن میگردد، مبدل میشود. بیان این مطلب که جامعه و مردم بسوی يك اجتماع بدون دولت و بدون اختلاف طبقاتی پیش میروند مارکس را يك فیلسوف تاریخ قرار داده است :

مارکس از لحاظ فکری مدتی تحت تأثیر سوسیالیستهای فرانسوی ، بخصوص سن سیمون، بود. و نیز با «پروون»^(۱) مجادله نظری داشت و کتاب «مستمندی فلسفه» را در جواب «فلسفه مستمندی» وی نگاشت . بعدها سوسیالیستهای فرانسوی را «لامکانی»^(۲)، یعنی خیالی، خواند و مذهب خود را سوسیالیسم علمی نام نهاد . دید اجتماعی وی از جنبه عینی بیشتر مبدل به دید دستوری^(۳) و انشائی گردید ، خصوصاً در دورانی که در لندن بتحریر کتاب

1) Proudhon.

2) Utopique. U-Topos= مکان و لا-

3) Normatif.

معروف خود بنام «سرمایه»^(۱) مشغول بود با آنکه تحلیل‌های وی تحت تأثیر افکار سیاسی او قرار داشت باز با تحلیل اقتصاد سرمایه‌داری و چگونگی رشد جوامع سرمایه‌داری و تمرکز سرمایه، از یکسو، و تبدیل طبقهٔ پیشه‌ور بکارگر و تشریح «سود» و تشکیل «ارزش اضافی» و «انحصارها» (مونوپول)، از سوی دیگر، نکات و دقایق تازه‌ای بر علوم اقتصادی و اجتماعی افزود.

تأثیر مارکس در افکار اجتماعی دوران اخیر بسیار بود. ادامه‌دهندگان آراء و عقاید وی سرانجام به دو جناح، که هر دو از افکار اصلی مارکس انحراف حاصل کردند، تقسیم شدند. جناح راست که سوسیال‌دموکراتها بودند و بیشتر به جنبه‌های اقتصادی و زندگی کارگران توجه داشتند و جنبه‌های فلسفی مسائل را نادیده می‌گرفتند؛ و جناح چپ، مانند «لوکاخ»^(۲) مجارستانی، که به جنبه‌های فلسفی عقاید مارکس توجه داشتند. با تشکیل اتحاد جماهیر شوروی، که خود را ادامه‌دهندهٔ مارکس‌انگاری (مارکسیسم) و لنین‌انگاری (لنینیسم) میدانست فلسفهٔ مارکس وضع خاصی بخود گرفت و جامعه‌شناسی مستند به مارکس‌انگاری در بن‌بست افتاد؛ زیرا حزب کمونیست خود را در حقیقت مظهر تحول تاریخی میدانست و هیچ انتقادی را دربارهٔ خود و هیئت دولتی وابستهٔ بخود روا نمیداشت؛ از این رو مارکس‌انگاری، که خود واکنشی در برابر مذهب جزم تقلیدی (دگماتیسم) غیر علمی آنان بود، نیز به یک مذهب جزم تقلیدی غیر علمی مبدل گردید؛ زیرا گفتند هیچگونه تغییر و تحولی جز آنچه حزب میگوید قابل پیش‌بینی نیست و باین اعتبار همهٔ تغییرات و تحولات تاریخی را معین و مسلم و پیش‌بینی شده دانستند و هیچ انتقادی را نپذیرفتند. بخصوص از سال ۱۹۳۰ بعد مارکسیستهای شوروی منکر هرگونه جامعه‌شناسی علمی شدند، و در حالیکه لنین کتاب سرمایهٔ کارل مارکس را یک تجزیه و تحلیل جامعه‌شناسی میدانست شورویها در دورهٔ استالین بانکار هرگونه جامعه‌شناسی پرداختند و گفتند «مذهب مادی تاریخی» که تحولات جامعه را در گذشته و آینده بیان کرده مذهبی است ترکیبی و تألیفی که بدان کلیهٔ تغییرات

1) Das Kapital.

2) Georg Lukacs.

اجتماعی را پیش بینی میتوان کرد و در آن به علم خاصی احتیاج نیست و جامعه شناسی هم در اروپا و امریکا يك نوع ایدئولوژی است در خدمت طبقه حاکم؛ زیرا این علم مورد مطالعه خود را چیزی قرار داده است که ما مارکس انگاران معتقد به موقت بودن و لزوم امحای آن - یعنی جامعه سرمایه داری - هستیم، و آنچه را اما میخواستیم با انقلاب از میان برداریم آنها در زمینه آن بعنوان آنچه هست و باید باشد مطالعه میکنند. باین ترتیب این دسته منکر جامعه شناسی شدند و علم اقتصاد را برای بیان تحولات اجتماع کافی دانستند. اما تضادهائی که در هیأت اجتماع کمونیسم بوقوع پیوست، خصوصاً وقوع انقلاب در کشورهای غیر صنعتی نظیر چین و مقاومت ممالک سرمایه داری در حفظ رژیم سرمایه داری، در واقع اساس فلسفه رسمی مارکسی را، که از نیروی خلاق مارکسیسم اصلی عاری بود، بهم زد و مسائل جدیدی را بوجود آورد.

۹- جان استوارت میل

جان استوارت میل^(۱) (۱۸۰۶-۱۸۷۳)، که در فلسفه و علوم اجتماعی خود را ادامه دهنده روش اگوست کنت میدانست، بسبب انگلیسی بودنش تحت تأثیر روان شناسی فلسفی لاک و هیوم قرار داشت. او میخواست با انکار وجود مفاهیم کلی منطق علوم جدید را بنحو تازه ای بر اساس استدلال تمثیلی و استقرار پایه گذاری کند. در جلد ششم تألیف بزرگ خود در منطق گفته است علمی که زندگی فردی یا اجتماعی انسان را مطالعه میکند باید همان نمونه های اصلی و جامعه را بکار برد که در سایر علوم بکار رفته است. کوشش جان استوارت میل در این بود که قوانین حاکم بر طبیعت انسانی را بدست آورد، و علم متصدی بررسی این قوانین را بنام «خوی شناسی»^(۲) میخواند. برخلاف اگوست کنت، که در طبقه بندی علوم مقامی برای روان شناسی قائل نشده بود، وی روان شناسی تجربی را محور اصلی علوم انسانی و اجتماعی میدانست.

راهی را که وی در بنای علوم اقتصاد و سیاست و تعلیم و تربیت پیشنهاد

1) John Stuart Mill.

2) Ethologie.

میکرد این بود که بوسیله ترکیب دو روش استقرائی و قیاسی و با بکار بردن وسائل و تدابیر علوم تجربی بدست می‌آید. و طریقه عمل را عبارت میدانست از اینکه در هر علم بتصور نمونه‌های اصلی مناسب یا غیر مناسبی که در زندگی خارجی اجتماعی عملی و ممکن است پرداخته شود تا بتوان از میان آنها نمونه اصلی مناسب را انتخاب کرد.

در حقیقت علوم اجتماعی برای جان استوارت میل يك نوع منطق عملی بود. شکی نیست که وی از نظر روش شناسی (متدولوژی) خدمت مؤثری باین علوم کرد. او کوشید تا در يك قلمرو مبهم و فاقد ضبط و ربط ضبط و ربطی برقرار کند. ولی عوامل و انگیزه‌هایی که جان استوارت در فهم و درک امور اجتماعی و هدایت زندگی اجتماعی با آنها توسل می‌جست بر اساس معیار و ملاک گذشته، آن چنانکه شناخته شده بود، قرار داشت؛ در صورتیکه ما میدانیم عوامل زندگی اجتماعی بشمار و در حال تغییر و تحول است. او می‌خواست به عامل غایب ناشناس از راه عامل شاهد و شناخته شده پی ببرد. روش او دارای همان نارسائی دانش‌انگاری بود که مسائل علوم اجتماعی را نیز با تطبیق آن بر آنها نارسا و گنگ می‌سازد؛ ولی بهر صورت روش منطقی او را يك نوع تمرین علمی برای روش شناسی علوم اجتماعی بشمار میتوان آورد.

جان استوارت میل قائل بمذهب اصالت نفع (سودانگاری) بود^(۳)، که بموجب آن مدار روابط اجتماعی جز بر جلب لذت و منفعت و دفع الم و مضرت نیست. از خصوصیات او تفسیری بود که وی، بلحاظ روانشناسی، از لیبرالیسم دانشمندان گذشته انگلستان میکرد. وی از نخستین کسانی بود که درباره آزادی زنان به تفصیل سخن رانده و مسئله تساوی حقوق زن و مرد را در يك کشور بمراتب مهمتر از روابط میان ملل دانسته و به تأمین حقوق زن باندازه تأمین حقوق طبقات زحمتکش اهمیت داده است.

۱۰ - اسپنسر

متفکر دیگر انگلیسی هربرت اسپنسر^(۱) بود، که او را مؤسس مذهب تطور^(۲)

1) Herbert Spencer.

2) Evolutionism.

3) Utilitarianism.

دانسته‌اند و از ۱۸۲۰ تا ۱۹۰۳ زندگی می‌کرد. اسپنسر نظریات فلسفی و جامعه‌شناسی خود را بر اساس علوم طبیعی، به‌خصوص زیست‌شناسی، بنا نهاد و فکر تطور آلی (ارگانیک) را بعنوان ترقی تدریجی زندگی و خروج از صورت‌های ساده و متجانس بصورت‌های پیچیده و غیرمتجانس عرضه کرد. او میخواست نشان بدهد که شباهت کاملی میان جوامع انسانی و جوامع حیوانی وجود دارد و تصور جوامع انسانی و حیوانی از یک نوع است، از قبیل تغییری که بر اثر افزایش اعضای یک گروه بوجود می‌آید و گذشتن موجودات از مرحله وحدت بمرحله کثرت. اسپنسر جامعه‌شناسی را مرحله اعلای پیشرفت کلیه علوم قرار میداد و وظیفه علم را بدست آوردن اصل ثابت و لایتغیر حاکم بر کلیه عوامل متغیر می‌شمرد؛ و این اصل عبارت از قانون بقای نیرو بود. او اصل تطور را یک تغییر تدریجی که سبب تکثیر و تعدد است میدانست، و معتقد بود که در زندگی بشر ابتدائی و در جوامع محدود گذشته، که همه اعضا از نظر فنی و تخصصی و فکری برابر و همسان بوده‌اند، بتدریج که صاحب سازمان اجتماعی شده‌اند تقسیم کار بوجود آمده و روابط میان آنها دارای مقررات حقوقی و ضمانت اجرائی گردیده و وضع مادی و اجتماعی افراد از یکدیگر تفاوت حاصل کرده است. وی میگفت جوامع را میتوان بطور کلی بدو نوع تقسیم کرد: یکی جامعه نظامی که بر آن قدرت فرمانروائی دارد، نظیر جامعه فئودالیت؛ و دیگری جامعه صنعتی، که دانشمندان و مهندسان و صاحبان صنایع حاکم بر آنند.

وی تعادل را یک نوع تعادل خیالی میدانست که انسان با محیط خارجی و طبیعی خود برقرار میکند؛ و معتقد بود که تمام رسوم و مقررات اجتماعی که ناقض قوانین طبیعی هستند زائد میباشند. اسپنسر در زمینه نظریه‌های سیاسی و اجتماعی خود آثار متعددی بجای گذاشته است. از آن جمله است کتاب «اصول جامعه‌شناسی»^(۱) در سه جلد، که از سال ۱۸۷۶ تا ۱۸۹۶ بتدریج نشر یافت. چون در جوانی از رفتار و تربیت آزاد منشانه پدر خود، که با مقررات جاری زندگی انگلیسی تفاوت داشت، برخوردار شده بود، دارای افکار خاصی بود که همیشه

1) Principles of Sociology.

باهر نوع قدرتی مبارزه میکرد؛ از این جهت افکار سیاسی او بعدها در انگلستان و مخصوصاً در آمریکا پیروان زیاد پیدا کرد، و چون از کودکی به علوم طبیعی علاقه مند بود و مدت ده سال از سنین جوانی خود را صرف کارهای مکانیکی و مهندسی کرده بود باین جهت افکار او بمقدار زیادی تحت تأثیر علوم حیاتی و مکانیکی زمانش قرار گرفت.

در اولین کتابی که اسپنسر راجع بمقدمه علوم اجتماعی نوشت بدگر اشکالاتی که در کار مطالعه علوم اجتماعی موجود است پرداخته آنها را بدو نوع مرئی و نامرئی منقسم کرد، و اشکالات مرئی را به پیچیدگی مسائل مورد مطالعه و اشکالات نامرئی را بروحیه و طرز فکر اهل تدقیق مربوط دانست. او میگفت برای اینکه بتوان در امور اجتماعی بطور دقیق مطالعه کرد عالم اجتماع باید افکار خود را از هرگونه بیش‌داوری و تصدیق بلا تصور^(۱) و تمایل و جانبداری عاری سازد و پژوهنده علمی نباید برای هیچ عقیده دینی و هیچ مسلک سیاسی و هیچ ملتی ترجیحی قائل باشد و بسمتی خاص تمایل پیدا کند.

اسپنسر یکی از کسانی بود که برای اولین بار از مطالعات «اتنوگرافی»، که بوسیله مسافران و سیاحان بدست آمده بود، استفاده کرد، تا بتواند نظریات اجتماعی خود را در جوامع مختلف از نظر تطبیقی مورد مطالعه قرار دهد.

۱) Prejudice.

بخش دوم

علوم اجتماعی در حال تکوین

فصل اول

انقلاب صنعتی و پیدایش علم اقتصاد

۱- انقلاب صنعتی

از اعصار پیشین تاریخ تا قرن هیجدهم و سائل و تدابیری که بشر برای رفع نیاز مندیهای طبیعی و امرار معیشت خود بکار میبرد تقریباً بدون تغییرو یکسان مانده بود؛ و هر چند گاه جهش‌های مختصری از قبیل کشف آسیای آبی در وضع فتودالیتة مؤثر میافتاد و با استفاده از نیروهای حیوانی پیشرفتهائی را در افزایش تولید باعث میشد، ولی هیچ‌یک از این تغییرات اثر مهمی در روشهای کار انسانی نگذاشته و نیروهای شکر ف طبیعت در اختیار مطلق انسان قرار نگرفته بود. کشف ماشین بخار و پیشرفتهای علم مکانیک و تسلطی که اروپائیان از راه دریانوردی بر منابع مناطق دیگر کرده ارض یافتند فرصتی بوجود آورد تا در مغرب اروپا امکان بهره برداری از این پیشرفتها در کار تولید، که منجر به پیدایش ماشینیس‌م صنعتی شده بود، عملی گردد، و بالاخص، انگلستان سرزمین مستعدی برای پرورش این اقتصاد جدید شود. زیرا تحولی که در کشاورزی این کشور بوجود آمده بود و برابر شدن جمعیت آن میان سالهای ۱۷۰۰ تا ۱۸۳۰ عده زیادی را آماده کار در کارگاههای جدید کرده بود؛ از طرف دیگر نرخ بهره بر اثر افزایش میزان سرمایه، که در نتیجه تجارت و استفاده از منابع اولیه مستعمرات بدست آمده بود، کاهش مییافت، و این امر صاحبان سرمایه را مایل بسرمایه گذار یهای طویل المدة، که شرط اساسی هر اقدام صنعتی است، میکرد. باین ترتیب: «ترکیب منابع، یعنی زمین و کارگرو سرمایه، توسعه صنعت را عملی ساخت و زغال و بخار نیروی محرك کارخانه‌های بزرگ را بوجود آورد،

در حالیکه تقلیل نرخ بهره و افزایش سود دور نمای جدیدی را پدید آورد که سبب بسط و توسعه بلا انقطاع صنعت شد.^(۱)

در این زمان یعنی از ۱۷۶۰ تا ۱۸۳۰ استفاده از منابع اولیه، بازارهای جدیدی را برای اولین بار بوجود آورد. سرمایه‌ها دائماً در حال افزایش بود و جریان پول متکی به عیار طلا و سیستم بانکی تازه گردید. همه جا افکار و ابتکارات جدید شتابان جانشین طریقه‌های کهنه شد و مداخله دولت در کلیه شئون جای خود را با فعالیت و ابتکار افراد داد. و این تحولات فقط صنعتی نبود بلکه آثار اجتماعی و فکری عظیمی بدنبال داشت. بهمین جهت لفظ «انقلاب» برای مشخص کردن این عصر بکار برده شد.

روشن است که تنها یک تحول صرف اقتصادی نمیتوانست چنین آثاری را پدید آورد. دامنه تفکرات دانشمندان انگلیسی از قبیل فرنیسیس بیکن و نیوتن، که علاقه مندی بیک ترقی صنعتی را به معاصران خود پیشنهاد می‌کردند، بطریقه‌های تازه فنی در تولید، کشیده شد و از آنجا نیز انقلاب صنعتی بیک انقلاب فکری منتهی گردید. بدین نحو تفکر درباره طبیعت و فرد و روابط اجتماعی وضع جدیدی بخود گرفت.

۲ - آدام اسمیت

در سرزمین اسکانلند در شمال انگلستان، که مهد پرورش دانشمندان و متفکران بزرگی شده بود، این بار هم مردی بنام آدام اسمیت^(۲) (۱۷۲۳-۱۷۹۰) برخاست و کوشید تا اساس این تغییرات را بصورت یک سلسله از اصول نظری بیان کند و قوانینی را که بر این جامعه جدید، یعنی جامعه سرمایه‌داری، حکومت میکند بشناسد. آدام اسمیت، که در جوانی مدتها در فرانسه بسر برده بود و با ارباب دایرة المعارف مصاحبت نزدیک داشت، ابتدا در دانشگاه گلاسکو بتدریس منطق و اخلاق برگمارده شد و اولین آثار او جنبه فلسفی داشت.

1) T.S. Ashton. The industrial Revolution (1760—1830), London 1950

2) Adam Smith.

کتاب معروف او بنام «پژوهشی در باره طبیعت و علل ثروت ملل»^(۱)، در سال ۱۷۷۶ در پنج مجلد منتشر شد و این کتاب که بزرگترین تألیف در زمینه علم اقتصاد تا آن زمان بود با سرعت بسیار مورد استقبال و استفاده قرار گرفت؛ و کسانی که قهرمان این جامعه نو بنیاد بودند، یعنی سرمایه داران و پیشوایان سیاسی، از این کتاب دستورالعمل‌های خود را بدست آوردند و در اثر اشاعه نظریات آدام اسمیت در این کتاب بود که فکر دخالت دولت، که در گذشته عامل اصلی و تنظیم کننده کلیه فعالیت‌های اقتصادی بود، جای خود را بنفکر ترقی نامحدود یک اقتصاد آزاد داد. این علم را آدام اسمیت بعنوان «بخشی از معلوماتی که آشنائی با آنها برای قانون‌گذار و مرد سیاسی ضروریست» معرفی کرد و هدف آنرا «تأمین در آمد و معاش بیشتری برای مردم» قرارداد.

۳- مرکانتیلیست‌ها و فیزیوکرات‌ها

یادآوری این نکته بجاست که قبلاً مرکانتیلیست‌ها^(۲)، که در دو قرن شانزدهم و هفدهم در اروپای غربی راهنمائی امور اقتصادی را در دست داشتند و جمع‌آوری هر چه بیشتر فلزات قیمتی را هدف اصلی فعالیت‌های اقتصادی میدانستند، اداره زندگی اقتصادی را صرفاً بوسیله یک سلسله از وسائل و تدابیر عملی میسر می‌انگاشتند. ولی چندانکه امور اقتصادی وسعت و دامنه بیشتری مییافت به پیچیدگی آن افزوده میشد و لزوم و اهمیت وجود یک علم اقتصاد بیشتر نمایان میگردد. مثلاً دولتها برای جلوگیری از فرار پول از کشور همیشه بموانع مشابهی رو برو میشدند. در نتیجه از قرن هیجدهم در فرانسه فیزیوکرات‌ها^(۳) (قائلین بسلطه طبیعت) بوجود آمدند. یکی از پیشوایان آنها فرانسوا کنه^(۴) (۱۶۹۴-۱۷۷۴)، طبیب مادام دو پمپادور و لوئی ۱۵ بود، که «دورنمای

1) An Inquiry into the Nature and Causes of the Wealth of Nations.

2) Mercantilistes.

3) Physiocrates.

4) François Quesnay.

اقتصادی»^(۱) خود را در سال ۱۷۵۸ منتشر کرده بود و میگفت شناسائی قوانین که حاکم بر هیئت اجتماع است، تنها وسیله تأمین رفاه و خوشبختی آنها است. ولی این قوانین حاکم بر اجتماع را فیزیوکراتها از قبیل قوانین ثابت و لایتغیر تلقی میکردند و برای بشر امکان دخل و تصرف در آنها را غیرممکن مینداشتند. معیناً فیزیوکراتها وظیفه علم اقتصاد را استخراج و بیان آنها قرار دارند.

۴- حوزه اقتصاد متداول و روش قیاسی

آدام اسمیت، که پایه گذار حوزه اقتصاد مشهور و متداول (کلاسیک) بود، بجای جستجوی علل مابعدالطبیعه نظم جهانی، که بعقیده فیزیوکراتها نظم اقتصادی در این جهان بآن علل منتهی میشد، در صدد یافتن جهات و عواملی، بمقیاس فهم بشری، بر آمد. حوزه اقتصاد مشهور و متداول ابتدا این اصل را برای خود مسلم انگاشت که انسان در هر حالت پیرو نفع شخصی خود و خواهان نفع بیشتر است. دو تن از پیروان آدام اسمیت، «ژان باتیست سه» در فرانسه و «ریکاردو» در انگلستان باین علم جدید رونق خاصی بخشیدند.

ژان باتیست سه^(۲) (۱۷۶۷-۱۸۳۲) بعد از آشنائی به نظریات آدام اسمیت در سال ۱۸۰۳ کتاب «اقتصاد سیاسی»^(۳) را منتشر کرد که در حقیقت اولین تألیف منظم و اصولی درباره علم اقتصاد بود. وی، که از کتاب معروف آدام اسمیت الهام گرفته بود و زندگی اقتصادی بشر را به سه جزء تولید و توزیع و مصرف قسمت مینمود، بایک واقع بینی بیشتری بمطالعه امور اقتصادی پرداخت.

دیوید ریکاردو^(۴) (۱۷۲۲-۱۸۲۳)، که آثار او در انگلستان تأثیر زیاد بخشید با اینکه ابتدا بکارتجارت مشغول بود در اثر مطالعه آثار آدام اسمیت ناگهان بقیه عمر خود را سراسر وقف تدقیق و تتبع در علم اقتصاد کرد. وی روش قیاسی

1) Tableau économique.

2) Jean-Baptiste Say.

3) Traité d'Economie politique.

4) David Ricardo.

را در پژوهشهای خود برگزید و از این اصل آغاز کرد که کار اصلی علم اقتصاد مطالعه در توزیع ثروت است و در پی آن بود که قوانین حاکم بر توزیع ثروت را بدست آورد و از این راه در طرز تشکیل و تغییر درآمدهای مختلف به مذاقه پرداخت.

با توسعه ای که علم اقتصاد بر اثر انتشار آثار این دسته از علمای اقتصاد در نیمه اول قرن نوزدهم یافته بود و با انتشار کتاب «اصول اقتصاد سیاسی»^(۱) تألیف فیلسوف انگلیسی جان استوارت میل در سال ۱۸۴۷ علم اقتصاد رسمیت خود را بعنوان علم مستقلی واجد گردید و اقتصاد لیبرال با وج پیشرفت خود رسید.

علمای اقتصاد متداول عموماً نظریات خود را بر اساس استدلال انتزاعی و قیاسی مستقر کرده بودند. بدین معنی که آنان این امر را مسلم میپنداشتند که انسان با آگاهی کامل در پی منفعت شخصی خویش است و علی العاده حداکثر منفعت را با حداقل کار در تمام موارد اجرا میکند. بدین ترتیب اینان یک سلسله از استنتاجهای منطقی را یکی پس از دیگری از این قاعده کلی و بدون مراجعه بحس و تجربه برقرار میکردند و مسائل علم اقتصاد را در حقیقت مجموعه ای از اینگونه احکام قیاسی قرار میدادند.

از اینجاست که باید گفت در نظر آنها اقتصاد متداول یک علم فرضی بود؛ زیرا درین علم از این فرض شروع میکردند که انسان هر عملی انجام میدهد منبعت از منفعت شخصی اوست و از روی آگاهی مطلق قدم برمیدارد و هیچ موقع از این بابت در اشتباه نیست و انگیزه های دیگر از قبیل میل بقدرت و شهرت و کامیابی و غریزه مواجهه با خطر و لذت کار و عمل و شوق خدمت بدیگران در اعمال و تصمیمات اقتصادی بشر سهم اساسی ندارد. جنبه فرضی دیگر اقتصاد متداول این بود که اصحاب آن، اقتصاد آزاد را تنها محیط اقتصادی سالم می انگاشتند و هیچیک از مداخلات دولت را، که از اواخر قرن نوزدهم در کشورهای صنعتی مغرب زمین روز بروز رو با افزایش میرفت، درست نمیدانستند و این مداخلات را مخل قوانین اقتصادی و نظام طبیعی قلمداد میکردند.

1) Principles of Political Economy.

ولی چون اقتصاد متداول دارای روش قیاسی و انتزاعی بود لامحاله اصول نظری این علم عیناً و دقیقاً با عمل و واقعیت زندگی اقتصادی انطباق پیدا نمی‌کرد؛ زیرا وقتی اصولی در ابتدا مسلم فرض شد و استدلال منطقی ادامه داشت واقعیت خارجی مورد نظر قرار نمی‌گیرد و هر وقت برخورد میان این نتیجه‌گیریهای منطقی با امور واقعی پیش آید ملاک اظهار نظر و صدور حکم درباره واقعیت همان اصول نظری خواهد بود.

۵- حوزه تاریخی و روش مشاهده و استقراء

از اینجا بود که علم اقتصاد بر اثر افراط در این طرز تفکر انتزاعی و اعمال روش قیاسی در او آخر قرن نوزدهم گرفتار یکنوع جمود و تصلب در انطباق احکام کلی خود با واقعیات جزئی اقتصادی شد و نارسائی آن آشکار گردید و در نتیجه عکس‌العمل‌های متعددی در مقابل آن پدید آمد. از جمله عکس‌العمل حوزه آلمان بود، که بنام «حوزه تاریخی آلمان» خوانده شد. پیشوایان این حوزه «انسان واقعی» را در مقابل «انسان اقتصادی» قرار میدادند - انسانی که دارای محاسن و معایب گوناگونی است، و، مثلاً، در عین دارا بودن معایبی، از قبیل خودخواهی شدید و غرور و نخوت، دارای محاسنی، از قبیل میل بخدمت و وظیفه‌شناسی و رحمت و شفقت به ناتوانان، نیز هست.

و نیز اینان می‌گفتند این امر مسلم نیست که انسان همیشه قادر باشد که منافع واقعی خود را بخوبی و درستی تشخیص بدهد. و بهر حال وقتی انسان واقعی تا این حد دارای جنبه‌های متعدد و متغیر باشد چگونه میتوان بوضع قوانین اقتصادی، که موضوع آن انسان است، باسانی موفق آمد. بهمین جهت اصحاب حوزه تاریخی آلمان داعیه علمای اقتصاد متداول را در وضع قوانین ثابت و کلی اقتصادی غیر ممکن و محال دانستند و بجای جستجوی قوانین اقتصادی عام و شامل در پی یافتن قوانین خاص تحول زندگی اقتصادی ملل مختلف برآمدند و گفتند آنچه دریافتن این قوانین لازم می‌باشد همان روش مشاهده و استقراء است.

هر چند شیوه‌های گوناگونی نیز در روش مشاهده بوجود آمد، ولی از اواخر قرن نوزدهم و نقی که استفاده از آمار به خود گرفت سبب توسعه روش مشاهده و نزدیکی حوزه‌های اقتصادی بیکدیگر شد؛ و میتوان ادعا کرد که اصولاً با بکار رفتن آمار در مطالعات اقتصادی به خیلی از اختلافاتی که در گذشته میان حوزه‌های مختلف اقتصادی وجود داشت پایان داده شد؛ زیرا ابوسیله آمار بود که مطالعه و تجزیه و تحلیل پدیده‌های اقتصادی بنحو گویا و مؤثری امکان پذیر گردید.

هر چند بعدها اگوست کنت و کارل مارکس و جامعه‌شناسان قرن بیستم نیز مفهوم «انسان اقتصادی»^(۱) را انتزاعی صرف دانستند، ولی پیدایش و توسعه علم اقتصاد متداول و اهمیت و مقامی که در یکصد و پنجاه سال اخیر بدست آورد و ترقیاتی که از نظر روشهای دقیق تحلیلی، تا بحداستفاده از آمار و بطور کلی از ریاضیات، نصیب آن گردید در تکوین و رشد علوم اجتماعی تأثیر بخشید و نتایج حاصل از علم اقتصاد این اصل را مسلم ساخت که امور اجتماعی را نیز میتوان تحت قواعد و احکام علمی در آورد.

1) Homo Economicus.

فصل دوم

آمار و دموگرافی

۱- علم آمار و چگونگی پیدایش آن

لغت «استاتیستا»^(۱) بایتالیائی در قرن ۱۷ معنی متخصص امور اداری و دولتی را، با توجه باینکه این متخصص در امور سیاسی صاحب نظر نیز هست، پیدا کرده بود. نخستین بار در ۱۷۴۹ لفظ «استاتیسٹیک»^(۲) در آلمان بوسیله آخنوال^(۳) در دانشگاه گوتینگن بکار برده شد. و مقصود این استاد از این لفظ معنائی برابر با علوم سیاسی بود. دائرة المعارف فرانسه نیز بسال ۱۷۵۱ آنرا بمعنی «حساب سیاسی»^(۴) بکار برد.

با توسعه و پیشرفت سرمایه داری و رونق یافتن امور تجاری، دولتها در همه جا باندیشه گردآوری اطلاعات اقتصادی و مالی و مالیاتی برآمدند. دولت انگلستان نخستین دولتی بود که اهمیت این تدقیقات را دریافت و مطالعه کمی جمعیت را امری ضروری تلقی نمود. نخستین سرشماریها بگمک دفترهای کلیسا، که از قدیم الایام وجود داشت، ممکن شد. در ۱۶۵۷ در انگلستان برای نخستین بار آمارهایی درباره مرگ و میر ناشی از وبا منتشر شد و بدین ترتیب بموازات تدابیری که بوسیله آنها از حساب احتمالات استفاده میشد مطالعه کمی درباره امور اجتماعی نیز پایه و مایه ای گرفت.

ویلیام پتی^(۵) در کتابی تحت عنوان «حساب سیاسی»^(۶) مطالعه ای تطبیقی درباره جمعیت ممالک اروپائی بعمل آورد. در سوئد باهدایت و ارشاد آکادمی

1) Statista. 2) Statistique. 3) Achenwall.
4) Arithmétique Politique. 5) William Petti.
6) Political Arithmetic.

علوم بسال ۱۷۴۹ اولین سرشماری این کشور عملی گردید. فردریک دوم نیز در آلمان دستور تهیه جدولهای آماری را صادر کرد.

پزشکان نیز بجدول عمر، که شانس عمر را برای هر يك از گروههای سنی نشان میداد، علاقه مند شدند و حتی از «روش آماری» برای پژوهش درباره طریقه‌های درمانی استفاده کردند. در سال ۱۷۶۶ دانیل برنولی^(۱) ریاضی‌دان بزرگ درباره مرگ و میر در سنین مختلف بشر به پژوهشهای جالبی پرداخت و دکتر کنه در سال ۱۷۵۸ با بکار بردن روش آماری کتاب «دورنمای اقتصادی» را منتشر ساخت و تورگو^(۲) در سال ۱۷۶۶ با همین روش کتاب «تفکراتی در زمینه تشکیل و توزیع ثروت»^(۳) را انتشار داد.

۴- حساب احتمالات و علم آمار

با تأسیس و تدوین علم احتمالات بتوسط دانشمندانی چون فرما و پاسکال و برنولی در اواخر قرن هیجدهم حساب احتمالات مورد توجه خاص علما و فلاسفه قرار گرفت. سپس در اواخر قرن هیجدهم و اوایل قرن نوزدهم این علم بهمت ریاضی‌دانان مشهوری چون لاپلاس^(۴) (۱۷۴۹ - ۱۸۲۹) و گائوس^(۵) (۱۷۷۷ - ۱۸۵۵) و بواسن^(۶) (۱۷۸۱ - ۱۸۴۰) تکامل یافت. این سه دانشمند با تحقیقات عمیق خود در ریاضیات و فیزیک و هیئت، موجب پیشرفت بسیار در علم احتمالات شدند. لاپلاس قوانین کلی حساب احتمالات را بیان کرد و گائوس در زمینه توزیع فراوانی پدیدارهایی که احتمال وقوع آنها در طبیعت زیاد است به پژوهش پرداخت و بموضوع حد مرگزی پی برد و از آنجا گفت توزیع فراوانی اندازه قد اشخاص که يك حادثه طبیعی است و عمومیت دارد تابع توزیع بهنجار^(۷) است؛ یعنی اگر ما اندازه قد افراد را در يك جامعه حساب کنیم خواهیم

1) Daniel Bernoulli. 2) Tourgo.

3) Reflexions sur la Formation et la Distribution des Richesses.

4) Laplace. 5) Gauss. 6) Poisson. 7) Distribution normale.

دید بهمان اندازه اشخاص کوتاه قد وجود دارد که اشخاص بلندقد. وقتی تعداد افراد را از اندازه‌های مختلف بروی جدول مختصات منتقل کنیم نتیجه آن بشکل يك منحنی و دو طرف آن شبیه بهم و بشکل يك زنگ خواهد بود ، و بدین نحو توزیع هر امری در طبیعت و اجتماع که بشکل منحنی شبیه بزنگ درمیآید «توزیع بهنجار» یا «توزیع گائوس» نامیده میشود.

پوآسن در زمینه احتمال وقایعی که وقوع آنها در طبیعت نادر است بررسی نمود و ملاحظه کرد که منحنی توزیع فراوانی این وقایع بشکل حرف J معکوس است. امروز ثابت گردیده که بسیاری از تصادفات و وقایع نادر که در جهان اتفاق میافتد، مثلاً تصادفات اتومبیل یا هواپیما، تابع «توزیع پوآسن» است.

در قرن نوزدهم کسی که بنحو منظم و جامعی آمار و حساب احتمالات را در علوم انسانی و اجتماعی بکار برد دانشمند بلژیکی آدلف کتله^(۱) (۱۷۹۶-۱۸۷۴) بود. وی استفاده از آمار را در پژوهشهای اجتماعی بر پایه صحیحی بنا نهاد و با استفاده از حساب احتمالات روش آماری خود را عرضه کرده گفت: با مطالعه تعداد زیادی از وقایع متمائل و متشابه میتوان قوانینی که بر حسب آنها این وقایع بروز و ظهور میکنند بدست آورد. بنظری امور که در ظاهر مغشوش و نامنظم مینمایند همگی قائم با اصول و قواعدی هستند که فقط با استعانت «قانون اعداد بزرگ»^(۲) میتوان آنها را شناخت.

نظم و قانون اصلی هنگامی برای ما محسوس و شناختنی خواهد بود که تعداد آزمایشها ما را همواره بیشتر به میانگین نزدیک کند. باین ترتیب میانگین نتیجه علل اصلی و ذاتی هر امر خواهد بود و سبب حذف علل و اسباب اتفاقی و عارضی خواهد شد. از اینجا بود که کتله مفهوم «انسان میانگین»^(۳) را وضع کرد. انسان میانگین در نظری عبارت بود از يك «انسان غیر واقع که دارای معدل

1) Adolphe Quetelet.

2) La loi des grands nombres.

3) L'homme moyen .

صفات جسمانی و عقلانی و اخلاقی» باشد و بمنظور خوشبختی و رفاه این چنین فردی بود که میگفت باید هر جامعه‌ای را بنانهاد . بهمت کتله اولین کنگره بین‌المللی آمار بسال ۱۸۷۱ در بروکسل تشکیل شد.

۳- دموگرافی

با پیشرفت علم آمار و توجهی که با استفاده از آن در مسائل مربوط به جمعیت شد رفته رفته مطالعه درباره جمعیت خود استقلالی یافت . میتوان گفت پیدایش دموگرافی^(۱) (وصف جمعیت) یکی از نتایج پیشرفت علم آمار بود . لغت دموگرافی را برای اولین بار شخصی بنام آشیل^(۲) از مردم فرانسه بسال ۱۸۵۵ اصطلاح کرد و کتابی تحت عنوان «اصول آمار انسانی یا دموگرافی تطبیقی^(۳)» منتشر ساخت . وی این علم را چنین تعریف کرد: «تاریخ طبیعی و اجتماعی نوع بشر با شناسائی ریاضی درباره جمعیت و حرکات و وضع جسمانی و بدنی و عقلانی و اخلاقی او» .

نکته‌ای که در اینجا باید مورد توجه قرار گیرد اینست که دانشمندان ممالک مختلف پیش از این نیز درباره شناسائی جمعیت، خصوصاً تعداد جمعیت و افزایش آن، مطالعه کرده بودند و از دیر زمان تعداد افراد يك کشور و افزایش آن، که در حقیقت منبع قدرت و ثروت دولتها بود، مورد توجه قرار گرفته بود؛ چنانکه از روزگار پیش در رم قدیم و ایران و چین نیز متوجه بدست آوردن احصائیه نفوس بوده‌اند؛ اما مطالعه در این امر بطور منظم در اروپا پس از دوره نوزایش آغاز شد. از این زمان بعد احصائیه وارد رسوم اداری گردید و چون شناسائی احوال جمعیت مستلزم بوجود آمدن دستگاه اداری مجهزی بود، که بتواند وقایع اتفاقی فردی را ثبت و ضبط کند و در مواردی نیز اقدام بسرشماری

1) Démographie. 2) Achille.

3) Eléments de Statistique humaine ou Démographie comparée.

نماید و اینکار جز باتشکیلات اداری منظم عملی نبود، از قرن ۱۷ بیعدولتها همه بفکر ایجاد تشکیلات منظمی برای این منظور افتادند. در فرانسه بسال ۱۷۷۸ دانشمندی بنام «موثر»^(۱) تألیفاتی درباره جمعیت منتشر کرد و در یکی از این تألیفات خود هدف خویش را بیشتر رسیدن بسیاستی در مورد جمعیت قرارداد و بعواملی که در جمعیت مؤثر است توجه کرد و از اینراه نظریه‌ای درباره جمعیت از خود بجای گذاشت .

در قرن هیجدهم با توسعه تدقیقات علمی و اهمیتی که فلاسفه و علما بامور انسانی دادند بآمارهای نفوس توجه بیشتری شد ، و بهمین جهت بزرگترین سازمان دولتی که برای نخستین بار بعنوان آمار عمومی بوجود آمد پس از انقلاب کبیر فرانسه در ۱۸۰۰ بوسیله «لوسین بناپارت» برادر ناپلئون بناپارت بود.

در کشورهای اسکاندیناوی، مخصوصاً در سوئد، بآمار نفوس و ثبت احوال از اواسط قرن هیجدهم توجه شد. ولی اثری که بیشتر از همه سبب جلب توجه بآمار جمعیت، و مخصوصاً رابطه آن بازندگی اقتصادی، گردید کتاب مالتوس بود که تحت عنوان « پژوهش درباره جمعیت » منتشر شد.

تامس رابرت مالتوس^(۲) (۱۷۶۶-۱۸۳۴) با بیان نظریه معروف خود، درباره افزایش جمعیت با تصاعد هندسی در هر بیست و پنج سال در قبال افزایش عددی مواد غذایی، وحشت و اضطرابی بوجود آورد، و از آن پس بآمار نفوس توجه بیشتری مبذول گردید، و از این جا بود که مطالعات کمی نفوس سهم مهمی را در پژوهشهای اقتصادی و اجتماعی حائز گشت و کشف قوانین حاکم بر تغییرات کمی جمعیت مورد توجه دانشمندان قرار گرفت؛ و نیز با توسعه حساب احتمالات و امکان پیش بینی تغییرات جمعیت بهترین زمینه برای تدقیقات آماری فراهم آمد.

باید گفت پیدایش مفاهیم جدیدی، که مطالعه جمعیت آنها را ایجاب میکرد، سبب شد که آمارشناسان طریقه‌های نوی برای محاسبات جمعیت

۱) Moher.

۲) Thomas Robert Malthus.

بیابند. از اینجا میتوان پی برد که چگونه تحول این دو علم بیکدیگر بستگی کامل داشته است.

درینجاستوالی که پیش می آید اینست که تدابیر جدید دموگرافی نتیجه کار علمای کدامیک از دورشته دموگرافی یا آمارشناسی بوده است. در جواب باید گفت که این تدابیر نتیجه کار مشترک هر دو بوده و این بستگی دموگرافی با آمار در طول تحول خود تا زمان حاضر هنوز هم حفظ شده است. اما این نکته را نیز باید مدنظر کرد که، اگر در سابق فقط آمار در دموگرافی مورد استفاده قرار میگرفت، امروز آمار با پیشرفت های علمی در کلیه شئون اقتصادی و اجتماعی مورد توجه است؛ و بهر حال امروز دموگرافی برای نتیجه گیری دقیق مطالعات خود به آمار نیاز دارد و میتوان گفت که دموگرافی حدفاصل میان علوم طبیعی و غیر اجتماعی از یک طرف و علوم انسانی و اجتماعی از طرف دیگر است.

مورد پژوهش دموگرافی کیفی استعداد جمعیت از نظر توالد و تناسل و ادامه حیات و در حقیقت خصائص کیفی جمعیتهاست. دموگرافی مسلماً بزرگترین و مؤثرترین طریقه تجزیه و تحلیل علمی پدیدارهای اجتماعی است. اصولاً پیدایش علم دموگرافی و اهمیتی که بتعداد افراد يك جامعه گذاشته شد نتیجه اعتقادی بود که بشر به امکان تغییر وضع خود و بهبود زندگی مادی و معنوی خود پیدا کرده بود. میتوان دموگرافی را در تاریخ تحول علوم اجتماعی بعنوان يك نمونه موفق یاد کرد؛ زیرا این علم توانست بزودی هدف و قلمرو و روش کار خود را بدست آورد و از مناقشات و مجادلات نظری بر حذر بماند.

۴- پیشرفتهای اخیر علم آمار

هرچند که حساب احتمالات در ابتدا تاحدی جنبه تفننی و با لاقابل جنبه فلسفی و انتزاعی داشت، ولی استفادههایی که در کلیه زمینه های اقتصادی و

اجتماعی از آن بعمل آمدند دانشمندان و متفکران را متوجه نکات دقیق تری نمود و از اواخر قرن نوزدهم علمای آمار، نظیر علمای علم فیزیک و شیمی که در پی کشفیات تازه‌ای بودند، درصدد یافتن شیوه‌ها و روش‌های جدیدی در این علم نو بنیاد برآمدند. و در این زمان بود که پس از علم احتمالات مسئله داوری و صدور حکم در آمار مورد توجه قرار گرفت.

در حساب احتمالات دو نوع احتمال باز شناخته شده است که بر حسب آن دو نوع حکم میتوان نمود. یکی احتمال و حکم لمی یا ماتقدم^(۱) که در مورد آن احتیاجی بتجربه نیست و فقط بوسیله ضوابط علمی میتوان احتمال وقوع حادثه‌ای را محاسبه کرد و از روی آن بدآوری پرداخت. دیگر حکم انی یا ماتقدم^(۲). این نوع محاسبه احتمال و حکم همانست که عالم با آن سرو کار دارد. در اینجا عالم صرفاً طبیعت و پدیدارهای آنرا مشاهده میکند و نسبت بعلل بوجود آمدن آنها بیژوهش میپردازد و فرضهایی پیش خود مطرح میسازد. طرح فرض در تمام رشته‌های علمی ممکن است و هر چه شخص در رشته‌ای بیشتر دارای مشاهدات بوده و بتفکر پرداخته باشد بهتر و بیشتر میتواند در مورد علل وقایع مختلف، از روابط انسانی گرفته تا وضع کرات آسمانی، فرضهایی را عنوان کند که هر یک از آنها قبل از آنکه آزمون شده باشد فرض رایگان (آزمون نشده) نامیده میشود و پس از آزمون علمی مورد رد یا قبول قرار میگیرد.

بدینسان بهر یک از فرضهایی که در مورد علل و عوامل وقوع حادثه مشاهده شده کرده ایم میتوانیم منتسب با احتمالی نمائیم که نشان دهنده میزان صحت فرض باشد. در قرن هیجدهم دانشمند انگلیسی بنام «بیس»^(۳) اولین قضیه مربوط با احتمال انی را اثبات کرد. بموجب این قضیه که در فرانسه بنام «احتمال علل»^(۴)

و در انگلیس بنام «احتمال معکوس»^(۱) خوانده شده اگر واقعه A حدوث باید و ماعلی مثل $B_1, B_2, B_3, \dots, B_n$ را برای آن در نظر بگیریم ممکن است يك یا چند علت از این علل موجب وقوع واقعه A باشد یا اصلاً واقعه A معلول هیچیک از آنها نباشد .

حال برای اینکه تصمیم بگیریم که کدام يك و یا کدام مجموعه از این علل حقیقتاً بوجود آورنده واقعه A است باید بتوانیم احتمال اینرا که حدوث واقعه A نتیجه تأثیر هر يك از این علل است بنحوانی و ما تأخر محاسبه کنیم . البته آن علتی را بوجود آورنده واقعه A میتوانیم قبول کنیم که احتمال ما تأخر محاسبه شده آن بقدر کافی بزرگ باشد (اقلاً صدی ۹۵) . قضیه بیس این امکان را بوجود آورد که بتوان احتمالات ما تأخر را محاسبه کرد . ولی این قضیه يك نقطه ضعف داشت؛ و آن این بود که در این روش يك قسمت تحکمی^(۲) وجود داشت که ممکن بود ما را از حقیقت دور کند .

رفع این نقیصه در اول قرن بیستم بوسیله علمای انگلیسی ، ابتدا بتوسط کارل پیرسن^(۳) (۱۸۵۷-۱۹۳۶) و سپس بتوسط عالم انگلیسی بنام گسپ^(۴) و بعداً بطور کامل بوسیله فیشر^(۵) با استفاده از توزیع فراوانی متغیرهای تصادفی ، وضع شد .

نتیجه استفاده از توزیع فراوانی در حکم و داوری اینست که بوسیله آن میتوانیم حساب کنیم که تا چه اندازه احتمال می رود که فرض ما درباره علت وقوع يك حادثه که مشاهده شده است غلط باشد .

ضابطه «ضریب همبستگی»^(۶) بوسیله کارل پیرسن وضع شد و آزمونهای آماری برای آن بوسیله فیشر بوجود آمد ، محاسبه ضریب همبستگی وسیله مؤثری در تدقیقات اقتصادی و اجتماعی شد و بخوبی رابطه و یا عدم رابطه

1) Inverse Probability. 2) Arbitraire. 3) Karl Pearson.
4) Gossip. 5) R.A.Fisher. 6) Coefficient de Corrélation.

میان حوادث مختلف را نشان داد . مثلاً یکی از دانشمندان آلمانی رابطه میان میزان جرائم را با افزایش و کاهش صادرات بوسیله ضرب همبستگی برقرار کرد .

موضوع مهم دیگر، که در فن آمار در قرن بیستم و از ۱۹۲۰ بعد بوجود آمد و بترقیات آماری مدد بسیار رسانید، عبارت بود از تحلیل چندمتغیر که اول دفعه بوسیله مهالانوبیس^(۱) در هند و آنگاه بوسیله هتلینگ^(۲) در امریکا تدوین شد . يك مورد مهم بکار بردن آن موضوع تحلیل عوامل در روانشناسی بود . روش تحلیل چند متغیر تا حد زیادی اهل تدقیق را از قید انتزاع ، یعنی نگاهداشتن کلیه متغیرها و در نظر گرفتن يك یا دو متغیر که تصور آن معمولاً غیر طبیعی بود ، آزاد کرد .

موضوع بر آورد^(۳) تا قبل از قرن بیستم بوسیله ضوابط تحکمی محض بعمل میآمد و فقط روش کمترین توانهای دوم ، بخصوص بوسیله گائوس ، برای قسمتی از موارد بکار میرفت که قابل تعمیم بکلیه موارد نمیبود . در قرن بیستم فیشر روش حداکثر قریب بحقیقت^(۴) را ابداع نمود که بموضوع بر آورد جنبه بسیار قوی داد و امروزه مسائل زیادی مربوط به بر آورد بطور عینی بوسیله این روش حل میشود .

همچنین درباره مطالعات صفات کیفی دو گروه روشهای آماری بوجود آمد . یکی استفاده از متغیر که بسیار توسعه یافت و جزء بزرگی از علم آمار را تشکیل داد و بوسیله آن میتوان ، بانواع مختلف ، رابطه میان صفات کیفی را مورد مطالعه قرار داد . و دیگر استفاده از روش تابع تشخیص که بدین وسیله میتوان اجزاء را از راه محاسبه اندازه پارامترهای مختلف آنها به جوامعی که دارای مشخصات کیفی گوناگونند منتسب کرد . مثلاً در انسان شناسی فیزیکی میتوان از جمجمه ای که در گورستانی یافت شده اندازه گیریهای لازم

1) Mehalanobis. 2) Hotelling. 3) Estimation.

4) Maximum de Vraisemblable.

را بعمل آورد و این مجموعه را با استفاده از این اندازه‌ها و تابع تشخیص به گروه‌نژادی مربوط منتسب کرد .

بدین طریق پیشرفتهای علم آمار در قرن بیستم سبب شد که در کلیه علوم دست استعانت بطرف این علم دراز گردد. ابتداء در زیست شناسی برای اثبات بعضی از فرضیات، خصوصاً در مبحث توارث، از روشهای آماری استمداد جسته شد و در نتیجه علم بیومتری^(۱) (زیست‌سنجی) بوجود آمد . سپس در پژوهشهای علوم دیگر، و از جمله علوم اجتماعی، بدان وسیله مؤثری بدست آورده شد، بنحوی که در نیمه اول قرن بیستم آمار بمنزله ضروری هر علم و پژوهش علمی شد و همین امر، یعنی اشاعه روش آماری ، سبب نزدیکی علوم گوناگون بیکدیگر گردید .

1) Biometrie.

فصل سوم

علوم سیاسی

۱- صاحب نظران سیاسی

نظریاتی که متفکران دربارهٔ بهترین صورت حکومت ابراز می کنند یکی از مظاهر معرفت و رشد فکری هر جامعه در زمان ابراز آن عقاید است . افلاطون و ارسطو در یونان قدیم نظریات سیاسی وسیعی بدینا عرضه کردند . افلاطون در بعضی از آثار خود ، و مخصوصاً در کتاب «ولایت نامه»، دربارهٔ بهترین نوع حکومت و وظائف اهل سیاست و ارتباط طبقات و مشاغل بایکدیگر بحث مفصلی کرده است . همچنین ارسطو در کتاب «سیاست» مسائل مربوط بمالکیت خصوصی و خانوادگی را مورد تجزیه و تحلیل قرار داده است . لیکن معنای لغت سیاست در عرف ارسطو بسیار وسیع تر از آن بود که اکنون ما از این لغت اراده می کنیم ، زیرا بنظروى سیاست کلیهٔ امور جامعه را دربر می گرفت .

در رم نیز متفکران سیاسی وجود داشته اند ؛ همچنین در تمدن اسلامی کسانی از قبیل خواجه نظام الملک پیدا آمده اند . نظام الملک نه تنها در امور سیاسی صاحب نظر بلکه خود نیز یک مرد سیاسی بود . سیاست نامهٔ وی بزبانهای لاتینی هم ترجمه شده است . بطور کلی در این تمدن بمتفکران و فیلسوفانی بر میخوریم که در تشریح و توصیفی که از مسائل عقلی ، و همچنین از احکام فقهی ، کرده اند نموداری از جامعهٔ ایده آل و مدینهٔ فاضله را بدست داده و بیان انواع سازمانها و ادارهٔ امور وارده شده اند .

۲- ماکیاوول

از رنسانس بعد که در زندگانی اروپائی تغییر و تحول مهم و عظیمی پدید

آمد صاحب نظران سیاسی متعددی پیدا شدند. نخستین آنها نیکولاما کیاول (۱) (۱۴۹۱-۱۵۲۷) نویسنده کتاب «شهریار» (۲) بود. ما کیاول در قسمتی از این کتاب، که آنرا بتوضیح طبیعت انسانی اختصاص داده و درباره اصول و فن حکومت کردن بحث کرده است، با واقع بینی خاصی بتشریح مسائل سیاسی و فلسفه تشکیل قدرتهای سیاسی و طرز حفظ قدرت وارد شده است. هر چند که نمیتوان ما کیاول را بطور قاطع از پایه گذاران علم سیاست نامید ولی اثر ما کیاول مبانی کلی این علم را تا حدی روشن ساخته است. ما کیاول سعی کرده است تا نشان دهد که در جوامع مختلف بشری تمایلات سیاسی ثابتی وجود دارد و با مطالعه تاریخ ملل مختلف میتوان این تمایلات را در همه یافت. با اینکه بعلمت فقد مدارك تاریخی ما کیاول نتوانست به اتمام اثر خود موفق آید ولی بهر صورت تا حدی به پایه گذاری این علم کمک نمود.

۴- تامس مور

بغیر از ما کیاول از متفکران قرون جدید کسی که بیش از دیگران و در جهتی دیگر در جستجوی يك صورت آید آلی سیاسی بر آمد تامس مور (۳) بود. وی در لندن بسال ۱۴۷۸ متولد گردید و بعالیترین مقام کشوری زمان خود نائل آمد و سرانجام بفرمان هانری هشتم در سال ۱۵۳۵ بقتل رسید. در ایامی که بتحصیل مشغول بود با «اراسموس رتردامی» (۴) نویسنده کتاب «مدافعه دیوانگی» آشنا شد و تحت تأثیر افکار وی قرار گرفت. در کتاب «لامکان» (۵) (ناکجا آباد، بتعبیر شهاب الدین سهروردی در رساله عقل سرخ) تامس مور تا حدی از مدینه فاضله افلاطون که در کتاب اولایه از آن توصیف کرده الهام گرفته این کتاب با توصیفی از اوضاع و احوال جامعه انگلستان در ابتدای قرن شانزدهم آغاز میشود. مور در قسمت دوم کتاب خود بوصف ناوخدائی

1) Nicolas Machiavel. 2) Le Prince. 3) Thomas More.

4) Erasme de Rotterdam 5) Utopia.

میسر دازد که جزیره‌ای بنام اوتوپیا (ناکجا آباد) کشف کرده است. در این جزیره سازمان اجتماعی بنحویست که ساکنان آن در حالت تساوی و در رفاه و خوشبختی کامل بسر میبرند و در آنجا از بی‌عدالتیها و رنجها و دردهائی که مؤلف توصیف میکند اثری نیست. مهمترین عاملی که در این جزیره وجود دارد حذف مالکیت خصوصی است؛ زیرا اراضی و مساکن و کارگاهها و کلیه ذخائر متعلق بدولت است. پول و قرارداد میان افراد وجود ندارد. افراد به کشاورزی یا بسایر حرف مشغولند و در رفع احتیاجات خود از منابع و مواد ساخته شده استفاده میکنند. این آزادی باعث افزایش مصرف نیست؛ و چون هیچگونه تجمل و میل بتراکم ثروت وجود ندارد و همه میدانند که هیچوقت شخصاً محتاج به چیزی نخواهند بود، سازمان سیاسی و اداری جزیره سازمانی دموکراتیک است. هر سی خانواده یک نماینده انتخاب میکنند و جمع این نمایندگان هیأت اداری جزیره را بر میگزیند و تمام ادیان و مذاهب در این جزیره مورد قبول است. کتاب تامس مور تأثیر عمیقی در تکوین افکار انقلابی اجتماعی در طی قرون بعد، و مخصوصاً در قرن ۱۸، داشت.

۴- کامپانلا

بعد از مور متفکر اجتماعی ایتالیائی دیگری بنام توماسو کامپانلا^(۱) کتابی تحت عنوان «خورشهر» (شهر آفتاب)^(۲) تألیف کرد که دارای همان طرز تفکر و ایده آلیسم اجتماعی تامس مور بود. «خورشهر» در جزیره تارپونا با^(۳) یعنی سیلان واقع بود و در آن یک جمهوری اشتراکی وجود داشت. در این جزیره تمام امور مربوط بتولید و توزیع ثروت در اختیار هیأت دولت بود و افراد با چهار ساعت کار در روز میتوانستند کلیه حوائج خود را بر آورند. رئیس این دولت بزرگترین متفکر و دانشمند جمهوری و برای مدت عمر حائز این مقام بود. ولی هر گاه فرد دیگری دانشمندتر از او پیدا میشد جانشین وی میگردد.

1) Tommaso Campanella. 2) Cité du Soleil. 3) Tarpobana.

در قرن هفدهم در انگلستان نویسندگانی سیاسی از قبیل فرنسیس بیکن و تامس هابز پیدا آمدند. تامس هابز^(۱) (۱۶۷۹-۱۵۸۸) از نخستین کسانی بود که در دوران جدید در مبانی نظری دولت و سازمان سیاسی جامعه بمذاقه پرداخت و از اینراه در شناسائی علمی جامعه بسهم خود مدد رسانید. مبنای منطق و فلسفه سیاسی او بر اساس روش و طریقه‌ای بود که از علوم ریاضی و طبیعی زمان خود اقتباس کرده بود. وی در تجزیه و تحلیل مسائل فلسفی و سیاسی از علوم تحصیلی مخصوصاً از این جهت متأثر بود که در مسافرت‌هایی که در دوران جوانی در کشورهای اروپا کرده بود برای وی اتفاق ملاقات و آشنائی با گالیله و کارت و پیروان او دست داده بود. تامس هابز اقسام مختلف حکومت را در وضع طبیعی آنها مطالعه کرده میگفت: افراد بر اثر نگرانی و وحشتی که از آشفتگی زندگی طبیعی داشته‌اند همه حقوق خود را بدولت واگذار کرده‌اند. وی حکومت مطلقه را بشرط اینکه منطقی و اصولی باشد بهمه صورت دیگر حکومت ترجیح میداد.

۵- لاک

جان لاک^(۲) (۱۷۰۴-۱۶۳۱) مذهب اصالت تجربه را نظیر فرنسیس بیکن دنبال کرد و مانند وی اعتماد بی حدی بتجربه و علوم تجربی داشت. در نظر او مالکیت دنباله کیفیت زندگی طبیعی انسان و قبل از ظهور دولت بوده است که بوجود آمده، و وقتی دولت قدرت را بدست آورده وظیفه او تنها در حفظ و حراست فرد و کار و مایملک او بوده است. شخصیت فرد و کار و مالکیت در زندگی ابتدائی و طبیعی بشر وجود داشته و این خود عامل تعاون و همکاری و تجمع افراد بوده است. دولت در حقیقت امنیت تضمین شده بوسیله همه افراد بجای امنیت خود فرد است.

لاک در برابر نظریات مطلق طلبی هابز تمایلات آزادیخواهانه را عرضه

1) Thomas Hobbes

2) John Locke.

میکرد. وی نظریه آزادی فردی را در حکومت تشریح و بیان نموده است، نظریه ای که بعدها از طرف اقتصاد دانان لیبرال مورد استفاده قرار گرفت. متفکران سیاسی قرن هفدهم بیشتر از انگلستان برخاسته اند؛ اما در قرن هیجدهم نیز متفکران سیاسی بیشتر فرانسوی بودند. بوسوئه^(۱) (۱۶۲۷-۱۷۰۴) صاحب نظر حکومت مطلقه لوئی ۱۴ بود. دو متفکر دیگر قرن هیجدهم، که نظریاتشان تأثیر زیادی در افکار سیاسی و اجتماعی آن زمان و پس از آن به جای گذاشت، منتسکیو و ژان ژاک روسو بودند.

۶ - منتسکیو

بارون دو منتسکیو در کتاب «نامه های ایرانی»^(۲) در ۱۷۲۰ یک ایرانی را مجسم کرده است که در ضمن بازدید از فرانسه باسادگی، ولی واقع بینی بسیار، آداب و رسوم فرانسویها را برای یکی از دوستان خود مینویسد. مثلاً میگوید که چگونه پادشاه فرانسه وزیران خود را از میان خدمه انتخاب میکند و ازین گفته منظور او اشاره با شراف فرانسوی است که باید هر بامداد موقعی که شاه از خواب بیدار میشود در اطاق او حضور داشته باشند. اثر بزرگ منتسکیو کتاب روح القوانین بود که مندرجات آنرا میتوان از مبانی علوم سیاسی دانست. نکته مهم اینکه منتسکیو وقتی در این کتاب از اقسام حکومتها مانند سلطنت مطلقه و سلطنت مشروطه و جمهوری گفتگو کرده خواسته است جهت و دلیل وجود این دولتها را در هر کشوری با توجه بشرائط و عوامل روانی آن ملتها پیدا کند.

۷ - روسو

میتوان گفت در تاریخ تکوین اندیشه های سیاسی قرون معاصر ژان ژاک روسو^(۳) (۱۷۱۲-۱۷۷۸) مقام اول را داراست. علت آنکه عقاید روسو مورد

1) Bossuet.

2) Les lettres persanes.

3) Jean-Jacques Rousseau.

استقبال جامعه‌اروپائی زمان خود واقع شد این بود که روسو به بیان مسائلی وارد شده است که اروپائیان و خصوصاً فرانسویان معاصر او انتظار شنیدن آنها را داشتند. در این زمان افکار جدید مخصوصاً توسط انجمن‌های «نهان‌روش»^(۱) که مهمترین آنها مجمع سری «فراماسون‌ها» بود اشاعه می‌یافت و همه در انتظار افکار جدید بودند. خوشبینی سیاسی که در این زمان وجود داشت همه را متوجه يك سازمان جدید اجتماعی کرده بود که ضامن خوشبختی افراد باشد.

مطلبی را که ژان ژاک روسو برای نخستین بار بیان کرد - هر چند که تذقیقات بعدی علمای اجتماعی و جامعه‌شناسی این مطلب را بنحوی که روسو عنوان کرده بودند تأیید نمی‌توانست کرد - از نظر تشویق و تحریص مردم به جستجوی صورتهای جدید اجتماعی تأثیر عمیقی داشت و آن این بود که انسان فطرةً مایل بنیکی و نکوکاری است و بر اثر نظامات غلط اجتماعی است که در او این میل فطری به نیکی و نکوکاری فایده اثر مطلوب می‌گردد. روسو مدعی بود که از نظر اخلاقی افراد وحشی نسبت با افراد متمدن و روستائیان نسبت بمردم شهر نشین و پیشینیان نسبت به معاصران مزیت و برتری دارند.

در ۱۷۵۳ فرهنگستان «دیژون» مطلبی را تحت عنوان «منشاء عدم تساوی میان افراد بشر» بمسابقه گذاشت. ژان ژاک روسو با تهیه مطلبی تحت عنوان «گفتار دربارهٔ عدم مساوات»^(۲) در این مسابقه شرکت کرد. وی در این نوشته علل عدم تساوی را بدو نوع طبیعی حاصل از اختلاف جسمانی و مصنوعی ناشی از شرائط زندگی اجتماعی منقسم دانسته و کوشیده است تا باز نماید که این دو نوع عدم تساوی باهم ربط و مناسبتی نمیتوانند داشت؛ و نیز خواسته است نشان دهد که بر اثر چه عواملی افرادی که جسماً قوی هستند مقهور افرادی که جسماً ضعیف میباشند و افراد هوشمند مغلوب افراد کم هوشتر از خود و اشخاص دلیر زیر دست مردم جبان میگردند. سپس وضع زندگی انسان را در شرائط زندگی طبیعی توصیف و بیان کرده است، که چگونه انسان قبل از تشکیل

1) Ésoérique = نهان روش در زبان پهلوی 2) Discours sur l'Inégalité.

اجتماع از لحاظ فکری ضعیف تر بوده است و اما از لحاظ اخلاقی در مرحله‌ای بالاتر قرار داشته، و این خود جامعه متمدن بوده است که افراد را حریص و نسبت بامتيازات یکدیگر حسود کرده است و همین گفتار بود که موجب شهرت ژان ژاک روسو شد.

فرق روسو با دیگر صاحب نظران حقوق طبیعی در این بود که روسو سعی میکرد تا بر خلاف سایر متفکران، که تحول و تغییر بشر را از حالت طبیعی بجامعه متشکل امری دفعی و ناگهانی قلمداد میکردند، چنین باز نماید که این تحول و تغییر امریست تدریجی. بعقیده روسو ضرورت همکاری میان افراد نخستین بار بر اثر احتیاج بکار دسته جمعی در شکار حیوانات و صید ماهی بوده است که بوجود آمده، و باین ترتیب خانواده‌های ابتدائی پیدا شده و باهم بجنگ و نزاع آغاز نهاده‌اند، و آنچه از نظر اخلاقی با خودزیانی بزرگ بیار آورده بروز فساد خصوصاً در امر کشاورزی بوده، و بر اثر پیدا شدن مالکیت خصوصی که بدنبال پیدایش کشاورزی مرسوم شده فساد رو با افزایش نهاده است. روسو خواسته است نشان دهد که چگونه بر اثر مالکیت خصوصی تجمع مال و ثروت - یعنی چیزی که بعدها تمرکز سرمایه‌داری نامیده شد - عملی گردیده است. همچنین خاطر نشان ساخته که حکومت و قوانین ساخته و پرداخته اغنیا برای حفظ ثروت و مایملک خودشان بوده است. اثر بسیار مشهور روسو کتاب «قرارد اجتماعی»^(۱) است که بسال ۱۷۶۲ انتشار یافت.

مسأله اصلی مطرح در این کتاب اینست که نظر باینکه دولت آلت دست اقویاست و در عین حال وجود دارد و نمیتوان آنرا از میان برد و افراد بشر نمیتوانند بزندگی اولی رجعت کنند پس با چه شرائطی میتوان آنرا بر اساس قانونی مبتنی ساخت که عقل و عدالت بر آن حاکم باشد. روسو چنین جواب میداد که نظر باینکه در حالت طبیعی هر فرد بر سر نوشت خویش حاکم است بنابراین افراد وقتی باید حقوق خود را بجامعه تفویض کنند که حق مشارکت و عضویت در این «اراده عمومی که نام آن دولت است» داشته باشند. بدین نحو

1) Le Contrat Social.

دولت بمنظور حمایت منافع اکثریت افراد بوجود می آید و نتیجه این اصل اینست که یگانه دولت قانونی و مشروع دولتی است که مولود دموکراسی مستقیم و بلافصل باشد. روسو با اینکه افراد جامعه نمایندگان را انتخاب کنند تا آنها قانون وضع کنند مخالف و معتقد بود باینکه خود افرادند که باید در وضع قوانین شرکت داشته باشند.

عقاید روسو در بوجود آوردن افکار سیاسی انقلابی فرانسه مؤثر افتاد. وی اصول حاکمیت ملی را پایه گذاری نمود و پس از تدوین آثاری که از لحاظ علوم تربیتی ارزش بسزائی داشت چند ماه قبل از ظهور انقلاب کبیر فرانسه بسال ۱۷۸۶ از جهان رخت بر بست.

۸- حوزه سوسیالیست‌ها

پس از روسو، یعنی از اوائل قرن ۱۹، بدسته‌ای از متفکران سیاسی برمیخوریم که در هدایت و رهبری جریانهای سیاسی و همچنین جلب افکار نسبت بامور اجتماعی تأثیر فراوان و سهم بزرگ داشته‌اند. این متفکران متعلق بحوزه سوسیالیست‌ها بودند از قبیل فرانسوا امیل بابوف^(۱) (۱۷۷۲-۱۷۹۴) و شارل فوریه^(۲) (۱۷۸۲-۱۸۳۷).

فوریه از کسانی بود که در پیدایش جامعه‌شناسی و مخصوصاً روان‌شناسی تأثیر داشتند. وی نشان داده‌است که اگر سازمان تولید بر طبق دلخواه افراد بوجود آید همین رضایت خاطر افراد از نظر روانی سبب افزایش میزان کار و در نتیجه سبب تولید می‌گردد. دیگر از سوسیالیست‌ها «رابرت اون»^(۳) (۱۷۷۱-۱۷۵۸) انگلیسی بود که در کانادا چندین دهکده را بر مبنای زندگی اشتراکی بوجود آورد. یکی دیگر «سن سیمون» بود. وی بعد از اینکه از وضع بد طبقات فقیر در کتاب «مسیحیت جدید» سخن گفته است راه علاج را در برقراری حکومتی دانسته که از دانشمندان و صاحبان صنایع تشکیل یافته باشد. «لوئی بلان»^(۴) (۱۸۱۱-۱۸۸۲) یکی دیگر از طرفداران این مسلک و از سران

1) François-Emile Babeuf

2) Charles Fourier.

3) Robert Owen.

4) Louis Blanc.

انقلاب ۱۸۴۸ فرانسه بود. وی در کتاب معروف خود تحت عنوان «سازمان کار»^(۱) فقرمادی طبقات کارگرا بتفصیل تشریح کرده و راه حل را در ایجاد کارگاههای ملی دانسته است. و نیز از سوسیالیستهای معروف پیرژوزف پردون^(۲) (۱۸۰۹-۱۸۶۵) بود که در کتاب مهم خود بنام «نظریه مالکیت»^(۳) بایان تندی خواسته است طبقه غنی را متوجه وضع بدطبقات فقیر کند.

۹- توکویل

الکسیس دو توکویل^(۴) (۱۸۰۵-۱۸۵۹) فرانسوی نیز یکی دیگر از متفکران سیاسی بود که در ۱۸۴۰ کتابی تحت عنوان «دموکراسی در امریکا»^(۵) انتشار داد که شهرت بسیار یافت. وی، بمنظور مطالعه دقیق سیستم پارلمانی، بآن کشور مسافرت کرد و پس از این مطالعه نتایج و فواید و مضار دموکراسی را با واقع بینی خاصی برشمرد. پژوهش توکویل، که برای نخستین بار با دیدی تحلیلی دستگاه سیاسی کشوری را مورد مذاقه قرار میداد، در نوع خود بی نظیر بود. او در بوجود آوردن جامعه شناسی سیاسی سهم مهمی داشت. آثار آخر عمر او، بخصوص پس از کناره گیری از سیاست در ۱۸۵۷، بسیار جالب و مهم بود. و نیز وی کتابی درباره انقلاب کبیر فرانسه تألیف کرد که در حقیقت اولین تدقیق علمی درباره انقلاب کبیر فرانسه و عوامل اجتماعی و سیاسی آن بود. او زندگی سیاسی جوامع مسلمان و همچنین ساختمان اجتماعی در روسیه و آداب و رسوم و روحیات مردم هند را مورد مطالعه قرار داد و نظیر منتسکیو در قرن هیجدهم و ماکس وبر در قرن بیستم از راه شناخت زندگی اجتماعی ملل غیر اروپائی در برابر جامعه شناسی تطبیقی افق تازه ای گشود.

1) Organisation du Travail.

2) Pierre-Joseph Prudhon.

3) La Théorie de la Propriété

4) Alexis de Toequeville.

5) La Démocratie en Amérique.

فصل چهارم

جغرافیای انسانی

۱- انسان و محیط جغرافیائی

تا قرن نوزدهم جغرافیایا مشتمل بر يك سلسله از اطلاعات در زمینه اماکن گوناگون و اسامی آنها بود ، بی آنکه در آن بنشان دادن رابطه میان این اماکن و عوامل تشکیل دهنده آنها پرداخته شود . از این قرن بیعد بر اثر کوشش دانشمندان بحث در رابطه میان حوادث و آثار کره ارض آغاز گردید و مطالعه در زمینه روابط علت و معلولی عوامل مؤثر در سطح زمین و نیز مطالعه درباره عوامل درونی زمین، که در پوشش خارجی آن و اقلیم و کیفیت آبها و شرایط زیست نباتات و حیوانات و انسان تأثیر دارند ، شروع شد.

جغرافیای انسانی بر روشن شدن دو مفهوم کمک کرد : یکی مفهوم طبیعت از این جهت که شرایط زندگی نبات و حیوان را ممکن ساخته و در نتیجه انسان توانسته است با آن روابط متقابل برقرار کند. این طبیعت قابل زیست را طبیعت جغرافیائی نامیدند .

دیگر مفهوم انسان که در مورد آن نیز از مفهوم انسان مطلق بانسان فعال و متفکر یعنی انسان اجتماعی گرایش حاصل شد. در جغرافیای انسانی باین مسأله توجه شد که هر اجتماع انسانی متناسب و سازگار باینک نوع طبیعت خاص است بدین معنی که ساختمان زمین و ارتفاع معین از سطح دریا و وجود اقلیمی خاص و عوامل معیشتی مخصوص در کیفیت اجتماع انسانی تأثیر دارد .

۴- هومبولت و راتسل

از کسانی که در این مسأله بطور علمی مطالعه کرده اند نخست الکساندر

فن همبولدت^(۱) (۱۷۶۹-۱۸۵۹) ، از اشراف زادگان آلمان بود. در آغاز کار توجه او بیشتر به علوم طبیعی و شیمی و گیاه‌شناسی بود ؛ اما بدنبال مسافرت‌های فراوانی که به آمریکای جنوبی و روسیه و آسیای وسطی کرد بزرگترین تألیف خود را در علم جغرافیا تحت عنوان «کیهان»^(۲) از ۱۸۴۵ تا ۱۸۵۱ نوشت . در این تألیف همبولدت نشان داده است که محیط جغرافیائی رادر صورتی میتوان شناخت که در محیط زندگی آدمی قرار داده شود ؛ زیرا در عین حال که محیط جغرافیائی بعنوان يك عامل زیست‌شناسی در سر نوشت نوع بشر مؤثر است امکانات جغرافیائی را نیز برای انسان بوجود می‌آورد . فریدریش راتسل^(۳) (۱۸۴۴-۱۹۰۰) ، که حوزه آنترپوژئوگرافی^(۴) را بنیاد نهاد، در دو کتاب بزرگی که تحت این عنوان در سالهای ۱۸۸۲ و ۱۸۹۱ انتشار داد در زندگی و فعالیت‌های گوناگون افراد در جوامع و گروه‌های مختلف ، با در نظر گرفتن محیط جغرافیائی آنها ، بطور منظم و باروش منطقی مطالعه کرد؛ و نیز در کتاب «جغرافیای سیاسی»^(۵) وضع سازمانهای سیاسی و دولت‌ها را از نظر رابطه آنها با سرزمینها و موقعیت طبیعی کشورها مورد بررسی قرار داد. راتسل در مورد رابطه میان سازمانهای اجتماعی و اوضاع طبیعی و جغرافیائی اعتقاد به یکنوع موحبیت داشت و نیز عقاید راتسل دارای هدفی توسعه طلبانه بود و میخواست نژاد ژرمن آلمان تعالی و توسعه یابد ؛ و بعدها هیتلر با عنوان کردن مسأله فضای حیاتی از عقایدوی الهام گرفت .

۳- ویدال دولابلاش

در برابر این نظریه در فرانسه در جغرافیای انسانی نظریه دیگری بنام مذهب مقدوریت (مقدور انگاری)^(۶) بوجود آمد . پول ویدال دولابلاش^(۷)

1) Alexander von Humboldt. 2) Kosmos. 3) Friedrich Ratzel.

4) Anthropogeographie. 5) Politische Geographie .

6) Possibilisme. 7) Paul Vidal de la Blache.

(۱۸۴۵-۱۹۱۸) که بنیادگذار این نظریه بود عقیده داشت که طبیعت در مراحل مختلف «مقدوراتی» بآدمیان میبخشد که برخی از آنها برگزیده میشوند و انسان با استعداد خلاق خود محیط طبیعی را دگرگون میکند.

وی متعلق بحث جغرافیای انسانی را تجمع و علل تجمع انسان و آنچه نتیجه فعالیت انسان در محیط طبیعی است قرار میداد. عقیده او این بود که وظیفه انسانها سرو سامان دادن بکره زمین به دلخواه خود آنهاست تا کره زمین مستعد و موافق با نیازهای انسانی گردد.

ویدال دوبلاش افق فکری وسیعی برای علم جغرافیای انسانی قائل شده گفت: «مادر این علم باید کره زمین را خارج از تقسیمات سیاسی و مرزها در نظر بگیریم.» بهمین جهت بدون توجه بتاریخ و سیر تمدن و استعانت از علوم اجتماعی نمیتوان دقیقاً بر رابطه انسان با محیط، که مورد بحث علم جغرافیای انسانی است، پی برد. او میگفت هر جاشرايط مساعد زندگی بوجود آمدن ناگزیر این سه اصل را باید مد نظر قرار داد: اول آنکه هیچ عامل طبیعی قهری وجود ندارد؛ بدین معنی که طبیعت بهیچ وجه از نظر انسان لایتغیر و ثابت و انسان در طی تاریخ یکسره مقهور طبیعت نیست. دوم آنکه هر پدیدار انسانی را با محیط طبیعی آن باید در نظر گرفت. سوم آنکه امور مربوط بر رابطه انسان با محیط را نباید جدا جدا و منفک از یکدیگر مورد ملاحظه قرار داد، بلکه باید همیشه متوجه بود که این امور مرکب و بسیار پیچیده اند.

بهمین جهت طرز اجتماع افراد و سازمان دادن بوضع معیشت آنها، که تابع عوامل مختلف حیاتی و نفسانی و سیاسی و دینی و غیره است، در نحوه استفاده ای که آنها از طبیعت میکنند مدخلیت اساسی دارد، و بنابراین مطالعه در این عوامل لازمه هر بررسی جغرافیای انسانی است. درباره علت بوجود آمدن شهرها پژوهشهای با ارزشی نمود و از جمله گفت در مطالعه شهرها باید دودسته از عوامل را از یکدیگر مجزا نمود. یکی عواملی که در حکم علل اولی و اصلی بوجود آمدن يك شهر است؛ و دوم عواملی که سبب رشد و توسعه آنست

در نظر او عوامل دسته اول عبارت بودند از :

- ۱- مرکزیت تجاری ، مانند شهر ونیز در ایتالیا .
- ۲- مرکزیت صنعتی ، نظیر بیرمنگام در انگلستان .
- ۳- مرکزیتی که نتیجه تقاطع راه‌ها و یابو وجود پل بروی چند رودخانه ، است نظیر شهر لیون در فرانسه .
- ۴- اماکن دینی ، نظیر بیت المقدس در فلسطین .
- ۵- مرکزیت فعالیت علمی و معنوی ، نظیر شهر آکسفورد در انگلستان .
- ۶- مرکزیت اداری و سیاسی بعضی از شهرها که صرفاً بدین منظور بنا شده‌اند ، مانند ورسای در فرانسه که تا قبل از انقلاب کبیر پایتخت خانواده بوربن‌ها بود ، یا آنکارا که بعد از اعلام جمهوریّت در ترکیه بوجود آمد .
- ۷- تفریح‌گاه‌ها ، نظیر نیس در فرانسه و کاپری در ایتالیا و لوس آنجلس در آمریکا .

۸- اماکن استحقاقی ، مانند شهر پاریس در میان يك جزیره .

بعقیده ویدال دولابلاش و پیروان او هر چند که سازمانهای اجتماعی ارتباط با اوضاع طبیعی هر منطقه‌ای دارد ، لیکن وضع زندگی اجتماعی هم بنوبه خود در عوامل طبیعی مؤثر میباشد . خدمت بزرگ ویدال دولابلاش به علوم اجتماعی عبارت بود از ارائه روشها و طریقه‌های مطالعه دقیق در آنچه نتیجه برخورد انسان با محیط طبیعی است . ویدال دولابلاش با «تک‌نگاریهای ناحیه‌ای» خصوصیات هر منطقه‌ای را باروش عینی مطالعه کرد و درباره تأثیر هیچیک از دو عامل انسان و محیط جغرافیائی مبالغه نکرد و نیز خدمت مهم ویدال دولابلاش مخصوصاً در بوجود آوردن يك نظریه جدید جغرافیائی و پرورش شاگردانی بود که بعد از وی بیشتر در مناطق فرانسه با همان روش مطالعه کردند و با کمک وسائل تازه در تجزیه و تحلیل عواملی که کار و فعالیت و فکر انسان در آنها مؤثر است توفیق یافتند .

و اما در اوائل قرن بیستم عامل مهمی که سبب توجه بیشتر به جغرافیای انسانی شد رونق و توسعه جامعه‌شناسی بود. در فرانسه مخصوصاً حوزه علمی جامعه‌شناسی اکثر علوم اجتماعی و انسانی را دربر گرفت و چون این حوزه از نظر پژوهشهای علمی وضع تازه‌ای بخود گرفته بود جغرافیای انسانی در تحقیقات جامعه‌شناسی بعنوان وسیله مؤثری مورد نظر قرار گرفت و در کسب و تحصیل اطلاعات اصلی- از قبیل وضع عمومی و محیط خارجی و موقعیت طبیعی و وضع زمین و امکان استفاده از آنها و شرائط اقلیمی اراضی اشغال شده بتوسط انسان و بطور کلی آنچه بسهم و تأثیر محیط در اجتماعات بشری ارتباط پیدا میکند- باستعانت از جغرافیای انسانی روی آورده شد.

این توجه خاص بر روابط و مناسبات میان آثار و عوامل جغرافیائی و حیات انسانی به جغرافیای انسانی همواره وسعت بیشتری بخشید و باعث شد که سرانجام مباحث مختلف این علم هر یک جداگانه و بنحو مستقل و تحت عناوین مختلفی چون جغرافیای سکونت، و جغرافیای تغذیه، و جغرافیای گرسنگی، و جغرافیای شهرها، و جغرافیای انتخابات، و جغرافیای ادیان و مذاهب، و جغرافیای ماقبل تاریخ، مورد پژوهش قرار گیرد.

ولی باید دانست که با همه توسعه جغرافیای انسانی وحدت آن از نظر پژوهش و نحوه تألیف و ترکیب همچنان محفوظ مانده؛ و بهمین جهت است که می‌بینیم میان این علم و علوم مختلف اقتصادی و اجتماعی و سیاسی و انسانی و دموگرافی و آمار سعی میشود تا همواره روابط و مناسبات بیشتری بوجود آورده شود تا با پیشرفت‌های جدید این علوم سرانجام جغرافیای انسانی نیز بغرض اصلی خود که همان توصیف «انسان‌زی مسکن» و تجزیه و تحلیل امور مربوط بآنست موفق آید.

فصل پنجم

انسان شناسی

۱- انسان شناسی فیزیکی و چگونگی پیدایش آن

از زمانی که لاپلاس به بیان تاریخ پیدایش زمین و تکوین کره ارض توفیق یافت و پس از آنکه کشفیات داروین دربارهٔ تطور انواع زنده و نظریات لامارک در زمینهٔ تاریخ طبیعی موجودات زنده و از جمله انسان عرضه شد فکر تطور انسان و از آنجا تطور زندگی اجتماعی او یکی از مسائل مورد توجه علما و فلاسفه قرار گرفت، و در نتیجهٔ این توجه بود که انسان شناسی (آنتروپولوژی) فیزیکی^(۱) بوجود آمد.

انسان شناسی فیزیکی بمطالعهٔ در انسان طبیعی و پژوهش آثاری که از زندگی انسان ابتدائی باقی مانده بود اختصاص داده شد و این مطالعه و پژوهش با استفاده از مطالعاتی که دربارهٔ زمین و اعصار مختلف آن در زمین شناسی شده بود قوامی یافت؛ بدین معنی که با مطالعهٔ در وضع آب و هوا و وضعیت جوی و بطور کلی با استفاده از اقلیم شناسی^(۲) و پارینه شناسی^(۳) نحوهٔ زندگی در اعصار گوناگون تقریباً مشخص گردید و در نتیجه تمدن های هر دوره بر اساس آن نحوهٔ زندگی معین شد. بدین ترتیب باید گفت که انسان شناسی فیزیکی از زمانی بوجود آمد و راه کمال پیمود که علم هیئت طبیعی و جانور شناسی و باستان شناسی کمال نسبی یافته و تدقیقات و مطالعات ارباب این علوم برای مطالعه کنندگان در زندگی انسان قابل استفاده شده بود.

1) Anthropologie physique. 2) Climatologie. 3) Paléontologie.

پژوهشهای انسان شناسی که بدین نحو آغاز شد با آنچه متفکران و فیلسوفان و شاعران دربارهٔ انسان ابتدائی گفته بودند منافات پیدا کرد. روشی که در همهٔ علوم تدقیقی مؤدی به نتایج بسیار با ارزشی شده بود در انسان شناسی نیز مورد اطلاق قرار گرفت و این روش موجب شد که دربارهٔ انسان و نحوهٔ تطور زندگانی اجتماعی و تاریخ او بیان احکام تازه‌ای پرداخته شود.

از آغاز قرن هیجدهم مطالعات لینه و بوفن که از پایه گذاران علوم طبیعی بودند انسان را در ردیف سایر حیوانات قرارداد و نتیجهٔ این مطالعات امکان مقایسهٔ انسان را با حیوانات بوجود آورد.

تعبیر انسان شناس^(۱) را نخستین بار ارسطو، بمعنی کسی که در مسائل مربوط بعوالم اخلاقی و معنوی انسان به فکر و نظر میپردازد، بکار برده بود. پس از ارسطو اطلاق این تعبیر تا دوره نوزایش تقریباً متروک مانده بود و درین زمان که انسان و فرد بنحو تازه‌ای مورد توجه قرار گرفتند از اصطلاح انسان شناسی بطور کلی بحث در مسائل مربوط بانسان، اعم از اخلاقی و معنوی و مادی و بدنی، و با قطع نظر از الهیات، مراد گردید. نخستین بار در آغاز قرن نوزدهم در فرانسه پول بروکا^(۲) انسان شناسی را بمفهوم خصوص شناسائی انسان از نظر فیزیکی و طبیعی بکاربرد و موضوع این علم را انسان طبیعی قرارداد.

۲- تحول انسان از نظر طبیعی

بر مبنای این نظر پژوهشهای مفصلی در قرن نوزدهم راجع بانسان از لحاظ طبیعی بعمل آمد. اما در ضمن مطالعهٔ رابطهٔ انسان با محیط خارجی توجه بیک عامل که انسان را از دیگر موجودات متمایز میکرد مورد نظر قرار گرفت؛ و آن وجود حضارت (کولتور) در زندگی آدمی بود، یعنی آنچه

1) Anthropologos.

2) Paul Broca.

جنبه طبیعی داشت و آنچه امکان طبقه بندی افراد بشر را در گروه های نژادی میسر میساخت ، از قبیل رنگ پوست و رنگ چشم و ترکیب پلک فوقانی چشم و شکل بینی و لبها و موی سر و گروه خون . بدین ترتیب ساختمان جمجمه و طول قد در میان نژادهای مختلف مورد مطالعه قرار گرفت و بمنظور طبقه بندی اقوام از نظر نژادی بر حسب طول قد و یا ساختمان جمجمه و غیره فرضیه های چندی بوجود آمد ؛ و حتی این فرضیه رواج زیاد یافت که با طبقه بندی افراد از نظر گروه های خونی میتوان باصل نژاد آنها پی برد ، بطوریکه تاسی سال پیش تصور میشد که وراثت خونی تابع قانون ساده «مندل»^(۱) است؛ ولی بعد متوجه شدند که این گروهها ربعلت آمیختگی فراوان آنها نمیتوان بر این پایه طبقه بندی کرد . سرانجام بهترین وجه ممیز برای دسته بندی نژادها ، رنگ پوست و رنگ چشم دانسته شد، گویانکه از این لحاظ هم استثنائی در میان افراد يك نژاد دیده شده باشد ، بدین معنی که بر اثر زندگی در محیطهای گوناگون رنگ پوست و چشم آنها تغییر کرده باشد. یاد آور شویم که «بروکا» قبلاً برای تعیین روشنی و تیرگی رنگ چشم نیز مقیاس و معیاری بدست داده بود .

تفاسیر غلطی که از انسان شناسی در امور نژادی شده بود موجب وقفه ای در پیشرفت این علم گردید . از اواخر قرن هیجدهم برخی از نژاد شناسان و خاور شناسان اروپائی گفتند که بیشتر اقوام اروپائی از يك اصل نژادی مشترك که از مرکز آسیا بمهاجرت پرداخته اند تفرع پیدا کرده اند و در قرن نوزدهم «ماکس مولر»^(۲) از بان شناس مشهور کلمه «آریائی» را باین نژاد اطلاق نمود و از اینجا مباحثات طولانی و احیاناً بیحاصلی در میان دانشمندان ایجاد شد، و چنانکه میدانیم بعدها این جریان به نژاد انگاری (مذهب برتری نژادی) منجر گردید .

در فرانسه انسان شناسی تحت عنوان تاریخ طبیعی انسان در سال ۱۸۳۲

برای نخستین بار تدریس گردید و بتاریخ ۱۸۵۵ این کرسی به کرسی انسان شناسی

1) Mendel.

2) Max Müller.

مبدل شد. ولی این مطالعات چه در فرانسه و چه در آلمان ازین جهت که اختصاصاً بمطالعه در انسان بلحاظ جسمانی و فیزیکی داشت مورد مخالفت محافل کلیسایی قرار گرفت.

و نیز قسمتی از انسان شناسی که ظواهر خارجی انسان را مورد مطالعه قرار میداد بنام صورت شناسی^(۱) یاد گردید و این تعبیر نخستین بار بوسیله «بورداخ»^(۲) آلمانی بکار برده شد. بعدها صورت شناسی در قسمتهای دیگر علوم اجتماعی نیز مقامی یافت.

علم دیگری که بترقی انسان شناسی مدد رسانید مغز شناسی^(۳) و غرض از آن عبارت بود از مطالعه خصوصیات مغز و رابطه آن با وضع زندگی خارجی یعنی رابطه میان قابلیت تفکر انسان و فعالیت دماغی؛ عبارت دیگر منظور از «مغز شناسی» عبارت بود از مطالعه در وضع جمجمه و رابطه ساختمان دماغی با زندگانی خارجی و اجتماعی. این علم بوسیله طبیب آلمانی «فرنتس یوزف گال»^(۴) (۱۷۵۸-۱۸۲۸) بوجود آمد. گال با مقایسه جمجمه‌ها با یکدیگر تنها جنبه نظری این علم را بیان کرد؛ لیکن پس از وی علمای دیگر مغز را به ۲۷ طبقه تقسیم کرده به مقایسه جمجمه‌های يك نژاد با نژادهای مختلف مبادرت ورزیدند. «مغز شناسی» پس از فرانسه در کشورهای دیگر از جمله انگلستان و آمریکا رواج یافت و در سال ۱۹۱۲ «موسسه مطالعات مغز شناسی» در آمریکا تأسیس شد. دانشمند دیگری بنام آنسلم^(۵) طریقه سفالومتری^(۶) (جمجمه سنجی) یعنی اندازه گیری جمجمه را بوجود آورد و سپس برای مقایسه جمجمه‌ها با یکدیگر در سال ۱۸۳۲ مقیاسی بفرهنگستان علوم فرانسه عرضه کرد. البته کار این علم فقط سنجش مغز بود.

۳- مفاهیم نژاد و ملیت

از این قرن ببعده توجه به جنس و نژاد^(۷) مورد نظر علمای انسان شناسی قرار

1) Morphologie. 2) Burdach. 3) Phrenologie.

4) Franz Joseph Gall. 5) Anthelme. 6) Cephalometrie. 7) Race.

گرفت و بر آن شدند که ببینند نژادهای مختلف بچه نحو پیدا شده‌اند و آیا نژادهای مختلف از یک فرد واحد بوجود آمده و یا اینکه این نژادها در چند نقطه مختلف کرهٔ ارض تکوین یافته و تنوع پیدا کرده‌اند. و از اینجا دو مذهب بوجود آمد: یکی بنام مذهب تکون متفرد (مونوژنیسم)^(۱) و دیگری بنام مذهب تکون متعدد (پولی ژنیسم)^(۲). طرفداران مذهب اولی معتقد به پیدایش انسان در یک نقطه کرهٔ زمین بودند و نظر آنها بیشتر از عقاید دینی الهام می‌گرفت. از پیروان این مذهب «لینه» دانشمند و طبیعی‌دان سوئدی بود که چون با اصول دینی اعتقاد داشت سعی می‌کرد تا عقاید علمی وی با کتاب مقدس مسیحیان، که مندرجات آن حاکی از پیدایش انسان در یک نقطه بود، تعارض پیدا نکند.

طرفداران مذهب تکون متعدد در فرانسه بیشتر نفوذ داشتند و معتقد بودند که نخستین افراد انسان از نقاط مختلف کرهٔ زمین بوجود آمده و سپس بتدریج به نقاط دیگر مهاجرت کرده‌اند و تمدن امروزی نتیجهٔ برخورد این نژادها با یکدیگر است. اشکال عمدهٔ این دو مذهب در همان ابهام مفهوم نژاد بود، یعنی میان مفهوم طبیعی نژاد و مفهوم تاریخی اختلاف وجود داشت. خصوصاً آنکه قرن نوزدهم دوران مبارزهٔ با ملیت‌ها و اقلیت‌هایی بود که طالب استقلال بودند؛ مانند مردم لهستان که می‌خواستند از انقیاد امپراطوری روس تزاری آزاد شوند، یا اقلیت‌های مجارستان و صربستان و غیر اینها که تابع امپراطوری اطریش بودند. بدین ترتیب مطالعات نژادشناسی و انسان‌شناسی با محیط متشنج سیاسی روز بهم آمیخت و مدار بحث بر مفاهیم ملت و ملیت قرار گرفت و بدین قرار، با اختلاط شدید میان سیاست و مطالعهٔ علمی، انسان‌شناسی علمی باشکست مواجه شد.

در همین زمان مسألهٔ برتری نژادی پیش آمد. یک دیپلمات فرانسوی بنام کنت دو گوپینو^(۳)، که از خانوادهٔ اشرافی فرانسه و در آسیا گردش کرده بود و در دولت ایران سمت سفیری فرانسه داشت، بتدوین یادداشتهای فراوان

1) Monogenisme. 2) Polygenisme 3) Comte de Gobineau.

پرداخت و بسال ۱۸۵۸ کتابی تحت عنوان « پژوهش درباره عدم تساوی نژادهای انسانی»^(۲) منتشر کرد و در آن از لحاظ نظری بدفاع از «نژاد انگاری»^(۳) و برتری نژاد آریائی نسبت بدیگر نژادها، که سپس دیگران به آن رونق دادند، پرداخت. ملاحظه میشود که مطالعه در مسائل انسان شناسی چنان صورت گرفت که این علم نتوانست باهمان شور و مجاهدت علمی پایه گذاران خود پیشرفت کند.

۴- اتنوگرافی و اتنولوژی

مفهوم نژاد انگاری و آمیختگی آن با انسان شناسی لزوم مطالعات بیشتری را درباره سایر تمدنهای در روی کره زمین محسوس گرداند. لغت اتنوگرافی^(۳) (نژادنگاری) برای نخستین بار بوسیله شخصی بنام نیبوه^(۴)، که آنرا بمعنی وصف اجناس و اقوام مختلف گرفت، بکار برده شد. لفظ اتنولوژی (نژادشناسی) نیز قبلا بسال ۱۷۸۷ بوسیله شاون^(۵) بکار رفته و بعنوان «تاریخ سیر ترقی اقوام بسوی تمدن» تعریف شده بود.

بابلی^(۶) اتنوگرافی را در کتابی بنام «مقدمه بر اطلس اتنوگرافی» در سال ۱۸۲۰ چنین تعریف کرد: «علمی که از یک طرف وضع اقوام امروزی که در روی کره زمین توزیع شده اند و محل سکناي آنان و حرف و صنایع و ابنیه مهم ایشان را توصیف میکند و از طرف دیگر مشخصات ساکنان مناطق مختلف را باتوجه به آداب و رسوم و دیانت و دولت و نوع حکومت هر ملت تشریح و توضیح مینماید».

از این بعد در پاریس در سال ۱۷۳۹ و در لندن در سال ۱۸۴۲ و در دیگر شهرهای اروپائی انجمنهای اتنولوژی یکی بعد از دیگری تأسیس شد و با فرستادن هیئت هائی بنقاط مختلف کره ارض مطالعه در خصائص نژادی و تمدنی و تاریخی و فرهنگی اقوام و ملل مختلف وسعت زیاد یافت.

1) Essai sur l'Inégalité des Races humaines. 2) Racisme.

3) Ethnographie. 4) Niebuhr. 5) Chavanes. 6) Babli.

بخش سوم

جامعه‌شناسی در عصر حاضر

فصل اول

جامعه‌شناسی در فرانسه

۱- دور کیم

در علوم اجتماعی عصر حاضر امیل دور کیم^(۱) فرانسوی (۱۸۵۸-۱۹۱۹) و حوزه جامعه‌شناسی او را مقام و منزلت خاصی است. نخستین اثر دور کیم، که رساله ختم تحصیلی او بود، در سال ۱۸۹۳ تحت عنوان «در تقسیم کار اجتماعی»^(۲) و دومین اثر مهم وی بنام «قواعد روش جامعه‌شناسی»^(۳) در سال ۱۸۹۵ نشر یافت. دیگر از آثار مهم دور کیم، که بذکر نام آن در اینجا میپردازیم، کتاب «صورت‌های ابتدائی زندگانی دینی»^(۴) منتشر در سال ۱۹۱۲ بود.

بطور کلی سعی دور کیم، از لحاظ روش‌شناسی، درین بود تا باز نماید که جامعه‌شناسی با چه شرایطی میتواند بصورت علم مستقل بیرون آید، و بدین قرار دارای موضوع و مسائل متمایز از موضوعات و مسائل علوم دیگر گردد. دور کیم بدین منظور تمایلات فلسفی و اغراض سیاسی را منافی با پژوهش تدقیقی مسائل اجتماعی و تبیین علمی آنها میدانست و ازینرو بود که میگفت «در جامعه‌شناسی نه از فرد انگاری»^(۵) طرفداری میتوان کرد و نه از طرف دیگر از سوسیالیسم یا کمونیسم». وی معتقد بود که «امر اجتماعی» باید درست بماند یک

1 Emile Durkheim. 2) De la Division du Travail social.

3) Les Règles de la Methode sociologique.

4) Les Formes élémentaires de la Vie religieuse.

5) Individualisme.

«شیئی» مورد مطالعه و مذاقه علمی قرار گیرد، و ازین جمله منظور دور کیم این بود که جامعه شناس باید بکوشد تا امر اجتماعی مورد مطالعه خود را از پیچ و خمهای مراحل ذهنی و شخصی خارج کرده بمرحله عینی و خارجی علمی وارد گرداند.

دور کیم میگفت جوامع دارای ادراکات و انفعالات و افعال خاصی هستند و چنانچه اعضای این جوامع - بر فرض محال - میتوانند جدا از یکدیگر و بنحو منفرد زندگی کنند و اجد این نحوه خاص آثار و احوال نفسانی نمی‌بودند؛ و ازینروست که با ملاحظه فرد بتنهائی هرگز با آنچه در هیأت اجتماع میگردد پی نمیتوان برد. و مبنی برین نحوه تفکر و استدلال بود که دور کیم خصوصیات روانی هیأت اجتماعی افراد را تحت عنوان خاص «شعور یا وجدان جمعی»^(۱) یاد میکرد و آنرا عبارت از «مجموعه اعتقادات و احساسات مشترک میان اعضای يك جامعه» تعریف مینمود، و نفسانیات فردی را تحت الشعاع نفسانیات جمعی و مستحیل در آنها قرار میداد، و بیان میکرد که چگونه وجدان جمعی الهام بخش وجدان فردی و همین وجدان جمعی است که منشأ اصول و احکام اخلاقی و آداب و رسوم اجتماعی است. وی پی بردن با اصول و احکام اخلاقی و بیان آنها را از وظایف حتمی عالم اجتماع قرار میداد و بر آن بود که بمدد علم اجتماع میتوان جهتی را که اعمال اخلاقی آدمی باید بسوی آن در گرایش باشد نمایان ساخت و بطور کلی به تبیین و توجیه مقصد اصلی حیات انسانی وارد گردید؛ و بهمین جهت بود که حوزه جامعه شناسی دور کیم به زیاده روی در وظایف و مقدرات جامعه شناسی و تجاوز از حدود حقیقی آن منسوب گردید و هم ازینجا بود که باین حوزه تعبیر «مذهب اصالت اجتماعیات»^(۲) اطلاق کرده شد.

در کتاب «صورت‌های ابتدائی زندگانی دینی» دور کیم بطرح ریزی جامعه شناسی دینی اهتمام ورزیده و از جمله بییان علل و جهات تحریم زناشوئی

1) La Conscience collective.

2) Sociologisme.

باخویشاوندان در جوامع دینی وارد گردیده و در زمینه «توتم» و «توتم پرستی» و امور مقدس و غیر مقدس در جوامع ابتدائی از لحاظ جامعه‌شناسی بتوضیحات خاصی پرداخته است. بنظر دور کیم در جوامع ابتدائی امور بطور کلی بر دو قسم غیر مقدس و مقدس انقسام پیدا می‌کرده و همین امر مقدس^(۱) است که مخصوصاً در حکم رمز و مظهر وجدان جمعی آنها و از برای آنها منشاء دین و دیانت بوده - امر مقدس و از آنجا خدایان یا خدائی که از طرف دیگر بنا بر عقیده دور کیم خود مورد و متعلق حقیقی پرستش آنها هیچگاه امری و رای نفس هیأت اجتماع و بدینسان منشاء دیانت و خدا پرستی چیزی جز جامعه پرستی نمی‌بوده است.

ارسطو فصل ممیز انسان را با دیگر حیوانات عبارت از قوه عاقله، یعنی قوه ادراک کلیات اعم از ضروری و بدیهی و اکتسابی و نظری، میدانست و اجتماعی (مدنی) بودن - همچون مثلاً تعجب کردن و از آنجا خندیدن - را از اعراض خاص مترتب بر قوه عاقله انسان قرار میداد. میتوان گفت که بالعکس دور کیم اجتماعی بودن را بعنوان فصل ممیز آدمی تلقی می‌کرد و قوه عاقله را از اعراض خاص اجتماعی بودن او قرار میداد؛ و ازینجا بود که دور کیم و پیروان او میکوشیدند تا مفاهیم و اصول و مبادی ضروری و بدیهی عقلی - از قبیل مفاهیم کلی وجود و علت و معلول و نظایر آنها و اصول اولی «هویت»^(۲) و تناقص و جز آنها و حتی بدیهیات حسی و وجدانی - را حاصل و متفرع از حیات اجتماعی آدمی باز نمایند.

در کتاب «تقسیم کار اجتماعی» از جمله مسائلی که دور کیم بدقت مورد بحث قرار داده مسئله کیفیت انفکاک و انقسام کار اجتماعی از کار تخصصی است که در نظر او مولود و نتیجه اولی است. بنظر دور کیم اجتماعات ابتدائی را يك همبستگی مکانیکی و این همبستگی قائم بیک تجانس و هم سنخی خاص بوده که در میان افراد وجود داشته است و چون افراد از لحاظ اجتماعی بتدریج دارای

1) Le sacré.

2) Identité.

وظایف خاص شده‌اند و از آنجا تقسیم کار نیز حصول یافته است و همبستگی و تعاون آلی (ارگانیک)، که خصوصیت آن در عدم تجانس میان افراد است، جایگزین همبستگی و تعاون مکانیکی شده، و بدین نحو طبقات مختلف اجتماعی و از جمله هیأت دولت بوجود آمده، و ضمناً حقوق ردعی (زواجری)^(۱) بتدریج جای خود را بحقوق تدارکی (جوابری)^(۲) داده و از اینرا مشخصیت انسانی بروز و ظهور کرده است. بدین طریق بود که دور کیم میخواست جامعه‌شناسی حقوقی را پایه‌گذاری کند و باز نماید که چگونه انواع قراردادهای منعقد میان افراد که دارای ضمانت اجرای حقوقی است همه از همبستگی‌های موجود در یک جامعه نتیجه شده.

آدام اسمیت در پیش گفته بود که تقسیم کار بفعالیت اقتصادی بستگی دارد. دور کیم این تقسیم کار را با اخلاق و طرز تفکر نیز مربوط دانست و تنوع و تکثیر کار را متناسب با افزایش تراکم اجتماعی قرارداد و نیز تراکم اجتماعی را، که امری کیفی میدانست و بمعنی شدت روابط و مناسبات مادی و معنوی میان افراد میگرفت، با تراکم دموگرافی که امری کمی و حاصل از افزایش تعداد افراد جامعه است فرق میگذاشت.

هرچند از ارسطو بیعد فلسفه‌مبختی را بفلسفه حقوق اختصاص میدادند ولیبیتس و منتسکیو نیز قواعد حقوقی را مورد تجزیه و تحلیل قرار داده و نیز اصحاب حوزه تاریخی حقوق به سیر تکاملی قوانین حقوقی پرداخته بودند اما جامعه‌شناسی حقوقی بمفهوم جدید آنرا دور کیم بنیاد نهاد. وی حقوق را بعنوان مظهر مرئی تعاون و همبستگی اجتماعی تلقی میکرد و وجدان جمعی را علاوه بر اخلاق منشأ حقوق نیز دانسته، میگفت فرق اخلاق و حقوق در اینست که اولی دارای مقررات پراکنده و بدون ضمانت اجرای عینی است، و حال آنکه دومی دارای مقررات منظم و سازمان یافته و ضمانت اجرای عینی است. بعبارت دیگر حقوق مجموعه قوانین و مقرراتی است که آنرا یک سازمان دولتی (اجتماعی) برسمیت شناخته و اجرای آنرا بعهد گرفته است.

1) Droit Répressif.

2) Droit restitutif.

در نظر دور کنیم تقسیم‌بندی متعارف حقوق‌دانان، که برحسب آن حقوق بدو قسم عمومی و خصوصی انقسام پیدا میکند، ناقص و فقط دارای جنبه عملی است و چه بسا امور عمومی است که در قالب حقوق خصوصی ریخته شده است. بنابراین انواع حقوق را فقط جامعه‌شناس حقوقی میتواند از هم تفکیک کند. مهمترین اختلاف در انواع حقوق ناشی از نوع تعاون اجتماعی و نتیجه تحول اجتماع است. مثلاً تعاون مکانیکی، که خصوصیت آن در تجانس و سنخیت میان افراد است و در اجتماعات اولی دیده میشود، منشاء حقوق جزاست، و تعاون آلی (ارگانیک)، که با عدم مشابهت و سنخیت میان افراد تلازم دارد و بموجب آن هر یک وظیفه خاصی در قبال وظایف دیگران دارند، بوجود آورنده حقوق خانواده و حقوق تجارت و حقوق اساسی است.

ضمانت اجرای حقوق جزا ملازم با قوه ردعیه (زاجره) است و ضمانت اجرای حقوق مدنی با پیش‌گیری و تدارک. بعقیده دور کیم هر قدر جامعه از صورت یکنواخت و متجانس بطرف تنوع و تخصص سیر کند تسلط حقوق جزا جای خود را به تسلط حقوق مدنی و اساسی خواهد داد و بتدریج مفاهیم آزادی و مساوات جنبه حقیقی بخود خواهد گرفت. نکته دیگر اینکه دور کیم دولت را منشاء وضع قوانین نمیدانست و قانون را مقدم و برتر از دولت باز میشناخت، یعنی علل و موجبات اجتماعی را سازنده قوانین میدانست.

شاگردان دور کیم، از قبیل فرنان لوی^(۱) (متوفی در ۱۹۴۲)، مفهوم حقوق سازمان‌یافته و طبیعی و همچنین «ضمانت‌اجراهای سازمان‌یافته»^(۲) را، که بعنوان تعریف از حقوق بکار برده است، دقیقاً مورد تجزیه و تحلیل قرار داده‌اند.

از قضایائی که دور کیم از لحاظ جامعه‌شناسی مورد بررسی و پژوهش قرار داد مسئله خودکشی بود. وی در کتابی بنام «خودکشی» (۱۸۹۷) با استفاده از روش آماری در صدد یافتن روابط میان خودکشی و عوامل دینی و اخلاقی و

1) Fernand Lévy.

2) Sanctions organisées.

خانوادگی برآمد و کوشید تا نشان دهد چگونه فرد در اثر ضعف قدرت و همبستگی خود با گروه اجتماعی وجود خویش را در خلاء احساس می‌کند و به خود کشی توسل می‌جوید و چگونه عمل خود کشی که در ظاهر امری فردی بنظر می‌آید در معنی امریست اجتماعی.

دور کیم سعی داشت تا میان کمال مطلوب اخلاقی و آنچه را که بنام «جبر اجتماعی»^(۱) می‌خواند از لحاظ جامعه‌شناسی تلفیق و توفیقی پدید آورد. اعتقاد او بر این بود که اگر انسان در افعال اخلاقی خود مجبور است، نه مختار، منشأ این جبر اخلاقی جز همان وجدان جمعی نیست. اگر می‌بینیم هنگامی که می‌خواهیم کالائی را زیاده بر بهای حقیقی آن بفروش رسانیم با عدم موفقیت روبرو می‌شویم، و وقتی با آداب و رسوم جاری و حتی با آنچه در یک زمان بعنوان باب‌روز و مد قبول عامه دارد از خود بی‌اعتنائی نشان می‌دهیم با مقاومت یا الاقل با نارضائتی افراد مواجه می‌شویم، و همچنین چون نسبت بقوانین و مقررات حقوقی جامعه تخلف می‌ورزیم بعواقب جزائی گرفتار می‌آئیم، همان وجدان جمعی است که بنظر دور کیم همه این مجبوریت‌ها را از برای ما بوجود آورده.

نظر دور کیم این بود که باید کلیه امور اجتماعی و انسانی تابع جامعه‌شناسی باشد و مسائل این علوم در بخشهای مختلف جامعه‌شناسی، و مثلاً علم اقتصاد و علم تاریخ و علم جغرافیا و مباحث مربوط با اخلاق و دیانت بترتیب در بخشهای مختلف جامعه‌شناسی اقتصادی و تاریخی و جغرافیائی و اخلاقی و دینی، مورد مذاقه علمی قرار گیرد.

لیکن باید دانست که این داعیه دور کیم و قلمرو وسیعی که از برای مباحث و مسائل جامعه‌شناسی قائل شد سبب مقاومت شدید از جانب ارباب علوم اجتماعی و انسانی و از جمله بعضی از پیروان خود او گردید. با اینهمه آنچه بر حسب عقیده اکثر می‌توان گفت اینست که دور کیم و جامعه‌شناسی او در جلب توجه اذهان بکیفیت خاص امور اجتماعی تأثیر بسزائی داشت،

1) La contrainte sociale.

زیرا تا زمان دور کیم هیچگاه اهمیت امور اجتماعی و اینکه این امور را احکام و قوانینی است مخصوص بخود که آنها را با امور دیگر اشتباه نباید کرد تا این درجه از وضوح روشن نمی‌بود. و همچنین توجه خاص دور کیم بمبانی اخلاقی جامعه و سعی او در تجزیه و تحلیل احکام اخلاقی و تبیین حیات اخلاقی افراد، با اتکای به وجدان جمعی، سهم عمده‌ای در پیشرفت جامعه‌شناسی اخلاقی داشت؛ هر چند بعدها به دور کیم در مورد قول او باصالت وجدان جمعی اشکالاتی وارد آورده و مثلاً گفته شد وجدان جمعی را در نزد دور کیم مفهوم مجمل و مبهمی است، همچون مثلاً مفهوم «روان مطلق» که جنبه مابداً الطبیعه دارد، و یا اینکه وجدان جمعی از مفاهیم انتزاعی صرف و فاقد مابازای خارجی است گذشته از اینکه مخصوصاً با استناد با حکام پدیدارشناسی (فنونولوژی) ادموند هوسرل^(۱) و ماکس شلر^(۲) و فلسفه‌های قیام‌ظهوری (اکزیستانس)^(۳) مارتین هیدگر^(۴) و کارل یاسپرس^(۵) و غیره ضمناً بتخطئه تلقی امور اجتماعی بصرف‌شی در جامعه‌شناسی دور کیم و حوزه او شروع گردید (در این باره رجوع شود بکتاب «ژول مونرو» تحت عنوان «امور اجتماعی از سنخ اشیاء نیست»^(۶) منتشر در ۱۹۴۶)

۴ - لوی برون

هر چند سابق برین هربرت اسپنسر نیز در زمینه اخلاق ملل کتابی انتشار داده بود؛ ولی از آنجا که مبانی جامعه‌شناسی دور کیم چنان بود که در آن کیان یک جامعه و بقای آنرا فرع بر وجود کمال مطلوب اخلاقی و مراعات احکام اخلاقی قرار داده میشد در حوزه جامعه‌شناسی وی نسبت بی‌توجهی در اخلاقیات توجه خاصی مبذول گردید و نخست در سال ۱۹۰۳ کتاب مهمی تحت عنوان

1) Edmund Husserl. 2) Mrx Scheler.

3) Les Philosophies de l'Existence 4) Martin Heidegger

5) Karl Jaspers.

6) Jules Monnerot: Les Faits sociaux ne sont pas des choses.

«اخلاق و علم آداب و رسوم» بقلم «لوسین لوی برول»^(۱) (۱۸۵۷ - ۱۹۳۹)

از نمایندگان برجسته حوزه جامعه‌شناسی دور کیم، نشر یافت .

مسأله‌ایکه در اینجا مطرح می‌گردد اینست که چگونه اخلاق را، که احکام آن انشائی و تکلیفی است، یعنی متعلق آنها اموریست چنانکه باید باشد، از مباحث جامعه‌شناسی، که مانند هر علم نظری و تحصیلی که احکام آن خبری و تکوینی است، یعنی صدق آنها اموریست چنانکه هست، قرار می‌توان داد . جواب آنست که بنا بر نظر لوی برول هر چند احکام اخلاقی از قبیل احکام انشائی است. نه خبری، لیکن این امر مانع از آن نخواهد بود که، چنانکه پس از ارسطو نیز بدین معنی توجه حاصل بوده است، در «مورد» احکام انشائی اخلاقی، نظراً، بمیان احکام خبری علمی پرداخته شود.

بهر حال لوی برول، که مخصوصاً در زمینه نحوه تفکر مردم ابتدائی، چنانکه در بخش آینده خواهد آمد، پژوهشهای مفصلی پرداخته و درین باره صاحب تألیفات مهمی است، در کتاب «اخلاق و علم آداب و رسوم» می‌خواست نشان دهد که چگونه آداب و رسوم اخلاقی از اموریست وابسته به اوضاع و احوال اجتماعی و چگونه، با تغییر و تبدل اوضاع و احوال اجتماعی، آداب و رسوم اخلاقی نیز تغییر و تبدیل می‌پذیرد .

او می‌گفت : وجدانیات و اخلاقیات که احکام آنها در گذشته بعنوان سنن و نوامیس ثابت و لاینغیری تلقی میشد امروز دیگر باموری نسبی و متغیر که متعلق بحث و تدقیق علمی میتواند قرار گیرد تبدیل یافته است و بجای اینکه درباره انسان بعنوان وجودی با لذات مواجه با احکام مطلق اخلاقی بحث کنیم، درین باره باید بی‌حس و تدقیق بپردازیم که مجموعه آداب و رسوم و التزامات، یعنی مجموعه عناصر و مواد تشکیل دهنده حیات اخلاقی يك جامعه، بر چه منوال تکون و تحول یافته‌و این مجموعه چه روابط و مناسباتی با دیگر امور اجتماعی دارد، و از اینجا است که دیگر نمیتوان مرجع اصول

1) La Morale et la Science des Moeurs.

2) Lucien Lévy-Bruhl.

واحکام اخلاقی متغیر و مختلف جامعه‌های گذشته و حال را يك اصل و منشأ مطلق انگاشت.

۳- مارسل موس

خواهرزاده دور کیم و شاگرد او مارسل موس^(۲) که پس از وی سمت پیشوائی در میان جامعه‌شناسان فرانسوی یافت به تدقیقات نژادشناسی^(۲) (مردم‌شناسی) توجه فراوان مبذول داشت؛ اما این عطف توجه بجوامع اولی برای وی این مفهوم را نداشت که در این جوامع بتوان مراحل اولی تأسیسات و تحولات اجتماعی را یافت، بلکه مقصود موس این بود که نشان دهد که تدقیق درباره امور اجتماعی در جوامع اولی آسانتر و ساده‌تر است و بوسیله مطالعه در این جوامع و مدارك و اسنادی که درباره اقوام و اجناس مختلف بدست می‌آید میتوان به تبیین کاملی از تحول کلیه آداب و رسوم و معتقدات و تأسیسات اجتماعی نائل گردید.

دور کیم از تجزیه و تحلیل یکی دو موضوع، مربوط بجوامع اولی میکوشید تا بوضع قوانینی کلی، که آنها را در مورد کلیه جوامعی که در مرحله خاصی از تحول هستند اطلاق بتوان کرد، نایل آید. لیکن موس با حزم و احتیاط بسیار در صدد آن بر آمد تا امور اجتماعی مربوط بجوامع ابتدائی را دقیقاً مورد مطالعه قرار دهد و هر امر اجتماعی را نظیر يك مجموعه کاملی در نظر بگیرد. وی سعی میکرد در مطالعه يك رسم اجتماعی در يك قبیله فقط بآنچه مربوط بآن رسم است اکتفا کند و اگر بقاعده و قانون کلی دست یافت این قاعده و قانون را مربوط به همان جامعه و همان امر مورد ملاحظه قرار دهد و از اینجا بود که موس هر امر اجتماعی را بعنوان وحدت جمعی و جمعیت وحدانی^(۳) تلقی کرده معتقد بود که بدین طریق است که امور اجتماعی قابل فهم میگردد.

موس هر چند خود را طرفدار حوزه دور کیم میدانست ولی میکوشید تا

1) Marcel Mauss.

2) Ethnologie.

3) Totalité.

روش خود را از هر گونه تمایلات و فرضیات فلسفی که بر ذهن و روش استادش سایه افکنده بودرهائی بخشید و تحقیقات خود را با واقعیت امور منطبق سازد. دور کیم وجدان جمعی را حاکم بر وجدان فردی میدانست. موس با تأیید این نظر رابطه میان وجدان جمعی و وجدان فردی را بهتر مورد مطالعه قرار داد و از این رو بهتر از جامعه‌شناسان پیشین توانست میان جامعه‌شناسی و روان‌شناسی رابطه‌ای صحیح برقرار کند.

۴ - هالباواکس

پس از موس مهمترین شخصیت بارز حوزه دور کیم و جامعه‌شناسی در فرانسه موریس هالباواکس^(۱) (۱۸۷۷-۱۹۴۵) بود. وی توانست تفکر و تخیل یک عالم صاحب نظر را، که در مشاهده امور حزم و احتیاط فراوان بکار میبرد، با مشاهده دقیق جزئیات در خود جمع کرده بدین طریق نمونه واقعی یک عالم اجتماعی باشد.

هالباواکس با توجهی که از ابتدای جوانی به ریاضیات و حساب احتمالات داشت یکی از بهترین آمارشناسان عصر خود گردید. وی در حقیقت راه ورسم کنله را در بررسی‌های اجتماعی دنبال کرد. کتاب «نظریه انسان میانگین»^(۲) و همچنین «حساب احتمالات برای همه» را در مباحث آماری انتشار داد. با توجهی که بروشهای آماری داشت پژوهشهای دموگرافی مربوط به نفوس و جامعه را با پژوهشهای جامعه‌شناسی مرتبط ساخت و در سال ۱۹۳۸ با انتشار کتاب «صورت‌شناسی»^(۳)، که راهنمایی برای تحقیقات اجتماعی بود، اقدام نمود.

اوراه دور کیم را دنبال می‌کرد؛ زیرا دور کیم صورت‌شناسی اجتماعی را مرحله اول هر پژوهش اجتماعی خوانده و منظور از آنرا مطالعه در صورتهای مادی جوامع میدانست. هالباواکس نیز غرض از صورت‌شناسی را

1) Maurice Halbwachs.

2) La Théorie de l'Homme moyen, sur Quetelet et la Statistique morale, 1913.

3) Morphologie sociale.

مطالعه دربارهٔ وسعت و تعداد و تراکم و حرکت و جنبه‌های کمی و بطور کلی آنچه که بحساب و سنجش آید دانسته میگفت «ما صورت‌شناسی را بمعنی وسیع آنست که در نظر می‌گیریم، زیرا همهٔ جوامع اعم از خانواده و کلیسا و دولت و مؤسسات صنعتی و غیره دارای هیأتها و صورت‌های مادی هستند».

اثر دیگرها لبواکس «تحول احتیاجات طبقهٔ کارگر»^(۱) بود که در آن وی به نوعی تقویم و سنجش حوائج طبقهٔ کارگر پرداخته است. همچنین از کتاب دیگر او بنام «روان‌شناسی طبقات اجتماعی»^(۲) یاد باید کرد. این کتاب رامیتوان در ردیف آثار بزرگ این عصر در زمینهٔ روان‌شناسی اجتماعی و تجزیه و تحلیل رفتار گروه‌های مختلف اجتماعی بشمار آورد. اما شاهکارها لبواکس «قالبهای اجتماعی حافظه»^(۳) است که در آن بدنبال فکر اصلی اگوست کنت دربارهٔ «استمرار اجتماعات» رفته و خواسته است ثابت کند که فرد به تنهایی نمیتواند دارای خاطره باشد، یعنی از طریق زندگی بادیگران و با کمک دیگران است که مفاهیم و امور در ذهن ما جای گرفته است و ما قادر بیادآوری آنها هستیم و در واقع «آنکه بتنهائی مطلبی را بیاد بیاورد که دیگران بخاطر نداشته باشند بآنکس ماند که چیزی را که هیچکس ندیده او دیده باشد».

۵- حوزهٔ دورکیم و سرانجام آن

شاگردان دورکیم چه در زمان حیات و چه پس از او روش دورکیم را هر يك در جهتی خاص دنبال کردند. فرانسوا سیمیان^(۴) (۱۸۸۳-۱۹۳۵) در اقتصادیات روش دورکیم را بکاربرد. در تحقیقات وسیعی که دربارهٔ پول و مزد کرد سعی خود را مبنی بر این نمود که نشان دهد که ارزش مادی پول و مزد و قیمت را جامعه و جبر اجتماعی تعیین میکند.

1) Evolution des Besoins de la Classe ouvrière.

۲- که بوسیلهٔ همکار ارجمندم آقای دکتر کاردان بنارسی ترجمه شده است :

3) Les Cadres sociaux de la Mémoire 4) François Simiand.

دیگر پل فوکونه^(۱) (۱۸۸۰-۱۹۳۸) بود که مسئولیت مدنی و جزائی را طی تاریخ بشر و نحوه تحول آنرا مطالعه کرد و باین نتیجه رسید که مسئولیت در جوامع ابتدائی جنبه عینی و دسته جمعی داشته است، یعنی اگر کسی مرتکب جرمی میشده فقط عارضه خارجی جرم مورد نظر بوده و مجازات شامل کلیه افراد قبیله میشده است، در صورتیکه در اجتماعات جدید هنگام بروز جرم قصد و منظور مجرم مورد تحقیق قرار میگیرد و مجازات فقط شامل شخص مجرم است نه کسان و نزدیکان وی. بطور کلی در زمینه های گوناگون فلسفه و اخلاق و شیوه تجزیه و تحلیل تاریخی و تمدن و زبان شناسی و امور اقتصادی و علوم سیاسی و حقوق و جرم شناسی پیروان دور کیم تحقیقات بدیعی نمودند و هر یک در زمینه کار خود افق تازه ای گشودند، خصوصاً اینکه از سال ۱۸۹۸ که دور کیم سالنامه جامعه شناسی را تأسیس کرد انتشار منظم آن، که در آن کلیه تألیفات مهمی که در زمینه های مختلف اجتماعی در کشورهای اروپا و آمریکا انتشار مییافت، مورد مطالعه قرار می گرفت رونق خاصی بجامعه شناسی فرانسه داد.

هر چند از اواخر قرن نوزدهم و در نیمه اول قرن بیستم حوزه های جامعه شناسی دیگری هم در فرانسه بوجود آمد از قبیل حوزه روانشناسی گابریل تارد (۱۸۴۳-۱۹۰۴) که تقلید^(۳) و ابداع^(۴) را ریشه اصلی زندگی و روابط اجتماعی میدانست و دیگر حوزه طبیعیون الفرد اسپینا^(۵) (۱۸۴۴-۱۹۲۲) که در کتاب «جوامع حیوانی»^(۶) این اصل را عنوان کرد که هر یک از افراد خود جامعه ایرا تشکیل میدهد؛ بدین ترتیب که کلیه مشخصات و خصائص را که در یک نظام اجتماعی می بینیم در داخل یک موجود زنده مشاهده میکنیم. بنابراین منشأ هر نظام اجتماعی را باید در تن افزار (ارگانسیم) هر موجودی جستجو نمود. پس از وی رنه وورمس^(۷) (۱۸۶۹-۱۹۳۶) است که جامعه شناسی را در حقیقت یک نوع زیست شناسی تکامل یافته و عالی میدانست. وی تألیفات متعددی داشت

1) Paule Fauconnct. 2) Gabriel Tarde. 3) Imitation.

4) Invention. 5) Alfred Espinas 6) Les Sociétés animales.

7) René Worms.

و شدیداً با دور کیم و عقاید او مخالف بود، معهذا باید اعتراف کرد که جامعه‌شناسی در فرانسه در نیمه اول قرن بیستم بنحو عمیقی تحت تأثیر عقاید و حوزه دور کیم بود.

عواملی از قبیل پیشرفت کاپیتالیسم و تسلط بورژوازی و همچنین نهضت‌های کارگری محیط اجتماعی را آماده قبول نظریه سلطه نامحدود اجتماع کرده و خلاء فکری را که تجزیه کلیسا از دستگاه دولتی بوجود آورده بود افکار را متوجه مبادی اخلاقی جدیدی مستقل از عقاید دینی ساخته بود که در نتیجه آن وجدان جمعی دور کیم هر چند مبهم و پیچیده بود با جذب خاصه نمایان گردید. ولی داعیه نامحدود حوزه دور کیم، که جامعه‌شناسی را بکلیه زمینه‌های علوم انسانی تعمیم میداد از یکطرف از حدود سالهای ۱۹۳۰ در معرض هجوم افکار فلسفی آلمانی، خصوصاً حوزه پدیدارشناسان واقع گردید، و از طرف دیگر بعزت استغراق در مباحث کلی نظری از پژوهش‌های عملی و مطالعات امور واقعی عقب ماند؛ در صورتیکه حوزه امریکائی به پیشرفت‌های زیادی در این قسمت نایل آمده بود.

بدین ترتیب این دو حوزه از سالهای قبل از جنگ تأثیر خود را در فرانسه آغاز کردند و بهمین دلیل شخصی بنام ژرژ گورویچ^(۱) (۱۸۹۴-۱۹۶۵) از اهالی روسیه، که دوره جوانی را صرف شناسائی فلسفه در آلمان کرده بود، بفرانسه آمد و پس از جنگ جهانی دوم پیشوا و شخصیت اول جامعه‌شناسی در فرانسه شد و بتأسیس حوزه تازه‌ای مبتنی بر پیشرفتهای کلیه حوزه‌های فلسفی و جامعه‌شناسی در اروپا و امریکا اهتمام ورزید و نظیر هم‌وطن دیگرش پیتیریم سوروکین^(۲) که همین موفقیت را در امریکا بدست آورده بود از اعیان جامعه‌شناسان معاصر گردید.

1) Georges Gurvitch.

2) Pitirim Sorokin.

فصل دوم

جامعه‌شناسی در آلمان

۱- جامعه‌شناسی و فلسفه

جامعه‌شناسی را باید در اوایل پیدایش آن - چنانکه آلبر سالومون (۱) در کتاب جامعه‌شناسی در قرن بیستم گفته است - نمودار وضع اجتماعی و نهضت‌های فکری فرانسه دانست. در فرانسه و آمریکا يك جامعه‌شناسی رسمی بوجود آمد که غرض از آن راهنمایی مصادر امور و بهبود وضع تعلیم و تربیت و پرورش اخلاقی و معنوی جامعه بود. ولی در آلمان بالعکس وضع حکومت چنان بود که هیچگاه امکان اینکه محافلی مجزا و مستقل از دولت بوجود آید و درباره امور اجتماعی با استقلال کافی بتدقیقات علمی بپردازد ظاهر نگشت؛ و ازین جهت بود که برخلاف فرانسه در آلمان بجای تشکیل يك حوزه مستقل جامعه‌شناسی فقط عده‌ای از جامعه‌شناسان پیدا شدند که مسائل جامعه‌شناسی را می‌خواستند مخصوصاً در افق فلسفه و فلسفه تاریخ مورد مطالعه قرار دهند، و بطور کلی میتوان گفت متفکران آلمان در اواخر قرن نوزدهم و اوائل قرن بیستم، چه نفیاً و چه اثباتاً، تحت تأثیر افکار هگل و فلسفه تاریخ او بودند؛ هر چند آنچه را که هگل در زمینه سیر جدالی تاریخ و وصول به «روان مطلق» بعنوان مقصد نهائی سیر تاریخ بشری گفته بود و همچنین نظر مارکس رادرباب موجبیّت تاریخی (۲) و تسلط قوانین قهری و اجتناب ناپذیر مادی بر تحول جوامع بشری خالی از مبالغه نمیدانستند.

1) Albert Salomon.

2) Déterminisme historique.

۲- دیلتهای

ویلهلم دیلتهای^(۱) (۱۸۳۳-۱۹۱۱) نیز از این دسته متفکران بود که آراء وی در زمینه امور اجتماعی بیشتر جنبه فلسفی داشت. وی با اینکه با فلسفه تحصلی آگوست کنت موافقت نداشت نوشته‌های کنت در افکار او خالی از تأثیر نبود. دیلتهای علوم را بدو دسته اصلی علوم روانی^(۲) و علوم طبیعت، تقسیم می‌کرد و با استعمال روش تبیینی^(۳) علوم طبیعت در علوم روانی، یعنی علومی که موضوع آنها عبارت از روان انسان است مانند روان‌شناسی و جامعه‌شناسی و تاریخ و غیره سخت مخالف بود و در پژوهش علوم روانی روش دیگری را که بنام «تفهم یادرایت»^(۴) و «روش تفهیمی یا درایتی»^(۵) می‌خواند پیشنهاد می‌کرد.

حاصل آنکه دیلتهای که مانند عده‌ای از متفکران دیگر در آلمان، و همچنین هانری برگسن در فرانسه، از طرفداران «فلسفه حیویت»^(۶) بود با هرگونه نتیجه‌گیری کلی مخالفت داشت و بر آن بود که احوال گوناگونی که بر انسان گذشته یا می‌گذرد؛ نه از امور است که بتقلید از روشهای علوم ریاضی و طبیعت بتجزیه و تحلیل و ترکیب آنها بتوان پرداخت و مخصوصاً و بالاصاله بمدد وجدان حیاتی^(۷) است که بفهم و درایت «معنی» آنها موفق می‌توان آمد. مطالعه دیلتهای در زمینه حیات گذشته و حال انسانی در روانشناسی گشالت^(۸) و همچنین در تکمیل روش توصیفی پدیدارشناسی (فنومنولوژی) معاصر مؤثر افتاده است.

۲- زیمل

دیگر از جامعه‌شناسان آلمان گئورگ زیمل^(۹) (۱۹۱۸-۱۹۵۸) بود که از نظریه جامعه‌شناسی صوری^(۱۰) طرفداری می‌کرد و وظیفه جامعه‌شناسی را مطالعه در صور مختلف روابط و مناسبات اجتماعی قرار میداد و معتقد بود که علوم

1) Wilhelm Dilthey. 2) Geisteswissenschaften.

که ابتدا در زمان فرانسه به : Sciences Nologiques & Sciences de l'esprit و سپس به «علوم انسانی» Sciences humaines. تفسیر و ترجمه شده است.

3) La méthode explicative. 4) Das Verstehen = la compréhension.

5) La méthode compréhensive. 6) Lebensphilosophie.

7) Das Erlebnis = le vécu. 8) Gestaltpsychologie.

9) Georg Simmel. 10) Sociologie formelle.

اقتصادی و سیاسی و حقوقی هر يك دارای موضوع و مسائل خاص میباشد و مورد بحث جامعه‌شناسی جز صورت‌هایی که در حکم اصل و منشأ این علوم هستند نمیتواند بود و در جامعه‌شناسی است که طرز تشکیل و نوع فعالیت هر گروه، اعم از اجتماعی و اقتصادی و دینی و سیاسی، و غیره معلوم میگردد و قوانینی که بموجب آنها سازمانها و گروهها و اجتماعات مختلف و افراد و احزاب بوجود می‌آیند شناخته میشود و بدین ترتیب فقط در روابط و مناسبات اجتماعی است که بحث و گفتگو میگردد.

۴- تونیس

فردیناند تونیس^(۱) (۱۸۵۰-۱۹۳۶) از جنبه نظری در تکوین جامعه‌شناسی علمی سهمی بسزاداشت و از لحاظ طرز تفکر اجتماعی سوسیالیست لیبرال بود وی با مطالعه در ساختمان اجتماعی جامعه سرمایه‌داری و غیر سرمایه‌داری و تجزیه و تحلیل جوامع گوناگون باین نتیجه رسید که دو نوع خاص از ترکیب اجتماعی اصالت دارد و در کلیه جوامع و اعصار دیده میشود. یکی جامعه‌صوری^(۲) و دیگر جامعه معنوی^(۳). گروههای ابتدائی نظیر يك خانواده یا يك قبیله که احساسات و غرائز آدمی بوجود آورنده آنهاست نمونه يك جامعه معنویست و مناسبات میان افراد این جامعه بوسیله علائق غیر شعوری شخصی بوجود آمده است، در حالیکه جامعه‌صوری دارای جنبه قراردادی و براساس منافع افراد بنا یافته و از همین جاست که تمدن شهری و صنعتی و طرز تفکر منطقی بوجود آمده است. ملت که جنبه طبیعی و تاریخی دارد از عوارض ذاتی جامعه معنوی و دولت که جنبه حقوقی و قراردادی دارد از عوارض ذاتی جامعه صوری است.

۵- ماکس وبر

ماکس وبر^(۴) (۱۸۶۴-۱۹۲۰) نه تنها در آلمان از بزرگترین نمایندگان

1) Ferdinand Tönnies. 2) die Gemeinschaft=la communauté.
3) die Gesellschaft=la société. 4) Max Weber.

جامعه‌شناسی است بلکه در سراسر اروپای غربی و آمریکای شمالی شهرت و اعتبار دارد. وی مطالعات خود را با مطالعه در تاریخ حقوق آغاز کرد و سپس علوم سیاسی و اقتصادی پرداخت و سرانجام به جامعه‌شناسی رسید. کتاب مفصل وی تحت عنوان «اقتصاد و اجتماع»^(۱) در عداد مهمترین آثار است که در علوم اجتماعی تألیف شده است. و بر نظریات و عقاید کارل مارکس مخصوصاً نظریه وی درباره تحول جوامع (ماتریالیسم تاریخی) را با نظر انتقادی مورد بحث و تحلیل قرار داده و نظریه معروف خود را درباره سرمایه‌داری و علل ظهور آن بیان داشته است.

وی پیدایش سرمایه‌داری جدید را، برخلاف گفته مارکس که سرمایه‌داری را نتیجه یک تحول موجب بایجاب ضروری میدانست، محصول عوامل تاریخی متعدد و در عین حال مساعد معرفی می‌کرد، و ضمن تبعات وسیع خود می‌خواست نشان دهد که چگونه معتقدات دینی و افسانه‌ها و آداب و رسوم در نزد ملل مختلف مانع از پیدایش رژیم سرمایه‌داری شده، هر چند که در بعضی موارد عوامل اقتصادی نیز خالی از تأثیر نبوده است.

بنظر او بر آنچه محیط اجتماعی اروپا را مهیای پرورش رژیم سرمایه‌داری کرده است همان طرز تفکر ناشی از مذهب پروتستان بوده؛ بدین نحو که پروتستانها، بعکس کاتولیک‌ها که زهد و تقوی را در رهبانیت و ترک دنیا میدانستند، زهد و تقوی را در حمایت و حراست خود انسان و نفس انسانی می‌دیدند و بر اثر همین اعتقاد از تجمل و افراط در جلب لذات خودداری می‌کردند و در نتیجه امکان ذخیره و بکار انداختن سرمایه برای ایشان فراهم می‌آمد.

و بر آراه مطالعه در روابط میان سیستم سرمایه‌داری و مذهب پروتستان دامنه تحقیقات خود را وسعت داده یک نوع جامعه‌شناسی تطبیقی ادیان و مذاهب را بنیاد نهاد و بدین نحو اصول جامعه‌شناسی تاریخی را بوجود آورد. وی می‌گفت در سیر تحولات کلیه جوامع یک عامل مشترك و ایجابی وجود ندارد. زیرا

1) Wirtschaft und Gesellschaft.

عوامل ایجابی که تحول و تطور تاریخی را موجب میشوند بسیار متعدد و متغیرند و در مراحل مختلف تحول اقوام و ملل دسته‌ای از این عوامل تأثیر بیشتری دارند. مثلاً ادواری از تاریخ را می‌بینیم که حوائج مذهبی و دینی حاکم بر اجتماع است و بدورانهای دیگری برمیخوریم که عوامل اقتصادی و سیاسی موجب تحولات اجتماعی قرار میگیرد.

ماکس وبر علاوه بر دیلتای تحت تأثیر عقاید هینریش ریکرت (۱) (۱۸۶۳-۱۹۳۶) فیلسوف نوکانتی آلمان نیز قرارداداشت. ریکرت با نظریهٔ اگوست کنت و بکار بردن روش تحصیلی در علوم انسانی مخالف بود. ماکس وبر معتقد بود که نحوهٔ شناسائی و معرفت در علوم روانی و مسائلی که با تمدن و جامعهٔ انسانی سروکار دارد غیر از نحوهٔ شناسائی در علوم ریاضی و طبیعی است و برای شناخت امور اجتماعی باید با روش دیگری عمل کرد. از این رو و بر جامعه شناسی خود را بنام جامعه‌شناسی تفهمی یا درایتی (۲) خوانده است. تعاریفی که ماکس وبر از نظریهٔ خود میگرد خالی از ابهام نبود. با اینهمه از مجموع تحلیل‌های وی چنین برمی‌آید که جامعه‌شناس با مطالعه در احوال فردی میتواند باصول کلی دست بیابد و از این رو فقط قادر است که با درک امور کمک کند و تعلیل و تبیین دقیق و علمی امور را نمیتوان از وی انتظار داشت. اساس نظر و بر این بود که واقعیت خارجی را نمیتوان در قالب قوانین علمی جای داد. بنظرویی حتی در علوم فیزیکی چنین کاری کاملاً مقدور نیست. مثلاً در مورد پیش‌بینی حوادث که غرض اصلی قوانین علمی است نمیتوان آیندهٔ اجزای متلاشی شدهٔ پاره سنگی را پیش‌بینی کرد. بعقیدهٔ وی واقعیت جهان هستی امری است که حدی بر آن متصور نیست و قریحهٔ بشر تنها قادر است يك جزء از این جهان را تحت قواعد علمی در آورد.

ماکس وبر پژوهش در زمینهٔ جامعه‌شناسی درایتی را با ابتدای آنچه

1) Heinrich Rickert.

2) La sociologie compréhensive.

آنرا بنام «طباع عقلی» یا «صورت نوعی عقلی»^(۱) مینامد دنبال میکرد. صورت نوعی عقلی ما کس و بر مفهوم بود نه یکسرواقعی و نه یکسرفرضی. مثلاً مفهوم انسان اقتصادی، که در حوزه اقتصاد متداول بیان میشود و مبنای فرضیات علمای اقتصادی این حوزه است و بر حسب تعریف کسی است که در صد سود بیشتر با حداقل کار است، در نظر او نمونه‌ای بود از صورت نوعی عقلی.

ما کس و بر صورت نوعی عقلی را بعنوان روش برای فهم امور اجتماعی بکار میبرد و بآن جنبه فرضی و آزمایشی داده میگفت وقتی مفهوم لیبرالیسم یا کاپیتالیسم یا سوسیالیسم یا دولت یادین یا کارگر یا کارفرما را در نظر بگیریم ذهن ما خود بخود متوجه یک سلسله از اوصاف ذاتی میشود که مجموع آنها صورت نوعی عقلی را بوجود میآورند. هنگامیکه ما لفظ سوسیالیسم یا دولت رومی شنویم معنای خاصی که مربوط به یک از آنها در ذهن ما مجسم میشود خلاصه‌ای از اوصاف و خصائص متعددیست که در باره مفهوم سوسیالیسم و مفهوم دولت وجود دارد، یعنی سوسیالیسم یا دولت آنچنانکه می‌بایست باشند و ما کس و بر آنها را صورت نوعی عقلی سوسیالیسم یا دولت مینامید. بدین ترتیب وی از تجارب گذشته و وقایع تاریخی فرد کاملی میساخت که بوسیله آن و در داخل آن بتوان بمطالعه واقعیت اجتماعی پرداخت.

اساس روش و بر را باید در دید فلسفی او جستجو کرد. چنانکه گفتیم وی نظیر دیلنای معتقد بود مفاهیمی را که ما برای فهم امور بکار میبریم برای بیان این امور کافی نیستند، یعنی بمحض اینکه این امور را فهم کردیم مفاهیم بکار برده شده دیگر کفایت و ظرفیت در بر گرفتن آنها را ندارند و این مفاهیم نظیر منبع آبی است که دائماً در شرف لبریز شدن است. صورت نوعی عقلی این مزیت را دارد که، همچون قالب جامدی، مانع از تحول دائمی معرفت ما نیست و بنسبت به پیشرفت معارف میتواند محل خود را تغییر دهد.

1) Idealtypus = type idéal, idéaltype.

از پژوهش‌های بسیار جالب ماکس وبر بحث دربارهٔ بوروکراسی است، یعنی دستگاهی با سلسلهٔ مراتب معین که بموجب آن وظایف کارمندان و رابطهٔ آنها نسبت بیکدیگر بر طبق مقررات خاصی مشخص شده و در دنیای امروز وسیلهٔ مؤثری برای انجام مقاصد اقتصادی و سیاسی اجتماعی است و در نتیجه رشد و توسعهٔ بی حد مبدل به نیرو و سازمان مستقلمی گردیده. وبر میگفت به شدت وضع بوروکراسی از میزان نامه‌هایی که در داخل یک دستگاه مبادله میشود میتوان پی برد. انتظار بوروکراسی از کارمندان اینست که ایشان وجود خود را در دستگاه اداری مستحیل بینند؛ باین جهت یکی از مشخصات بوروکراسی جدید جنبهٔ غیر شخصی آنست، بدین معنی که فرد در وظایف خود و وظائف فرد نیز در دستگاه حل شده است. مقاومت در برابر تغییر عادات جاری در دستگاه اداری یکی دیگر از مختصات بوروکراسی است. ماکس وبر میگفت «بوروکراسی میکوشد تا وجود خود را دائمی و مستقر سازد» بدین معنی که حتی با روحیه ای که متعلق بدوران دیگری است و افرادی که مطلقاً مستعد سازش با مقتضیات جدید نیستند باز هم مایل است بحیات خود ادامه دهد.

یکی دیگر از مشخصات بوروکراسی اینست که تصمیمات و اطلاعات فقط از رأس هرم بطرف پائین جریان دارد و جریان عکس وجود ندارد. ماکس وبر بدقت کیفیت بوروکراسی و تأثیرات آنرا در سازمانهای دولتی و مؤسسات خصوصی بررسی کرده است و سپس جامعه‌شناسان در زمینهٔ رژیم‌های مختلف سرمایه‌داری و سوسیالیسم از ملاک‌هایی که و بر در مورد تأثیر بوروکراسی در ثبات یا تحول این رژیم‌ها بدست داده استفاده کرده‌اند.

ماکس وبر بمسائل سیاسی نیز بسیار توجه داشت و کتابی تحت عنوان «علم و سیاست» دارد که مجموعهٔ يك سلسله از سخنرانی‌های او درین باب است. وی درین کتاب پس از مطالعهٔ دقیق در روابط علم و سیاست باین نتیجه رسیده است که علم باید هم از سیاست مستقل باشد، تا بتواند رشد و ترقی خود را آزادانه دنبال کند، و هم نزدیک و مرتبط با سیاست. زیرا علم بی عمل

بی ارزش و بدون نتیجه است چنانکه عمل غیر مستند بعلم و نظر نیز سطحی و بی‌معنی .

و بر در زمینه انواع حکومت و سیاست نیز بنقسیم تازه‌ای مبتنی بر ملاحظه صرف صور نوعی عقلی حکومت پرداخته است. بنظر او میتوان نمونه‌های مختلف خارجی قدرتها و حکومتها را در ادوار مختلف تاریخی به سه صورت نوعی عقلی مربوط دانست. یکی حکومت عقلی، و دوم حکومت نقلی، و سوم حکومت تفضلی یا حکومت فرهی (کیان خره).

بطور کلی اعمال قدرت هر حکومت و هر ریاستی باید مبتنی بر جهات و دلائلی باشد و باختلاف نحوه این جهات و دلائل است که نحوه اطاعت و تابعیت مردم نسبت بحکومت اختلاف حاصل میکند. در حکومت عقلی که مدار آن بر «مذهب اصالت عقل» یا «خردانگاری»^(۱) است دلیل موجه آن همان احکامی است که مستقیماً از عقل استنباط میگردد، و در این صورت گروه رئیسان و گروه مرئوسان هر دسته تابع دستگامی از احکام و قواعد و مقررات غیر شخصی خواهند بود، و درین نوع حکومت است که بنای کار بر بوروکراسی قرار میگیرد. در حکومت نقلی، که بنای آن بر متابعت منقولات و مآثورات (فرادهشهای) گذشته و بطور کلی بر «مذهب اصالت نقل» یا «فرادهش انگاری»^(۲) است، ریاست بر مردم صورت «خلافت» با تأسیسات و تشکیلات مختلف آن- نظیر حکومت خلفا در اسلام- بخود میگیرد.

در حکومت تفضلی، که مدار آن بر «مذهب اصالت لطف» یا «فره انگاری»^(۳) است، آنچه بعنوان ملاک صحت و مناط حقانیت ریاست و پیشوائی تلقی میگردد نه عبارت از عقل مشترک میان مردم است و نه نقل و فرادهش، بلکه امر دیگری است بنام لطف و تفضل و فره^(۴) ایزدی که چنین انگاشته میشود که بحکمت محض الهی شامل

1) Rationalisme. 2) Traditionalime. 3) Charismatisme.

4) Grâce=Charisma.

لفظ «خره» و همچنین لفظ «خریش» که در فرهنگهای فارسی آمده است، با کلمه یونانی Charisma مشتق از اسم مصدر Charis، و همچنین لفظ «فره» با کلمه یونانی Praos هم‌ریشه است، و بازای این کلمات است که در عربی الفاظ لطف و تفضل و کرامه و مکرمه استعمال شده است.

حال رؤسای آن قرار میگیرد. (حکمت محض است اگر لطف جهان آفرین - خاص کند بنده ای مصلحت عام را . و یا: منم گفت با فرة ایزدی - همم شهر یاری وهم موبدی .)

و بر در فصولی از کتاب « اقتصاد و اجتماع » که به بحث در سیاست اختصاص داده به تفصیل بیان کرده است که چگونه موارد خارجی و واقعی حکومتها در ادوار مختلف تاریخی باغلبه یکی از این سه نوع حکومت بر دو نوع دیگر و یا با اختلاط و امتزاج آنها باهم دیگر پدید آمده است.

۶- ماکس شلر و پدیدار شناسی

در مقابل مذهب تحصیلی عکس العملی از طرف حوزه فلسفی پدیدار شناسی (فنونولوژی) بوجود آمد. سر دستانه این حوزه فیلسوف اطربشی ادموند هوسرل بود (۱۸۵۹-۱۹۳۹) که میخواست متعلق به بحث فلسفه را اعیان (ماهیات) ثابت و لایتغیر موجودات قرار دهد و در مقابل مورد پژوهش علوم جزئی تحصیلی را همان «اکوان» متغیر آنها باز میشناخت. فلسفه پدیدار شناسی بدون آنکه پیشرفتهای علوم اجتماعی را انکار کند معتقد با استفاده از این علوم است؛ زیرا این علوم طریقه هائی را برای رسیدن به معرفت بدست مامیدهد. پیروان این حوزه فلسفی میگویند اشتباه تحصیلی مذهبان (پوزیتیویستها) این بود که تصور میکردند روان شناسی و تاریخ و انسان شناسی فقط علوم وقایع و حوادثند و میتوان بمثابة علوم طبیعی از این علوم استفاده کرد؛ ولی این طریقه منکر کیفیت خاص امور انسانی است. هر چند که تبیین علمی و تحصیلی وقایع و حوادث اجتماعی ضروری باشد، ولی آنچه انسان را در تظاهرات گوناگون زندگی رهبری میکنند مربوط به ارزشهای اصلی و ذاتی (ماهوی) است. بنابراین باید در صد شهود ماهوی^(۱) این ارزشها بر آمد. ارمغان این حوزه برای علوم اجتماعی این گفتار بود که مطالعه عینی امور و صورتهای مختلف فکر و عمل در یک جامعه موقعی میسر است که ما بتوانیم ارزشهای حاکم در هر اجتماعی را مطالعه کنیم و از طریق این ارزشها امور را قابل فهم گردانیم.

1) Wesensschau = Intuition de l'essence.

یکی از اصحاب حوزه پدیدارشناسی ماکس شلر^(۱) (۱۸۷۴-۱۹۲۸) آلمانی بود که تدقیقات جامعه‌شناسی خود را بر اساس فلسفه پدیدارشناسی قرار داد. اهمیت روش شلر در این بود که رابطه‌ای را که میان وقایع و امور، از یکطرف، و کلیه‌اموری که انسان برای آنها ارزش و اعتبار ذاتی قائل است و بدون وجود آنها زندگی اجتماعی میسر نیست، از طرف دیگر، نشان داده بیان کرد که در هر اجتماع چگونه باید این ارزشها را بازشناخت. شلر میگفت ما نمیتوانیم بماهیت حوادث و وقایع اجتماعی پی ببریم مگر آنکه بارزش‌هایی که منشأ اصلی این حوادثند توجه داشته باشیم. در نظر ماکس شلر امور اجتماعی عبارت از مظاهر این ارزشها و این مظاهر (اکوان) اند که همواره در حال تغیر و تبدل میباشند، نه ماهیات این مظاهر (ارزشها).

راهی را که پدیدارشناسان نشان دادند در علوم اجتماعی مورد استفاده علمای اجتماعی قرار گرفت. در گذشته وقتی انسان‌شناس انگلیسی «فریزر» ادیان ابتدائی را مطالعه میکرد و یا جامعه‌شناس فرانسوی «لوی برول» طرز تفکر جوامع ابتدائی را مورد بررسی قرار میداد بنظر آنها تمام تظاهرات فکری و دینی انسانهای ابتدائی و جوامع دور افتاده غیر منطقی و کود کانه میآمد، در مقابل طرز تفکر انسان اروپائی که آنرا مطابق با احکام قطعی منطقی و عقل باز میشناختند. ولی روش پدیدارشناسی نشان داد که اگر عالم اجتماعی در صدد فهم زندگی یک جامعه، سوای جامعه‌ای که خود بدان تعلق دارد، باشد باید بکوشد تا ابتدا اصول و معتقدات و ارزشهای اساسی آن جامعه را بی واسطه دریابد، و باین جهت یکنوع نزدیکی قلبی و برخورد احترام آمیز نسبت به ارزشهای جامعه مورد مطالعه شرط پیشرفت علوم اجتماعی است.

در پژوهشهای اجتماعی ترکیب زندگی اجتماعی و کیفیت آن طنین و انعکاسی در رابطه افراد بایکدیگر دارد. حالتی که از برخورد میان افراد و روحيات و افکار در اجتماع وجود دارد چیزی نیست که با همان طریق عینی و اندازه‌گیری متداول در علوم طبیعی سنجیده و فهمیده شود و چنین دقتی را ما

1) Max Scheler.

در علوم طبیعی برای اینکه بتوان این خصوصیات معنوی و فکری زندگی آدمی را اندازه گیری کرد نمیتوانیم بیابیم. در رصدخانه‌ای که باید برای يك عالم اجتماع بنا کرد علاوه بر آلات و ادواتی که علم بوی میدهد آمادگی روحی نیز لازمست تا عالم اجتماع بتواند ارزشهای اصلی را تشخیص دهد. ضمناً در مطالعه حوادث و امور جوامع مختلف عالم اجتماع باید آنقدر خود را بعوالم باطنی و درونی اجتماعات نزدیک کند که در آنها تفکرات و اصولی که شخصاً با آنها ذی‌علاقه میباشد منعکس نشود و متوجه این نکته باشد که معتقدات و تفکراتی که خود بدانها علاقه مند است حقیقت مطلق نیست و این فروتنی و تواضع را داشته باشد که عوالم دیگری را سوای عالم خود تصور کند و توجه داشته باشد که حقیقت متعلق به هیچ فرد و یا جامعه‌ای نیست و تظاهراتی از این حقیقت را ما در جوامع مختلف می‌بینیم. خلاصه آنکه در کیفیت سیطره و حکم فرمائی تفکر منطقی و اصالت عقل از دکارت ببعده و همچنین در کیفیت تسلط تجربه علمی بمفهوم تحصیلی آن بر تمام علوم انسانی و اجتماعی با ظهور پدیدار شناسی تجدید نظری بعمل آمد.

ماکس شلر نظریهٔ اگوست کنت را در بارهٔ استمرار و ارتباط معارف بشری مورد تردید قرار داده قائل باستقلال وجدائی فلسفه و مذهب و علم از یکدیگر بود، و میگفت این امر بهیچ وجه مسلم نیست که پیشرفت در هر يك از این سه زمینه باعث پیشرفت در زمینهٔ دیگری باشد. فلسفه و دین و علم هر يك باقوای نفسانی خاصی از انسان مرتبط است و هر کدام مسیر معین و احکام مخصوص بخود دارد. وی با اتکاء باصول پدیدار شناسی در «جامعه شناسی شناسائی»^(۱) افق‌های تازه‌ای را برای مطالعه گشود. نظر او این بود که قالب‌های ذهنی افراد در همهٔ جوامع یکسان نیست و این قالب‌ها نسبت بجامعه‌ها و فرهنگ‌های گوناگون فرق میکنند. مثلاً تصویری که افراد از زمان دارند در جوامع مختلف گوناگون است. برای کسانی که در محیط اقتصادی محدود

1) Sociologie de la connaissance—Wissenssoziologie ==

و در بسته‌ای بر طبق احکام و شعائر قدیمی زندگی میکنند زمان پابرجا و ثابت است؛ اما برای کسانی که در جامعه اقتصادی باز و زندگی ماشینی بسر میبرند زمان با سرعت در حرکت است. دیگر اینکه تمدنها و جوامع گوناگون و حتی در داخل يك جامعه گروه‌ها و طبقات مختلف اجتماعی هر يك بنوعی برای يك طرزشناسائی و معرفت خاص آمادگی دارند.

شمار این معرفتها و شناسائی‌ها را به شش نوع قسمت می‌کرد. بدین قرار:

- ۱- معرفت دینی. ۲- معرفت فلسفی. ۳- معرفت اجتماعی (فردی یا جمعی).
- ۴- معرفت خارجی (دنیای خارجی بی‌روح یا ذی‌روح) ۵- معرفت هنری. ۶- معرفت علمی.

آنگاه میکوشید رابطه این معرفت‌ها را با وضع جوامع نشان دهد، و مثلاً میگفت: جامعه فئودالیه با اصالت وجود (رآلیسم) کلیات و اصالت وجود ذهنی بستگی و ارتباط مستقیم دارد و از آنجا که در نظام پابرجا و مستحکم فئودالیه طبقات از هم تمایز صریح دارند و سرنوشت افراد و راهی را که در جامعه می‌پیمایند حتی قبل از تولد معین می‌باشد پس واقعیت را اصول کلی است که تشکیل میدهد، و از این جهت است که در این جوامع اصالت وجود کلیات امکان پذیر شده و توسعه یافته است. اما بتدریج که جامعه فئودالیه رو با انحطاط میرود و اساس آن از هم متلاشی میشود اعتقاد با اصول مطلق و قضا و قدر و دیانت و بالجمله ایمان با اصول کلی متزلزل میگردد. درین دوران در فلسفه مذهب اصالت وجود لفظی^(۱) (یا به تعبیر دیگر اصالت وجود اسمی)^(۲) و انکار وجود ذهنی پدید می‌آید، و بارونق یافتن بورژوازی است که مذهب اصالت عقل بمنصه ظهور میرسد.

درین گونه جوامع مدار شناسائی بر عقل و اعتقاد به ارزشهای عقلی از قبیل خرد و منطق و شخصیت انسان و حقوق طبیعی اوست؛ و با استیلای کاپیتالیسم است که مذهب تحصیلی رواج خاص پیدا میکند، یعنی فلسفه‌ای که فقط بعلم و آزمایش و تجزیه و تحلیل معتقد است و همانطور که در جامعه سرمایه‌داری همه ارزشها، که مهمترین آنها پول و قدرت‌های ناشی از آن است، محسوس و حساب شدنی است معرفت هم مبتنی بر اصول محسوس است، و بدین جهت

1) Terminisme 2) Nominalisme.

است که آگوست کنت در چنین دورانی بوجود آمده و فلسفهٔ تحصیلی خود را عنوان کرده است.

۷- فیر کنتدت

آلفرد فیر کنتدت^(۱) جامعه‌شناس آلمانی (۱۸۶۷-۱۹۳۵) نیز با ادامهٔ روش زیمل و تونیس از پدیدارشناسی نیز در تحقیقات اجتماعی خود استفاده کرده است. وی می‌گفت: انسان موجودی تاریخی و نتیجهٔ نیروهائی است که در هر زمان شکل خاص زمان را بخود می‌گیرد و این نیروها نسبت بفرد اصالت دارند و حتی در جوامع ابتدائی نیز انسان طبیعی مفهومی ندارد.

به نظر فیر کنتدت پیوندی که افراد را بیکدیگر مربوط می‌سازد پیوندیست مرتکدر ضمیر آنها و در حصول آن به تفکر بالرویه و مشعور به احتیاج نیست. ذات اصلی جامعه از انعکاس تمامی وجود فرد با فرد دیگر حاصل شده است و باین ترتیب وسعت قلمرو «من» فردی بیش از وسعت قلمرو خود اوست.

فیر کنتدت ابتدا بمطالعات اتنولوژی پرداخت و دربارهٔ اصل و منشأ و تحول تمدنهای مختلف آثار متعددی انتشار داد و سپس بجامعه‌شناسی وارد گردید. کتاب معروف او، که مطالب آن باتوجه بروش پدیدارشناسی تنظیم یافته، «جامعه‌شناسی»^(۲) نام دارد. وی مدت‌سی و دو سال در دانشگاه برلن بتدریس مشغول بود و بدین ترتیب سهم مهمی در تربیت جامعه‌شناسان آلمان داشت. «فرهنگ شناخت اجتماع»^(۳) اثر مهمی است که در سال ۱۹۳۱ زیر نظر وی نشر یافت و اینک پس از جنگ جهانی دوم نیز دوباره چاپ و نشر گردیده است.

۸- منهیم

کارل منهیم^(۴) یکی دیگر از جامعه‌شناسان آلمانی است که کار خود را تقریباً در همین راه دنبال کرده است. وی اهل مجارستان و یهودی بود، اما دوران کودکی و جوانی خود را در آلمان گذراند. نخستین آثار منهیم بزبان آلمانی است. او

1) Alfred Vierkandt.

2) Gesellschaftlehre.

3) Handwörterbuch der Soziologie.

4) Karl Mannheim.

نیز مانند مارکس شلر در قسمت مهم آثار خود بتحقیق دربارهٔ جامعه‌شناسی شناسائی پرداخته و سبب رونق این‌شعبه از جامعه‌شناسی شده‌است. وی بحث دربارهٔ زیربنای اقتصادی و روبنای دیدارشناسی را از کارل ماکس و نحوهٔ تجزیه و تحلیل امور ذهنی را بخصوص از ماکس شلر و جامعه‌شناسی تفهیمی را از ماکس وبر اقتباس کرده‌است.

اولین اثر منheim که نخست در آلمان و سپس در انگلیسیان و امریکان انتشار یافت و درین دو کشور مورد توجه زیاد قرار گرفت کتاب «دیدارشناسی و لامکان»^(۱) بود. منظور منheim از دیدارشناسی نحوهٔ دید و طرز تفکر گروه‌های اجتماعی جامعه و طرز تلقی آنها در مورد وقایع گذشته و حال و از لامکان (اوتوبی) مجموعه‌ای از آرزوها و خواسته‌های افراد یک جامعه یا یک طبقه یا یک گروه بود. کارل منheim، چنانکه گفته‌شد، اصطلاح دیدارشناسی را از مارکس گرفته‌است. و اما غرض مارکس از دیدارشناسی بیشتر عقاید و افکار غلط و ناروایی بود که طبقهٔ مسلط و متنفذ در هر عصری برای حفظ موقعیت و امتیازات خویش اشاعه می‌دهد و در حفظ آن کوشش می‌کند. مثلاً بعقیدهٔ کارل مارکس دیانت یک نوع دیدارشناسی بود که سرنوشت طبقات محروم را بتقدیر آسمانی محول می‌ساخت و ضمن اینکه اعتراض به سرنوشت آنها را بیان می‌کرد و سیله‌ای هم برای تحکیم و تثبیت وضع موجود می‌بود. منheim از اصطلاح دیدارشناسی معنی دیگری اراده می‌کرد. وی دیدارشناسی را از نظر عقاید و افکار غلط و صحیح نمی‌سنجید، بلکه آنرا بطور کلی در نظر گرفته میگفت این عقاید و افکار در جامعه تحت تأثیر عوامل خارجی بوجود آمده‌است و هر گروه و جماعتی در طی هر یک از ادوار زندگی خود مسائل مربوط به جهان هستی و زندگی خویش را بنحوی خاص در نظر گرفته این وضع و حالت را از زاویهٔ خاصی می‌نگرد.

وی دربارهٔ نظریهٔ مارکسیسم، که بموجب آن دو نوع دیدارشناسی وجود داشت، یکی دیدارشناسی بورژوازی و دیگری دیدارشناسی پرولتاریا که صحیح و واقعی تلقی میشد، میگفت: اصولاً درست بودن یا درست نبودن دیدارشناسی نباید

1) Ideologie und Utopie.

مورد بحث قرار گیرد، بلکه «وجهه نظر» هر گروه و هر طبقه‌ای را در شرائط خاص خودش باید مورد نظر قرار داد. اعتقاد به نسبی بودن معارف و دانش‌های بشری و ارتباط آن با گذشته انسان ناشی از تأثیر است که تاریخ‌نگاری آلمانی در فکر منهیم گذشته است. منهیم این نظریه را بنام «مذهب اصالت وجهه نظر»^(۱) می‌خوانند، و نتیجه‌ای را که از این تجزیه و تحلیل می‌گرفت این بود که راهی را که برگزیدگان و دانشمندان یک جامعه باید دنبال کنند اینست که ایشان بمدد تجزیه و تحلیل عینی بتوانند چگونگی وجهه نظر اجتماعی را دریابند و خود را بر طرازی مافوق انواع دیدارشناسیهای طبقاتی و ملی، که آمیخته با نظریات و تمایلات و اغراض خاص است، نگه دارند، تا بتوانند بمعرفت عینی و واقعی علمی دست یابند. خدمت منهیم بجامعه‌شناسی شناسائی این بود که بنحو بارزی رابطه و همبستگی میان نوع شناسائی و نوع جامعه را نشان داد و این رابطه را نه فقط از نظر گاه رابطه علت و معلولی یک‌جانبه بلکه با توجه بتأثیر متقابل این دو در یکدیگر و از وجهه نظر گروه‌های مختلف از قبیل طبقه و مذهب و حرفه و غیره مورد مطالعه قرار داد. همچنین تبیینی که منهیم از رموز و تشابهات^(۲) و طرز ارتباط میان افراد و بکار بردن روش پسیکانالیز و کشفیات فروید درین زمینه می‌کرد در روان‌شناسی اجتماعی باعث پیشرفت‌هایی گردید.

۹- جامعه‌شناسی در آلمان پس از جنگ جهانی دوم

پس از جنگ جهانی دوم دو حوزه مهم جامعه‌شناسی در آلمان بوجود آمد. یکی «حوزه هیدلبرگ» و دیگری حوزه «کلن» که پیشوایان آن تا پس از جنگ جهانی دوم حیات داشتند. حوزه هیدلبرگ که به «حوزه جامعه‌شناسی فرهنگی» معروف است تحت هدایت «آلفرد ووبر» برادر ماکس ووبر قرار گرفت و حوزه کلن زیر نظر «لئوپولد ویزه»^(۳).

آلفرد ووبر مبنای روش خود را بر این سه اصل قرار میداد.

۱- جامعه که عبارت باشد از مجموعه هیئت اجتماعی که شامل ترکیب‌های

1) Perspectivisme. 2) Les symboles. 3) Leopold von Wiese

مختلف است، مانند مثلاً ترکیب طبقاتی جامعه .

۲- تمدن^(۱) که عبارت از یک امر عقلی است و جنبه جهانی و کلی دارد و قابل انتقال از یک نسل به نسل دیگر و یا از یک قوم به قوم دیگر است.

۳- حضارت یا فرهنگ^(۲) که عبارت از یک امر معنوی و انفعالی و خاص هر ملت و یا نسل معینی است؛ مانند دیانت و مذهب که عامل وحدت برای یک ملت در لحظات معینی از تاریخ است . بنابراین فرهنگ را فقط از نظر تاریخ میتوان شناخت و قوانین رشد و نمو تمدن در باره آن مصداق پیدا نمیکند.

لئوپولد فون ویزه متولد در سال ۱۸۷۰ از جامعه‌شناسان بزرگ آلمان است که تأثیری زیاد در مدت پنجاه سال گذشته در آلمان از خود بجای گذاشته است. اثر مهم او کتاب مفصلی است بنام «هیأت تألیفی جامعه‌شناسی عمومی» . (۱۹۳۳)^(۳) که پس از جنگ اخیر نیز با تجدید نظر در مندرجات آن بطبع رسیده. وی وظیفه جامعه‌شناسی را در وهله اول تشریح آنچه اجتماعی است میداند و معتقد است جامعه جز امری حاصل از تأثیر متقابل افراد در یکدیگر نیست و آثار مترتب بر این امر یعنی روابط و مناسبات میان افراد بایکدیگر و صور مختلف آنهاست که در جامعه‌شناسی باید مورد مطالعه قرار گیرد. مثلاً روابط و مناسباتی که سبب نزدیکی اشخاص باهم میشود مانند مفاهیم «نزدیکی» و «سازگاری» و «کشش» و «وحدت» و روابط و مناسباتی که سبب دوری اشخاص از یکدیگر میگردد همچون مفاهیم «رقابت» و «مقاومت» و «تصادم» از مسائل خاص جامعه‌شناسی است و بهمین جهت است جامعه‌شناسی وی بنام «جامعه‌شناسی مناسبات»^(۴) خوانده شده است .

از مشخصات کلی حوزه‌های مختلف جامعه‌شناسی در آلمان ، چنانکه در پیش گفتیم، جنبه نظری و ارتباط آنها با فلسفه بود و بهمین دلیل است که در آنها اهمیت بیشتری بجمله‌شناسی شناسائی و همچنین به معنی تذکر و خود آگاهی تاریخی داده شده است.

1) Zivilisation. 2) Kultur. 3) System der allgemeinen Soziologie.

4) Beziehungssoziologie=Sociologie relationnelle.

جامعه‌شناسی آلمان پس از جنگ جهانی اول در دوران جمهوری ویمار^(۱) بمرحله‌ای اعلای رشد و ترقی خود رسید، خصوصاً اینکه محیط سیاسی آلمان در این زمان از نظر آزادی فکر موقعیت بیسابقه‌ای را برای متفکران بوجود آورده بود؛ و بهمین دلیل جامعه‌شناسی جنبه‌انتقاد اجتماعی بیشتری بخود گرفت؛ و از اینجا بود که در آلمان باروی کار آمدن هیتلر و قفله‌ای در کار این علم پدید آمد و اغلب استادان مجبور بترك كرسی خود و یا مهاجرت بکشورهای دیگر شدند و فقط مطالعه درباره‌ی انسان‌شناسی فیزیکی و فولکلور، بمنظور توجیه فلسفه نژادی که از مبانی رژیم سیاسی آن زمان بود، مدنظر قرار گرفت و درین زمینه کتابهای متعددی تألیف گردید.

پس از پایان جنگ جهانی دوم و سقوط رژیم ناسیونال سوسیالیسم متفکران آلمانی خود را در مقابل اجتماعی درهم ریخته دیدند. شکست آلمان موجب يك خلاء فکری شده بود و قهراً تفوق اقتصادی سیاسی و نظامی امریکا راه را برای اشاعه‌ی نحوه‌ی تفکر و روشهای امریکائی که بیشتر جنبه‌ی مطالعه در امور جزئی داشت باز کرد. رنه کینگ^(۲)، که کرسی فون ویزه را در دانشگاه کلن حائز گردید، از نخستین کسانی بود که روش سنجش کمی امریکائی را در پژوهش‌های خود بکار برده سعی کرد این روش را با جامعه‌ی آلمانی سازگار سازد.

در دانشگاه‌های مختلف آلمان کسان دیگری نیز نظیر رنه کینگ این راه را در پیش گرفتند و در اموری از قبیل خانواده و وضع اقتصادی طبقات مختلف و یا عکس‌العمل گروههای اجتماعی در قبال مسائل خاص و غیره باروش تجربی بمطالعه پرداختند و پژوهندگان جوان بیشتر با روش حوزه امریکائی

۱- Weimar نام شهریست در مشرق آلمان که در آنجا در سال ۱۹۲۰ قانون اساسی جدید آلمان بعد از جنگ جهانی اول، که ماکس وبر در تنظیم آن سهم عمده‌ای داشت، تدوین و تصویب گردید، و بهمین جهت رژیم سیاسی آلمان را تا قبل از سال ۱۹۳۳، یعنی تا روی کار آمدن هیتلر، جمهوری ویمار مینامند.

2) René Koenig.

پرورش یافتند و در مراکز تحقیق چه در داخل دانشگاه‌ها و چه در مؤسسات دولتی و خصوصی پژوهش‌های عملی درباره مسائل جامعه آلمان پس از جنگ پرداختند، و این پژوهش‌ها در راه سرو سامان دادن به نظام اقتصادی و اجتماعی مؤثر افتاد و باین علت بود که روش‌های مطالعه عینی حوزه امریکائی، که در شناسائی جزئیات زندگی مادی بکار می‌آمد، مورد توجه قرار گرفت؛ ولی بتدریج که از شدت حوادث ناشی از جنگ و بحران کاسته شد مسائل در يك افق وسیع‌تری مورد نظر قرار گرفت.

خلاصه آنکه، متار که ای که در نتیجه رژیم هیتلری با جامعه‌شناسی بوجود آمد سبب انقطاع وجدائی میان نسل قبلی، که به مبانی نظری علوم اجتماعی و انسانی خاص آلمان آشنائی داشت، و نسل فعلی، که روبروی روش امریکائی دارد، گردید؛ همین امر که جامعه‌شناسی امروزی آلمان رابطه خود را با گذشته خود قطع کرده است این فکر را ایجاد میکند که جامعه‌شناسی آلمانی هنوز راه اصلی خود را نیافته است، خاصه اینکه تجزیه و تحلیل دقیق امور جزئی و محلی جامعه‌شناسان آلمان را بی‌نیاز از مبادی نظری و کلی و مراجعۀ بذخائر فکری و فلسفی گذشته خود نکرده است.

فصل سوم

جامعه‌شناسی در انگلستان

۱- جامعه‌شناسی و نظریات اصلاحی

هرچند که قرن هیجدهم قرن تحولات عمده اقتصادی و اجتماعی و انگلستان در زمان انقلاب صنعتی بزرگترین میدان عمل این تحولات بود. اما پس از پشت سر گذاشتن پاره‌ای از بحرانهای اجتماعی و دگرگونیهای ناشی از توسعه جمعیت، که مالتوس بدانها توجه کرد، انگلستان در مسیر پیشرفت‌های زیاد اقتصادی، در داخل، و توسعه امپراطوری و موفقیت‌های بین‌المللی، در خارج، قرار گرفت و از این رو تغییر مبانی کلی و ارزشهای اساسی جامعه‌چندان مد نظر متفکران انگلیس واقع نگردید، و بهر صورت، در انگلستان نیز نظیر آلمان یک حوزه مستقل جامعه‌شناسی بوجود نیامد و مطالعات اجتماعی بدنبال تفکرات فلسفی که فلاسفه دو قرن هفدهم و هیجدهم اساس آنرا بنیاد نهاده بودند در انگلستان در دو قرن نوزدهم و بیستم ادامه پیدا کرد و برای جامعه‌شناسی از جهت مباحث نظری زمینه‌ای بوجود آمد و نیز واکنشی که در مقابل آزادی اقتصادی و اجحافات ناشی از آن و فقر طبقات کم در آمد پدید آمد سبب پیدایش نهضت‌هایی در انگلستان شد.

۲- فابیوس مآبان

از نهضت‌های فکری و سیاسی که سهم بسزائی در بسط دایره تدقیقات اجتماعی انگلیس داشت یکی نهضت «فابیوس مآبی»^(۱) بود. این نهضت در سال ۱۸۸۴ بنام انجمن فابیوس مآبان^(۲) پیدا آمد و هدف آن «تجدید بنای جامعه

1) Fabianism. 2) Fabian Society.

با توجه بارزشهای معنوی انسانی» قرار گرفت و برای مجسم نمودن روش این نهضت نام فابیوس سردار معروف رومی برگزیده شد. فابیوس ماکسیموس^(۱) سردار و کنسول رومی بود که در قرن سوم قبل از میلاد میزیست و در جنگهای استراتژی طویل‌المدت مهارت داشت و از مواجهه و پذیره شدن با حریف اجتناب می‌ورزید.

فابیوس مآبها در انگلستان با وجود اعتقاد به سوسیالیسم با انقلاب و خردی مخالف و معتقد بانجام اصلاحات تدریجی بودند، و طریق حصول این اصلاحات را ملی کردن صنایع اساسی و اراضی زراعتی و برگرداندن ارزش اضافی عوائد کسانی که در نتیجه فعالیت‌های عمومی بدست آمده است به شهرداری^(۲) میدانستند، و خوشبختی بیشتر برای عده زیادتری را طالب بودند، و بجای اصل اقتصاد آزاد و لیبرالیسم که در انگلستان قرن نوزدهم حکومت می‌کرد دخالت دولت را در امور اقتصادی و روابط اجتماعی توصیه می‌کردند. جرج برناردشا^(۳) (۱۸۵۶-۱۹۵۰) از جمله کسانی بود که در سنین جوانی در راه تحصیل هدفهای فابیوس مآبها کوشش و تلاش فراوان مبذول داشت.

انتشارات انجمن فابیوس مآبان که از سال ۱۸۸۹ آغاز گردید راه و رسم اجرای مقاصد اجتماعی ایشان را ارائه داد و بطور منظم مسائل اقتصادی و اجتماعی را در انگلستان مورد تجزیه و تحلیل قرار داد. از خصوصیات این جمعیت آن بود که بهر حزب و دسته سیاسی امکان و فرصت استفاده از نظریات و عقاید آنها را میداد. معهذا باید گفت که بیشتر اعضای آن از رهبران حزب کارگر و اتحادیه‌های کارگری بودند و بهمین جهت در تأسیس حزب کارگر انگلیس در سال ۱۹۰۶ سهم عمده‌ای داشتند. در نتیجه این شرایط پژوهش درباره اقتصاد اجتماعی و مسائل مربوط بان، از قبیل وضع زندگی طبقات کارگرو طرز از میان بردن اختلافات فاحش طبقاتی و تأمین عدالت اجتماعی، در انگلستان رایج

1) Fabius Maximus. 2) Municipalization.

3) George Bernard Shaw.

گردید و علمای انگلیس با طرز تفکر تجربی خود که معمول متفکران انگلیسی است بتدقیق و رسیدگی در زمینه مفاسد و آفات اجتماعی پرداختند.

۳- چارلز بوت و کارادوک جانس

از نخستین دانشمندان این دسته میتوان چارلز بوت^(۱) را نام برد. چارلز بوت (۱۸۴۰-۱۹۱۶) پژوهش خود را درباره زندگی و کار مردم لندن سالها دنبال کرد و تدقیقات وی در مورد وضع معیشت طبقات فقیر از نخستین بررسی های وسیع درین زمینه است. بوت سعی کرد حداقل شرایط زندگی کارگران را بدست آورد و باین نتیجه رسید که ۱۵/۴۰ درصد مزد افراد پائین تر از حدی است که میتوان آنرا شروع فقر دانست. این پژوهش تأثیر زیادی در وضع قوانین بنفع طبقات زحمتکش داشت،

بوت برای پژوهش خود بطور مشخص وضع لندن را کوجه بکوجه مورد مطالعه قرار داد. بدین ترتیب که به تک نگاری و درآمد و هزینه خانواده و مشاغل و تغییرات مزد و شرایط مربوط بکار و بهداشت و مراکز تجمع زائد از خدمت معهود در محلات^(۲) و کیفیت روحی و فکری کارگران و اوقات فراغت و چگونگی صرف این اوقات و اصل و منشأ اتحادیه های کارگری^(۳) توجه کافی مبذول داشت، این بررسی زیادی فقر و دلایل اقتصادی و اجتماعی آنرا نشان داد. بعدها کارادوک جانس^(۴) پژوهش چارلز بوت را در لیورپول دنبال کرد و، گذشته از تجزیه و تحلیل توزیع جمعیت زن و مرد و نسبت موالید و مرگ و میر نوزادان و بزرگسالان، سهم و تأثیر کلیسار انیز در زندگی کارگران مورد رسیدگی قرار داد.

در همین اوان در انگلستان یکی از علمای انسان شناسی بنام توم هاریسن^(۵) استفاده از روش مشاهده توده مردم^(۶) را پیشنهاد کرد و آن عبارت از استفاده از اصول انسان شناسی بود که سابقاً در مطالعه اقوام ابتدائی بکار

1) Charles Booth.

2) Overcrowding.

3) Trade Unions.

4) Caradog Jones.

5) Thom Harisson.

6) Mass-observation.

میرفت. در مطالعه جامعه انگلستان تأسیسات اجتماعی و معتقدات و آداب و رسوم با این روش مورد پژوهش قرار گرفت و باین ترتیب در خصوصیات روانی و تمایلات مردم از نظر دینی و سیاسی و اجتماعی دقت بخصوصی بعمل آمد.

۴- سیدنی وب و بآ تریس وب

سیدنی وب^(۱) (۱۸۵۹-۱۹۴۹) عالم اقتصادی و زنش بآ تریس وب^(۲) نیز که هر دو عضو انجمن فایوس مآ بها بودند از این دسته‌اند که درباره امور اجتماعی انگلستان تألیفات متعددی دارند که برخی از آنها درباره نقائص رژیم سرمایه‌داری و طرز مبارزه با آن از راه سندیکالیسم و ایجاد شرکت تعاونی و وضع قوانین مختلف تدوین یافته است. در حقیقت این زن و شوهر بنحوبارزی همبستگی امور اقتصادی و اجتماعی را بایکدیگر نشان داده و راه جدیدی را در نهضت سوسیالیستی حزب کارگر انگلستان گشوده‌اند.

در سال ۱۸۹۵ مدرسه اقتصاد و علوم سیاسی دانشگاه لندن^(۲) بوسیله بآ تریس وب و سیدنی وب تأسیس شد، و هر چند که در این مدرسه در ابتدا بیشتر بتعلیم اقتصاد پرداخته می‌شد، اما اندک‌اندک مرکزی برای جامعه‌شناسی و انسان‌شناسی و علوم سیاسی و آمار ریاضی و بتدریج یکی از مراکز مهم علوم اجتماعی عصر حاضر شد.

حاصل آنکه در انگلستان مطالعه علمی امور اجتماعی و توجه بواقعیات خارجی در صد سال گذشته بیش از فرانسه و آلمان مورد نظر قرار گرفت و این امر خود منشاء تدقیقات علمی اساسی متفکران انگلیسی واقع شد و حوزه ادیمبورگ و جامعه‌شناسان اسکاتلندی قسمت عمده هم خود را مصرف این گونه

1) Sidney Webb.

2) Beatrice Webb.

2) London School of Economics and Political Sciences.

مطالعات کردند و دیگر از عواملی که باین قبیل تدقیقات رونق داد پارلمان و دولت انگلستان بود؛ بدین معنی که هر وقت پارلمان انگلستان مسائلی را از قبیل تعلیم و تربیت و امور مربوط بتوالد و تناسل و یا مرگ و میر و یا ناهنجاری های اجتماعی از قبیل فحشاء و الکلیسم و نابسامانی جوانان و خودکشی و غیره را مبتلا به جامعه انگلستان میدید اقدام بتشکیل هیأتی از اهل فن بنام «هیأت سلطنتی» مینمود و این هیأت پس از مدت لازم، پژوهش خود را بصورت گزارشی که بعداً بچاپ میرسید تسلیم دولت و یا پارلمان میکرد تا بتوان با آگاهی کافی بوضع قوانین تازه ای مبادرت ورزید.

۵- مباحث نظری و تأسیس انجمن جامعه شناسی

اما در مباحث نظری از متفکرانی که سهم مهمی در جامعه شناسی انگلستان دارند باید در این جایز از هربرت اسپنسر، که در پیش بذکر آراء او پرداخته شد، نام ببریم. افکار اسپنسر نه فقط در انگلستان بلکه در فرانسه و امریکانیز تأثیر زیادی بخشید و این تأثیر در دو زمینه صورت گرفت: یکی استفاده از روش تطبیقی که وی آنرا معمول داشت، و بموجب آن يك امر اجتماعی را میتوان دقیقاً مورد تجزیه و تحلیل قرارداد و عوامل مرتبط و غیر مرتبط بآن امر را از یکدیگر جدا کرد. و دیگر استفاده از اطلاعات نژادشناسی در زمینه جامعه شناسی. اصولاً اسپنسر برخلاف اگوست کنت، که منکر استقلال برای علوم اجتماعی دیگر بود و جامعه شناسی را جانشین همه علوم اجتماعی میکرد معتقد باستقلال رشته های دیگر علوم اجتماعی از قبیل تاریخ و علم اخلاق و روانشناسی و نژادشناسی و حقوق بود و جامعه شناسی را بعنوان واسطه میان این علوم و بعنوان عامل تعمیم دهنده قواعد و اصول هر يك از این علوم تلقی میکرد.

درست در سال مرگ اسپنسر، یعنی در سال ۱۹۰۳، ویکتور برانفورد^(۱)،

که حوزه ادیمبورگ را بنانهاد و از شاگردان وی بود، نامه ای خطاب بدوستان اسپنسر و عده ای از فیلسوفان و دانشمندان شعب مختلف علوم و مدیران

1) Victor Branford.

صنایع نوشت و آنها را برای تشکیل يك انجمن جامعه‌شناسی^(۱) دعوت کرد. این دعوت با استقبال فراوان عموم رو برود و از همین تاریخ این انجمن بوجود آمد و جیمس بر ایس^(۲) در خطابه افتتاحی انجمن مزبور منظور از تشکیل آنرا چنین بیان داشت: «وسعت تدقیقات اجتماعی لزوم مرکزی را ایجاب میکند که این تدقیقات را بطور منظم ادامه دهد» و اینکه از علمای فیزیک و شیمی گرفته تا علمای اقتصاد و فیلسوفان و روانشناسان و نژادشناسان در این انجمن گرد آمده بودند دلیل بر این بود که جامعه‌شناسی در این زمان بعنوان يك علم جامع میان علوم مختلف تلقی شده بود. در اولین جلسه مباحثات انجمن جامعه‌شناسی، که موضوع بحث رابطه جامعه‌شناسی با حقوق و اقتصاد و فلسفه بود، بغیر از دانشمندان انگلیسی دور کیم ولوی برول هم از فرانسه شرکت جسته بودند.

۶- وسترمارک

در اوائل قرن بیستم یکی از اتباع حوزه جامعه‌شناسان انگلستان ادوارد وسترمارک^(۳) (۱۸۶۲-۱۹۳۹) فنلاندی بود که قسمت عمده عمر خود را در انگلستان گذراند و تألیفات خود را بزبان انگلیسی نشر داد.

تدقیقات وسترمارک جنبه روانشناسی داشت؛ زیرا وی روش اصلی خود را بر اساس مطالعه تطبیقی سازمانها و مؤسسات و آداب و رسوم ملل و اقوام مختلف قرار داده و در کلیه موارد در پی بافتن اصل و منشأ هر رسم و عادت بود. اثر معروف و مهم وسترمارک کتاب مفصل «تاریخ زناشوئی» است که در آن از اصل و منشأ زناشوئی و تشکیل خانواده بتفصیل سخن رانده است.

وسترمارک با تحصیلاتی که در زیست‌شناسی داشت و با استناد بمطالعات خود در نظریات داروین معتقد باصل انتخاب طبیعی میبود و تشکیل خانواده را از اولین مراحل اجتماع بشری امری ضروری برای بقاء و توسعه نسل آدمی

1) Sociological Society. 2) James-Bryce. 3) Edward Westermarck.

میدانست. او نظریه «آمیختگی»^(۱) روابط جنسی را در اجتماعات ابتدائی، که از طرف انسان‌شناسانی نظیر لوئیس هنری مورگان^(۲) قبلاً عنوان شده بود، غیر وارد میدانست؛ و حتی با مطالعه در روابط جنسی میان بعضی از پستانداران، از قبیل اسب آبی و سنجاب که یگانگی جفت‌اساس زندگی آنها است، باین نتیجه میرسید که ادامه روابط زن و مرد بعد از تولد طفل پایه زندگی بشر در کلیه مراحل سیر تکاملی جامعه است.

وی به مسافرت‌های متعدد و اقامت‌های ممتدی در میان اقوام مختلف، از جمله اعراب شمال افریقا در مراکش، مبادرت ورزید و نتایج مطالعات خود را در چند کتاب انتشار داد که یکی از آنها درباره ازدواج و دیگری مربوط به بعضی از آداب و رسوم مردم مراکش و همچنین وضع کشاورزی آنها بود.

اثر بزرگ دیگر و سترمارک کتابی بود تحت عنوان «منشاء افکار اخلاقی و سیر تکاملی آنها»^(۳). درین کتاب و سترمارک مبدأ زندگی اخلاقی بشر را مربوط به عوامل انفعالی دانسته میگفت ترس افراد از مورد تنفردیگران قرار گرفتن و میل آنها ب جلب نظر و محبت دیگران است که سوق دهنده آنان ب جانب اصول اخلاقی و رعایت آنهاست و سعی میکرد تا این اصل را در مورد کلیه جوامع عمومیّت دهد.

۷- هابهاس

هابهاس^(۴) (۱۸۶۴-۱۹۲۹) برای نخستین بار جامعه‌شناسی را بعنوان علمی مستقل وارد دانشگاه لندن (مدرسه علوم اقتصادی و علوم سیاسی) کرد. ولی باید گفت او بیشتر یک فیلسوف اجتماعی بود تا جامعه‌شناس بمفهوم خاص لفظ. وی معتقد بوجود رابطه مستقیم میان جامعه و فرد انسانی بود و میگفت تطوّر و تکامل جامعه منجر به پیشرفت خرد و منطق خواهد شد. معیناً برخلاف اسپنسر میخواست نشان دهد که ترقی بهیچوجه خود بخود و قهری نیست، بلکه

1) Promiscuity. 2) Lewis Henry Morgau.

3) The Origin and Developement of Moral Ideas 1905.

4) Hobhous.

تحصیل آن در نتیجه کوشش و تلاش آدمی است. تسلط عقل و خرد بر سر نوشت بشر امریست که سرانجام بدست خواهد آمد؛ اما پس از پیمودن راهی بس دراز و زحمات زیاد در رفع جهل و تعصب و اوهامی که هنوز گریبانگیر آدمی است.

۷- گینسبرگ و منهیم

موریس گینسبرگ^(۱) متولد در ۱۸۸۹ نیز یکی دیگر از جامعه‌شناسان برجسته انگلستان است. وی که از شاگردان هابهاس بود در سال ۱۹۲۲ کتاب معروف خود را تحت عنوان «روانشناسی جامعه» انتشار داد. گینسبرگ در این کتاب مفاهیمی چون غریزه و اراده و عقل و عرف و عادت و فرادش و خصوصیات ملی و نژادی و رابطه آنها را با آراء همگانی بتفصیل مورد مطالعه و پژوهش قرار داده است. در حقیقت این اثر گینسبرگ از نخستین تألیفات است که رابطه میان روانشناسی و جامعه‌شناسی را بنحو صحیح و خالی از افراط و تفریط برقرار کرده و خدمت مؤثری بعلم جدید روانشناسی اجتماعی نموده است.

وی نظیر استاد خود هابهاس مطالعه تطبیقی در سازمانها و تأسیسات اجتماع جوامع مختلف را بی طرفانه دنبال کرده میگفت: «برای تعیین سهم هر يك از عوامل اقتصادی یا سیاسی یا فرهنگی باید از طریقه مطالعه تطبیقی استفاده کرد. ولی باید باین نکته نیز توجه داشت که ممکن است تأثیر و اهمیت هر يك از این عوامل در جوامع مختلف یکسان نباشد.»

بدین ترتیب گینسبرگ در ضمن تعقیب راه هابهاس کوشش میکرد تا جنبه علمی را بر جنبه فلسفی روش اورجحان دهد. باین جهت بمطالعات و تدقیقات عینی علاقه مند بود و اولین پژوهش وی درباره توانمندی طبقات اجتماعی است. گینسبرگ غرض از جامعه‌شناسی و کلیه علوم اجتماعی را بهبود شرائط زندگی و از میان بردن تعدیبات و اجحافات اجتماعی و بالا بردن سطح فرهنگ و علائق معنوی بشر میدانست. وی کتاب کوچکی نیز تحت عنوان

1) Morris Ginsberg.

2) The Psychology of Society.

«جامعه‌شناسی»^(۱) در سال ۱۹۳۴ انتشار داد و بدقت و بایبانی واضح و روشن موضوع و مسائل و روش جامعه‌شناسی را بعنوان يك علم مستقل بیان نمود. دیگر از جامعه‌شناسان معروف در انگلستان که در فصل گذشته بذکر اجمالی احوال او پرداختیم کارل منهیم است که در اینجا نیز باید از او نام ببریم. وی که اهل مجارستان بود نخستین آثار خود را با آلمانی انتشار داد و پس از اینکه باستادی دانشگاه فرانکفورت رسید بعد از روی کار آمدن حزب ناسیونال سوسیالیست، بعلمت یهودی بودنش از استادی برکنار شد و در این زمان با انگلستان مهاجرت نمود و باستادی دانشگاه لندن رسید. منهیم در انگلستان نیز تحقیقات خود را در باره جامعه‌شناسی دنبال کرد، و از جمله کتابی بنام «تشخیص بیماری‌های زمان»^(۲) در سال ۱۹۴۴ و کتاب دیگری بنام «پژوهش در جامعه‌شناسی فرهنگ»^(۳) در سال ۱۹۵۶ انتشار داد. بطور کلی انتشارات وی در زمینه جامعه‌شناسی و در معرفی حوزه‌های جامعه‌شناسی در کشورهای مختلف و همچنین در انتشار آثار پژوهندگان جوان انگلیسی بسیار مؤثر بود.

۹- حوزه جامعه‌شناسی انگلیس بعد از جنگ جهانی دوم

بعد از جنگ جهانی دوم که حزب کارگردار انتخابات پارلمانی این کشور توفیق یافت و دولت کارگری بیش از دو لتهای گذشته در صدد تحکیم مبانی عدالت اجتماعی برآمد، تعمیم تعلیم و تربیت و بهداشت و حمایت از کودکان و تأمین زندگی سالمندان و غیره، که مورد نظر حزب کارگر بود، و ملی کردن صنایع اساسی، که جهات تازه‌ای در زندگی اقتصادی و اجتماعی بوجود آورد، سبب شد که پژوهشهای اجتماعی زمینه دامنه دارتری پیدا کند.

یکی از جامعه‌شناسان معاصر انگلیسی بنام «توم مارشال»^(۴) کتابی تحت عنوان «اهلیت مدنی و طبقات اجتماعی» منتشر کرد و در آن بیان شرائط اساسی

1) Sociology. 2) Diagnosis of our Time.
3) Essays on Sociology of Culture. 4) T.H. Marshall.
5) Citizenship and Social Classes.

تأمین عدالت اجتماعی از جهت نظری بعنوان حقوق اجتماعی افراد پرداخته
کوشید تا نشان دهد که بدون تأمین شرائط مساعد اقتصادی و اجتماعی برای افراد
تساوی حقوق سیاسی و مدنی معنی واقعی نخواهد داشت.

تیتمس نیز یکی^(۱) دیگر از جامعه‌شناسان معروف معاصر است که
بمقام استادی دانشگاه لندن رسید و تمام هم‌خود را مصروف بتدقیق در امور مربوط
به «خدمات اجتماعی»^(۲) و تأمین «رفاه اجتماعی»^(۳) نمود و سمت مشاور دولت
انگلستان را در تنظیم طرح‌های مربوط بآن پیدا کرد؛ و این خود حاکی از اینست
که علمای این کشور همیشه الهام بخش اصلاحات اجتماعی بوده‌اند و سهم
مؤثری در استفاده از مباحث نظری مربوط به سوسیالیسم برای کشور خود داشته
و از این راه بتأمین آسایش و رفاه عمومی و سعادت هم‌میهنان خود خدمت
کرده‌اند.

از لحاظ نظری نیز جامعه‌شناسان انگلیسی پس از جنگ جهانی دوم با احتیاط
بیشتری روشهای تازه امریکائی را بکار بردند. زیرا چنانکه دیدیم سابقه
پژوهش‌های اجتماعی و مطالعه در جزئیات زندگی و وضع طبقات مختلف پیش
از فرانسه و آلمان از قرن گذشته در انگلستان متداول بوده است. باین جهت
جامعه‌شناسان در انگلستان نیز بسائقه‌مآثر فکری و مواردی معنوی این کشور با
آرامش و متانت بیشتری باحوزه امریکائی رو برو شدند، بدون اینکه این جمله
دگرگونی و تغییر عمده‌ای در طریقه کار آنها بوجود آورد.

از سال ۱۹۵۰ مارشال، و تیتمس، و داوید گلاس^(۴)، که وی بیشتر بمسائل
مربوط بجمعیت پرداخته بود، تحت رهبری کینسبرگ اقدام بانشر مجله
جامعه‌شناسی انگلستان^(۵) نمودند و کوشیدند تا تعادل و تناسب لازم را میان
مطالعات نظری و فلسفی و پژوهش در زندگی عملی و واقعیات خارجی بنحو
شایسته‌ای محفوظ دارند.

1) Titmuss. 2) Social Services. 3) Social Welfare.
4) David Glass. 5) British Journal of Sociology.

فصل چهارم

جامعه‌شناسی در آمریکا

۱- پیدایش جامعه‌شناسی در آمریکا

در قرن نوزدهم جامعه‌شناسی در آمریکا بصورت يك نوع فلسفه اخلاقی ظاهر گردید و در آن رابطه امور اخلاقی با جامعه مورد بررسی قرار گرفت. قسمتی از این فلسفه نیز از تعالیم مذهبی الهام می‌گرفت. در اواخر قرن نوزدهم بحث در علوم اجتماعی بمیان آمد؛ لیکن در این مورد بیشتر بحل مسائل اجتماعی توجه گردید و کمتر بمباحث نظری ترتیب اثر داده شد.

تعبیر جامعه‌شناسی بوسیله آثار اسپنسر در آمریکا شناخته شد و بر اثر نفوذ اسپنسر و با توجه بروش وی، که کوشش کرده بود تا کارهای او جنبه علمی بخود بگیرد، جامعه‌شناسی از مسائل و مشکلات اجتماعی بجانب يك نظام علمی متوجه گردید.

جامعه آمریکا از مردم کشورهای گوناگون و جوامع مختلف و تمدنهای متفاوت تشکیل شده بود. این مردم بسرزمین دیگری غیر از سرزمین آباء و اجدادی خود مهاجرت کرده بودند و بدین لحاظ برای شناسائی جامعه‌ای که در آن قرار گرفته بودند شوق بیشتری داشتند، خاصه آنکه سوابق فرهنگی و موارد تاریخی که در اروپا جریان فکری کمابیش ثابتی را بوجود آورده بود در آنجا موجود نبود. بنابراین جامعه‌شناسی امریکادر حقیقت برای امریکائیان وسیله خویشتن‌شناسی گردید و رشد و توسعه یافت و تاحدی خلاء و کمبودی را که فقدان يك فلسفه اجتماعی بوجود آورده بود پر کرد و بموازات پیشرفت علوم دیگر از پیشرفت نظری و اصولی برخوردار گردید. خصوصاً آنکه

دولت و مؤسسات خیریه مانند «موقوفه روکفلر»^(۱) و «اعطائیه کارنگی»^(۲) کمکهای مؤثری باین قبیل پژوهشها کرد و انجمن‌های علمی نیز صرف نظر از منافع مادی به ادامهٔ تدقیقات علاقه‌مندی نشان دادند. از مظاهر این توجه تأسیس انجمن امریکائی جامعه‌شناسی^(۳) در سال ۱۹۰۵ بود که مشوق و راهنمای پژوهندگان جوان گردید.

۴- سامنر

ویلیام گراهام سامنر^(۴) (۱۸۴۰-۱۹۱۰) یکی از جامعه‌شناسان و اقتصاد دانان امریکائی بود. وی بسال ۱۸۶۳ از دانشکدهٔ ییل فارغ‌التحصیل گردید و سپس تحصیلات و مطالعات خود را در دانشگاههای ژنو و گتینگن و آکسفورد دنبال کرد و در سال ۱۸۷۲ بسمت استاد علوم سیاسی و اجتماعی دانشگاه ییل امریکا منصوب گردید. او از طرفداران اقتصاد آزاد و از مخالفان سرسخت سوسیالیسم بود و با مقرراتی که شامل هرگونه محدودیتی باشد و حتی با مقررات اجتماعی که حاوی قوانین کار اطفال است مخالفت داشت.

سامنر پس از سال ۱۸۹۰ بر اثر یک بیماری دست از کارهای سیاسی خود کشید و هم خود را مصروف جامعه‌شناسی کرد. وی تحت تأثیر کتاب «اصول جامعه‌شناسی» اسپنسر اطلاعات وسیع انسان‌شناسی را، که برای تعیین اساس و چگونگی و پیدایش سازمانهای اجتماعی مؤثر بود، مبنای کار خود قرار داد و این مطالعات منتهی به نگارش کتاب معروف وی بنام^(۵) «راه‌ورسوم مردم» گردید. این کتاب در شمار باارزش‌ترین آثار نخستین جامعه‌شناسی امریکاست. اهمیت مطالعهٔ سامنردرین بود که وی با استفاده از مسائل اتنوگرافی توانست بانگیزه‌های غیر منطقی، بعنوان مبنای تحول آداب و رسوم مردم، توجه حاصل کند و برای نخستین بار اختلاف میان «گروه خودی»^(۶)، یعنی گروهی که اعضای آن احساس

1) Rockefeller Foundation.

2) Carnegie Donation.

3) American Sociological Society.

4) William Graham Sumner.

5) Folk Ways.

6) In-groups.

تعاون و همبستگی نسبت بهمدیگر میکنند، و «گروه دیگران»، یعنی گروه بیگانه،^(۱) را بیان کرد.

سامنر میگوید اجتماعی که کودکان همبازی در یک محله بوجود میآورند جزو گروه خودی است و دیگر اجتماعات کودکان برای آنها گروه بیگانه است. روابط دوستی و رفاقت، که صلح و صفای گروه خودی بر آن حکم فرماست، دارای تأثیر متقابل در روابط خصمانه ایست که افراد عضو گروه نسبت بسایر گروهها احساس میکنند، و لزوم جنگ با دیگران و بیگانگان سبب بوجود آوردن یک روحیه صلح جویانه در داخل گروه است. علت وجود چنین روحیه وحشت از تضعیف گروه خودی است که با گروه خارجی در جنگ است. پیدایش حقوق بمنظور اجتناب از تصادم و کشمکش و بوجود آوردن انضباط است؛ و بدین ترتیب جنگ و صلح در یکدیگر مؤثرند.

نظریات سامنر در بیان اختلاف نژادی در امریکا تأثیر مهمی داشت. وی تحت تأثیر عقاید داروین امور اجتماعی را به دسته تقسیم میکرد: یکی اموری که وظیفه آنها بالذات حفظ و صیانت^(۲) جامعه است، مانند صنایع و سازمان اجتماعی و دادگستری و دیانت. دیگر اموری که غرض از آنها بالاصاله ادامه نسل^(۳) است، از قبیل ازدواج و سازمان خانواده. دسته سوم اموری که منشأ اعطای امتیازاتی^(۴) مانند حیثیات و مقامات اجتماعی است.

۲- کولی

چارلز هورتن کولی^(۵) (۱۸۶۴-۱۹۲۹) از نخستین فیلسوفان اجتماعی امریکا و پسر تامس کولی استاد برجسته حقوق دانشگاه میشیگان بود. آثار کولی با خصوصیت ساده نویسی دارای اهمیت فراوان است. وی در آثار خود در باره تأسیسات اجتماعی و امور اقتصادی و ازدواج و تعلیم و تربیت و مالکیت و آزادی

1) Out-groups. 2) Self-Conservation. 3) Self-perpetuation.
4) Self-gratification. 5) Charles Horton Cooley.

مطبوعات و غیره بحث کرده و «فردانگاری»^(۱) را مطرح کرده است. او اصلاحات سطحی را صحیح نمی‌داند و بعنوان يك روشنفکر طرفدار اصلاحات اساسی بود.

کولی معتقد بود که بشر در جامعه تولد یافته و جامعه نیز او را پرورده است و اجتماع و افراد از همدیگر تفکیک ناپذیر و هر دو مکمل یکدیگرند و با تغییر و تبدیل تأسیسات اجتماعی هر يك بطور دائم مؤثر در تجدید ساختمان دیگری است و بدین جهت رابطه فرد با جامعه دائماً در حال تغییر و تحول است.

وی اصطلاح گروه‌های نخستین^(۲) را وضع کرد که در جامعه‌شناسی آمریکا بسیار مورد استفاده قرار گرفت. گروه‌ها در اثر روابط نزدیک و مستقیم رو یاروی^(۳) بوجود می‌آیند و گروه خانواده و گروه دوستان و همکلاسیها و همبازیهای دوران کودکی و گروه همسایگان ازین قبیل اند.

کولی در کتاب معروف خود تحت عنوان «سازمان اجتماعی»^(۴) می‌گوید «نتیجه روانی این قبیل همبستگی‌ها انحلال فرد در «يك كل مشترك» است بقسمی که «من» واقعی فرد در بسیاری از امور با زندگی جمعی و هدف اصلی گروه یکی میشود و شاید سهل‌ترین طریقه برای توصیف این «كل» همان لفظ «ما» باشد که افراد در باره عضو گروه بکار می‌برند و بر اثر وجود همین روحیه است که ایده‌آلهای مشترك از قبیل نوع دوستی و گذشت و فتوت و احترام بقانون و عدالت و آزادی بوجود می‌آید.»

کولی را میتوان از دقیق‌ترین جامعه‌شناسان امریکائی دانست و او را از جهتی با دور کیم مقایسه کرد. او براه دیگر جامعه‌شناسان امریکائی، که به روش عینی با بکار بردن اطلاعات آماری اهمیت زیادی میدهند، نرفت. زیرا معتقد بود که حالت و روحیه يك انسان را فقط کسی میتواند درك کند که بتواند خود را در حالت و روحیه خاص او قرار دهد. ازین رو جامعه‌شناسی کولی بجامعه‌شناسی تفهیمی ما کس و بر نزدیک می‌گردد.

1) Individualism. 2) Primary Groups. 3) Face to face.
4) Social Organisation.

۴ - گیدینگز

هانری فرانکلین گیدینگز^(۱) (۱۸۵۵-۱۹۳۱) در دانشگاه کلمبیا بتدریس جامعه‌شناسی و تاریخ تمدن اشتغال داشت. وی از بنیادگذاران جامعه‌شناسی امریکاست. قبل از اینکه گیدینگز وارد دانشگاه شود آثار خود را بیشتر بصورت مقالاتی که جنبه روزنامه‌ای داشت نشر میداد و ازینرو عنوان نویسنده روزنامه بخود گرفته بود. با اینهمه این مقالات گیدینگز بهتر از آنچه در آثار کلاسیک وی دیده میشود حاکی از فلسفه اجتماعی اوست.

جامعه‌شناسی گیدینگز از نظر روش بر اساس آمار و از نظر مسائل بر اساس روان‌شناسی و تاریخ بنا شده است. گیدینگز^(۲) «آگاهی نوعی» را در مقابل آگاهی فردی قرار میداد و آنرا اعم از آگاهی جمعی میدانست و در حکم کمال لایق آگاهی انسانی تلقی میکرد. نظریه گیدینگز بعدها در آثارش تغییر یافته بصورت «سلوک مبتنی بر کثرت انگاری»^(۳) درآمد. اساس این نظر را گیدینگز چنین بیان میکرد که: افراد هنگام مقابله با انگیزه‌های معمولی یا هنگام برقراری ارتباط، از طریق معاشرت و یا ضمن تقلید، احساس مشابه دارند. گیدینگز معتقد بود که رفتار ما نسبت بکسانی که ما آنها را شبیه بخود می‌بینیم با رفتار کسانی که با آنها چنین شباهتی را حس نمی‌کنیم متفاوت است. وی به ثبات اجتماعی نظر داشت و با مهاجرتهای دسته‌جمعی که در زمانوی بعمل می‌آمد مخالفت می‌ورزید.

بنظر گیدینگز شهرهای بزرگ غیر متجانس از نظر اجتماعی و روحی موجب اختلال معنوی و روحی هستند. وی رادیکالیسم را محکوم میکرد و در عین حال از مخالفان جدی سوسیالیسم و در اجتماع باصل بقای اصلح، که در طبیعت حکمفرماست، معتقد بود.

او میگفت جامعه از هنگامی بوجود می‌آید که احساسات و انفعالات

1) Henry Franklin Giddings.

2) Consciousness of Kind

3) Pluralistic behavior.

گوناگون، از قبیل کشش و علاقه بیکدیگر و تقلید و احساس تعاون اجتماعی، پدید می‌آید. و از آنها گیدینگز رویهمرفته بنام «روحیه اجتماعی»^(۱) یاد می‌کرد، و بهمین دلیل تن افزار جامعه را فقط يك تن افزار روانی میدانست. بعدها گیدینگز مفهوم «سوسیوس»^(۲) را وارد جامعه‌شناسی کرد و واحد پژوهش را در جامعه‌شناسی سوسیوس دانست و آنرا فردی که همراه یا شاگرد یا معلم یا همکار و غیره است تعریف کرد و بدین ترتیب مورد بحث جامعه‌شناسی را آثار مترتب بر سوسیوس دانست.

۵- اسمال

البیون وودبوری اسمال^(۳) (۱۸۵۴-۱۹۲۶) نیز از اولین جامعه‌شناسان امریکا بود که مجله جامعه‌شناسی امریکا^(۴) را تأسیس کرد. وی ریاست شعبه جامعه‌شناسی را در دانشگاه شیکاگو به عهد داشت و از اسپنسر و علمای اقتصادی آلمان الهام می‌گرفت. اسمال جامعه‌شناسی را وارث فلسفه تاریخ و ترکیب نهائی کلیه رشته‌های علوم اجتماعی میدانست و مورد بحث جامعه‌شناسی را آثار متقابل فرد و جامعه قرار میداد و جامعه را در حکم تن افزاری تلقی می‌کرد که در نتیجه تناسب اجزاء بوجود آمده است. او مؤسس حوزه شیکاگو و «مذهب اصالت روابط»^(۵) بود.

۶- راس

کسی که بیش از دیگران در اشاعه مذهب اصالت روابط کوشیده است ادوارد اولسورت راس^(۶) (۱۸۶۶-۱۹۵۱) بود. راس جامعه را نتیجه روابط متقابلی که میان افراد وجود دارد میدانست. در کتابی که در سال ۱۹۰۱ بنام کنترل اجتماعی^(۷) انتشار داد و تقریباً همان مفهومی را که دورکیم بنام «جبر اجتماعی» خوانده بود با نظر دیگری مورد بحث و تدقیق قرار داد. بعقیده او کنترل اجتماعی عبارت از ترکیبی از احساسات مختلف از قبیل مودت (سمپاتی) و میل بمؤالفت و معاشرت یا حس عدالت خواهی

1) Social Mind. 2) Socius. 3) Albion Woodbury Small.
4) American Journal of Sociology. 5) Relationism.
6) Edward Alsworth Ross. 7) Social Control.

است که از راه افکار عمومی و قانون در فرد بوجود می‌آید و بدل به نیروئی میشود که بفرد تحمیل می‌گردد. راس میگفت کنترل اجتماعی که لازمهٔ ثبات اجتماعی است در اثر ترقیات و تحولاتی که در زندگی بشر امروزی بوجود آمده رو بضعف گذاشته است. زیرا روح اجتماعی بمناسبت راهی که بشر امروزی دنبال میکند همواره بیشتر ضعیف میشود و مسئولیت اجتماعی تقلیل می‌یابد. همچنین راس دربارهٔ تغییرات اجتماعی برای اولین بار پژوهشهای مفصلی بعمل آورد و با مسافرت‌هایی که به چین و روسیه و امریکای جنوبی برای مطالعهٔ در تحولات و تغییرات اجتماعی این ممالک کرد در این زمینه آثار جالب توجه و با ارزشی از خود بجای گذاشت.

تدقیقات راس نشان میداد که چگونه بر اثر افزایش ارتباطات و مداخلات میان تمدنهای مختلف قبل از حصول تفاهم يك تضاد و کشمکش بوجود می‌آید و در نتیجه سیر جدیدی در تحول جامعه پیدا میشود. همچنین نشان میداد که چگونه اختلاف شدید طبقاتی سبب بروز جدال و تنازع طبقاتی میشود. بهمین جهت راس از میان بردن اختلافات طبقاتی را از راه توسعهٔ طبقات متوسط توصیه میکرد و این طبقات را ضامن صلح و سلم اجتماع و مناسبترین گروه برای در دست گرفتن سر نوشت سیاسی و اقتصادی جوامع و هدایت آنها میدانست. راس میخواست نشان دهد که چگونه اکثر تحولات و تغییرات اجتماعی باشد بنحو نامرئی و نامحسوس و به تأنی صورت می‌گیرد. دربارهٔ انقلاب بمطالعه پرداخته بمقدمات و کیفیات و نتایج انقلاب ۱۹۱۷ روسیه می‌اندیشید و چنین نتیجه میگرفت که انقلاب گران‌ترین نوع تحول اجتماعی است و اجتناب از آن در صورتی ممکن است که بشر هوش و خرد خود را در راه تنظیم امور و پیش بینی صحیح وضع اجتماعی و بسط عدالت بکار اندازد. درین مورد میگفت اگر تغییرات و تحولات اجتماعی که تدریجی و دائمی است متوقف گردد بروز انقلاب

حتمی است. دربارهٔ رژیم سرمایه‌داری می‌گفت، برخلاف آنچه معمولاً تصور میشود، حفظ امنیت طبقات توانگر موجب جلوگیری از بروز ظهور تمایلات و تمنیات طبقات محروم نیست؛ بلکه توجه با آنچه منافع عموم طبقات را دربر دارد ضامن بقای آنهاست.

راس در مطالعهٔ تحولات اجتماعی چین بدین نتیجه میرسید که بر اثر برخورد عقاید و اصول و ارزشهای مغرب‌زمین با مواریت گذشته این کشور در آداب و رسوم آن آشفتگیها و دگرگونیهای روانی بوجود خواهد آمد که انقلاب عمیقی در پی خواهد داشت. وی نظر خود را درین مورد در کتابی بنام «دربارهٔ تحولات چین»^(۱) بسال ۱۹۱۱ انتشار داد. در آن زمان کسی تغییرات مهمی را در چین پیش‌بینی نمی‌کرد؛ ولی او با استفاده از روش علمی خود گفت: در پس‌سیمای بسیار آرام چین تغییرات و تحولات عمیقی در حال تکوین است و بروز يك انقلاب اجتماعی درین کشور قطعی است.

راس برای نشان‌دادن‌کنندگی تحولات اجتماعی سرنوشت مسیحیت را مثال می‌زد و می‌گفت که لازم بود ۲۸۰ سال از مرگ مسیح بگذرد تا پیروان وی بتوانند در امپراطوری روم با آزادی زندگی کنند. و نیز می‌گفت پس از گذشت یکصد و پانزده سال از کشف آمریکا بود که نخستین گروه انگلیسی توانست بطور دائم در این سرزمین مستقر شود.

نتایجی که راس از مطالعات خود دربارهٔ تحولات اجتماعی امریکای جنوبی گرفته هنوز پس از چهل سال ارزش خود را حفظ کرده است. عقیدهٔ او درین باره این بود که در نتیجه وضع گذشته و تسلط اقلیت اروپائی بر مردم بومی این کشورها و صورت خاصی که روابط اجتماعی بخود گرفته است تکنیک جدید و دموکراسی بزحمت و کندی درین کشورها توسعه خواهد یافت و طبقه‌بندی و ترکیب اجتماعی و تسلط طبقات حاکمه بنحوی است که تحولاتی که بدست

1) The Changing Chines.

بعضی از گروه‌ها، مانند نظامیان یا سیاستمداران، بوجود می‌آید فقط جنبه سیاسی دارد و در سطح جامعه اثر میکند و فاقد نتیجه عمیق اجتماعی است.

راس از مشاهدات دست اول و وسیع خود در باره تحولات اجتماعی اصول و ضوابطی بدست داده از جمله میگفت تحولات اجتماعی لزوماً در مسیر مستقیم و مستمر سیر نمیکنند و هر زمان تحت تأثیر نیروی خاصی جامعه بطرف مخصوصی سوق داده میشود. تغییرات ابتدا بصورت تغییرات موضعی بوقوع می‌پیوندند و پس از آنکه از بوته آزمایش درست بیرون آمدن تمامی جامعه سرایت میکنند و بصورت تغییرات اجتماعی کلی در می‌آید.

۷- زنانیسکی و ویلیام تامس

اثر بزرگی که تاریخ جامعه‌شناسی امریکارا بمرحله نئی وارد کرد کتاب «روسنائی لهستانی در اروپا و امریکا»^(۱) بود. این کتاب در پنج جلد بسال ۱۹۱۸ بقلم «فلورین زنانیسکی»^(۲) (۱۸۸۲-۱۹۵۸) و «ویلیام تامس»^(۳) (۱۸۶۳-۱۹۴۷) انتشار یافت.

زنانیسکی که اصل او از لهستان بود تا سال ۱۹۳۹ در دانشگاه پوزنان^(۴) بتدریس اشتغال داشت. آنگاه بامریکامهاجرت کرد و تا پایان عمر خود درین کشور بسربرد و در ردیف برجسته‌ترین علمای جامعه‌شناسی امریکا بشمار آمد. وی پیش از تدریس در دانشگاه پوزنان مقارن سالهای جنگ اول جهانی در امریکا اقامت داشت و در دانشگاه شیکاگو به پژوهش مشغول بود و در همین ایام با همکاری ویلیام تامس، که بمطالعه در جامعه‌شناسی تمدنی و روان‌شناسی ملل و روان‌شناسی اجتماعی اشتغال داشت و برای نخستین بار روش مطالعه در اوضاع و احوال مشخصی^(۵) را پیشنهاد کرده بود، دست بپژوهش وسیعی در باره روستائیان لهستانی، که خانواده و موطن اصلی خود را در روستاها رها کرده و بنقاط مختلف

1) The Polish Peasant in Europe and America.

2) Florian Znaniecki. 3) William Thomas. 4) Poznan.

5) Case Study.

اروپا و آمریکا و آورده بودند، زد. این دو دانشمند اطلاعات دست اول خود را از راه تراجم احوال (بیوگرافی) و مکاتبه مدارکی که ممکن بود خصوصیات روانی روستائیان مهاجر لهستانی را مشخص کند گردآوری کرده و سپس در تغییراتی که در روحیات و رفتار اجتماعی این افراد بر اثر تغییر محیط رخ داده است بمطالعه پرداخته‌اند.

زنایسکی و تامس زندگی روستائیان را درده، با توجه به نظامی اجتماعی و وضع طبقات در آن، تشریح کرده و نحوه تکوین و تشکیل نظام نو را در شهر نشان داده‌اند. مثلاً تشریح کرده‌اند که چگونه روستائیان مهاجر که ده خود را در لهستان ترك گفته‌اند بعزت اشتراك روحیات پس از توطن در امریکا يك سازمان و نظام جدیدی را مشترکاً در شهرها و دیه‌های امریکا برای خود بوجود آورده‌اند. طرز سازگاری با محیط جدید و اینکه چگونه محیط اجتماعی و تمدنی جدید فرد بیگانه را با خود همسان می‌سازد در قسمت آخر کتاب بدقت توصیف و تشریح شده است.

۸- سوروکین

پیتیریم سوروکین متولد در ۱۹۸۹ از اهالی روسیه است که تا سال ۱۹۲۳ در روسیه سمت استادی داشت و سپس با امریکا مهاجرت کرد و بتابعیت امریکا درآمد و از ۱۹۳۰ تا سالهای پس از جنگ در دانشگاه هاروارد استاد رسمی جامعه‌شناسی بود و پس از بازنشستگی هنوز نیز در این دانشگاه سمت استادی افتخاری دارد. وی دارای تألیفات متعدد و مهمی در جامعه‌شناسی و فلسفه تاریخ و زبانهای روسی و انگلیسی است. از آثار معروف او کتابی است بنام «نظریه‌های جامعه‌شناسی معاصر»^(۱) (۱۹۲۸) که مانند بعضی دیگر از تألیفات او بچند زبان ترجمه شده است.

از سالهای قبل از جنگ دوم تفکر سوروکین بیشتر بمسائل مربوط به فلسفه

1) Contemporary Sociological Theories.

تاریخ و قضایای اساسی جامعه‌شناسی معطوف گردیده و وی درین زمینه‌ها تا کنون آثار مفصل و جالب توجهی نشر داده است که اهم آنها عبارتند از:

۱- «توانمندی اجتماعی و فرهنگی»^(۱)، در چهار مجلد، که از سال ۱۹۳۷ تا ۱۹۴۱ نشر یافته است، و در آن، باز کر تفصیلی جریانهای مختلف فلسفی و نظریه‌های اساسی علمی و حوادث اصلی تاریخی، به بیان آراء شخصی خود در زمینه فلسفه تاریخ و تمدن و فرهنگ و اجتماع پرداخته است.

۲- «علیت اجتماعی و مکان و زمان»^(۲)، منتشر در ۱۹۳۹، که در آن در طریقه‌ها و نظریه‌های کسانی که خواسته‌اند مفاهیم علیت طبیعی و زمان و مکان فیزیکی را در مورد پدیدارهای اجتماعی و فرهنگی بغلط صادق انگارند و در زمینه امور تاریخی و فرهنگی نیز سعی خود را بیان قوانینی نظیر قوانین علوم طبیعت و ریاضی بعبث مصروف داشته‌اند بتفصیل بحث کرده و آنها را مورد انتقاد قرار داده است.

۳- «جامعه و فرهنگ و شخصیت»^(۳)، منتشر در ۱۹۴۹، که در آن آراء و عقاید خود را در زمینه فلسفه تاریخ و فرهنگ و اجتماع خلاصه کرده است.

۴- «فلسفه اجتماعی در عصر بحران»^(۴) منتشر در ۱۹۵۰.
 بطور کلی کوشش سورکین درین کتابهای اخیر خود در اینست که، بار دو تخطئه قول اکثر جامعه‌شناسان به تکامل مستمر و ترقی دائم تمدن و فرهنگ و اجتماع، نشان دهد که سیر تطور جامعه‌ها و تمدنهای بشری بنحودوری^(۵) است که وقوع میپذیرد.

1) Social and cultural Dynamics.

2) Socio-cultural Causality, Space, Time .

3) Society, Culture and Personality .

4) Social Philosophies of an Age of Crisis,

5) Cyclique .

فیثته تاریخ بشر را بعنوان مسیری دارای مراحل مختلف تلقی کرده بر آن بود که درین مسیر تاریخی آزادی و داد گستری و زیبایی و درستی از امور است که همواره بیشتر وقوع پیدا میکند. همچنین هگل میگفت که چون بسیر تاریخ اقوام و ملل مراجعه کنیم می بینیم در تمدنهای شرقی يك تن و در تمدنهای یونان و روم چندتن آزاد و دیگران در حکم بنده آنها بوده اند، برخلاف تمدن جدید مغرب زمین که با پیدایش آن حصول آزادی از برای همه آغاز گردیده و رو به تکامل نهاده است. درپیش قول اسپنسر را در باب تطور جوامع از صورتهای ساده و متجانس بصورتهای مرکب و غیر متجانس، و همچنین عقیده اگوست کنت را در باب سیر تاریخ بشر از مرحله ربانی یا لاهوتی بمرحله مابعدالطبیعه و ازین مرحله بمرحله تحصیلی، و نیز نظریه دور کیم را در زمینه سیر تکاملی جوامع از تعاون مکانیکی بتعاون آلی، یاد آور شدیم.

سوروکین کلیه این آراء و اقوال را در آثار اخیر خود بتفصیل مورد نقد و تحلیل قرار داده هیچیک را درست نمیداند، و وی شخصاً در مورد سیر تاریخ بجای سه مرحله لاهوتی و مابعدالطبیعه و تحصیلی اگوست کنت سه مرحله دیگر را بنام سه هیئت تألیفی (سیستم) «معنویت»^(۱) و «معنوی مآبی»^(۲) - که آنرا بیشتر ملازم با «خرد انگاری» ملحوظ میدارد - و «حسیت»^(۳)، قرار میدهد و بتفصیل بیان میکند که چگونه در هر يك از ادوار تاریخی یکی ازین سه هیئت تألیفی بر دو دیگر تسلط و غلبه پیدا کرده است. بنظر سوروکین عصر حاضر عصر هیأت تألیفی حسیت و اصرار و افراط نابجا و زیان بخش درین مرحله است؛ از طرف دیگر همین اصرار و افراط نامطلوب درین مرحله و بحرانهای اجتماعی و فرهنگی حاصل از آنست که، در نظر او این مراتب را رویهم رفته بعنوان مقدمه و طلیعه گذشت از اصرار درین هیئت تألیفی حسیت و توجه به هیأت تألیفی معنویت تلقی میتوان کرد.

1) Ideate .

2) Idealistic .

3) Sensate .

۹- تالکت پارسنز (۱)

یکی دیگر از جامعه‌شناسان طراز اول و بانفوذ کنونی آمریکا تالکت پارسنز است. وی پس از اخذ لیسانس در زیست‌شناسی به لندن رفت و در دانشگاه این شهز زیر نظر استادانی چون هابهاس و گینزبرگ و مالمینوفسکی به مطالعه در جامعه‌شناسی پرداخت. سپس به آلمان رهسپار شد و در دانشگاه هیدلبرگ در رشته جامعه‌شناسی، با دفاع از رساله‌ای بنام «مفهوم سرمایه‌داری در نظریه‌های ماکس وبر و رنرزمبارت»^(۲)، بدرجهٔ دکتری نائل گردید، و پس از تأسیس بخش جامعه‌شناسی بریاست سورو کین در دانشگاه هاروارد به عضویت این بخش درآمد و در سال ۱۹۴۶ بخش روابط اجتماعی رادر هاروارد تأسیس کرد و به ریاست آن برگزیده شد و تا امروز در همین سمت باقی است.

پارسنز، در سیر فکری خود از چند مرحله گذشته است، در نخستین مرحله فکری تحت تأثیر افکار دور کیم و پارتو و اقتصاددان انگلیسی آلفرد مارشال و مخصوصاً ماکس وبر قرار داشت و نخستین اثر مهم او «ساختمان عمل اجتماعی»^(۳) نام دارد که آنرا در سال ۱۹۳۷ منتشر کرد. این کتاب که بنظر عده‌ای از صاحب نظران بهترین اثر پارسنز است، مندرجات آنرا شرح و بیان نظریات وبر و دور کیم و پارتو و مارشال تشکیل میدهد و پس از گذشت سی سال از تألیف آن هنوز هم در ردیف معتبرترین آثار بی‌شمار است که در معرفی آراء و عقاید این اشخاص تدوین یافته. وی درین مرحله که افکار او مخصوصاً متأثر از جامعه‌شناسی درایتی ماکس وبر بود بیشتر به افعال ارادی انسان و معنی و مفهوم آن و بالنسبه به کار کرد اجتماعی توجه داشت، و چون در قلمرو مسائل نظری دارای طبع بلند پرواز است بطور کلی غرض او این بود که در زمینهٔ جامعه‌شناسی به بیان یک نظریهٔ عام و شامل پرداخته باشد.

1) Talcott Parsons. 2) Werner Sombart.
3) The Structure of Social Action.

سپس آثار فروید نیز مورد توجه پارسنز قرار گرفت. و در مرحله دوم
تطور فکری خود در سالهای پس از جنگ اخیر به «کارکرد انگاری»^(۱) گرایش
پیدا کرد و درین زمینه مهمترین اثر او کتاب معروف «هیأت اجتماعی»^(۲) است.
پارسنز درین کتاب و مقالات متعدد و آثار دیگر خود کوشیده است تا یک هیأت
نظری منطقی جامع که مشتمل بر کلیه مسائل تجربی و واقعی باشد ارائه دهد.
وی ابتدا مفهوم وحدت جمعی و کل وحدانی^(۳) (روابط و مناسبات میان
هیأت‌های سه‌گانه فرهنگ و اجتماع و شخصیت آدمی را در نمونه اصلی نظری
خویش مورد مطالعه قرار داد. او درین مرحله به تحولات تاریخی توجهی نداشت
و هیأت اجتماعی را در مقطع زمانی آن مورد نظر قرار میداد. ولی در مرحله
سوم سیر فکری خود که در سالهای اخیر حصول پذیرفت تحول تاریخی را
نیز مورد توجه قرار داد و افکار او به اصول عقاید اسپنسر، که وی در نخستین
کتاب خود آنها را کهنه و از میان رفته تلقی کرده بود، بازگشتی حاصل کرد.
وی در سال ۱۹۶۴ مقاله‌ای تحت عنوان «تطور عام و شامل»^(۴) منتشر
کرد و در آن بعضی از اجزای هیأت اجتماعی نظیر قشر بندی اجتماعی را از
عوامل عام و شامل تحول و تطور معرفی نمود. در کتاب دیگری که در سال
۱۹۶۵ تحت عنوان «جامعه‌ها: مطالعه در تطور آنها»^(۵) منتشر کرد به تطور
جوامع بشری توجه خاصی مبذول داشت.

۱۰ - رابرت مرتن^(۶)

دیگر از پیشروان جامعه‌شناسی نظری در آمریکا رابرت مرتن است. وی
در هاروارد زیر نظر پارسنز به تحصیل جامعه‌شناسی پرداخت و پس از جنگ
اخیر تا کنون استاد جامعه‌شناسی در دانشگاه کلمبیا است.
مرتن نیز مانند پارسنز در جامعه‌شناسی از طرفداران کارکرد انگاری است.
وی دارای آثار متعددیست که معروف‌ترین آنها عبارت از «نظریه اجتماعی

1) Functionalism. 2) Social System. 3) Totality.

4) The Evolutionary Universals.

5) Society : The Evolutionary Perspective.

6) Robert Merton.

و ساخت اجتماعی»^(۱) است که در سال ۱۹۴۷ منتشر نمود. درین کتاب که از آثار معتبر جامعه‌شناسی آمریکائیت مرتن کوشیده‌است تا برای «تحلیل کارکردی»^(۲) نمونه‌ی اصلی ساده‌ای بدست دهد. کوشش مرتن درینست که، برخلاف بلندپروازیهای نظری پارسنز و بجای یک نظریه‌جامع و عام و شامل، به ارائه‌ی نظریه‌ای متوسط‌الحد^(۳) اکتفا ورزیده باشد؛ و مراد او از نظریه‌ی متوسط‌الحد عبارت از نظریه‌ایست که متعلق آن نه عموم مسائل جزئیست و نه عموم مسائل کلی، بلکه خصوص امور و پدیدارهاییست که در جوامع گوناگون کنونی با آنها سروکار داریم.

وی در همین کتاب از مفاهیم «کارکرد» و «تحلیل کارکردی» به بحث و تفصیل دقیق و روشنی پرداخته و کوشیده‌است تا از توسل به مفهومی چون هیأت کلی اجتماعی و کارکردهای عام و شامل که ثبوت آنها محل تردید و گفتگوست اجتناب ورزد. بنظر مرتن هیأت اجتماعی یک وحدت جمعی است که اجزای آن چون خانواده و دولت و اقتصاد و ارزشها و معیارهای رفتار و نظایر آنها بهم پیوستگی دارند و همه از یک پیکر و در حکم اعضای یکدیگرند و کارکرد یکی به کارکرد بقیه ارتباط دارد و هر کارکرد ممکن است به تعبیر مرتن «به‌کارکرد»^(۴) باشد یا «دژ کارکرد»^(۵) و بالنتیجه برای دوام و بقای حیات هر یک از اجزاء و اعضای اجتماعی و یا کل هیأت اجتماعی سودمند یا زیانمند. و نیز بنظر مرتن یک کارکرد اجتماعی ممکن است جلی و آشکار^(۶) و از پیش‌اندیشیده باشد یا خفی و نهان^(۷) و از پیش‌نیندیشیده.

۱۱- جامعه‌شناسان دیگر در امریکای کنونی

در آمریکای امروز جامعه‌شناسی رشد و توسعه خاصی پیدا کرده

1) Social Theory and social Structure.

2) Functional analysis.

3) Middle Range Theory.

4) Eufunction.

5) Dysfunction.

6) Manifest function.

7) Latent Function.

و در زمینه این علم حوزه‌ها و نظریه‌های متنوعی پدید آمده است. و درین امر گذشته از امکانات مالی و توسعه دانشگاهها، مهاجرت جمعی از جامعه‌شناسان و علمای اجتماعی اروپا به آمریکا نیز خالی از تأثیر نبوده است. از هواداران کارکرد انگاری در جامعه‌شناسی معاصر آمریکا علاوه بر پارسنز و مرتن در اینجا بذکر نامهای کسانی چون «کینگسلی دیویس^(۱)» و «جرج هومانز^(۲)» و «رابرت بیلز^(۳)» و «ماریون لیوی^(۴)» نیز میپردازیم.

در آمریکای امروز حوزه دیگر جامعه‌شناسی که رونق خاص دارد جامعه‌شناسی تفهیمی یا درایتی است. از طرفداران این حوزه عبارتند از: «تامس زنائسکی» و «هوارد بکر^(۵)» و «رابرت مک‌ایور^(۶)» که از وی کتابی نیز «تحت عنوان جامعه و حکومت» بفارسی ترجمه شده است.

جامعه‌شناسی مبتنی بر «مذهب نوتحصلی^(۷)» نیز از حوزه‌های مؤثر جامعه‌شناسی در آمریکای کنونی است که مدافعان آن میکوشند تا با استناد باحکام علوم فیزیکی و ریاضی و استفاده از منطق ریاضی به تدقیق در پدیدارهای اجتماعی بپردازند. از پیشروان این حوزه یکی «جرج لاندبرگ^(۸)» است و دیگر «موریس داد^(۹)».

در سالهای اخیر رهبری جامعه‌شناسی تجربی با «پل لازار سفلد^(۱۰)» بوده است. وی استاد دانشگاه کلمبیا و مدیر مؤسسه پژوهشهای علمی این دانشگاه است.

جامعه‌شناسی انتقادی نیز یکی دیگر از حوزه‌های کنونی جامعه‌شناسی در آمریکا است که با «وبلن^(۱۱)» در اوایل قرن حاضر شروع شده و با «رابرت

- 1) K. Davis. 2) George Homans. 3) Rober Bales.
 4) Marion Levy. 5) Howard Becker. 6) Robert Mc Iver.
 7) Neopositivism. 8) George Lundberg. 9) Morris Dodd.
 10) Paul Lazarsfeld. 11) Veblen.

لیند»^(۱) ادامه یافته و در سالهای اخیر رهبری آن با «س. و. میلز»^(۲) بوده است. اتباع این حوزه هم از جامعه‌شناسی آمریکا با نظر انتقادی به بحث و تدقیق می‌پردازند و هم بطور کلی از جامعه آمریکا .

۱۲- رونق جامعه‌شناسی و جهات آن در آمریکا

گذشته از علمای جامعه‌شناسی که در اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم موجب رونق این علم در امریکا شدند امر دیگری نیز به پیشرفت جامعه‌شناسی کمک کرد. و آن پیدایش گروهی از روزنامه‌نگاران جامعه‌شناس بود، که به تبع چارلز بوت انگلیسی، که در فصل پیش از او یاد شد، و لویلی فرانسوی، که در بحث مربوط به روش پژوهش با تاروی اشاره خواهد شد، به پژوهش درباره علل و عوامل مربوط به فقر پرداخته سعی کردند با مشاهده دقیق جزئیات زندگی طبقات کم درآمد به استقرار عدالت اجتماعی کمک کنند. سلسله مقالات لینکن استیفنس^(۳)، که تحت عنوان «ننگ شهرها»^(۴) در اوایل قرن بیستم منتشر شد، نمونه‌ای از اینگونه مطالعات بود. در نتیجه این بررسی‌ها و پژوهشها، که در عین دقت کافی قابل فهم عموم بود، مسائلی از قبیل تأمین حداقل دستمزد و وضع قوانین مربوط به بیمه و تأمین اجتماعی و تهیه مسکن برای عموم و تنظیم نقشه‌های صحیح شهرسازی حل و فصل گردید.

دیگر اینکه از زمان جنگ اول یعنی از دوران حکومت دموکراتها و ریاست جمهوری ویلسن^(۵) (۱۸۵۶-۱۹۲۴) استفاده از آراء علمای اجتماعی اعم از جامعه‌شناسان و اقتصاددانان و علمای علوم سیاسی و اداری، مورد توجه قرار گرفت، و از این بعد پژوهشهای اجتماعی بعنوان وسایل ضروری کار دولتها تلقی گردید، و این رویه در زمان ریاست جمهوری فرانکلین روزولت بیش از پیش تعمیم داده شد؛ خاصه آنکه، چون بحران عظیم ۱۹۲۹، وقفه فوق العاده‌ای در زندگی اقتصادی و اجتماعی امریکا بوجود آورد و تضادهای و ناهنجاریهای اجتماعی را با شدت

1) Robert Lynd. 2) C.W. Mills. 3) Lincon Steffens.

4) The Shame of the Cities. 3) Woodrow Wilson.

بیشتری نمایان ساخت، آگاهی با حوال و خصوصیات گروه‌های مختلف اجتماعی و پیش‌بینی عکس‌العمل افراد نسبت با اقدامات و تصمیمات دولت در نظر رهبران امریکا شرط تحصیل تعادل و سلامت اجتماع و وسیله ضروری جهت بقاء و دوام دموکراسی تلقی گردید، و انجام دادن این امر از جامعه‌شناسان و روانشناسان اجتماعی خواسته شد.

از اینجا بود که انواع روش‌های تدقیق کیفی و کمی و طریقه‌های مختلف مشاهده مستقیم و غیر مستقیم و مطالعه در موارد خصوصی و مصاحبه و پرسشگری پیشرفت بسیار کرد، خصوصاً اینکه ترقیات علم آمار و کاربردهای متعدد آن، و از آن جمله روش نمونه‌گیری آماری، مقیاس کمی منظمی بدست داده بود. در نتیجه عالم جامعه‌شناسی، که در اروپا قسمت عمده کار او بحث در مسائل نظری بود، بیک متخصص روابط انسانی مبدل شد که با آگاهی کافی به میدان فعالیت خود مجهز بنون و ادوات لازم عملی گردید، و این امکان را بدست آورد که به پرسش‌های گوناگونی که از وی میشد پاسخ گوید. این بود که دولت فدرال و مقامات محلی و مؤسسات خیریه دانشگاهی و غیر دانشگاهی مبالغ هنگفتی صرف تدقیقات جامعه‌شناسی نمودند و جامعه‌شناسی صورت يك فن مهمی بخود گرفت.

یکی از نمونه‌های این تدقیقات پژوهش‌هایی بود که در زمان جنگ در باره روحیه و طرز تفکر سربازان امریکائی صورت گرفت. علت اقدام دولت امریکا باین عمل این بود که مسئولان امور میخواستند اولاً وضعیت روحی سربازان و کیفیت واقعی زندگی آنان را بشناسند و ثانیاً به تمایلات و علائق این عده، که تعداد آنها بیش از دوازده میلیون بود، نسبت بزنگی بعد از جنگ و بازگشت آنها بحال عادی زمان صلح واقف شوند، تا دولت بتواند این افراد و خانواده‌های آنها را قانع گرداند که عدالت در حق همگی اجرا شده است.

این پژوهش‌ها از سال ۱۹۴۱ تا ۱۹۴۵ ادامه داشت و سرپرستی آنرا یکی از

جامعه‌شناسان معروف بنام «استوفر»^(۱) در واشنگتن با همکاری بیش از صد متخصص در شعب مختلف جامعه‌شناسی و روانشناسی بعهده‌داشت، و عده‌زیادی در پایگاه‌های مختلف ارتش آمریکا، در سراسر دنیا، برای اجرای مصاحبه‌تربیت شدند، و در حدود هشتصد هزار سرباز در ظرف چهار سال مورد پرسش قرار گرفتند و نتایج این پژوهش بعد از تجزیه و تحلیل و تسوید چندین صد هزار صفحه در چهار جلد تحت عنوان «سرباز آمریکائی»^(۲) منتشر شد.

خلاصه آنکه این پژوهشها باعث شد که دولت در قبال مشاغل و وضع سکونت و در بسیاری از موارد در باره ادامه تحصیل سربازان با اطلاع کامل از چگونگی تمایلات آنان عمل کند، و در نتیجه قریب ۹۸ درصد پرسشها با عمل منطبق در آمد، و صرف نظر از فوائد مختلفی که مقامات مختلف آمریکائی از این پژوهشها بدست آوردند، این نمونه یک طرح ریزی صحیح اجتماعی و کامیابی در امری بود که بطور قطع در غیر این صورت نارضائی و برخوردهای اجتماعی فراوان بوجود می‌آورد.

همچنین باید متذکر بود که این پژوهش از نظر کیفیت و چگونگی گروه‌های کوچک نتایج مهمی بدست داد. مانند اینکه در زمان جنگ آنچه بیش از همه در تصمیم و جسارت و جان‌بازی افراد مؤثر است حس دفاع از گروه خودی و اجتماع محدود هم‌مقطاران است، تا دفاع از هدفها و ایده‌آلها و شعارهای ملی و جهانی، و از این جهت اختلافی میان سربازان مختلف که در جبهه‌های دوست یا دشمن می‌جنگند وجود ندارد.

۱۳- خصوصیات جامعه‌شناسی آمریکائی

جامعه‌شناسان آمریکائی بیشتر در مسائل مربوط به جامعه آمریکا بمطالعه پرداخته‌اند و قسمت عمده آثار آنها مربوط به نژادها و مذاهب و ملیتهای گوناگون بمنظور سازش با جامعه آمریکائی است، زیرا جمعیت آمریکا از افرادی تشکیل میشود با فرهنگ و زبان و نژاد و مذاهب و ملیتهای مختلف و مسئله اساسی

1) Stouffer

2) American Soldier.

عبارت از کیفیت تشکیل ملتی است هم‌سنخ و متجانس .

دیگر اینکه بعلمت علاقه‌ایکه امریکائی‌ها بشناسائی هر امری دارند امور اجتماعی را نیز نظیر امور طبیعی قابل مطالعه دانسته و معتقد شده‌اند باینکه همانطور که بشر توانست محیط طبیعی را مساعد با احوال خود کند محیط اجتماعی نیز قابل تغییر و تحول است و شناسائی محیط خارجی وسیله‌ایست برای این تغییر و تحول، خاصه آنکه امریکائیان بعلمت نتایجی که از علوم طبیعت بدست آورده بودند بنظر آنها چنین می‌آید که کلیه امور و از جمله امور فردی و جزئی و خصوصی را فقط میتوان از لحاظ علمی مورد مطالعه قرار داد؛ و از طرف دیگر رواج فرقه‌ای از مذهب کالوینی بنام «پوریتانیسم» در میان امریکائیان، که سرپوشی بر بسیاری از احساسات گذاشته بود، خود نیز درین وجهه نظر خالی از تأثیر نبود .

دیگر اینکه در آثار دانشمندان امریکائی مفاهیم سازش با محیط^(۱) و یا عواملی که سبب کشمکش و تنازع فرد با محیط است^(۲) زیاد دیده میشود؛ و همین امر سبب شده است که ، بگفته جامعه‌شناس فرانسوی «رمن آرون»^(۳) ، جامعه‌شناسان امریکائی بر اثر افراط در این راه ملاءک طبیعی و عادی و بهنجار را سازش با محیط خارجی بدانند؛ و از اینجاست که از این نحوه تفکر جامعه‌شناسان امریکائی يك نوع محافظه‌کاری نتیجه شده است؛ یعنی بنظر آنها گوئی فرد معتدل و متعادل کسی است که در مقابل همه اصول و ارزشها و شعائر اجتماعی دارای حس تمکین و ملکه اطاعت باشد .

از طرف دیگر، چون بسبب پیروی از روشهای تحلیلی علمی در جامعه‌شناسی امریکائی وحدت جمعی و هیأت وحدانی جامعه کمتر مورد توجه قرار گرفته است، اجرای روشهای متداول در جامعه‌شناسی امریکائی در مورد اقوام و ملل دیگر بدون توجه به مبانی نظری و فلسفی و تاریخی متضمن نتایج مثبت نیست . همچنین، چون مطالعه در تمایلات انسان در شرائط معین و از وجهه نظر خاصی مورد نظر واقع گردیده و بطور کلی جامعه‌شناسی امریکائی خارج از حد مطلوب تابع مذهب اصالت مصلحت یا مصلحت‌انگاری (پراگماتیسم) قرار گرفته است ،

1) Adaptation.

2) Conflict.

3) Raymon Aron.

میتوان گفت وسعت و حجم دستگاه‌ها و وسایل و مبالغه‌نگفتی که صرف تدقیقات جامعه‌شناسی شده متناسب با پیشرفت‌های مبادی این علم از نظر کلی و عمومی نبوده است. زیرا دانستنی‌های بشری وقتی جنبه علمی پیدا میکند که صرف نظر از تأمین يك غرض آنی و مادی ما را بکشف حقایق عمومی و کلی هدایت کند. همچنین است در مورد جامعه‌شناسی که امور کشف شده باید شمول عام در مورد کلیه جوامع بشری داشته باشد از اینجاست که می‌بینیم اغلب افرادی که در مدارس و دانشگاه‌های امریکا بعنوان جامعه‌شناس تربیت میشوند، از زمره کسانی هستند که ورزیدگی آنها بیشتر مربوط به جامعه امریکائی و مسائل مربوط بدان است؛ و بهمین جهت اخیراً جامعه‌شناسانی نظیر تالکوت پارسنز و رابرت مرتون، چنانکه دیدیم، متوجه این مطلب شده و میکوشند تا با مراجعه با آراء متفکران فلسفی مشرب جامعه‌شناسی، دید کلی تری را در تدقیقات جامعه‌شناسی دخالت دهند.

معهدا باید اذعان داشت که جامعه‌شناسی حوزه امریکائی از چند جهت سهم مؤثری در پیشرفت جامعه‌شناسی داشته است. یکی آنکه برای نخستین بار این علم، که در اروپا، و خصوصاً در فرانسه و آلمان یعنی سرزمین متفکران بزرگ جامعه‌شناسی، جنبه نظری داشت در امریکا بمرحله يك علم تجربی و کمی رسید و پژوهش‌های دانشمندان امریکائی امکان تأیید و رد فرضیه‌ها و نظریه‌های متفکران اروپائی را در قلمرو واقعی جامعه بوجود آورد. دیگر آنکه جامعه‌شناسی امریکا در تجزیه و تحلیل گروه‌های کوچک^(۱) با فنون و تدابیر دقیقی از قبیل علم «جامعه‌سنجی»^(۲) به پیشرفت زیادی نائل آمد و شناسائی گروه‌های کوچک معرفت بیشتری را در باره اجزای تشکیل دهنده جامعه بدست داد و باز آنکه در زمینه کیفیات نفسانی و احوال روحی آدمی از لحاظ جامعه‌شناسی، و از جمله درباره کیفیت حصول پیوند و ارتباط معنوی^(۳) میان افراد در آغوش هیأت اجتماع و نیز در زمینه تأثیر و مسائل ارتباطی عصر حاضر در روحیه افراد و جوامع، جامعه‌شناسان امریکا توانستند سعی خود را بمطالعات دقیق و توضیحات مفصل تازه‌ای مصرف دارند.

1) Small Groups.

2) Sociometry.

3) Communication.

فصل پنجم

جامعه‌شناسی در سایر کشورها

۱- جامعه‌شناسی در ایتالیا - ویلفردو پارتو

از اواخر قرن نوزدهم در ایتالیا نیز به جامعه‌شناسی مبتنی بر مذهب تحصلی اگوست کنت توجه خاصی مبذول گردید و مخصوصاً در زمینه جامعه‌شناسی جنائی و جرم‌شناسی بمطالعات دقیقی پرداخته شد. انریکو فری^(۱) (۱۸۵۴-۱۹۲۸) کتابی تحت عنوان «جامعه‌شناسی جنائی»^(۲) منتشر کرد و پدیدار جنایت و عوامل اجتماعی مؤثر در آنرا دقیقاً مورد پژوهش قرار داد و از میان بردن جرم یا کاستن از آنرا منوط به تغییر عوامل و شرائط اجتماعی دانست. نظریات وی در آراء دور کیم مؤثر بود و بطور کلی فری در تکوین و تأسیس علم جدید جرم‌شناسی^(۳) سهم و تأثیر اساسی داشت.

و نیز ویلفردو پارتو^(۴) (۱۸۴۸-۱۹۲۳) در سال ۱۹۱۶ کتاب بسیار مفصلی بنام «کتاب جامعه‌شناسی»^(۵) تألیف کرد. این کتاب، که ابتدا بزبان ایتالیائی انتشار یافت، بزودی بزبانهای مختلف ترجمه شد و در اروپا و مخصوصاً در آمریکا شهرت بسیار پیدا کرد. پارتو با سایر جامعه‌شناسان ایتالیائی شباهت چندانی نداشت، و وی را در حقیقت باید مؤسس مذهب خاصی دانست که آنرا بنام جامعه‌شناسی ریاضی یا جامعه‌شناسی مکانیک خوانده‌اند.

1) Enrico Ferri. 2) Sociologie. Griminelle. 3) Criminologie.

4) Vilfredo Pareto. 5) Tractato di Sociologia.

تحصیلات اولی پارتو در فیزیک و ریاضیات بود. ولی چون پس از اتمام تحصیل خود نتوانست در یکی از دانشگاه‌های ایتالیا کرسی تدریس را بدست آورد به سویس رفت و در دانشگاه لوزان^(۱) درسوئیس بتدریس علم اقتصاد پرداخت. وی بیشتر تحت تأثیر حوزه لوزان یا حوزه ریاضی در علم اقتصاد که پیشوای آن والراس^(۲) بود، قرار داشت. سعی والراس این بود که مفاهیم و مسائل علم اقتصاد را با ضوابط ریاضی بیان کند و از این رو حوزه او نظریه اقتصاد محض^(۳) را بر نمونه مکانیک استدلالی^(۴) عنوان کرد.

پارتو معتقد بود که هوش انسانی قادر بفهم و دریافت همه مسائل و یا جنبه‌های گوناگون یک امر در آن واحد نیست، و از اینرو باید مسائل گوناگون و یا جنبه‌های مختلف امور یکی پس از دیگری مورد بررسی قرار گیرد. بعقیده وی جامعه‌شناسی علمی یک علم منطقی و تجربی مبتنی بر مشاهده و آزمایش امور است و هیچ استدلالی که مقدم بر تجربه باشد و هیچ تعمیمی که از حدود مشاهده درگذرد نباید وارد در نظریات جامعه‌شناسی شود.

نظراو این بود که فلسفه تحصیلی اگوست کنت نتیجه ایدآلهای غیر علمی است و جامعه‌شناسان سابق مفاهیم و نظریات غیر علمی را در این علم وارد کرده‌اند و اکثر بحثهایی که در جامعه‌شناسی از مفاهیمی چون ترقی و تکامل و آزادی و عدالت و نظایر اینها شده است از قبیل احکام انشائی غیر علمی است نه از جمله احکام خبری علمی. لیکن وی از این بیان چنین لازم نمی‌آورد که احکام انشائی فاقد ارزش و اعتبار باشد؛ بلکه این احکام را در سرنوشت جوامع نسبت باحکام انشائی بسیار مؤثرتر و مهمتر می‌شمرد. مفهومی که پارتو از اجتماع و هیأت اجتماعی داشت عبارت بود از یک حالت متعادل، یعنی حالتی که در آن نیروهائی که سبب برهم زدن تعادلند بوسیله

1) Lausanne. 2) Walras 3) Economie Pure.
4) Mécanique rationnelle.

نیروهائی که سبب نگهداری تعادل میباشند تعدیل میگردند. در واقع بنظروى جامعه یعنی هیأتی که ملکول‌های انسانی در يك رابطه متقابل و پیچیده قرار دارند. صورت واقعی این هیأت اجتماعی متنوع و متعدد است و عوامل گوناگونی موجب تشکیل آن میشوند.

پارتو این عوامل را بدقت طبقه‌بندی و آنها را بدو دسته اصلی تقسیم میکرد: یکی عوامل اصلی که آنها را بنام «رسوبها»^(۱) میخواند و آنها را عبارت میدانست از کلیه احوال و آثار نفسانی که در انسان رسوخ و رسوب و ته‌نشین پیدا کرده و، برخلاف غرایز، بصورت‌های گوناگونی ظهور و بروز پیدا میکنند. دسته دوم عوامل غیر اصلی که آنها را بنام متفرعات یا مشتقات^(۲) میخواند و بعنوان پوشش و قشر خارجی «رسوبها» تلقی میکرد.

وی تمام آراء و عقاید سیاسی و دینی را غیر منطقی و از جمله وسائلی برای مشروع نمایاندن و منطقی نشان دادن رسوبها و از قبیل مشتقات میدانست و در این باره میگفت هنگامیکه یکی از رسوبها جای دیگری را میگیرد نظریه‌ای نیز به نظریه دیگر تبدیل میشود. نظریه‌های از قبیل دموکراسی و آزادی و سوسیالیسم از رسوبهای غیر منطقی است و تمام شخصیت‌هایی که افکار و عقاید تازه‌ای را عرضه داشته و با اوها و خرافات مبارزه کرده‌اند خود نیز بصورت دیگری خرافی بوده‌اند. زیرا نظریاتی از قبیل آزادی و قانون نظیر همان مذاهب و خرافات، لباسهائی است که بر اندام افکار و عقاید غیر منطقی پوشانیده شده است. قسمت عمده تحلیل پارتو در کتاب دو هزار صفحه‌ای وی مشتمل بر این مطلب است.

تغییرات مرامها و مسلکها و کیشهای مختلف در طی تاریخ با تغییرات رسوبها رابطه داشته است. برای يك ناظر خارجی مشأده يك وحشی که بت پرستی میکند یا رئیس قبیله‌ای که مورد ستایش افراد قبیله است یا يك

1) Résidus.

2) Dérivations.

سوسیالیست مادی که بدیانت بی اعتقاد می‌باشد یکسان است. بت پرست برای توجیه اعتقادات خویش بمجموعه عقاید ساحرانه و خرافی اتکا دارد و سوسیالیست مادی به آثار لنین و مارکس و روسو استناد می‌جوید. رسوبهای اطاعت در افراد سابق که ایشان را ملزم به تمکین از سلاطین و اشراف و اولیای دین میکرد در حال حاضر مبدل به اطاعت از عوام فریبان و پیشوایان سندیکاها و صنایع شده است، و در واقع لباس و پوشش فرق کرده است ولی رسوبهای اطاعت پابرجاست. و با این رسوبها باعث میشود که عقاید افرادی که دیروز شکل واحد داشت و جنبه دینی بخود میگرفت، و مثلاً در لباس محترم شمردن مالکیت خصوصی و بدد انستن طلاق تجلی میکرد، امروز باین صورت وجود نداشته باشد، یعنی افراد در برابر اینگونه مسائل دینی نوعی تسامح^(۱) و در مقابل نسبت بمسائل دیگر نوعی عدم تسامح^(۲) پیدا کرده و مثلاً نسبت به انتقاد از عمل مصلحان اجتماعی حساس باشند و آنرا بد بدانند.

پارتو با هرگونه نظریه مبتنی بر اصل ترقی مخالف بود و تحولات جوامع را در یک مسير دائمی و بلا انقطاع نمیدانست. وی تحولات درونی جوامع را تحت عنوان حرکت دورانی برگزیدگان^(۳) چنین بیان میکرد: در هر جامعه در اثر قشر بندی اجتماعی^(۴) دو طبقه اصلی وجود دارد که عبارتند از طبقات بالا و طبقات پائین، و وجود همین طبقات با جریان دائمی و متقابل از بالا پائین و از پائین بالا ملازمه دارد؛ زیرا طبقات بالا باید برای ادامه حیات از طبقات پائین نیرو بگیرند؛ و در هر صورت گروه برگزیدگان^(۳) دیر یا زود محکوم بزوالند. بدین دلیل وی تاریخ را «گور اشرافیتها» میدانست، و میگفت این طبیعی است که خلاء حاصل از برکنار شدن گروه برگزیدگان میباید بوسیله مستعدترین عناصر از طبقات پائین پر شود؛ و باین ترتیب در داخل هر جامعه یک سلسله از فعل و انفعالها بوقوع می‌پیوندد، که وی آنرا بنام حرکت دورانی گروه برگزیدگان یاد میکرد، و میگفت

1) Tolérance. 2) Intolérance. 3) Circulation des élites.
4) Stratification sociale.

هر زمان که سیر طبیعی این حرکت دورانی قطع شود انقلاب حتمی است. وی راه‌هایی را که گروه برگزیدگان کلیه جوامع برای حفظ موقعیت خود بکار می‌برند نشان می‌داد. فساد و اعمال زور یا نفوذ بعضی از افراد مستعد طبقات پائین را که بمقام رهبری و شرکت در حکومت بگروه برگزیدگان می‌پیوندند از این قبیل میدانست. با تجزیه و تحلیلی که گاهی اوقات تند و زننده بنظر می‌رسد برخلاف نظریه مشهور و متعارف، که بر حسب آن اعمال زور و قدرت بی‌ثمر و خالی از فایده است، او می‌گفت: تاریخ بما نشان می‌دهد که در بسیاری از موارد طبقات حاکم بکمک همین وسائل است که بحفظ موقعیت خود موفق آمده‌اند. بهمین جهت سقوط هیأت‌های حاکم غربی را پیش‌بینی کرده می‌گفت: دموکراسی‌های غربی احساساتی هستند و روش مسالمت‌جویانه دارند.

وی ظهور آریستوکراسی‌های جدیدی را که با قدرت بیشتر و شدت وحدت افزون‌تر عمل خواهند کرد و از طبقات پائین برخوانند خواست پیش‌بینی می‌کرد و معتقد بود که این جریان همیشه در تاریخ تکرار شده است. و باین ترتیب بود که نظریه خود را - که میتوان آنرا نظریه ادواری تحول نامید و با نظریه ترقی پیشینیان فرق دارد - بیان می‌کرد. بعدها ظهور فاشیسم در ایتالیا و نازیسم در آلمان موارد عملی این نظریه قرار گرفت.

در باره پارتو مطالب موافق و مخالف فراوان گفته شده است. آنچه از آراء پارتو نصیب جامعه‌شناسی علمی شده است نظریه‌وی در باره جامعه‌شناسی و رابطه آن با سایر علوم اجتماعی و نیز روش کار کردی^(۱) و همچنین نظریه او در باره رابطه موجود میان پدیدارهای اجتماعی است. انتقادی که از پارتو میکنند راجع بنظریه او در باره رسوبهاست. گفته‌اند سخنان پارتو در مورد رسوبها گنگ و مبهم است و با احکام روانشناسی علمی درست جور نمی‌آید؛ و طبقه بندی‌های رسوبها مبتنی بر نظر شخصی اوست و مبنای علمی ندارد.

1) Méthode fonctionnelle.

۴- جامعه‌شناسی در روسیه

آنچه در قرن نوزدهم بیشتر مورد توجه متفکران روس قرار داشت مباحث مربوط به فلسفه تاریخ و اجتماع و سیاست بود که میتوان آنها را از مبادی و مقدمات جامعه‌شناسی در روسیه دانست. نظریه‌های حقوقی و یا بهتر بگوئیم مباحث مربوط به فلسفه حقوق سهم مهمی در تکوین جامعه‌شناسی در روسیه داشت.

از میان کسانی که در این مباحث وارد شده‌اند یکی الکساندر ویچ کیستیاکوفسکی^(۱) است (۱۸۶۸-۱۹۰۰). وی فلسفه حقوق را مبتنی بر فلسفه تحولات جامعه و چگونگی مدنیتها میدانست و حقوق را از پنج وجهه نظر مختلف، مورد مطالعه قرار میداد: اول از نظر جامعه‌شناسی، دوم از نظر روانشناسی سوم از نظر صوری، یعنی مفهومی که دولت از حقوق دارد، چهارم از نظر فلسفه و احکام انشائی و پنجم از نظر اینکه حقوق یکی از عوامل تشکیل دهنده تمدن و فرهنگ بشر است.

وی در وضع سیاسی و طرز تفکر طبقات مختلف بمطالعه پرداخته در این زمینه در سال ۱۹۰۹ کتابی منتشر کرد که در آن بنحو تعجب آمیزی ظهور یک انقلاب عمیق اجتماعی در روسیه پیش بینی شده است.

دیگر از صاحب نظران اجتماعی روسیه در قرن نوزدهم لاورویچ لاوروف^(۲) بود (۱۸۲۳-۱۹۰۰) که وی را بیشتر یک فیلسوف اجتماعی میتوان خواند تا جامعه‌شناس. بعقیده لاوروف مدار اصلی تمام مذاهب فلسفی بر انسان و شخصیت انسانی است که همزمان بارشده جامعه رو بگسترش و شکفتگی است. وظیفه جامعه‌شناسی اینست که جهات و موجباتی را که سبب تحکیم و تقویت همبستگی و تعاون میان افراد است جستجو کند. وی ترقی و پیشرفت را در حصول خود آگاهی در افراد میدانست و نظر او، همچون نظر عده دیگری در روسیه، این بود که راه ورسم جامعه شناسانی چون اگوست کنت و اسپنسر که خواسته‌اند در پژوهشهای خود روش عینی را بکار برند نارساست و از اینراه

1) Alexandrowitsch Kistiakovsky.

2) Lawrowitsch Lawrow.

بتمامی حقیقت نمیتوان رسید. بهمین جهت اینان در تحقیقات جامعه‌شناسی روش ذهنی را بر روش عینی ترجیح میدادند و معتقد بودند که وظیفه جامعه‌شناس بحث در مسائلی است که منتهی بحقیقت و عدالت حقیقی باشد.

ما کسیم کوالوسکی^(۱) (۱۸۵۱-۱۹۱۶)، که دارای تألیفات متعددی دربارهٔ رشد و توسعه اقتصادی اروپاست و کتابی نیز تحت عنوان «جامعه‌شناسی» دارد، از نخستین کسانی است که در مسألهٔ علل و عوامل تاریخی از «کثرت‌نگاری»^(۲) پیروی کرده و برخلاف مارکس‌انگاران، که درین زمینه قائل به «وحدت‌نگاری»^(۳) هستند و همهٔ علل و عوامل تشکیل‌دهندهٔ تاریخ را بعامل واحد اقتصادی باز میگردانند، او معتقد بود که پیشرفت علوم اجتماعی مجزی و جدا از انواع تمایلات و نظریات فلسفی و مسلکی در امور اجتماعی نیست؛ و بهمین جهت بهترین و مطمئن‌ترین طریقه را مطالعات تک‌نگاری میدانست. وی پژوهش‌های با ارزشی نیز دربارهٔ تحول مالکیت ارضی و سهم و تأثیر عرف و عادت در حقوق مدنی روسیه پرداخت.

جریان دیگری که در روسیه بوجود آمد و دارای تأثیر جهانی بود روانشناسی بازتابی ایوان پتروویچ پاولوف^(۴) (۱۸۴۹-۱۹۳۶) و روش مطالعهٔ او در رفتار و سلوک آدمی با استفاده از تن‌افزارشناسی (فیزیولوژی) بود. کسی که بحث دربارهٔ سلوک و رفتار را به پیروی از حوزهٔ پاولوف وارد در تحقیقات جامعه‌شناسی کرد سوروکین بود که در فصل پیش از آثار اخیر او نام بردیم. این حوزه از حوزه‌های علمی نادری بود که توانست بعد از انقلاب سوسیالیستی با حوزهٔ رسمی مارکسیسم همزیستی خود را حفظ کند.

از میان جامعه‌شناسان روسیه در اوائل قرن بیستم باید از گئورگی پلخانف^(۵) (۱۸۵۶-۱۹۱۸) نیز یاد کرد. وی سعی خود را بیشتر ببحث دربارهٔ سهم و تأثیر فرد در طی تاریخ مصروف داشته بود. هرچند خود را از پیروان مارکس و انگلس میدانست ولی چندی قبل از سال ۱۹۱۷ از لنین جدا شد و بعکس

1) Maxim Kowalewski. 2) Pluralisme. 3) Monisme.

4) Iwan Petrowitch Pawlow 5) Georgi Plekhanof.

مارکس انگاران افراطی، که عامل اقتصادی را عامل اصلی تحولات جوامع میدانستند، گفت آداب و رسوم قومی و منقولات اجتماعی و آنچه را که میتوان تمدن در يك جامعه نامید تأثیر متقابل در وضع اقتصادی دارد؛ برخلاف بوخارین^(۱) (۱۸۸۸-۱۹۳۸) که از مدافعان جدی مارکس انگاران بود و بمقام جامعه‌شناس رسمی روسیه شوروی بعد از انقلاب نائل آمد و عامل اقتصادی را منشاء اصلی کلیه عوامل سیاسی و حقوقی و اخلاقی میدانست.

از حوزه مارکس انگاران روسیه شوروی باید از لنین نیز نام ببریم، هر چند که او بیش از هر چیز يك مرد سیاسی و رهبر انقلابی بود، ولی آرائی که درباره انقلاب و عوامل مؤثر و طرز هدایت آن اظهار داشته از نظر جامعه‌شناسی شایان توجه است. زیرالنین عامل تجهیز روحی طبقات مختلف را در هر تحول اجتماعی دقیقاً در نظر گرفته و درباره آن بحث کرده است. همچنین اسنالین بدو مسئله از مسائل جامعه‌شناسی توجه داشت: یکی مسئله ملیت، که از قرن‌ها پیش بعلت وجود اقوام و ملیت‌های گوناگون در روسیه مشکلاتی را بوجود آورده بود، و دیگر مسئله زبان و ادبیات.

ولی اساساً، چنانکه در بحث مربوط به مارکس گفتیم، مارکس انگاران تا سالهای اخیر نمیخواستند به جامعه‌شناسی ترتیب اثر بدهند، و فقط آنچه از تحقیقات دانشمندان شوروی از نظر جهانی قابل توجه است بیشتر مربوط به اتنوگرافی و زبان‌شناسی است که درباره زندگی و آداب و رسوم و حال و گذشته اقوام مختلف در شوروی بعمل آمده است، خاصه اینکه اتنوگرافی از شعب نادر علوم اجتماعی است که خارج از تمایلات سیاسی و مسلکی مانده است. بهمین جهت دانشمندان روسیه بعد از انقلاب کماکان بمطالعات خود درین زمینه ادامه دادند؛ در حالیکه در سایر شعب علوم اجتماعی، نظیر اقتصاد و علوم سیاسی، جامعه‌شناسان، تحت تسلط طرز تفکر مارکسیستی، از جولان فکری که لازمه هر تجسس علمی است محروم گردیدند. ولی از سال ۱۹۵۹ که برای نخستین بار دانشمندان شوروی در چهارمین کنگره جهانی جامعه‌شناسی شرکت جستند و با مطالعات جامعه‌شناسان سایر کشورها آشنائی پیدا کردند بتدریج پذیرفتند که جامعه‌شناسی

1) Boukharine.

رانیز می‌توان خارج از تمایلات سیاسی، بعنوان علمی که غرض از آن بیان واقعیات اجتماعی است، مورد توجه قرار داد.

۴- جامعه‌شناسی در لهستان

از دیر زمان مباحث جامعه‌شناسی مورد نظر متفکران لهستان بود و توجه آنها در درجه اول بطرف مسائل مربوط بدولت و ملیت معطوف شده بود. زیرا این کشور سالیان دراز در تحت تسلط امپراطوری‌های روسیه و آلمان و اطریش بسر میبرد و از این جهت بود که در آنجا مسئله ملیت از نظر جامعه‌شناسی سیاسی مورد توجه بیشتری واقع شد و شناسائی آن از راه آداب و رسوم و منقولات سبب رونق نژادشناسی و انسان‌شناسی گردید. و بهمین دلیل مالینوسکی که در بخش آینده به آراء و افکار و پژوهش‌های وی اشاره خواهد شد ابتدا در لهستان تحقیقات خود را آغاز کرد و سپس با انگلستان رفت و پایه‌گذار اصلی حوزه انسان‌شناسی اجتماعی در این کشور گردید. مسائل روستائی نیز بدنبال مسئله ملیت از مدت‌ها پیش جلب توجه جامعه‌شناسان این کشور را کرده، و از اینجا بود که زنانیسکی، که ابتدا در دانشگاه پوزنان تدریس میکرد، چنانکه در پیش دیدیم، از معاریف جامعه‌شناسان امریکائی گردید. بطور اجمال میتوان گفت که از اوائل قرن بیستم در لهستان جامعه‌شناسی رونقی خاص پیدا کرد و دایره نفوذ آن به کشورهای دیگر بسط یافت. از دوره پیش از جنگ جهانی دوم تا سالهای اخیر جامعه‌شناسی در لهستان تحت تأثیر نظریه‌های حزب کمونیست قرار داشت ولی در سالهای اخیر که جنبش آزادیخواهی در لهسان قوت گرفت و برخورد عقاید و آراء پدید آمد جامعه‌شناسان لهستانی کوشیدند تا با حفظ اصول و مبانی مارکس‌انگاری از مضمونها و نظریه‌ها و روشهای جامعه‌شناسی غربی بهره‌گیرند. یکی از جامعه‌شناسانی که در این زمینه به پیشرفتهایی نایل شده است و سووفسکی^(۱) است که مقاله‌های او بزبان انگلیسی در کتابها و نشریه‌های غربی نیز منتشر میشود و دارای آشنایی کاملی با جامعه‌شناسی غربی است، منتها آنرا با دیدی انتقادی مورد توجه قرار میدهد.

1) Wesowski.

پست نامہ

بخش چهارم

علوم اجتماعی و انسانی در عصر حاضر

فصل اول

انسان شناسی طبیعی

۱- انسان و نظریهٔ تطور انواع

در بخش اول دیدیم که چگونه پیشرفت علوم طبیعی بشناسائی نوع انسان و اصل و منشأ آن مدد رسانید و بر اثر کشفیات داروین در قلمرو انسان شناسی راه جدیدی در پیش گرفته شد و در قرن اخیر اکتشافات علمی افق تازه‌ای دربارهٔ منشأ و تطور انسان گشود.

زمین شناسی که اعصار و مراحل مختلف کرهٔ ارض را مشخص کرده بود، این مطلب را ثابت کرد که تقریباً در دوران چهارم زمین بوضع و شکل فعلی درآمده است و پژوهشهای دقیق پارینه شناسی (پالئونتولوژی) نشان داد که انواع انسانها قبل از انسان امروزی متعلق باین دوران بوده اند.

زمین شناسان این فرضیه را پذیرفتند که زمین پس از جدا شدن از خورشید، یعنی مدت سه تا چهارده میلیارد سال، فاقد شرایط حیات بوده و پس از آن، فعل و انفعالات شیمیائی محیط کرهٔ ارض را مستعد برای پیدایش و رشد موجودات زنده کرده است. ابتدا، یعنی در حدود ۶۰۰۰ الی ۹۰۰ میلیون سال پیش، جانوران یک سلولی و پس از آن بی مهرگان، مانند حشرات، پدید آمدند و میلیونها سال موجودات مهره دار، مانند ماهیها، زندگی کردند تا موجودات ذو حیاتین و بعد خزندگان بوجود آمدند. چندین میلیون سال بعد، یعنی در دوران سوم، که شروع آنرا ۷۰ میلیون سال قبل میدانند، پستانداران^(۱) پیدا شدند، یعنی مهره دارانی که گرمای بدن آنها ثابت است و همهٔ آنها بجز مرغساران، که تخم میگذارند بجهزاهستند و بدن آنها مستور از پشم است و نسبت به حیوانات قبلی دارای

1) Mammifères.

جمعیه‌ای با ظرفیت مغزی بیشتری هستند. سپس در اواسط دوران سوم گروه پریمات‌ها^(۱)، که میمون‌ها و انسان امروزی را جزء همان گروه میدانند، بوجود آمدند. پریمات‌ها دارای پنج انگشت و نسبت بسا بر پستانداران دارای مغز حجیم‌تری بودند. سپس از پریمات‌ها موجودات دیگری که در حدود یک میلیون سال پیش میزیسته‌اند مشتق شدند که بنام انسان‌نماها^(۲) یا جانوران شبه انسان خوانده شده‌اند.

۲- انسان ابتدائی

دانشمندان زیست‌شناس هنوز نتوانسته‌اند رابطهٔ مستقیم انسان را با میمون کشف کنند و این فرضیهٔ تحول انسان از میمون بر اثر شباهت زیاد است که میان بعضی از انسان‌های نخستین و میمون‌ها وجود دارد. ولی بهر صورت انسان‌های نخستین و یا انسان‌نماها از آغاز دوران چهارم یعنی در حدود یک میلیون سال است که با بصرهٔ هستی نهاده‌اند. قدیم‌ترین نوع این انسان بنام انسان هیدلبرگی^(۳) مشهور است که در سال ۱۹۰۷ در آلمان نزدیک شهر هیدلبرگ پیدا شد. از این انسان فقط قسمت فك بدست آمد که دارای مخلوطی از خصائص انسانی و حیوانی بود. دندان‌های این انسان بدن‌دانه‌های انسان امروزی و فك تحتانی بدون دندان او با میمون‌های انسان‌نما شباهت داشت. انسان‌های دیگری هم که بنام‌های «انسان جاوه‌ای» و «انسان چینی» و همچنین «انسان افریقائی» و «استرالیا ئی» خوانده میشوند و از آنها در آن نواحی فسیل‌هایی بجایمانده است، همه باین انسان‌نمای هیدلبرگی شباهت دارند؛ و تصور می‌کنند که ظرفیت جمعیه^(۴) این انسانها از نظر مواد مغزی خیلی کمتر از انسان امروزی بوده است.

1) Primates. 2) Anthropoïdes. 3) Heidelbergensis.

۴- منظور از ظرفیت جمعیه آن مقدار محلی است که مواد مغزی در آن جای میگیرد و این ظرفیت را دانشمند فرانسوی بنام کوویه Guvier بشکل ضریبی نمایانده است که بنام ضریب کوویه معروف است؛ و آن عبارت از نسبت وزن بدن بوزن مغز است و این ضریب تدریجاً از ماهیان به پستانداران کاهش مییابد یعنی بوزن مطلق دماغ در مهره‌داران افزوده میشود تا با انسان که وزن مطلق مغز او به هزار و سیصد و شصت گرم میرسد.

عده‌ای از زیست‌شناسان علت انقراض نسل این انسان را عدم استعداد او برای سازش با محیط دانسته و دورانی که این انسان در آن زندگی می‌کرده است به ۷۰۰ هزار سال پیش نسبت داده‌اند. پس از آن نوبت بانسان نئاندرتالی^(۱) می‌رسد که در ۱۸۵۶ جمجمه‌اش در پروس (آلمان شرقی) بدست آمد. وضع این جمجمه از نظر حجم با جمجمه انسان امروزی نزدیک ولی ظرفیت جمجمه‌ای آن از انسان امروزی کمتر بود و طبیعی‌دان انگلیسی‌ها کسلی^(۲) آنرا حیوانی‌ترین تمام جمجمه‌های انسانهای شناخته شده دانست. فسیل شناسان معتقدند که این انسان‌ها در حدود صد هزار سال پیش میزیسته است.

بیروان نظریه‌تطور برای اثبات اینکه میان انسان و حیوان فاصله زیادی وجود ندارد دلایل دیگری نیز یافته‌اند؛ و بهمین جهت مخالفان نظریه‌تطور گفتند این جمجمه متعلق بیک انسان غیر طبیعی است. و همچنین فلاسفه مسیحی با تمام قوی در صدد رد این نظریه برآمدند. جمله معروف ها کسلی از اینجاست که گفته بود «من ترجیح می‌دهم یک میمون تکامل یافته باشم تا یک آدم انحطاط یافته». در سال ۱۸۶۸ در فرانسه چندین اسکلت انسانی بدست آمد که آنرا با اسم منطقه‌ای که در آن کشف شد «انسان کرومانیون»^(۳) نامیدند. این انسان که همان «انسان داننده»^(۴) امروزی است و در چهل هزار سال پیش بوجود آمده است، و از آن بعد کلیه فسیل‌های انسانی بایکدیگر شباهت دارند. در سال ۱۸۹۴ با کشف انسان جاوه‌ای^(۵) در جزیره جاوه مسلم گردید که این انسان واسطه میان انسان امروزی و شامپانزه بوده است. این پژوهشها یک سلسله از کشفیات مهمی را در تمام دنیا باعث شد و پژوهندگان را به جستجوی اسکلت‌های دیگری از انسانهای قبلی برانگیخت.

ولی باید گفت که حتی قبل از این کشفیات، دانشمندان، از ارسطو گرفته

1) Neandertalensis. 2) Huxley. 3) Cro-Magnon.
4) Homo Sapiens. 5) Pithecanthrope.

تاداروین، از لحاظ بدنی انسان را در ردیف پستانداران قرار داده بودند. بر اثر ترقیات حیوان‌شناسی و علم تشریح شباهت میان انسان و پرماتها، که نوع تکامل یافته پستانداران بودند، آشکار شد؛ و همچنین پژوهشهای جنین‌شناسان نشان داد که اختلاف ساختمانی و تشریحی میان انسان و میمون در مراحل جنینی دیده نمیشود، یعنی بهیچوجه نمیتوان جنین انسان را از جنین میمون در یک ماهگی تمییز داد. و نیز علم وظایف اعضاء رابطه همخونی میان انسان و سایر انواع گروه پرماتها را، که انسان را جزو آن قرار داده‌اند، معلوم داشت و باز آسیب‌شناسی تطبیقی^(۱) نشان داد که بسیاری از بیماریها، از قبیل سل و وبا و مالاریا، میان انسان و بعضی از پرماتها مشترک است. از نظر زندگی جنسی حیوانات عموماً برای جفت‌گیری در ادوار و مراسم معینی آمادگی دارند ولی پرماتها، چه نروچه ماده، تقریباً دارای وضعی شبیه بوضع انسان میباشند و موسم خاصی ندارند. همچنین دوران بارداری انسان و پرماتها تقریباً یکسان است (گوریل ۸/۵ ماه).

اما درباره مسائل روانی تجاربی که از نظر جان‌شناسی حیوانی صورت گرفت نشان داد که واکنشهای روانی که در انسان دیده میشود در حیوانات دیگر هم بصورت خفیف‌تری وجود دارد، و چنانکه مغز انسان حجیم‌تر از مغز سایر پرماتهاست هوش او نیز کامل‌تر از پرماتهاست. ولی تمام آثار مربوط بهوش بصورتی تکامل نیافته در نزد پرماتها هم یافت میشود. بعقیده انسان‌شناس فرانسوی گیوم^(۲) اختلاف اساسی میان پرماتها و نوع بشر در حافظه و تخیل است که در انسان رشد و استعداد بیشتری پیدا کرده است. اما در مورد قوه تکلم بعقیده والوا^(۳) در کتاب «انسانهای فسیل‌شده» طرز ساختمان مغز و حنجره و عضلات حنجره در نزد میمونها بقسمی است که تحول مختصری کافیهست که آنها نیز قادر به تکلم گردند.

1) Pathologie comparée.

2) Guillaume.

3) Valois.

۳- خصوصیات جسمانی انسان کنونی

از جمله اختلافات انسان با میمون حالت قائم بودن بدن اوست. انسان در حقیقت تنها موجودیست که میتواند بر پا بایستد و بر اثر تکامل استخوان بندی دارای وضع امروزی باشد. حیوانات دیگر نظیر گوریل و میمون بیش از چند دقیقه نمیتوانند روی دو پا بایستند. زیست‌شناسان معتقدند که انسان وقتی توانست روی دو پای خود بایستد که از جنگل خارج شد و در نتیجه راه رفتن عضلات پاهای او قویتر شد و نیمه‌ای از پابصورت کف پا در آمد. ولی این تحول باعث گردید که پای انسان دیگر نظیر پای پریماتها قادر بگرفتن و نگاهداری اشیاء نباشد. اختلاف دیگر در چگونگی انگشتان دست انسان و وضع انعطاف آنها است. چون انسان روی پا میتواند بایستد و راه برود فشار سر روی تمام بدن انسان تقسیم میشود، و باین ترتیب مفصل استخوان گردن و کاسه سر وضع دیگری بخود گرفته و کاسه سر رشد پیدا کرده و وزن مغز انسان زیاد شده است، تا بآن حد که تمام کاسه سر را فرا گرفته و استخوان سردارای آنچنان استحکامی شده است که میتواند محفظه‌ای قوی و کامل برای مغز انسان باشد، و ازین جهت است که پس از هزاران سال جمجمه انسان بدون کوچکترین تغییری باقی مانده. بعلاوه انسان تنها حیوانیست که در اثر ساختمان حنجره و غضروفهای حلق قادر به تکلم است. بنابراین میتوان اختلاف اساسی انسان امروزی را با گروه میمون‌نهادر سه چیردانست: یکی حالت قائم بودن بدن و آزاد بودن دستها، دوم رشد جمجمه در نتیجه ظرفیت آن و فزونی قوای ادراکی، سوم قدرت تکلم.

وضع استخوان بندی بدن انسان با پریماتها متفاوت است. انسان تنها پریماتی است که طول دستهای او از پاهایش کوتاه‌تر است، در حالیکه وضع قرار گرفتن دستها در سایر حیوانات برعکس آنست. در نتیجه تغییر شکل استخوانهای میان انسان و حیوان شکل ابرو و استخوان بینی و فك در انسان تغییر کرده و بسبب این تغییرات است که انسان دارای فك متحرکی گردیده که از مشخصات اوست.

یکی دیگر از مشخصات خاص انسانی طرز قرار گرفتن دندانهای اوست که

بکلی با سایر حیوانات فرق دارد. اغلب حیوانات غذا را می‌بلعند و امعاء آنها از نظر طرز ساختمان طور است که غذای بلعیده شده را هضم می‌کند. هر قدر تکامل حیوانی بیشتر باشد دهان برای جویدن غذا کمک بیشتری می‌کند تا میرسد به حیواناتی از قبیل سگ و سایر درندگان. باین ترتیب مشاهده می‌گردد که کارکرد دندان در نزد انسان و حیوانات تاچه خدمتفاوت است.

۴- انسان کنونی و گذشته او

پس از آنکه دانشمندان معتقد به تطور نوع انسانی از حیوان شدند بالطبع این فکر پیش آمد که از چه وقت و در کجا انسان بمرحله کنونی رسیده و از حیوانات جدا گشته است و در جواب چنین اندیشیده شد که انسان ابتدائی مدت هزاران سال یک زندگی نیمه حیوانی داشته و حتی قادر بحرف زدن نبوده است و فقط اصواتی شبیه به صدای میمونها از حنجره او خارج میشده است.

در طی تقریباً یکصد و پنجاه سال اخیر، که زمین شناسی پیشرفت مهمی کرد، بقایای استخوانی موجوداتی کشف شد که با احتمال قوی متعلق بانسان یا حیواناتی است که از نظر تطور بانسان نزدیک بودند؛ و در اثر مطالعه درباره بقایای اینگونه انسان است که امروز میتوان تاریخ مبهم نوع انسان را تا حدی روشن ساخت؛ و در این زمینه علوم طب و تشریح در مرحله اول و زیست شناسی و شیمی در مراحل بعدی سهم مؤثری داشته اند.

پس از کاوشها و جستجوها در نقاط مختلف دنیا آثاری بدست آمد که شاید متعلق باجداد اولی نوع انسان باشد، و بر هر کدام از این آثار و بقایا نام لاتینی خاص گذارده شد.

عاملی که در نشوونمای انسان و بسط قدرت او در طبیعت تأثیر فراوان داشت پنجه های دست اوست؛ و بجز آن میتوان گفت بعد از مغز و هوش عامل پیشرفت و تمدن انسان تکامل دست بوده است، که آنرا کانت، فیلسوف آلمانی، مغز خارجی انسان نامیده است. انسان وقتی قادر شد سنگ را بادست پرتاب کند متوجه شد که میتواند از این وسیله برای دفاع استفاده کند. سپس سنگهای بزرگ

فوك تيزرامورد استفاده قرار داد، تا بوسیله آنها پوست حیوانات را بکند و سنگهای تیغه‌ای را بجای اسلحه بکاربرد. بعداً کم کم از سنگ بجای ظروف استفاده کرد و توانست آنرا بوسیله سائیدن بشکلی که مایل است در آورد، تا جائیکه انسان قدیم بساختن تمام آلات زندگی خود با سنگ پرداخت. بعدها انسان علاوه بر سنگ از استخوان هم استفاده کرد و حتی زینت آلاتی از سنگ و استخوان ساخت. و این دوره است که باستان شناسان آنرا بنام عهد حجر خوانده اند.

پس از این دوره انسان با آتش پی برد هر جنبه تاریخ پیدایش آتش هنوز بدرستی معلوم نشده است ولی کشف آن بزرگترین قدمی بود که انسان بسوی تمدن برداشت. انسان به خوردن گوشت پخته پرداخت و با آتش ظروف گلی را پخت و با صنعت سفال سازی آشنا شد. سپس در مراحل بعدی بکمک آتش طرق استفاده از فلزاتی مانند سرب و مس را کشف کرد و در چندین قرن بعد، یعنی در دوره ای که بتاریخ نزدیک میشویم، آهن و فولاد وارد زندگی انسان گردید و بشر را برای رسیدن بمرحله عالی تمدن یاری کرد.

باستان شناسی با مطالعه این آثار بوضع فرهنگی و اجتماعی انسان در دوره‌های مختلف پی برد. مثلاً اگر در نقطه‌ای از جهان جمجمه انسانی بدست آمد و پهلوی آن یک نیزه دو کاسه وجود داشت، باستان شناسان چنین استنباط کردند که این انسان در دوره‌ای زندگی میکرده است که میتواند از کاسه و نیزه استفاده کند و هر دو آنها را که مورد استفاده او در این دنیا بوده است با مرده دفن نماید و نیز با مطالعه این آثار باستان شناسی باین اصل مهم پی برد که زندگی انسان در مناطق مختلف با توجه بمقتضیات محلی بصورت خاصی تکامل یافته است.

در دوره‌های گذشته در نتیجه دشواری ارتباط مراکز مختلف اجتماعات با هم، رشد تمدن بطیء بوده، و حال آنکه در دنیای فعلی با استفاده از راههای مختلف دریائی و زمینی و هوائی، تمدن در نقاط مختلف بسرعت گسترش یافته است. مطالعه در گذشته انسان بدو طریق امکان پذیر است. یکی علم تاریخ که در آن از

کتیبه ها و متون استفاده میشود و دیگری باستان شناسی که در آن زندگی بشر ماقبل تاریخ مورد بررسی قرار میگردد. میان تاریخ و باستان شناسی نمیتوان حد فاصلی قائل شد؛ ولی رو به مرتبه میتوان گفت باستان شناسی با آنجا ختم میگردد که تاریخ در آنجا شروع میشود.

باستان شناسی با مطالعه آثار و بقایای انسان ماقبل تاریخ نه تنها زندگی او را مجسم میکند، بلکه آنرا نیز بر اساس همین بقایا و آثار تقسیم بندی مینماید.

۵- سنجش و اندازه گیری در انسان شناسی طبیعی

آنچه تا کنون در این فصل گفته شد مربوط به انسان شناسی ماقبل تاریخ^(۱) بود، ولی مباحث دیگری هم در این علم بوجود آمد که مهمترین آنها انسان شناسی از لحاظ صورت شناسی^(۲) بود، یعنی مطالعه درباره انسان کنونی و اختلافاتی که از نظر خصوصیات جسمانی میان نژادهای مختلف دیده میشود. در این قسمت انسان شناسی اندازه گیری و مقایسه قسمت های مختلف به آنرا اساس کار خود قرار داد.

از اینجا بود که مبحث آنترپومتری^(۳) (انسان سنجی) بوجود آمد. از دوران باستان در مصر و یونان و روم مجسمه سازان و نقاشان، به اندازه گیری اجزاء بدن انسان بمنظور بدست آوردن مقیاس هائی که بوسیله آنها بتوان اندام انسان را بطور موزون و متناسب مجسم کرد پرداخته و از دوران نوزایش ببعده کسانی نظیر لئوناردو وینچی^(۴) و پس از وی ژان کوزن^(۵) در سال ۱۵۷۱ و ژرار آندریین^(۶) در سال ۱۶۸۰ کتبی در این باره انتشار داده بودند، ولی از قرن نوزدهم علمای انسان شناسی روشهای متعددی برای اندازه گیری اجزای بدن انسان و پیدا کردن رابطه میان هر یک پیشنهاد کردند، بطوریکه تعداد زیاد این روشها باعث شد که در سال ۱۹۱۲ در ژنو یک کنگره بین المللی بمنظور هم آهنگ کردن روشهای انسان سنجی بوجود آید.

1) Anthropologie préhistorique. 2) Anthropologie morphologique

3) Anthropometrie. 4) Leonard de Vinci 5) Jean Cousin.

6) Gerard Andrian.

در بن میان مشخصات سر بیش از اعضاء دیگر بدن انسان مورد توجه قرار گرفت و در نتیجه کوشش پول بر کادا نشمند فرانسوی، که در بخش اول در فصل مربوط به انسان‌شناسی از او یاد کردیم، مبحث سرسنجی^(۱) بوجود آمد. سرسنجی امکان مطالعات وسیعی را درباره سر انسان و مقایسه آن با سر حیوانات و مخصوصاً میمونها و تحولات و تغییرات سر را در سنین مختلف و در نژادهای گوناگون و همچنین در زن و مرد بدست داد.

۶- انسان‌شناسی و اکتشافات جدید زیست‌شناسی

از آنچه گذشت دیدیم که انسان‌شناسی طبیعی در گذشته بیشتر بر پایه علم تشریح و تشریح تبیعی استوار بود، یعنی بر پایه مطالعه و سنجش قسمت‌های خارجی بدن، از قبیل رنگ پوست و شکل موی سر و رنگ مردمک چشم و حالت بینی و لب و طول قد و اندازه استخوانهای مختلف بدن در نژادها و در سنین گوناگون؛ و در حقیقت انسان‌شناسی کلاسیک بیشتر در این زمینه‌ها به تتبع و جستجو پرداخته بود.

ولی در سالهای اخیر انسان‌شناسان متوجه رشته‌های دیگر و خصوصاً اکتشافات جدید زیست‌شناسی شدند. مثلاً فیزیولوژی تطبیقی نشان داد که رشد جسمانی در میان افراد نژادهای مختلف یکسان نیست؛ بدین بیان که سفیدپوستان اروپائی در سنین هفت تا پانزده سالگی بسرعت مراحل رشد را می‌پیمایند، در حالیکه افراد نژاد زرد از تولد تا هفت سالگی و سپس از دو اورد تا پانزده سالگی رشد میکنند، یا اینکه ظهور آثار بلوغ در نزد دختران نه چنانست که تنها تابع وضع اقلیمی و نوع زندگی باشد، بلکه از نژادی به نژاد دیگر تفاوت پیدا میکند؛ و یا وضع دستگاه عصبی و قوای باصره و سامعه و وضع تنفس و فشارخون در میان همه نژادها یکسان نیست؛ و مخصوصاً مطالعه درباره گروه‌های خونی و طرز سوخت و ساز بدن و فعالیت غدد اختلافات محسوسی مشاهده گردید.

مطالعات اخیر مؤسسه پزشکی مناطق گرمسیر در شهر داکار افریقا نشان

1) Craniometrie.

داد که افریقائیها در این مناطق از نظر واکنشها و خصوصیات حیاتی با سفیدپوستان اختلاف دارند، مثلاً مقاومت آنها در مقابل حرارت بیش از سفیدپوستان است که با فریقا مسافرت کرده‌اند، بعکس در مقابل بعضی از بیماریها که اروپائیان مقاومت بیشتری دارند افراد سیاه پوست حساس‌ترند، چنانکه بیماری سرخک برای افریقائیها از امراض وخیم و مهلك است. پرفسور پایه^(۱) رئیس هیئت پژوهندگی مؤسسه مذکور نشان داد که بیماریهائی که بوسیلهٔ ویروس منتقل میشود و سرطان در افریقا دارای کیفیت مخصوص بخود است که با کشورهای اروپایی فرق دارد. پژوهش‌های دیگری نشان داد که مثلاً بیماری سرخک در امریکا بیشتر یک بیماری کشنده‌ایست تا در اروپا، و یا اینکه بیماری سل در میان اعراب خطر بیشتری دارد تا در میان اروپائیان.

یکی از پزشکان امریکائی، که هفتاد هزار بیمار عصبی را که از اروپا به امریکا مسافرت کرده بودند مورد مطالعه قرار داد، باین نتیجه رسید که امراض عصبی و روانی رابطهٔ مستقیم با زادگاه اصلی بیمار دارد؛ یعنی فرد لهستانی دارای وضع دیگری سوای فرد انگلیسی است.

نظیر این مطالعات دربارهٔ اسکیموها و بومیان استرالیا نیز صورت گرفت و از همهٔ این پژوهشها این نتیجه بدست آمد که خصوصیات حیاتی اقوام گوناگون یکسان نیست و هر قوم و ملتی تابع احکام زیست‌شناسی و آسیب‌شناسی خاصی است که باید بمطالعهٔ خاص در آنها پرداخت و ازینجا مسلم گردید که علم پزشکی نمیتواند بدون این مطالعات نتیجهٔ مطلوب را بدست آورد.

علم جدیدی که امکان مطالعات تطبیقی را از نظر زیست‌شناسی عملی کرد آندو کرینولوژی^(۲) یعنی علم به فعالیت غدد داخلی بدن بود. این علم نشان داد که سلامت در یک حالت متعادل میان انسان و محیط خارجی است، بدین معنی که محرک‌های خارجی و داخلی است که انسان را، بصورت یک واحد حیاتی، سازگار با محیط میسازد، و هر سلول بصورت یک واحد حیاتی با سلولهای

1) Payet

2) Endocrinologie.

دیگر سازش دارد و همه باهم حالت تعادل تن افزار را حفظ میکنند و در نتیجه بقای موجود و بقای نسل از راه تولید مثل میسر میگردد، و تنظیم این تعادل بوسیله دستگاد غدد داخلی تحت فرمان ورهبری دستگاه مرکزی اعصاب انجام میشود.

واضح است که کارکرد این دستگاه تنظیم کننده در مناطق مختلف جغرافیائی یکسان نیست؛ زیرا رطوبت یا خشکی و پستی یا بلندی و سردی یا گرمی هوا و نوع تغذیه و طرز زندگی، که در ردیف محرکهای خارجی است، در درجه کارکرد مجموعه غدد داخلی تأثیر متفاوت دارد و باین جهت کارکرد غدد در نزد نژادها و اقوام مختلف بایکدیگر یکسان نیست.

۷- انسان شناسی و مبحث ژنتیک

علم دیگری که پیشرفت آن افق تازه‌ای در مقابل انسان شناسی طبیعی گشود مبحث ژنتیک^(۱) بود. هر چند پژوهشهای ژنتیک، که در مطالعه آن ابتدا از گیاهان و حیوانات آغاز شد، تطبیق آن در مورد انسان با اشکالات زیاد روبرو گردید، مانند شواری تعیین دقیق خصوصیات غالب^(۲) در انسان که قانون آنرا مندل در سال ۱۸۷۵ کشف کرده بود و بموجب آن در هر نژادی اعم از نبات و حیوان و انسان نسل به نسل منتقل میگردد. معیناً این تدقیقات در مواردی به نتیجه رسید. مثلاً در باره دو قلوها و یاد باره اقوامی که افراد آن در نتیجه ازدواج با افراد نژادهای مختلف بوجود آمده‌اند پژوهشهایی صورت گرفت و امراض ارثی شناخته گردید؛ یا مثلاً از ازدواج میان سیاه پوستان و سفید پوستان ثابت گردید که موهای فرقی سیاهان نسبت بموهای صاف اروپائیان دارای خصوصیت غالب است.

همچنین در باره گروههای خونی و تمایل بسرایت امراض معلوم گردید که وراثت عاملی مؤثر و موضوع قابل مطالعه در تمییز عامل وراثتی از عامل اکتسابی است.

1) Génétique.

2) Caractères dominants.

و نیز معلوم گردید که عوامل وراثی یا ذاتی در نتیجه انفصال و انزوا^(۱) جمعیت دور افتاده بوجود می‌آید و ممکن است این انفصال و انزوای ناشی از وضع جغرافیائی و یا عامل دینی و فرهنگی باشد که مثلاً افرادیک گروه فقط با افراد گروه خودی ازدواج کنند^(۲) و در نتیجه زمینه‌ها و صفات ارثی خاصی برای آن گروه بوجود آید که بر اثر عدم اختلاط افراد آن با افراد گروه‌های دیگر اصالت خود را حفظ کند. این زمینه‌ها فقط در رنگ پوست و شکل لب و پیشانی و حالت موی سردیده نمی‌شود، بلکه در کلیه صفات، اعم از ظاهری و فیزیولوژی و عصبی و روانی، ظاهر می‌شود.

در این باره مطالعات فراوانی چه بوسیله زیست‌شناسان و پزشکان و چه بوسیله جامعه‌شناسان و دانشمندان علم جمعیت صورت گرفت، و این مطالعات اختلافاتی که میان گروه‌های خونی و یا اختلافاتی که در میزان ترشحات غدد داخلی در نژادهای مختلف وجود دارد و همچنین وجود و یا فقدان بیماری‌های وراثی را نشان داد.

اخیراً یکی از دانشمندان ژنتیک بنام دالبرگ^(۳) با استفاده از موازین ریاضی طریقه‌های جدیدی برای تمییز عامل اکتسابی از عامل ارثی بدست آورده و مخصوصاً به علل ظهور امراضی که ناشی از ازدواج داخل گروه است پی برده است. باین ترتیب ملاحظه می‌شود که با علم جدید وراثت، که بر پایه علوم زیست‌شناسی و ریاضیات و حساب احتمالات و آمار استوار است، در پژوهش‌های انسان‌شناسی طبیعی افق تازه‌ای گشوده آمده.

۸- مسأله اصلاح نسل

همچنین در این مورد باید از ارتباط انسان‌شناسی طبیعی با دموگرافی و مخصوصاً دموگرافی کیفی بحث کرد. مثلاً عامل باروری طبق تحقیقاتی که بوسیله علمای علم جمعیت در اروپا و آمریکا بعمل آمده بجهت عمیق و متعددی

1) Ségrégation. 2) Endogamie. 3) Dahlberg. 4) Isolat.

در این کشورها بستگی دارد. با عامل کهولت جمعیت، که از اوائل قرن نوزدهم در اروپا شروع شد، یعنی با پائین آمدن میزان مولید و همچنین با میزان مرگ و میر بطول عمر متوسط افراد در ممالک صنعتی افزوده شد. از اینجاست که از جهت تن‌افزار جوامع اروپائی و امریکائی دارای ترکیبی سوای جوامع دیگر شده‌اند. مسئله کهولت سن در این کشورها باندازه‌ای اهمیت یافته که علمی تحت عنوان ژرونتولوژی^(۱) (پیر شناسی) بوجود آمده که در آن در سرنوشت پیران در جامعه از نظر پزشکی و فعالیت اقتصادی و بیمه‌های اجتماعی و زندگی فردی و خانوادگی و غیره مطالعه میشود.

پیشرفت علوم طبیعی و توجه بنوع بشر باعث شد که از اوایل قرن نوزدهم بمنظور بهبود نژاد انسانی علم جدیدی بنام اوژنیک (بهبود نژاد) بوجود آید. پایه گذار این علم دانشمند انگلیسی بنام فرنیسیس گالتون^(۲) (۱۸۲۲-۱۹۱۱) بود. وی عرض از این علم را مطالعه در تمام عواملی که در بهبود نژاد و همچنین در نشو و نماي انسان مؤثرند قرار میداد. با اجتناب از جنبه‌های افراطی که نژاد انگاران دچار آن شدند دانشمندان اروپائی مدت زمان نیست که به تفحص درباره این علم پرداخته‌اند، ولی در حقیقت باید گفت قلمرو اوژنیک میدان بسیار وسیعی است که بعلوم مختلف ارتباط پیدا میکند، از قبیل طب و بخصوص طب پیشگیری و بهداشت و نوع تغذیه و روش تعلیم و تربیت و طرز انتخاب شغل و بهداشت محیط کار و غیره و بطور کلی عواملی که تشکیل دهنده عامل ارثی و عامل محیطی است، مانند مبارزه علیه بیماری سل و سرطان یا امراض مقاربتی یا مرگ و میر اطفال. ولی باید دانست که اوژنیک مقام خاصی بعنوان يك علم مستقل بدست نیاورد، بلکه بیشتر بعنوان يك نوع طرز تفکر علمی خاص مورد نظر قرار گرفت. بدین دلیل در سالهای اخیر اوژنیک تبدیل به اوژنیسم^(۴) شد که گواه يك حالت روحی و توجهی است که افراد بمسئله

1) Gérontologie.

2) Eugénique.

3) Francis Galton.

4) Eugénisme.

بهبود نسل یعنی اقدام در بهتر کردن نوزادان نموده‌اند. در اروپا و آمریکا يك سلسله از اقدامات از قبیل جلوگیری از ازدواج مجانین و افراد غیر طبیعی و جلوگیری از ازدواج‌های داخل گروه که متضمن بیماریهای ارثی است و الزام در تحصیل گواهی سلامت مزاج هنگام ازدواج و عقیم کردن دیوانگان و معلولین عصبی و غیره بعمل آمد؛ و همچنین بمنظور تأمین صحت و سلامت عمومی و توسعه بهداشت آموزشگاهها و عادت به کنترل موالید و ترویج تربیت بدنی و آشنا کردن مردم به بهترین نوع تغذیه و حفظ و حمایت کودکان از راه تغذیه بهتر و اصلاح و بهبود شرایط کار و وضع سکونت و غیره و آنچه که با سلامت افراد بستگی دارد و در تولید و بهبود نسل مؤثر است برنامه‌های اساسی تنظیم گردید.

فصل دوم

انسان‌شناسی فرهنگی و اجتماعی

۱ - مطالعه در انسان با استفاده از وسائل زاید بر علوم طبیعی

تا اواخر قرن نوزدهم موضوع انسان‌شناسی عبارت از انسان از نظر علوم طبیعی بود و اعتقاد باصالت علوم طبیعی که از خصائص قرن نوزدهم بود سبب شد بچنین تتبعاتی راجع بانسان توجه بیشتری معطوف گردد. در اواخر این قرن ضمن مطالعه در انسان از نظر علوم طبیعی چون بررسی انواع فرهنگ و تمدن ضروری تشخیص داده شد لذا اتنوگرافی بصورت مکمل انسان‌شناسی فیزیکی در آمد؛ زیرا مطالعه در فرهنگ و تمدن ملل مختلف امر تازه‌ای نبود، بلکه در قدیم، چنانکه در بخش اول نیز گفتیم، کسانی چون هرودوت در این راه قدم برداشته و به توصیف آداب و رسوم اقوال بابل و لیدی و ایرانیان و مصریان و مقایسه آنها با زندگی مردم یونان پرداخته بودند. در تمدن اسلامی نیز نمونه‌های برجسته‌ای ازین قبیل پژوهندگان وجود داشتند. ابن بطوطه در سرزمینهای چین و هندوستان و آسیای مرکزی تا سودان و شمال افریقا بمطالعه دامنه‌داری در زندگی اقوام و ملل همت گماشته بود و مارکو پولو^(۱) سیاح ایتالیائی در قرن سیزدهم میلادی از طریق مدیترانه تا چین سفر کرده و سفرنامه او وسیله آشنائی اروپای دوران نوزایش با تمدنهای مشرق زمین شده بود. و امادانشمندان آلمان از اوائل قرن نوزدهم باین گونه مطالعات رونق تازه‌ای بخشیدند. آدلف باستیان^(۲) (۱۸۲۶-۱۹۰۵) را میتوان پایه‌گذار حوزه اتنولوژی آلمان خواند. او بدنبال

1) Marco Polo.

2) Adolf Bastian.

راه و روش رانتسل در علم جغرافیای انسانی میکوشید تا در مطالعات خود جغرافیا را با فلسفه تلفیق دهد و اساس علم احناس را پایه‌ریزی کند. باستان به بسیاری از مناطق گیتی سفر کرد و کتابی درباره تاریخ افسانه‌های ملل مختلف نوشت. در سال ۱۸۶۰ کتابی در سه مجلد تحت عنوان «بشر در تاریخ» برشته تحریر در آورد که مشتمل بر اصول عقاید وی درباره تمدن اقوام ابتدائی بود. بعقیدهٔ وی اقوام گوناگون، ولو اینکه بدون ارتباط با یکدیگر بسر برده باشند، از حیث تحول و تطور اجتماعی مشابهند. زیرا دو نوع از عقاید و افکار است که در تحول و تطور زندگی تأثیر بسیار داشته: یکی «افکار ابتدائی» از قبیل فکر استفاده از آتش و ساختن ادوات سنگی و وسائل دفاعی مانند تیر و کمان و تعبیه پناهگاه و ترتیب و تنظیم روابط جنسی و اعتقاد به ارواح که در کلیهٔ جوامع بشری مشترک و یکسان است. دیگر «افکار محلی یا ملی» که نتیجهٔ محیط جغرافیائی و اوضاع و احوال هر قومی است. اختلاف و تنوع فرهنگ‌ها و تمدن‌ها نیز ناشی از این قبیل افکار است و چون بنیاد زندگی بشر طرز تفکر ابتدائی اوست، که اصالت و وحدت آن مبنی بر افکار ابتدائی یعنی نوع اول است، بنابراین تمدن‌های مختلف کم و بیش در جهت واحد و بیک سمت معینی گرایش دارند و در نتیجه قوانین تطور شامل حال عموم جوامع بشری است. بدین طریق بود که نظریهٔ تطور در انسان‌شناسی وارد گردید.

۲- نظریهٔ تطور

مقصود از نظریهٔ تطور در انسان‌شناسی نه عبارتست از اینکه گفته شود بشر از لحاظ زیست‌شناسی و تن افزارشناسی در مراحل مختلف قرار گرفته است، بلکه عبارتست از قول باینکه آنچه همواره در حال تطور و تحول است همان فرهنگ و تمدن و طرز زندگی بشری است و بنابراین متعلق این نظریه در انسان‌شناسی عبارت از جامعه و فرهنگ است نه زیست‌شناسی. نظریهٔ تطور در آن زمان تحت تأثیر عواملی مانند نحوه و طرز تفکر فلسفی آن زمان و عقاید دینی دربارهٔ اصل و منشأ انسان و همچنین تحت تأثیر پیشرفتهای اقتصادی و اجتماعی در قرن نوزدهم قرار داشت.

اروپائیان در این دوره که پیوسته در حال ترقی و توسعه و پیشرفت صنعتی بودند متمایل بقبول نظریه‌تطور گردیده معتقد شدند همانطور که عناصر حیاتی در تطور است دنیای بشریت و تمدن و فرهنگ هم از نیروی خلاق تطور و تکامل و حرکت مستمر آن برخوردار است، لذا اگر عقب افتاده‌ترین قبائل که هنوز راه ورسم قدیم را حفظ کرده‌اند بحال خود گذاشته‌شوند به ترقی و تکامل نائل خواهند شد و سرانجام به وضع و موقع ملل مترقی خواهند رسید. در نظریه‌تطور بشر بعنوان اکمل موجودات و تمدن غرب بعنوان نقطه‌اعتلای تطور فرهنگی و اجتماعی قلمداد می‌شود.

همان‌گونه که لینه، نباتات را برحسب نظریه‌تطور طبقه‌بندی کرده بود معتقدین به نظریه‌شمول‌عام تطور نیز سعی کردند تا اجتماعات و فرهنگ‌ها را از لحاظ این نظریه طبقه‌بندی کنند و نتیجه این کوشش‌ها تقسیم‌بندی بشر به سه مرحله اصلی با درجات فرعی آن گردید.

واضح‌ترین طبقه‌بندی سه‌گانه برحسب نظریه‌تطور بوسیله اوئیزه‌نری مورگان امریکائی بدین شرح بیان گردید: مرحله اول توحش^(۱) بوده است که انسان توانسته است با اختراع سفال‌سازی از این مرحله خود را بمرحله بعد که مرحله بربریت^(۲) باشد برساند، و از این مرحله هم اختراع خط به بشریت امکان اینرا داده است که بمرحله تمدن ارتقاء یابد.

انسان در مرحله توحش از لحاظ فردی و اجتماعی در مراحل ابتدائی و بسیار نزدیک بطبیعت و از طریق شکار و جمع‌آوری غذاهای گیاهی و نباتی زندگی می‌کرده است.

در مرحله بربریت انسان بمدد هوش و قدرت ابتکار بدخل و تصرف در طبیعت پرداخته یعنی به فن کشاورزی پی‌برده، لیکن هنوز طرز استفاده از آهن و دیگر فلزات را نیاموخته بوده است.

1) Savagery.

2) Barbarism.

مرحلهٔ تمدن آخرین مرحلهٔ سیر تکاملی بشر است. انسان در این مرحله نوشتن و خواندن را آموخته و قدرت اینرا پیدا کرده است که دانستنی‌ها و معلومات خود را منظمأ جمع آوری کند، و از اینجاست که دارای علم رسمی گردیده است.

مورگان دربارهٔ تحول خانواده مفصلاً بحث کرده است. اصحاب مذهب تطوردردموردزناشوئی معتقدند که ابتدا ازدواج گروهی^(۱) صورت می‌گرفته و پس از آن مرحلهٔ چندهمسری^(۲) بوده و آخرین مرحلهٔ آن زناشوئی بک همسری^(۳) است.

همچنین مورگان وضع بومیان اصلی هاوایی را که زنان خویشاوند مادر را مادر و مردان خویشاوند پدر را پدر می‌خواندند مر بوط بزمانی میدانست که افراد نمی‌توانستند بدانند پدر و مادر واقعی آنها کیست. نظریات مورگان سبب شد که مطالعات بیشتری در زمینهٔ «خویشاوندی»^(۴) انجام شود.

روابط خویشاوندی و تأثیر آن در روابط اجتماعی میان افراد مجدداً در بحث‌های آینده مورد مطالعه قرار خواهد گرفت. عین همین روش تطوردردمورگان در مورد آنیمیسیم^(۵) یعنی اعتقاد به ذی‌روح بودن کلیهٔ موجودات و همچنین در مورد مذهب شرك^(۶) و مذهب توحید^(۷) بکار می‌برد.

او مدعی بود که جوامع ابتدائی استرالیائی اولین صورت تمدن برای کلیهٔ افراد بشر بوده است و جامعهٔ سرمایه‌داری غربی مرحلهٔ نهائی تکامل کلیهٔ جوامع انسانی است. از اینجاست که کارل مارکس و فریدریش انگلس از عقاید مورگان الهام گرفته و مذهب مادی تاریخی خود را بیان کردند، مذهبی که بموجب آن مراحل پنجگانهٔ کمون ابتدائی، و شبانی، و فئودالینه، و سرمایه‌داری و سوسیالیسم مراحل است که سیر ایجابی تحول کلیهٔ جوامع بشری را تشکیل می‌دهد و در حقیقت تحول جامعهٔ بشری در جهت مشخصی انجام گرفته و بموجب بایجاب علل و عوامل شناختنی بوده است.

1) Group Marriage. 2) Polygamy. 3) Monogamy.
4) Kinship. 5) Animism. 6) Polytheism. 7) Monotheism.

نظریه‌های مربوط به‌طور غالباً از لحاظ علمی خالی از نقص و اشکال نبود و بعضی از این نظریه‌ها نیز بسیار پیچیده و درهم بود. از طرف دیگر نیز اعتقاد غربیان باینکه آنها ثمره و حاصل تکامل اجتماعی هستند سست گردید. با این حال تا زمان حاضر نظریه‌ی تطور هنوز پابرجاست و تأثیراتی در انسان‌شناسی اجتماعی و فرهنگی دارد.

۳- نظریه‌ی تاریخی

نظریه‌ی تطور نتوانست در قرن بیستم رضایت خاطر دانشمندان را فراهم سازد، بویژه در کشور آمریکا که «مذهب اصالت تجربه»^(۱) و جنبه‌ی تاریخی پدیدارها مورد توجه قرار گرفت. شدیدترین حملات بر مذهب تطور بوسیله‌ی فرنس بواس^(۲)، که در آلمان در قسمت جغرافیا تعلیم یافته و در زندگی اسکیموها بمطالعاتی پرداخته و پژوهنده‌ای عمیق و محتاط بود صورت گرفت.

در نظریه‌ی رفتار و سلوک ساخته و پرداخته «تاریخ منفرد» اشخاص است و مربوط بزمینه‌ی مخصوصی نیست و کیفیت تطور قبیله‌ای مثلاً در استرالیا تابع اصول مبنی بر نظریه‌ی تطور نیست و وضع آنها را باید نتیجه‌ی وضع خاص تاریخ این قبیله دانست.

بنابر گفتار مشهور یکی از شاگردان بواس بنام رابرت. اچ. لوی^(۳) انسان‌شناسی اگر بخواهد موجودیت داشته باشد باید بصورت تاریخ در آید. در این کلام دید تاریخی انسان‌شناسی کاملاً آشکار است و چنانچه فرهنگ را زائیده‌ی وقایع تاریخی بدانیم ناچار باید بمطالعه‌ی درین گونه وقایع پردازیم.

یکی دیگر از طرق مطالعه در انسان‌شناسی باستان‌شناسی است، و بهمین جهت است که در آمریکا این علم جزء انسان‌شناسی بشمار رفته است، در حالیکه در اروپا چنین نیست. طریق دیگر مطالعه در انسان‌شناسی افسانه‌های مردم مختلف است. ولی باید بدانیم که استنتاجهایی که از مطالعه در افسانه‌های ملل بدست می‌آید همیشه

1) Empiricism.

2) Franz Boas.

3) Robert H. Lowi.

در معرض شك و تردید خواهد بود. زیرا اساس این افسانه‌ها روشن نیست. طریق سوم تدقیق درباره ریشه و اساس تاریخ هر يك از عوامل فرهنگی است، که بدین وسیله بر ریشه و گذشته آداب و رسوم هر فرهنگ آگاهی می‌یابیم و گسترش و انتشار این عوامل فرهنگی را روشن می‌نمائیم. از اینروست که تاکنون مطالعات بسیاری راجع به آداب و رسوم و جشنها و بازیها و قمارها و افسانه‌های محلی انجام یافته و کوشیده شده است که، بمنظور تکمیل دید تاریخی، اصل و مبدأ این آداب و رسوم باز یافته شود، و موفقیت‌های بسیار نیز از این مطالعات بدست آمده و تدقیقات جالبی درباره سرخ‌پوستانی که در آلاسکای مرکزی یا ایالت کالیفرنیا زندگی میکنند و همچنین درباره سیاه‌پوستان ایالات جنوبی امریکا و تاریخچه آنها صورت گرفته است.

معرفی و توضیح کامل روش تاریخی بوسیله ادوارد ساپیر^(۱) انجام یافت و کلارک و ایسلر^(۲) این روش را در مطالعات خود بکار برد. و ایسلر انواع پدیدارها و جلوه‌های مختلف فرهنگ را بخوبی نشان داده گفت تطویر از نوع ساده به نوع پیچیده‌تر وقوع می‌یابد و هسته مرکزی هر تطویر شامل خصوصیات بارز و غالب آن فرهنگ و تمدن می‌باشد.

نظر اصلی در توصیف و دید تاریخی اینست که بایستی تحولات بشر را بصورت تاریخی نگریست. رفتار و سلوک مردم معینی در زمان معین نتیجه یک رشته وقایع و رویدادهای قبلی است و تنها از طریق رویدادهای قبلی و نحوه تطویر تاریخی آنها می‌توان به فهم رفتار و سلوک این مردم موفق گردید.

۴- انسان‌شناسی فرهنگی در امریکا

لفظ فرهنگ یا حضارت (کالچر) در اصطلاح انسان‌شناسان امریکائی بر محیط اجتماعی انسان بطور کلی اطلاق می‌گردد، یعنی آنچه را که انسان چه از نظر مادی و چه از نظر معنوی بوجود آورده است. مثلاً قوم ایران تشکیل یک جامعه و

1) Edward Sapir.

2) Clark Wissler.

ملتی را میدهد، ولی فرهنگ ایرانی آن در مشی و رفتار و نحوه کار و کردار است که یک پژوهش‌شده خارجی در حالات ایرانیها مشاهده میکند.

تاکنون تعاریف متعددی برای فرهنگ اقامه شده است، ولی بطور کلی انسان‌شناسان امریکائی آراء هر سکویت^(۱) را باین شرح پذیرفته‌اند.

- ۱- فرهنگ يك امر اکتسابی است .
- ۲- فرهنگ عوامل طبیعی و روانشناسی و تاریخی زندگی انسان را در بر دارد.
- ۳- هر فرهنگی دارای مشخصاتیست که مربوط بترکیب و ساختمان جامعه است.
- ۴- فرهنگ دارای جنبه‌های متعدد است.
- ۵- فرهنگ در طول زمان تغییر مییابد .
- ۶- در دنیا فرهنگهای مختلف وجود دارد.
- ۷- هر فرهنگی دارای قواعد و اصولی است که مطالعه علمی در آنها عملی و میسر است.

۸- فرهنگ يك وسیله سازگاری فرد با محیط خارجی و در عین حال وسیله‌ای جهت ظهور مقدرات خلاق اوست . هیچ قومی را نمیتوان ابتدائی یا وحشی خواند، زیرا قدرت ابداع و ابتکار در کلیه اقوام موجود است. چنانکه وقتی سازمان خانواده را در جوامع استرالیائی مطالعه میکنیم میبینیم با چه نحوه اعجاب آمیزی زندگی انفعالی فردمزوج با قواعد و قوانین حقوقی است؛ یا مثلاً در جامعه مالایائی چگونه احساسات مذهبی مبنا و پایه نظامی است که در آن تمنیات و آرزوهای فردی با نظم اجتماعی هم آهنگی کامل دارد.

در امریکا از ابتدا انسان‌شناسی طبیعی توأم با انسان‌شناسی فرهنگی مورد نظر بود. انسان‌شناسان امریکائی از اواخر قرن نوزدهم فرهنگ و تمدن را بعنوان يك کل قابل مطالعه مورد تجزیه و تحلیل قرار دادند. اینان برای هر تمدن و فرهنگی، با توجه بشرایط جغرافیائی و اقتصادی و سیاسی، هدف و مقصود معینی قائل شده

1) Herskovits: Man and his works. Now york. 1948.

بطرح این پرسش پرداختند که چرا این فرهنگ و تمدن بوجود آمده و پاسخ گوی چه نیازهائی است. از يك طرف مطالعه کلی فرهنگ و تمدن و از طرف دیگر مطالعه اجزا و عناصر تشکیل دهنده آن مورد نظر قرار گرفت و با چنین دیدی در حقیقت فرهنگ و تمدن در حکم روابط متقابل میان انسان و محیط خارجی و بطور کلی میان انسان و جهان هستی ملحوظ گردید. با پیدایش چنین تصویری از فرهنگ و تمدن مسئله دیگری بدنبال آن مطرح گردید و آن این بود که آیا انسان قادر است هشیارانه و از روی اراده و پیش‌بینی تحول فرهنگ و تمدن خود را هدایت و رهبری کند.

حاصل آنکه انسان‌شناسی فرهنگی در سالهای اخیر که مخصوصاً در آمریکا پیشرفت زیادی پیدا کرده است. انسان‌شناسی فرهنگی غرض خود را مطالعه در تمدن و فرهنگ در جوامع مختلف قرار داد و با مطالعه در يك رشته از خصائص فردی (شخصیت)، که نتیجه هر تمدن و فرهنگ خاصی است، توسعه یافت و بهمین جهت مطالعه در فرهنگ و تمدن و رابطه آن با خصوصیات فردی در حقیقت محور اصلی انسان‌شناسی فرهنگی قرار گرفت.

شاید علت اینکه انسان‌شناسی فرهنگی در آمریکا پیشرفت و ترقی کرد این بود که اختلافی که در اروپا و مخصوصاً در فرانسه میان علوم اجتماعی و علوم روانی موجود بود اصولاً در آمریکا وجود نداشت و همکاری این دو دسته علوم ممکن بود. بهمین جهت فرهنگ و تمدن از لحاظ روانشناسی یعنی مطالعه در وقایع مربوط بانسان نه بعنوان يك امر اجتماعی بلکه بعنوان حوادثی که برای انسان رخ داده و احوالی که عارض بر نفس او گردیده و مقوم شخصیت او بوده است مورد نظر قرار گرفت.

در نظر دانشمندان امریکایی فرهنگ شیوه خاص زندگی قومی است، در صورتیکه جامعه يك مجموعه سازمان یافته و متشکل از افراد است که شیوه خاصی از زندگی را دنبال میکند، عبارت دیگر جامعه مرکب از افراد است، در صورتیکه فرهنگ طرز رفتار و زندگی آنهاست. وقتی ما میگوئیم انسان

حیوانی است اجتماعی که در اجتماعات سازمان یافته و منسک‌زندی می‌کند در حقیقت ما بآن جنبه از حیات آدمی توجه کرده‌ایم که مشترک میان انسان و بسیاری از موجودات زنده دیگر است. ما میدانیم که عده زیادی از حیوانات هستند که اجتماعی زندگی می‌کنند، ولی انسان تنها موجودیست که متوجه فرهنگ یعنی طرقت کلی و متنوع برای سازگاری بهتر با زندگی است. از اینجاست که انسان‌شناس امریکائی موسوم به رالف لینتون^(۱) در کتاب «زمینه فرهنگی و شخصیت» می‌گوید: فرهنگ مجموعه کلی از رفتار اکتسابی و آموخته شده انسان و نتایج آنست که اجزای آن قابل قبول و انتقال بوسیله اعضاء جامعه می‌باشد. پس فرهنگ یعنی آنچه انسان را از حیوان متمایز ساخته و باوقدرت دخل و تصرف در طبیعت را داده است.

برای پی بردن به فرق میان امور اجتماعی و امور فرهنگی بطور مثال می‌گوئیم يك قانون مالیاتی امری است اجتماعی، زیرا مربوط به نظام اجتماعی و اقتصادی جامعه است، ولی طرز رفتار مأمور اخذ مالیات در مقابل مؤدی و تدابیری که مؤدی برای فرار از پرداخت مالیات بکار میبرد و میزان علاقه‌ای که بپرداخت مالیات دارد امریست فرهنگی. وجود معابد مذهبی امر اجتماعی است؛ ولی طرز اقامه فرائض دینی و نحوه تعبیری که اشخاص مؤمن از هر وظیفه و عمل مذهبی میکنند از امور فرهنگی است. بنا بر این میتوان گفت: فرهنگ آن چیزی است که عامل انسانی در امر اجتماعی مجسم می‌سازد. ازینرو عده‌ای انسان‌شناسی فرهنگی را در امریکا جامعه‌شناسی روانی نامیده‌اند.

روث بندیکت^(۲)، بانوی دانشمندی که سالها برهبری بواس دردانشگاه کلمبیا به پژوهش و تدقیق در باره قبائل سرخ‌پوست امریکا و همچنین در باره قبائل ابتدائی اقیانوس آرام پرداخته بود، در مطالعه تطبیقی جوامع ابتدائی باین نتیجه رسید که افراد در هر جامعه‌ای تحت تأثیر عوامل دینی و اجتماعی و آداب و رسوم

1) Ralph Linton.

2) Ruth Benedict.

مربوط بآن جامعه دارای شخصیت خاصی میگردند که آنرا از نظر روانی و طرز رفتار منطقی بعنوان سرمشق (پاترن) تلقی باید کرد.

۵- طبیعت و فرهنگ و شخصیت

بنای کار انسان‌شناسی فرهنگی در آمریکا بر سه مفهوم اصلی قرار دارد. یکی مفهوم «طبیعت» که عبارت از طبیعت خارجی و طبیعت انسانی است. دوم مفهوم «فرهنگ» که عبارت از ترکیب و تألیف انسان با محیط و نتیجه روابط متقابل این دو است. سوم مفهوم «شخصیت» که مخلوق دو مفهوم قبلی است.

در پژوهشی که کاردینر^(۱) ولینتن باتفاق هم بعمل آوردند کاردینر نتیجه آنرا در کتاب «مطالعه درباره انسان»^(۲) آورده میگوید «انسان هم آفریننده و هم آفریده همه مؤسسات و سازمانهای اجتماعی است». باین ترتیب ملاحظه میشود که شخصیت هر فرد محور کلیه مؤسسات و سازمانهای اجتماعی است و آنچه کاردینر آنرا «شخصیت اساسی»^(۳) مینامد عبارت از وجه مشترکی است که میان افراد یک گروه موجود است، یعنی آنچه که نتیجه تأثیرات محیط فرهنگی و تمدنی خاصی است. بعبارت دیگر آنچه یک فرانسوی را یک فرانسوی و یک امریکائی را یک امریکائی و یک ایرانی را یک ایرانی قرار میدهد شخصیت اساسی است.

مساعی این دسته از علماء، که در نتیجه همکاری جامعه‌شناسان و انسان‌شناسان و روان‌شناسان صورت گرفت، راه تازه‌ای را در قلمرو انسان‌شناسی گشود؛ و آن عبارت بود از انتقال تدقیقات انسان‌شناسی از جوامع ابتدائی بجوامع غربی. کاردینر توانست زمینه‌ای را بوجود آورد تا بوسیله آن علوم اجتماعی گوناگون - از جامعه‌شناسی و انسان‌شناسی گرفته تا روان‌شناسی اجتماعی و روان‌شناسی و حتی پسیکانالیز - را بمنظور وصول بیک هدف، یعنی شناسائی انسان، بتوان تجهیز ساخت و با همکاری علمای اجتماعی قدمی مؤثر در پیشرفت علوم انسانی برداشت.

1) Kardiner.

2) Study of Man.

3) Basic Personality.

دنیای خارج، یعنی محیط طبیعی و اجتماعی فرد است که وضع او را از نظر سازگاری با محیط معین میکند، بدین معنی که فرد در مقابل محیط خارجی، که ثابت و تغییرناپذیر است، مجبور با اتخاذ وضع خاصی بمنظور هم‌آهنگی با آنست. مثلاً کمبود مواد غذایی و یا ممنوعیت‌های جنسی و بطور کلی انواع قیود که باو تحمیل میشود آفریننده طرز رفتار و روحیه خاصی در فرد است، و همین امور است که شخصیت اساسی فرد را بوجود می‌آورد، و چون محیط طبیعی و اجتماعی یعنی قیود و مقررات از تمدنی بتمدنی دیگر فرق میکند بنا بر این شخصیت اساسی فرد هم در تمدنهای مختلف یکسان نیست و باختلاف محیط طبیعی و اجتماعی تفاوت و تنوع پیدا میکند.

باید گفت در این زمینه کسی که قبلاً به پژوهشهای بدیعی دست زده بود روت بندیکت (۱۸۸۷-۱۹۴۹) بود. این خانم، که حوزه انسان‌شناسی روانی را تأسیس کرد، در کتابی، که تحت عنوان «سرمشکهای فرهنگ»^(۱) منتشر کرد، پس از تجزیه و تحلیل از خصوصیات روحی افراد و روابط آن با فرهنگ و تمدن باین نتیجه رسید که نتیجه نهائی و ماحصل هر فرهنگ و تمدن سرمشق رفتاری است که رهنمون ایده‌آل‌ها و تمایلهای افراد در هر جامعه است. بعبارت دیگر هر تمدن و هر فرهنگی بانسان یک نوع رفتاری را تحمیل میکند؛ و چون افراد در زمینه‌های گوناگون دارای استعدادهایی هستند انتخاب و هدایت و رشد و نمو این استعدادها و تبدیل آنها از قوه بفعل و وظیفه فرهنگ و تمدنست مثلاً وقتی ما فرهنگ و تمدن اروپای دوران قرون وسطی را با فرهنگ و تمدن دوران معاصر مقایسه میکنیم می‌بینیم در قرون وسطی سرمشق رفتار روشی صمیمانه و متمایل بحالت عرفانی و دینی بوده است، در حالیکه سرمشق دوران معاصر روش مادی و استدلالی است.

خانم دیگری بنام مارگارت مید^(۲) به پژوهشهای حوزه روت بندیکت رونق

1) Patterns of culture.

2) Margaret Mead.

بسیار بخشید. وی، که پدرش «جرج مید» از روانشناسان بنام بود، بمنظور رد یا اثبات نظریه‌هایی که تا آن زمان دربارهٔ اکتسابی و یا فطری بودن سجایای انسانی مورد قبول بود، از روش انسان‌شناسی استفاده کرد.

مهمترین اثری که خانم مارگارت مید در سال ۱۹۲۹ منتشر کرد کتابی بود تحت عنوان «رسیدن بدورهٔ بلوغ در ساموآ»^(۱)، که قبیله‌ایست در یکی از جزایر اقیانوس آرام. مؤلف درین کتاب وضع اجتماعی این قبیله را از نظر مسائل مربوط بزندگی جنسی با آنچه که مربوط بدوران بلوغ در امریکا است مقایسه کرده بینان جهات اختلاف و اشتراك آنها می‌پردازد.

آیا در مورد بلوغ وضع خاصی در هر تمدن و اجتماعی وجود دارد یا نه؟ نحوهٔ رشد و بلوغ دختران ساموآ چگونه است و در این باره چه مسائلی را مکتوم نگاه میدارند؟ آزادی معاشرت با پسران و ممنوعیت‌ها تا چه حد و است؟ خانم مید از مطالعهٔ در این مباحث نتیجه می‌گیرد که اختلاف اساسی در این جهات میان دختران ساموآئی و آمریکائی وجود ندارد و اختلاف شاید تنها در طرز تلقی و نحوهٔ توجیه این مسائل در دو جامعهٔ امریکائی و ساموآئی است.

مثلا در ساموآ معمولاً والدین بدوران بلوغ توجه کافی نمی‌کنند و روحیه و افکار دختران با افکار فلسفی و بلند پروازیهای شدید اختلاط پیدا نکرده است، بطوریکه میتوان گفت دوران بلوغ برای آنها خود یک نوع ادامهٔ دوران کودکی است.

نگرانی از آینده، بخصوص انتخاب همسر دلخواه، آرامش روحی دختران ساموآ را مختل نمیسازد بنحوی که زندگی کاملاً طبیعی را در دوران بلوغ طی میکنند. هدف دختران اینست که ابتدا با مردان مختلفی قبل از ازدواج آشنا شوند و سپس با مردی درده مجاور ازدواج کنند. اکثر طایفهٔ ساموآ موافق با ازدواج از نوع برون همسری هستند، برعکس طوایف دیگر

1) Coming of Age in Samoa.

که طرفدار درون همسری یا ازدواج با نزدیکانند .

بعقیده مارگارت مید افکار دختران ساموایی راجع بامور مختلف و مخصوصاً مسائل مربوط ببلوغ و ازدواج کمتر دچار ناراحتی و اضطراب میگردد و علت این امر اینست که در محیط خانواده وسیع‌تری بنام قبیله زندگی میکنند و ازینجاست که احساسات آنها در میان افراد قبیله پراکنده شده است و میتوانند بسهولة و سادگی مکنونات ضمیر خود را با یکدیگر در میان بگذارند، و این امر کاملاً طبیعی است و با آزادی صورت میپذیرد و اصولاً تصور آنکه تمایلات جنسی از جمله اسرار باشد بخاطر آنها خطور نمیکند. بهمین جهت آن اهمیت و قدرتی که پدر و مادر و دیگر بستگان در جوامع دیگر دارند در رسوم اشتراکی قبیله وجود ندارد. یعنی که احساسات تحت تأثیر عوامل اجتماعی است. بنابراین چون دختران ساموآ در مقابل راه‌حلهای مختلف قرار نمیگیرند به تشمت افکار دچار نشده طریقی را انتخاب میکنند که آداب و رسوم تاریخی و اجتماعی معین کرده است. در صورتی که دختران امریکائی در محیطی که نشو و نما میکنند پیوسته مواجه با اصول و روشهای گوناگون هستند و با افراد مخالفی از لحاظ روحیه و طرز فکر و سلیقه و ذوق و مشرب و شیوه رفتار در تماس هستند و این امر از خصائص اجتماعات پیشرفته غربی است، در صورتیکه تجانس و تشابه مشرب و طرز فکر از خصایص اجتماعات قدیمی است. اینست که در اجتماعات قدیمی برای غالب مسائل راه‌حل حاضر و پیش‌بینی شد‌دای وجود دارد و در حقیقت ریش سفید قوم را میتوان بایگانی اجتماعی دانست که مسائل مختلف را بطور عملی و از روی تجربه حل و فصل میکند. همانگونه که یاد شد از خصوصیات اجتماعات جدید اینست که در قبال مسائل طرح شده راه‌حلهای صاف و ساده‌ای وجود ندارد و دختران امریکائی نیز همانند دیگر افراد اجتماع خود مسئول خویش میباشند. شدت و تنوع مسائل در این جوامع

در تکوین شخصیت افراد تأثیر بسیار دارد و فردیت را بیش از پیش تقویت میکند و هر فرد شخصاً و بتنهائی مسئول اعمال خویش است. لذا منظور اصلی میداز تألیف این کتاب آنست که مسائلی که در امریکا کاملاً روشن میباشد بتوجه آنها بپردازد. او میکوشد تا وسیله‌ای بدست دهد که به فطری بودن و اکتسابی بودن صفات اخلاقی و معنوی پی‌بتوان برد. این مطالعات نشان میدهد که بیش از همه عامل اجتماعی در تکوین شخصیت مؤثر و بدین جهت از نظر انسان‌شناسی دارای ارزش زیاد است.

باز کر چند نمونه از آثار دانشمندان امریکائی میتوان بخوبی ملاحظه کرد که آنان زمینه‌های جدیدی را بقلمرو انسان‌شناسی افزودند؛ یعنی از روش این علم که در گذشته عبارت از مطالعه در اقوام، باصطلاح، ابتدائی بود در مطالعه تطبیقی تمدنهای گوناگون نیز بکار بردند و از این روش جهت آزمایش فرضیه‌های نظری که در علوم انسانی وجود داشت بنحو مؤثری بهره گرفتند و در این راه باطی مراحل مختلف از نظر تا عمل بیش از جامعه شناسی موفق به تدقیقات بدیعی گشتند و بردانش اجتماعی بشر حصه تازه‌ای افزودند.

۶- انسان‌شناسی و مردم‌شناسی در فرانسه

در فرانسه از دیرباز مطالعه در تمدن و فرهنگ دیگر ملتها مورد نظر متفکرین و فلاسفه بوده؛ ولی از اواسط قرن نوزدهم با ظهور مذهب تحصیلی آگوست کنت و جامعه‌شناسی او و بسط و نفوذی که این علم نوزاد در این کشور بدست آورد در زمان دور کیم بحد اعلای خود رسید انسان‌شناسی (آنترو-پولوژی) و مردم‌شناسی (اتنولوژی) تحت الشعاع جامعه شناسی قرار گرفت. انسان‌شناسی که در امریکا رواج و اهمیت فراوانی پیدا کرده بود در اروپا تنها بعنوان وسیله و ابزار کار جامعه‌شناسی بکار میرفت؛ چنانکه دور کیم قسمت عمده افکار خود را در زمینه اصول جامعه‌شناسی، از قبیل صورتهای ابتدائی زندگی دینی و یا تقسیم کار اجتماعی، ولوی برول درباره طرز تفکر انسان ابتدائی با استفاده از قضایای مربوط به مردم‌نگاری (اتنوگرافی) تدوین کردند.

فقط از حدود سال ۱۹۳۰ بود که مارسل موس باتدوین روش پژوهش مردم‌نگاری که تا آن زمان جنبه توصیفی داشت مبادی علمی مردم‌شناسی را بنانهاد و باتریت و پرورش پژوهندگان و تشویق و ترغیب آنان بمسافرت بمناطق کره زمین و مخصوصاً با اقامت ممتد در يك منطقه توانست حوزه انسان‌شناسی فرانسوی را از لحاظ مطالعات متنوع غنی سازد.

اتباع حوزه فرانسوی را میتوان بر حسب مناطقی که مورد مطالعه قرار داده‌اند بگروه‌های مختلفی منقسم کرد.

یکی گروه افریقاشناسان^(۱) که درباره سیاه‌پوستان افریقا مطالعه کرده‌اند و از نمایندگان مشهور آن یکی مارسل گریول^(۲) است که مدت بیست و پنج سال منحصرأ و مداوماً بتحقیق درباره قبیله‌ای موسوم به دگن^(۳) در سودان غربی اهتمام ورزید.

گریول تا آنجا که میسر بود اطلاعات مربوط بتاریخ و اساطیر و افسانه‌ها که در زندگی این قبیله و گذشته‌اش وجود داشت جمع‌آوری کرد تا بوسیله آنها بتواند کلیه حرکات و سکنات افراد را تبیین و توجیه کند. روش و طریقه‌ای که در تبعات خود بکار میبرد بر اساس نظریه‌ای که آنرا «نظریه مردم بومی یا اهل محل»^(۴) و مطالعه «از درون» مینامند، یعنی مراجعه دائم به نحوه تفکر و مبنای نظر و دید عمومی افراد محل، قرار داشت. گریول گفت فقط بابکار بردن این روش میتواند بدرك و فهم زندگی اجتماعی و آداب و رسوم و فرادشهای يك جامعه نائل گردید. مثلاً وی هنگامی که قواعد مربوط بخویشاوندی و ازدواج میان افراد يك طایفه باطایفه دیگر را^(۵) مطالعه میکرد با اهمیت و تأثیری که خویشاوندی در حفظ تعادل جامعه و تأمین روابط اجتماعی دارد پی برد.

بطور کلی گریول معتقد گردید باینکه فهم واقعی يك تمدن و فرهنگ و خصوصیات جامعه برای انسان‌شناس در صورتی میسر است که وی بتواند بدرون

1) Africanistes. 2) Marcel Griaule. 3) Dogon.

4) Théorie de l'indigène. 5) Exogamie.

زندگی معنوی افراد و بنحوه تفکر آنها در رابطه‌ایکه با تظاهرات خارجی دارد
پی‌برد.

دیگر از افریقا شناسان فرانسوی دانشمند معاصر ژرژ بالاندیه^(۱) است که
در زندگی دینی و رابطه آن با ظهور نهضت‌های ملی ضد استعماری در افریقا
مطالعه کرده است. بالاندیه بخوبی نشان داده است که تبعیضات نژادی ابتدا
سبب رجعت بمنابع دینی قدیم مردم افریقا شده و سپس دیانت مسیحی که از
طرف دعای مسیحی تبلیغ میشده آمیخته با روحیه ملی گردیده است. پایه‌گذاران
کلیسای مسیحی در افریقای سیاه بتدریج به پیشوایان سیاسی و ملی مبدل گشته و
کشته شدن آنها بدست عوامل استعماری موجب تحصیل مقام قدوسیت در نظر
افراد بومی شده است.

باستنباط بومیان افریقائی تعالیم انجیل نوید میدهد که بهشت خیالی
آنها متضمن رهائی از خفت تبعیض نژادی و یوغ استعمار است.
مطالعه بالاندیه روشن کرد که کیفیت و جهت‌ی که مسیحیت افریقائی بخود
گرفته جنبه خاصی داشته و مظهر حوائج و تمایلات جامعه مغلوب و مقهور بوده
و در همان حال در مبارزه با بعضی از رسوم رایج از قبیل تعدد زوجات و الکلیسم
و غیره موجد اصول اخلاقی جدیدی گردیده و نیروهای ملی را تجهیز نموده
و در حقیقت وسیله تلقین اعتماد بنفس و آفریننده یک نوع آمال ملی در مرحله
انتقالی جامعه بوده است.

گروه دیگری در صدد مطالعه تمدنهای گذشته که آثار مدونی از آنها
باقی نیست برآمده و نظیر ژاک سوستل^(۲) تمدنهای امریکای مرکزی و جنوبی را
قبل از کشف کریستف کلمب از روی آثار و ابنیه مورد بررسی قرار دادند و تتبعات
باستانشناسی را از نظر تحول فرهنگی و تمدنی جوامع تکمیل کردند.

طرز زندگی و عقاید سرخ‌پوستان امریکای جنوبی توجه عده‌ای از دانشمندان
فرانسوی را جلب کرد. چنانکه عالم بزرگ فرانسه لوی استروس^(۳)، که در این

1) Georges Balandier. 2) Jacques Soustelle. 3) Levi-Strauss.

کشور از نظر انسان‌شناسی اکنون مقام اول را داراست، سالها در میان سرخ‌پوستان برزیل بسربرد و بمطالعه احوال آنها پرداخت. لوی استروس از این مطالعه در زندگی با سرخ‌پوستان نظریات و اصول جدیدی را وضع کرد و از این جهت به پیشرفت اصول علمی انسان‌شناسی اجتماعی کمک مؤثری نمود. او میگوید: هر رابطه خانوادگی معرف یک سلسله از حقوق و تکالیف است و عبارت دیگر در مورد انتخاب همسر در هر جامعه قواعدی وجود دارد که بر حسب این قواعد افراد بنسبت دوری یا نزدیکی با یکدیگر بازدواج باهم تشویق و یا منع شده‌اند که از همه این قواعد مهمتر منع ازدواج با اقرباست. لوی استروس معتقد است که بنای روابط اجتماعی بر اساس مبادله نهاده شده است که ازدواج یکی از مظاهر آنست. وصلت با خویشاوندان تخطی از قاعده کلی است که جامعه وضع کرده و عبارت دیگر خارج از قانون مبادله یعنی قدیمترین رسومی است که بشر از آغاز تشکیل اجتماع بنانهاده است. فلسفه این قانون را لوی استروس چنین تعبیر میکند که حیات بشر همیشه تابع دو گزینه اصلی بوده است. یکی گزینه جنسی و دیگر گزینه صیانت نفس از راه تغذیه. در مورد گزینه جنسی انسان از ابتداء متوجه بوده است که اگر نظم و قاعده‌ای جهت ارضای این گزینه موجود نباشد زندگی اجتماعی مختل خواهد شد و باین جهت اصل مبادله یعنی ممنوعیت وصلت با نزدیکان در عوض حق وصات با نزدیکان دیگران را برقرار ساخته و علت برقراری این رسم ارتباطی با حفظ یا اصلاح نژاد یا بی‌میلی طبیعی نداشته است.

لوی استروس بتفصیل در آداب و رسوم مختلف ازدواج در تمدنهای گوناگون بمطالعه پرداخته است، و باید اذعان داشت که تبعات وی در امر خویشاوندی از بدیع‌ترین مطالعاتی است که تاکنون علمای انسان‌شناسی در این باره بعمل آورده‌اند.

وی، که پایه‌گذار حوزه انسان‌شناسی ساختمانی^(۱) است، با استفاده

1) Anthropologie structurale.

از تدقیقات زبان‌شناسی و نظریهٔ مجموعه‌های بزرگ در ریاضیات، مفهوم ساختمان یا بنیان اجتماعی^(۱) را اساس روش خود قرارداد. هدف اصلی این حوزه کشف خصوصیات کلی و عمومی حیات اجتماعی یعنی عواملی است که در حکم لوازم ماهوی و اوصاف ذاتی هر نوع زندگی اجتماعی در گذشته و حال اعم از جوامع ابتدائی و یا امروزیست.

او میگوید از آنجا که انسان‌شناس معمولاً در جامعه‌ای سواى جامعهٔ اصلی خود بمطالعه میپردازد افعالی که از اشخاص بصرافت طبع سر میزند بیشتر جلب توجه او را میکند، و ازینرو بهتر میتواند انگیزدهای رفتار فردی و جمعی را تجزیه و تحلیل کند، و چون انسان‌شناس با چنین روشی آشنائی دارد میتواند جامعهٔ اصلی خود را هم با این روش مطالعه کند و در نتیجه از ورای مقولات عادی متداول در جامعهٔ اصلی بواقعیاتی از نوع بالاتر نائل آید و از اینراه باوصاف ذاتی واحوال اساسی جوامع بشری اعم از قدیم و جدید پی ببرد. ازین جهت لوی استروس معتقد بمزیت روش انسان‌شناسی نسبت بروش جامعه‌شناسی است. زیرا جامعه‌شناس معمولاً تحت تأثیر نوع تفکر و مقولات رایج در جامعه و تمدن و فرهنگی است که بدان تعلق دارد و برای شناسائی خصوصیات افعال افراد جوامع دیگر آمادگی انسان‌شناس را ندارد. و نیز ازینجاست که وی متعلق بحث انسان‌شناسی را مجموعهٔ تمدنها و جوامع گوناگون قرارداد معتقد است که با يك مطالعهٔ تطبیقی است که ما میتوانیم قوانین و سنن و اصول حاکم بر ذهن و فکر بشر را بشناسیم. وی میگوید «انسان‌شناس میکوشد تا انسان را بنحو همه‌جانبه بشناسد و مورد بحث انسان‌شناسی بسرتاسر کرهٔ ارض و تمامی تاریخ بشر ارتباط دارد و غرض از آن دسترسی بريك معرفت قابل انطباق با هر گونه تحول و تغییر انسانی است، خواه در يك شهر بزرگ اروپائی و خواه در يك طایفهٔ كوچك ملانزی واقع در جزایر اقیانوس کبیر.»

لوی استروس صرف نظر از مقام مهمی که در حوزهٔ انسان‌شناسی معاصر فرانسه و اساساً در علوم اجتماعی و مباحث نظری این علوم بدست آورد روش

1) Structure sociale.

وی در تجزیه و تحلیل تمدن‌ها و خصوصیات اجتماعی زندگی انسان و اوصاف ذاتی او مورد توجه عموم دانشمندان علوم انسانی و افکار وی مبدأء يك جریان نو آیین فلسفی بنام «ساختمان‌انگاری»^(۱) قرار گرفته است که به موجب آن غرض اصلی و اساسی علوم انسانی برخلاف آنچه طرفداران کارکرد انگاری (فونکسیونالیسم) میگویند نه عبارت از صرف بحث و بیان «کار کردها»، یعنی لوازم متغیر وجودی انسان، بلکه عبارت از کشف و بیان بنیه و ساختمان یعنی لوازم و نسب ثابت و لایتغیر ذات انسانست.

شخصیت برجسته دیگر حوزه انسان‌شناسی فرانسه ژاک برون^(۲) استاد کلژ دو فرانس است. وی پس از آشنائی با روش‌هایی که مارسل موس اساس آنرا گذاشته بود با فریقای شمالی مسافرت کرد و پس از فراگرفتن زبان عربی و آشنائی بمبانی تمدن اسلامی سالیان متمادی در میان قبایل جنوب مراکش اقامت گزید و کتاب «ساختمان‌های اجتماعی اطلس علیا»^(۳) را انتشار داد. برون با استفاده از اصول مردم‌شناسی و جامعه‌شناسی و تاریخ و اقتصاد و زبان‌شناسی کوشیده است تا به کیفیت زندگی اجتماعی قبایل و طوایف مختلف و بهم بستگی امور مادی - یعنی شرائط اقلیمی و نوع تولید و وضع معیشت و غیره - با امور معنوی - یعنی امور دینی و ادبی و هنری - و بطور کلی بمناسبات عوامل مختلف زندگی اجتماعی بایکدیگر پی‌ببرد. وی نخستین شرق‌شناسی است که با بکار بردن روش خود توانسته است در زمینه خصوصیات زندگی اجتماعی و سیاسی ملل مسلمان افریقا بتبین و تفسیر تازه‌ای پردازد و با پیش‌بینی‌های باارزشی که در این زمینه نموده برای مطالعات شرق‌شناسی راه جدیدی نشان دهد. بدین جهت است که آراء او در فرانسه مورد توجه بسیار قرار گرفت و نفوذ وی تا مجامع علمی کشورهای مسلمان کشیده شد.

۶- انسان‌شناسی اجتماعی در انگلستان

و اما انسان‌شناسی در انگلستان راه دیگری در پیش گرفت و علمای این کشور با تأثر از طرز فکر عملی انگلیس مناقشات نظری درباره کیفیت تطور و تحول تمدن

1) Structuralisme.

2) Jacques Berque.

3) Structures sociales du Haut Atlas.

را کنار گذاشته بمطالعه در عناصر و عوامل مختلف تمدنهای بشری پرداختند. از اولین دانشمندان در انگلستان، که مطالعه در تمدن و فرهنگ را بمعنی وسیع لفظ مورد توجه قرار داد، سر ادوارد تایلور^(۱) (۱۸۳۲-۱۹۱۷) بود. وی فرهنگ را بعنوان «مجموعه‌ای از کلیه دانستنی‌ها و معتقدات و اخلاقیات و آداب و رسوم و استعدادها و مهارت‌هایی که انسان از طریق عضویت در جامعه کسب کرده و بنا بر این بعنوان امری که آموختنی و دارای جلوه‌های مختلفی است» تلقی میکرد. بپیروی از تایلور حوزه انگلیسی تمدن‌شناسی رونق بسیار گرفت و منشأ خدمات باارزشی واقع گردید. تایلور در کتاب مهمی که بنام «فرهنگ ابتدائی»^(۲) در سال ۱۸۷۱ انتشار داد غرض از مطالعات خود را یافتن ارتباط میان تمدن قدیم و تمدن جدید قرار داد.

انتشار کتاب فرهنگ ابتدائی مبدائی در تاریخ انسان‌شناسی انگلستان شناخته شده است. زیرا این نخستین بار بود که تمدن و فرهنگ بعنوان يك پدیدار عینی تلقی گردیده و تغییر و تبدل عناصر تمدنی مستقل از تاریخ تمدن مورد نظر قرار گرفته بود.

تایلور هر چند که مانند اکثر دانشمندان این دوره پیرو نظریه تطور بود و از مطالعاتی که در جوامع ابتدائی می‌کرد منشأ و ریشه رسوم و عادات جوامع معاصر یعنی جوامع اروپائی را جستجو مینمود، معیناً برخلاف مورگان، که مراحل رشد تمدن بشر را مؤکداً تابع فرضیه‌های مربوط بتطور انواع قرار داده بود، از افراط در این راه دوری می‌جست و بیشتر برای اثبات نظریه‌های خود در پی جمع آوری اسناد و مدارک بود.

وی از نخستین پژوهندگان بود که در زمینه مطالعات انسان‌شناسی در پی شیوه‌های علمی رفت. از آن جمله است شیوه‌وی که بنام روش تکرار موسوم است. تایلور گفت برای تشخیص درستی یا نادرستی اطلاعاتی که ما درباره آداب و رسوم مختلف بدست می‌آوریم يك راه وجود دارد، و آن این است که ببینیم آیا آداب و رسوم مشاهده شده، در میان اقوام گوناگون نیز وجود دارد یا نه. بدین طریق

1) Sir Edward Tylor. 2) Primitive Culture.

بود که او توانست برای مطالعات انسان‌شناسی قواعد و ضوابطی بدست دهد. از مسائلی که تایلور پتفصیل در باره آن بحث کرده مسأله جان انگاری (آنیمیسم) است، یعنی اعتقاد باین که در همه موجودات روح و جان وجود دارد، اعتقادی که بنظرویی از مظاهر زندگی بشر در مراحل اولی تمدن بوده است. نتیجه‌ای که تایلور از این مطالعات خود می‌گرفت این بود که مذهب توحید و اعتقاد ببقای روح در مراحل بعدی بوجود آمده است.

باید گفت تایلور از جمله دانشمندان قرن گذشته بود که افکار او بیش از دیگران مورد توجه دانشمندان قرن بیستم قرار گرفته است؛ و آن بسبب روش علمی و احتیاط فراوانی است که وی در اظهار عقاید خود بکار برده است. بطور خلاصه می‌توان گفت که تایلور از کسانی است که در تکوین انسان‌شناسی معاصر سهم مؤثری داشته است.

پس از تایلور نماینده برجسته انسان‌شناسی در انگلستان سر جیمس جرج فرایزر^(۱) (۱۸۵۴-۱۹۴۱) نخستین استاد درس انسان‌شناسی اجتماعی در دانشگاه کمبریج در انگلستان بود.

وی با احاطه‌ایکه بزبانهای قدیم داشت در صدد یافتن اصل و منشأ افسانه‌ها و اساطیر ملل برآمد. کتاب معروف وی بنام «شاخه زرین»^(۲) در دوازده مجلد که با سبکی شیوا نوشته شده است در معرفی علم جدید تأثیر جهانی از خود بجای گذاشت. در حقیقت این اثر يك نوع دائرة المعارف افسانه‌ها و قصص باستانی است که برای نخستین بار بنحو منظم گردآوری شده است.

فرایزر در این کتاب هم خود را بیشتر صرف مطالعه در سحر و جادو^(۳) در میان اقوام مختلف کرده و سحر و جادو را بعنوان منشأ کلیه تشکیلات و تأسیسات سیاسی و اجتماعی باز شناخته است. معتقدات دینی و همچنین اکتشافات علمی بنظرویی در مراحل ابتدائی تمدن سحر و جادو و این عمل از نخستین واکنش‌های بشر در مقابل طبیعت و بدینوسیله بوده است که بشر میکوشیده تا بتسخیر نیروهای

1) Sir James George Frazer. 2) The Golden Bough 3) Magic.

شناخته‌نشده طبیعت نائل آید. تشکیلات و تأسیسات اجتماعی و قوانین حقوقی و خانوادگی و حکومت‌ارثی از سحر و جادو الهام گرفته است؛ و چون وسیله موفقیت و نیل بسعادت و خوشبختی اقوام در سحر و جادو توهم میشده از این جهت افراد برجسته و باهوش متمایل بآن شده و در نتیجه ضمن جستجوی احکام سحر آمیز نهانی^(۱) با حکام آشکار^(۲) و واقعی اشیاء و امور نیز کمابیش توجه حاصل کرده‌اند که خود منشأ و سرآغاز فعالیت علمی بوده است. بنابراین پزشکان و دانشمندان در حقیقت جانشینان جادوگران گذشته‌اند.

هرچند فرایزرمواد و مدارک فراوان و گرانبهایی از سوابق سحر و جادو گردآوری کرده است که مورد استفاده دانشمندان و از آنجمله دورکیم در فرانسه قرار گرفت، ولی نظریه او درباره سحر و جادو قابل قبول واقع نگردید و مارسل موس فرانسوی بفرایزر ایراد گرفت و گفت وی سحر و جادو را فقط از نظر ادراکی در نظر گرفته است در صورتیکه جنبه انفعالی امر، یعنی احساسی که این اقوام از معنی مافوق‌الطبیعه داشته‌اند، مانع از هرگونه استنتاج منطقی از عمل جادوگری بوده است؛ و بنابراین نمیتوان جادو را منشأ و مبدأ فعالیت علمی دانست.

نظریه کارکردانگاری نیز عکس‌العملی در مقابل نظریه‌تطور بود. زیرا استفاده از روش تطبیقی و تصور اینکه جوامع عقب‌مانده امروزی نمونه‌هایی از تمدن‌های قدیمند بنظر دانشمندانی که مستقیماً بمطالعه تمدن‌های گوناگون همت گماشته بودند سطحی آمد. همچنین اقدام بوضع قوانینی برای همه جوامع غیر منطقی تلقی گردید.

مفهوم «کارکرد اجتماعی»^(۳)، که در قرن نوزدهم بوسیله کسانی چون اسپنسر بکار رفته بود، بنای آن بر اساس نظریه‌های جدید علوم حیاتی قرار داشت. دورکیم در کتاب تقسیم کار اجتماعی و قوانین روش جامعه‌شناسی کارکرد اجتماعی را بعنوان رابطه میان احتیاجات و تن‌افزار اجتماعی معرفی می‌کرد. اولین کسیکه در انگلستان با آگاهی از مباحث نظری جامعه‌شناسی، و خصوصاً

1) Esoterique

2) Exoterique.

3) Social Function.

با آگاهی از حوزه دور کیم، در مطالعه اقوام ابتدائی بمبادی جدیدی توسل جست‌راد کلیف براون^(۱) پایه‌گذار نظریه کار کرد انگاریست.

وی گفت هر هیأت و هر نظام اجتماعی دارای يك وحدت کار کردی^(۲) است. مثلاً مجازات يك جنایت و یا تشریفات مربوط بعزاداری دارای کار کردی در زندگی اجتماعی و در نتیجه دارای سهمی در نگهداری ساختمان اجتماعی است. فرایز آداب و رسوم و معتقدات اقوام مختلف را با یکدیگر مقایسه کرده و از این راه در صدد تبیین و تفسیر آنها برآمده بود. راد کلیف براون این روش را نارسا تشخیص داد و تنها طریق منطقی را در مطالعه آداب و رسوم و معتقدات هر قوم در نظر گرفتن آن در حدود همان تمدن و فرهنگ دانست. چون بعقیده وی هر تمدن و هر فرهنگ عبارت از مجموعه‌ای است دارای يك هم‌آهنگی و همبستگی کامل.

وی بمفهوم بنیان اجتماعی^(۳) دقیقاً توجه کرده آداب رسوم اجتماعی را لازمه بقاء و دوام بنیه اجتماعی دانست و برای مطالعه در اجتماعات گوناگون، ساختمان خانواده و روابط خویشاوندی را بهترین و مطمئن‌ترین وسیله تشخیص داد. او نشان داد که نوع خویشاوندی و طبقه‌بندی و تشریفات آن نمودار روابط افراد يك جامعه نسبت بیکدیگر و در نتیجه نمودار نظام حقوقی هر جامعه است.

راد کلیف براون سالیان در از در جزایر اقیانوسیه بمطالعات خود ادامه داد و پس از آنکه بمقام استادی در دانشگاه سیدنی رسید از ۱۹۳۱ تا ۱۹۳۷ در دانشگاه شیکاگو بتدریس اشتغال ورزید و در آن زمان دانشمندان امریکائی را بمبادی انسان‌شناسی اجتماعی و خصوصاً به نظریات دور کیم آشنا نمود و سرانجام بمقام استادی در دانشگاه آکسفورد برگزیده شد و در این دانشگاه

1) Radclif Brown. 2) Functional Unity. 3) Social Structure.

بتر بیت شاگردانی همت گماشت که اکثر آنان از صاحب نظران کنونی انسان شناسی اجتماعی در انگلستانند.

همزمان با فعالیت های علمی راد کلیف بر او شخص دیگری در انگلستان بیژوهشهای جدیدی در انسان شناسی آغاز کرد که در رونق حوزه انسان شناسی اجتماعی بسیار مؤثر بود. وی برنیسلاو مالینوفسکی^(۱) (۱۸۸۴-۱۹۴۲) از اهالی لهستان بود که پس از پایان تحصیلات و اخذ درجه دکتری در ریاضیات تحت تأثیر آثار فرایزر در سال ۱۹۱۰ راه انگلستان را در پیش گرفت و پس از آشنائی با فرایزر و دیگر انسان شناسان انگلیسی در سال ۱۹۱۴ تحت تعلیمات سلینگمن^(۲) به مجمع الجزایر تروبریان^(۳) در استرالیا سفر کرد. مالینوفسکی وقتی بجزیره بویاوا^(۴) رسید که جنگ جهانی آغاز شده بود و چون وی تبعه یک کشور در حال جنگ با انگلستان بود (لهستان در آن زمان جزء امپراطوری اتریش بود) باقامت اجباری خود مدت چهار سال در این جزیره ادامه داد، و همین امر برای او امکان مطالعه دقیق در باره یک جامعه محدود و کسب تجارب عمیقی در زندگی علمی وی بوجود آورد و بمطالعات او در پیشرفت انسان شناسی مدد مهمی رسانید؛ زیرا در گذشته انسان شناسان بیک رشته از مطالعات سریع و کلی درباره جوامع ابتدائی اکتفا میکردند، در حالیکه مالینوفسکی این فرصت را بدست آورد تا زبان مردم بومی را بخوبی فراگیرد و بر اثر اقامت ممتد طرح الفت و مودت با افراد محلی بریزد و بخصوصیات زندگی اجتماعی و فردی آنان پی ببرد. در حقیقت آثار بدیع و مفصلی که مالینوفسکی تا آخر عمر انتشار داد از مطالعات و مشاهدات دست اول و شخصی وی در جزیره بویاوا سرچشمه گرفته است.

وی بنظریه تایلور در باره مفهوم کلی فرهنگ توجه کرد و گفت در گذشته انسان شناسان عناصر فرهنگی را مجزا از هم مطالعه میکردند در صورتیکه شیوه صحیح در نظر گرفتن تمامی یک فرهنگ و مطالعه هر یک از عناصر بادر

1) Bronislaw Malinowski.

2) Seligman.

3) Trobriand.

4) Boyawa.

نظر گرفتن هیأت جمعی وحدانی آنهاست.

مالینوفسکی برای اولین دفعه مطالعه در سیر زندگی را وارد در تحقیقات انسان‌شناسی کرد. دور کیم و حتی مورگان در زمینه تبیین زندگی انسان ابتدائی یا تحت تأثیر فرضیه‌ها و نظریه‌های ساخته و پرداخته خودشان بودند و یا از اطلاعات مسافران و سیاحانی که اکثر آنها با نظر سطحی و غیر علمی باین جوامع نگریسته بودند استفاده می‌کردند. در صورتیکه مالینوفسکی روش مشاهده مستقیم را بکار میبرد. وی کوشش می‌کرد تا نشان دهد که زندگی بشر ابتدائی و آنچه را که ما جوامع غیر متمدن می‌نامیم بسیار پیچیده‌تر و بغرنج‌تر از آنست که صاحب نظران و انسان‌شناسان سابق معتقد بودند. مالینوفسکی که واضع روش مطالعات عینی در انسان‌شناسی اجتماعی است قواعد این روش را بتفصیل بدست داد و برای بدست آوردن مدارك از سه طریق زیر استفاده کرد.

۱- تعیین حدود و سازمان قبیله بوسیله اطلاعات آماری.

۲- وصف زندگی فعلی قبیله.

۳- جمع آوری مدارك و اطلاعاتی در باره طرز تفکر و اندیشه اهالی قبیله. وقتی مالینوفسکی و شاگردانش بکثرت و تنوع روابط گروه‌های اجتماعی پی بردند در صدد بر آمدند روشی منطقی برای شناسائی صور و جوه مختلف زندگی قبیله‌ای اتخاذ کنند و در نتیجه روش تجزیه و تحلیل را برگزیدند و موجب بسط و تکامل آن گردیدند.

مالینوفسکی که، چنانکه گفتیم، در زمینه پژوهش‌های انسان‌شناسی بوضع اصول و قواعد دقیقی پرداخت معتقد بود که هیچ مطالعه صحیح و اساسی ممکن نیست مگر آنکه ماقبلا دارای يك بینش نظری و يك نظام فکری باشیم و در غیر این صورت با اطلاعات و معلومات مورد نیاز و جمع آوری آنها موفق نمی‌توانیم آمد. در مقاله ای که تحت عنوان انسان‌شناسی در دائرة المعارف بریتانیا نوشته است می‌گوید وظیفه انسان‌شناس عبارت از «تشریح کلیه وقایع در زمینه‌های مختلف رشد و نمو هر يك از آنها و با توجه به کارکرد خاص هر يك از آنهاست، مانند سهم و تأثیر يك رسم و عادت در تحکیم مبانی فرهنگ و استمرار و ارتباط

آن با سایر رسوم و عادات و همچنین با محیط طبیعی». وی غرض از انسان‌شناسی را پی بردن به ماهیت و کیفیت یک فرهنگ و تمدن میدانست تا یک نتیجه‌گیری تاریخی؛ مانند مثلاً سهم و تأثیر مقررات مربوط به مجازات و یا تشریفات مربوط به سوگواری در حفظ و نگهداری ساختمان اجتماعی. در مقدمه کتاب مفصلی بنام «زندگانی جنسی و حشیان»^(۱) می‌گوید: «طرز رفتار افراد که ناشی از غریزه جنسی است با عشق یعنی عشق افسانه‌ای ارتباط دارد و این ارتباط است که سبب ایجاد مراحل نامزدی شده است. نامزدی در حقیقت یک قدم بطرف زناشوئی است و زندگی زناشوئی سر آغاز ورود با اجتماع قبیله است و در نتیجه یک نظام خویشاوندی بوجود می‌آید که خود آن سبب تنظیم و ترتیب روابط افراد در داخل قبیله می‌گردد و این روابط در زندگی اقتصادی افراد مؤثر است.»

اودر مورد حرمت ازدواج با نزدیکان با اتکای به روش کارکردی چنین نتیجه می‌گیرد که سهم و وظیفه خانواده از نظر تربیتی چنین اقتضا می‌کند که افراد هم‌خواهگی با نزدیکان را حرام بدانند.

چنانکه دیدیم قبل از وی نظریه تطور انواع و نظریه تاریخی در انسان‌شناسی بر افکار دانشمندان حکومت داشت. نظریه دیگری هم بنام «انتشار انگاری»^(۲) بتوسط یک دانشمند آلمانی بنام اشمیت در اوایل قرن بیستم پیروانی پیدا کرد؛ و ما حاصل آن این بود که تمدن و فرهنگ در بیش از چند نقطه وجود نداشته و بتدریج در سرتاسر کره ارض گسترش یافته است. ما لینوفسکی شدیداً این نظریه‌های گذشتگان را مورد انتقاد قرار داده گفت اصحاب مذهب تطور هر واقعه و هر امری را آثاری از تمدن گذشته دانسته و اصحاب مذهب انتشار آنرا انتقال یافته از یک منطقه دیگر جغرافیائی قلمداد کرده‌اند. یک دسته بگذشته توسل جسته و دسته دیگر به مکان دورتری و هر دو دسته واقعیت مشاهده شده را از محل وقوع خارج ساخته‌اند؛ در صورتیکه روش کارکردی به ما نشان می‌دهد که چگونه می‌توانیم بوضع و کیفیت فرهنگ و تمدن پی ببریم و درست

1) Sexual Life of Sauvages.

2) Diffusionism.

مثل اینکه بکار يك موتور از خارج نگاه میکنیم بهمین نحو بکار يك تمدن و فرهنگ نیز نظاره کنیم.

نظر مالینوفسکی این بود که هر عاملی در يك تمدن و فرهنگ کار کردی نسبت به کل وحدانی دارد و کار آن عبارت است از ارضای حوائج اساسی انسان؛ بدین معنی که طبایع و غرائز انسانی چنین حکم میکنند که يك سلسله از رسوم و معتقدات و سازمان‌هایی در جامعه بوجود آید و با توجه باین حقیقت است که میتوان بعقل وجودی يك تمدن و فرهنگ پی برد.

مالینوفسکی از خود تألیفات متعددی بجای گذاشته است. وی بار و حیهٔ ریاضی که در آغاز جوانی کسب کرده بود مطالعه در تمدن و فرهنگ اقوام ابتدائی را تحت قواعد و ضوابطی در آورد که تا آن زمان سابقه نداشت. وقتی در لندن باستادی درس انسان‌شناسی اجتماعی برگزیده شد دقت علمی خود را بشاگردانش آموخت. از زمان او ببعد این رسم در میان دانشمندان انگلیسی جاری شد که ابتدا بمدت دو سال بمحل مطالعه سفر کنند؛ و این مسافرت را معمولاً پژوهندگان جوان که از دانشگاه خارج میشوند باتفاق همسران خود انجام دهند تا امکان تماس بیشتری با زندگی جاری افراد بومی پیدا کنند، و پس از اتمام تدقیقات بمحل اصلی خود مراجعت کرده به تنظیم گزارش مسافرت خود پردازند.

از شاگردان مالینوفسکی یکی اوانس پریچارد^(۱) استاد دانشگاه آکسفورد است. پریچارد در کتابی که تحت عنوان «سروشهای غیبی و جادوگری در قبیله آزند^(۲)» نوشته در پی آنست که رابطه طرز فکر افراد را با اوضاع و احوال اقتصادی و اجتماعی قبیله پیدا کند.

در این کتاب مشاهده میکنیم که چگونه اشخاص برای نجات از بدبختی‌ها و ناراحتی‌های خود بجادوگری و هواتف غیبی توسل میجویند و تحت تأثیر چه عوامل و انگیزه‌هایی قرار میگیرند و در نتیجه می بینیم احساساتی چون کینه‌توزی

1) Evans-Pritchard.

2) Oracles and Magic among the Azande.

ورشك و حسد چنگونه باعث رونق جادوگری می‌گردد. مطالعات وی نه فقط سبب پیشرفت انسان‌شناسی اجتماعی واقع گردید بلکه مورد استفاده جامعه‌شناسان و روانشناسان و علمای علم اخلاق نیز قرار گرفت.

او انس پریتچارد در کتاب «انسان‌شناسی اجتماعی» اصول این علم و آخرین تحولات آنرا از نظر دانشمندان انگلیسی تشریح کرده می‌گوید موضوع انسان‌شناسی دیگر جوامع با اصطلاح ابتدائی نیست بلکه عبارتست از هر جامعه‌ای که آثار آن مجموعاً مورد مطالعه قرار گیرد. منظور وی اینست که مثلاً انسان‌شناس نمیتواند زندگی يك شهر بزرگ را که احتیاج بجمع‌آوری آمارهای گوناگون و اطلاعات وسیعی دارد مورد بررسی قرار دهد، بلکه میتواند درباره زندگی اقتصادی و اجتماعی يك دهکده در استرالیایا هندوستان و یا يك کارگاه کوزه‌سازی در سوئد یا در بلژیک با توجه بجزئیات امور در هر يك بمطالعه پردازد.

یکی دیگر از شاگردان مالینوفسکی رمن فرت^(۱) است که فعال ریاست بخش انسان‌شناسی اجتماعی را در دانشگاه لندن بعهده دارد. فرت در کتاب «اصول سازمان اجتماعی»^(۲) می‌گوید: بطور کلی هدف انسان‌شناسی اجتماعی عبارتست از مطالعه پدیدارهای تطور اجتماعی افراد انسان. بدین معنی که هر فرد در اجتماع دوران تطورا طی میکند و این تطور اجتماعی هنگام برخورد افراد در اجتماع موجب بروز پدیدارهای مختلفی می‌گردد و همین پدیدارها، یعنی طرز رفتار و کردار و امیال و احساسات تا حدی که زاییده حیات جمعیند، مورد توجه خاص انسان‌شناسان اجتماعی است.

پدیدارهای تطور اجتماعی مختص بنوع انسان نیست و زندگانی جمعی در طرز رفتار و اعمال سایر حیوانات نیز تغییرات عمده و اساسی میدهد که مورد توجه خاص انسان‌شناسان اجتماعی است. مثلاً مطالعه در اعمال و حرکات و سکنات و روابط میمون‌هایی که بحالت تجمع بسر میبرند دارای نکات جالبی از

1) Reymond Firth.

2) Elements of Sociol Organization.

تأثیر اجتماع و حیات جمعی افراد است. اینگونه مطالعات عینی کمک میکند که رفتار اجتماعی افراد و رابطه میان نفع شخصی و احتیاج عمومی و تمایلات فردی و جمعی بهتر پی ببریم و دریابیم که تجمع چه خصوصیات دارد و تا چه حد در طرز رفتار و کردار افراد مؤثر است.

البته نتیجه مطالعه در حیوانات را نمیتوان در مورد انسان کاملاً قابل انطباق دانست. چه مجموعه حرکات و سکناات بدنی و مشهود افراد بشر در اجتماع، امر بسیار ناچیزی نسبت بافعال بیشتر ذهنی و روانی آنهاست در صورتیکه در حیوانات چنین نیست.

فرد در این زمینه بشر چند نمونه از مسائل میبرد از: آیا تأثیر تجمع در افراد بطوری است که همه آنها دارای یک طرز رفتار معین میباشند؟ عبارت دیگر آیا رفتار و کردار فرد در اجتماع دارای نمونه اصلی و جامعی است؟ اگر چنین است روابط افراد با یکدیگر تا چه حد بستگی باین نمونه دارد؟ تأثیر و تأثر افراد در گروههای مختلف اجتماعی تا چه حد و چگونه باید باشد تا از هیأت وحدانی آن گروهها جامعه‌ای بوجود آید؟ تجمع چه تأثیری در روابط بین افراد هر گروه و ارتباط گروههای مختلف یک جامعه با یکدیگر دارد؟ در این تأثیر جنبه‌های ادراکی بیشتر وجود دارد یا جنبه‌های انفعالی؟ تا چه حد افراد حاضرند منافع آنی و شخصی خویش را فدای منافع آتی و جمعی نمایند؟ رفتار و کردار افراد تابع چه هیأت ارزشهایی است؟ افراد ارزشها را در هنگام عمل و برخورد با یکدیگر چگونه تلقی میکنند؟ آیا این هیأت ارزشها برای افراد دائمی است یا معروض تحول و تبدل؟ آیا نمونه جامع رفتار افراد با تحولات شرایط و اوضاع اجتماعی تغییر میکند؟ آداب و رسوم کهن و منقولات گذشته بچه میزان در رفتار اجتماعی افراد مؤثر است؟ در روابط افراد با یکدیگر کدام عامل اجتماعی را تأثیر بیشتریست؟

ولی این مسائل بدین کلیت در انسان‌شناسی اجتماعی قابل طرح نیست و برای بررسی و مطالعه باید هر یک از آنها را بعناصر کوچک تحلیل نمائیم و

عناصر را يك بيك با در نظر گرفتن رابطه کلی که با یکدیگر دارند مورد نظر قرار دهیم . پدیدارهای تطور اجتماعی را میتوان بطور کلی مورد بحث قرار داد، ولی آنچه در آنها مطالعه میشود جزئیات است؛ بدین معنی که انسان شناس اجتماعی معمولاً در مورد يك پدیدار معین در يك جامعه یا گروه یا جماعت بمطالعه میپردازد .

پس ملاحظه میشود که حوزه انگلیسی انسان شناسی اجتماعی نیز، نظیر حوزه امریکائی و فزانسوی، که در آنها ابتدا از مطالعه درباره جوامع ابتدائی آغاز شده بود ، پس از يك قرن تحول سرانجام منجر بيك نظریه و علم کلی اجتماعی شد که تمام جوامع را در بر میگرفت؛ و آن باین علت بود که مطالعات توصیفی جوامع ابتدائی در عمل اشکالاتی را بوجود آورد که توجه و مراجعه بآراء جامعه شناسان و دانشمندان را ایجاب کرد، و در نتیجه نظام عملی نیرومندی بوجود آمد که بر حسب آن بتوان در هر نوع جامعه ای بمطالعه پرداخت . وسعت قلمرو امپراطوری انگلستان و وجود نژادها و اقوام گوناگون نیز زمینه مناسبی برای این پژوهشها و جمع نظر با عمل بوجود آورده بود.

۷- اقوام ابتدائی

از مباحثی که در انسان شناسی صد و پنجاه سال اخیر مورد توجه خاص قرار گرفته مطالعه در اقوام ابتدائی است و اما در اینکه مقصود از لفظ ابتدائی^(۱) چیست مباحثات زیادی که همچنان ادامه دارد بعمل آمده است . ولی آنچه مسلم و مورد قبول همگی است اینست که این تعبیر همان هنگام اصطلاح و متداول گردید که نظریه تطور انواع وارد علوم انسانی شد و علمای اجتماعی نیز مانند اکثر علمای طبیعی این نظریه را پذیرفتند ؛ یعنی هنگامی که خواستند احکامی که در مورد تطور موجودات زنده محل قبول واقع شده بود در مورد تطور جوامع انسانی نیز جاری دانند .

1) Primitif.

چون علماء در صدد برآمدند که به مسیری که تصور تدریجی بشر از آن عبور کرده است پی ببرند بدین نحو فکر مطالعه در جوامع ابتدائی، بتصور آنکه نمونه اصلی اجتماعات گذشته اند، بوجود آمد. این دسته از علماء تصور میکردند اقوام ابتدائی که در عصر ما بسر میبرند، یا بهتر بگوئیم اقوامی که خارج از اروپا و امریکای شمالی زندگی میکنند، کلاً یا لاقلاً بعضی همان بازماندگان اقوامی هستند که در آغاز پیدایش انسانیت در کره ارض وجود داشته‌اند. ولی مطالعات بعدی بطلان این فکر و تصور را بدلائلی که ذیلاً بدانها اشاره میشود نشان داد.

اولاً چون مفهوم «لایتغیر» در زندگی ما بازای خارجی ندارد و لازمه هر گونه زندگی و تمدن تغیر و تحرك است در نتیجه نمیتوان تمدن‌های معاصر را عیناً نمونه تمدن‌های کهن دانست، خاصه اینکه بر اثر برخورد و تماس دائم تواردات بسیار صورت می‌پذیرد، بطوریکه هیچیک از این تمدنها را در مرحله ابتدائی نمیتوان تصور کرد، هر قدر برخی از خصوصیات تمدنی، از قبیل خصوصیتی که بخلاف توأمندی موجب بقای آداب و رسوم بحال سابق و عدم تغیر است مؤثر باشد، مع الوصف تغیر و تطور از امور است که بنحوضروری و ایجابی انجام می‌پذیرد؛ و بنابراین ریشه آداب و رسوم جوامع ابتدائی را باید در نسل‌های گذشته که جملگی تابع این قانون تغیر بوده‌اند جستجو کرد.

ثانیاً عده‌ای می‌پنداشتند که این گونه تمدنها ساده و ابتدائی است؛ لیکن آرنولد توینبی متفکر و مورخ انگلیسی (مولد در ۱۷۸۹)، که در زمینه سیر تحول تمدنها و فلسفه تاریخ دارای تألیفات مهمی است، در این باره میگوید: هنگامی که مسئله عدم تساوی اصلی تمدنها مطرح است بهتر آنست که امریکارا مورد نظر قرار دهیم آگاهی به تأثیراتی که مهاجرین اروپائی که بوجود آوردند گان ملت جدیدی (ملت امریکا) بودند و بومیان یعنی سرخ پوستان در یکدیگر

داشته‌اند موجب تعجب خواهد شد؛ زیرا بدین صورت ملاحظه می‌شود که تأثیر تمدن مغلوب در تمدن حاکم بسیار عمیق و قوی است، یعنی تمدنی که با تمام قدرت علمی و اخلاقی و اجتماعی مسیحیت غربی در امریکا نفوذ کرده بود تحت تأثیر بومیان سرخ پوست قرار گرفته است. و نیز می‌گوید: این پیروی از هنر و ذوق و قریحه اقوام سیاه‌پوست در کشورهای شمالی امریکا و اروپای غربی برای «بربریت» فتح بسیار درخشانی است. پس نمیتوان این تمدن‌ها را عاری از خلاقیت و جذبه و روح هنری انگاشت؛ زیرا اگر چنین بود تمدن‌های امریکائی و اروپائی را از خود متأثر نمی‌ساخت.

بگفته‌هر کویتس «در بعضی از اقوام استرالیائی بقدری روابط خویشاوندی وسیع و پیچیده است که ما امریکائیها در مقام مقایسه احساس اندک مایگی میکنیم؛ زیرا اقوام ابتدائی برای هر یک از منسوبان خود اصطلاح مشخصی دارند و اصطلاحات زبان ما برای بیان مفاهیم خویشاوندی نارساست». همچنین استعداد و مهارت این قبایل در فنون و صنایع اعجاب‌انگیز است. بعنوان نمونه میتوان گفت قبل از آنکه اسپانیائیها پرورا فتح کنند بومیان پارچه‌های بسیار اعلی و ظریف می‌بافتند که از پارچه‌های گوبلن فرانسه که اشتهار جهانی دارد نفیس‌تر بود. گریول فرانسوی، که از وی قبلاً نام بردیم، در پژوهشهای مفصل خود در سودان نشان داد ابداعاتیکه اقوام سودانی در هیئت و نجوم دارند تا چه میزان مفصل و دامنه‌دار است. باین ترتیب نمیتوان زندگانی و تمدن اقوام ابتدائی را باوصافی چون ساده و طفلانه متصف گرفت. لیکن در این صورت چه نوع جوامعی را میتوان ابتدائی نامید؟ انسان شناسان امروزی معتقدند هیچ قومی را نمیتوان مطلقاً ابتدائی یا بدون تمدن خواند. از اینجاست که تعبیرات ابتدائی و غیر متمدن در مباحثات کنونی انسان شناسان استعمال نمیشود، بلکه بجای آنها واژه عتیق یا باستان^(۱) بکار میرود.

اساس این فکر، چنانکه گفتیم اینست که اگر مراد از «ابتدائی» همان صفت

1) Archaïque.

قبایل ماقبل تاریخ باشند نمیتوان قومی را که در زمان حاضر وجود دارد ابتدائی دانست؛ زیرا این قوم هرگز بصورت ابتدائی باقی نمانده و بعقل رابطه با اقوام دیگر و گذشت زمان، تحول و تطور یافته است.

دیگر اینکه همین قبایل را نمیتوان از همه جهت اقوامی عقب مانده خواند؛ زیرا دیده شده است که برخی از این اقوام هر چیز عاری از فرهنگ و تمدن غربی بوده‌اند، در بعضی از امور از خود قریحهٔ خلاق و سازنده‌ای شاید قوی‌تر از اقوام متمدن غربی برور داده‌اند. مثلاً سازمان خانوادگی قبایل و جوامع استرالیائی دارای دقت و درعین حال پیچیدگی اعجاب‌آوری است، و یا آمیختگی زندگی انفعالی در هیأت کلی قضائی و حقوقی مردم مالزی ترکیب بسیار خردمندانه‌ای را پایدار ساخته و احساسات مذهبی نیروی اجتماعی قابل دوامی که منضم هم آهنگی جنبه‌های مختلف زندگانی است بوجود آورده است، بطوریکه این احساسات در الهامات و تمایلات شخصی و نظم اجتماعی دخالت داشته و مکمل یکدیگر بوده است.

بنابراین وقتی مشاهده میکنیم که طرز زندگی و قواعد حقوقی این اقوام بطور طبیعی و مداوم مورد قبول عموم افراد آنهاست نمیتوانیم این اقوام را عقب مانده بدانیم. و از اینجاست که باید قبول کرد که قوم ابتدائی ضرورتاً قومی بدون تاریخ و فرهنگ نیست، هر چند که بعلمت فقد مأخذ ومدارك یا علل دیگر، تاریخ و اطلاعات مدونی از آن قوم در دسترس نباشد.

تدقیقات عالم انگلیسی «سلیگمن» در بارهٔ بومیان گینهٔ جدید نشان میدهد که چگونه يك سازمان اجتماعی که بصورت منظم و منطبق بامبانی و روحیات افراد بوجود آمده موفق شده است که خود را از سوء تأثیر حوادث نامطلوبی از قبیل جنگها و مهاجرتها و رقابتهای مصنوعی مصون دارد.

لوی برول جامعه‌شناس فرانسوی، که مدت سی سال بمطالعهٔ دربارهٔ این اجتماعات پرداخته و صاحب تألیفات متعددی در زمینهٔ طرز تفکر و خصوصیت اقوام ابتدائی است، خصوصیت روحی این اقوام را در «تفکر قبل المنطق»^(۱)

1) La Penée prélogique.

یعنی عدم مراعات نظری و عملی ضروریات و اولیات منطقی مانند ضرورت و اولیت اصل هوویت و اصل امتناع اجتماع و ارتفاع نقیضان میدانست و همچنین از خصوصیات روحی اقوام ابتدائی را در اصرار در باقی وضع و حالت موجود و تلقی امور بعنوان امور مستقل و مجزی از یکدیگر قرار میداد.

شاید خطای لوی برول در قیاس بنفس یعنی اطلاق ملاک و مناط فکری و نحوه استدلال اروپائی خویش بر جوامعی بود که تمدن و وضع خاصی متمایز از اروپا داشته اند. گرچه لوی برول در اواخر عمر تجدید نظری در آراء خود بعمل آورد، لیکن انتقادی که بطور کلی بر آراء او وارد آمده اینست که چنانچه انسان اولی دارای فهم و ادراک کافی و منطبق نمیبود چگونگی نمیتوانست برای خود تمدنی بوجود آورد و بساختن ابزارها و ادواتی که از آن عصر باقی مانده و وفق آید. اختراع اینگونه ادوات و پیدایش فنونی مانند طب و غیره خوددال بر طرز تفکر منطقی انسان ابتدائی است.

ازینرو میتوان گفت که طرز تفکر منطقی و غیر منطقی قرین همدیگر وجود داشته است، و چنانکه تایلور در کتاب معروف خود بنام فرهنگ ابتدائی مینویسد «هنوز دنیای باستان بشر آبقدر از ما دور نشده که طرز تفکر انسان امروزی بکلی برکنار از تأثیر انسانهای ابتدائی باشد». زیرا انسان کنونی هنوز متأثر از انسان ابتدائی و وحشی است و این سیر جدالی ترقی و انحطاط همچنان ادامه دارد و جوامع بشری همواره تابع این جدال مثبت و منفی بوده و هستند. امروز نیز می بینیم که در پاره ای از مواقع حتی انسان مترقی و منطقی دارای عکس العمل خرافی و غیر منطقی است؛ و اگر چنین نبود تمدن بشری بنا نمیکردید و باین مرحله نمیرسید. پس تفکیک قاطع تفکر بشر بدو نوع منطقی و غیر منطقی صحیح نیست. زیرا در عموم تمدنها گذشته از روش استدلالی و منطقی افکار غیر منطقی و خرافی نیز در لحظات و مواقعی دیده میشود.

مطالعات تطبیقی که در جوامع مختلف بعمل آمده نشان میدهد که طرز تفکر افراد جوامع گوناگون بر اساس يك سلسله از اصول مسلم و بدیهی از فرهنگ و تمدن، که در آن جوامع رایج است، استوار می‌باشد؛ و از اینروست که بطور مطلق نمیتوان در مورد تمدن‌های مختلف به تفکیک قائل شده بعضی را منطقی و برخی را غیر منطقی خواند.

و نیز برخلاف گفته لوی برول - باینکه تفکر انسان ابتدائی مبتنی بر توتم انگاری^(۱)، یعنی اعتقاد باینست که اصل آنها از نیای مشترکی است از نوع گیاه یا حیوان و غیره که در حکم علامت مشخص آن قبیله تلقی میشود - تدقیقات بعدی نشان داد که در این اقوام در عین حال که مبنای زندگانی بر توتم انگاری است ضمناً قدرت تشخیص اینکه حیوان یا نبات غیر آنهاست نیز وجود دارد.

دیگر اینکه قسمتی از زندگانی این اقوام مبتنی بر اعتقاد باصل علیت عملی است، و علیتی که بطور محسوس زندگانی افراد بآن بستگی دارد غیر از آنستکه در افکار و عقاید آنها بصورت توتم وجود دارد؛ و چون زندگی روزانه آنها متمایز از جهان بینی مبتنی بر توتم انگاری آنهاست لذا زندگی جاری ایشان تابع استدلال تجربی است. از طرف دیگر می‌بینیم که در جوامع متمدن کنونی بسیاری از افراد در بسیاری از موارد اعمالی انجام میدهند که تابع منطق نیست. لذا میتوان نتیجه گرفت که استدلال لوی برول کلیت ندارد و قابل تعمیم نیست. در جوامع ابتدائی اگر چیزی را مقدس دانستند دیگر هیچ عاملی در غیر مقدس شدن آن تأثیر نمیکند. و قضاوتها بیشتر حالت قاطع و مطلق دارد و نیز در جوامع ابتدائی تغییرات خارجی سریع و ناگهانی، قابل قبول نیست. هنگامیکه دول استعماری در سرزمینهای افریقا و استرالیا بقبایلی برخوردند و خواستند آداب و رسوم خود را در آن دیار نیز جاری گردانند این قبایل نتوانستند معتقدات خارجی را هضم کنند و در نتیجه ناسازگاری با اوضاع جدید، رشته نظام آداب و رسوم و قواعد آنها درهم گسیخته گردید

1) Totémisme.

وچه بسا قبایلی که در استرالیا بعد از ورود در آنجا خارجیان بکلی از میان رفتند . بدین ترتیب وقتی رئیس قبیله که در تصور افراد مظهر قدرت و سلطه و قانون و حافظ عادات و اعتقادات بود در مقابل خارجیان قدرتش از میان رفت در نتیجه رشته کلیه قواعد و مقرراتی که وجود آنها وابسته بشخص او بود از هم پاشید .

بعضی مانند آرنولد توینبی خصوصیت جوامع ابتدائی را در مقابل جوامع توانمند (دینامیک) جدید در ایسمند (استاتیک) بودن آنها قرار داده اند ، و حال آنکه با تحولات علوم اجتماعی ثابت شده است که هیچ جامعه ای را نمیتوان بکلی بی تغییر و عاری از حرکت دانست و در جوامع ابتدائی نیز فعالیت های فنی و اقتصادی و اجتماعی وجود دارد که دارای نوعی از قوه ابتکار و خلاقیت مربوط با افراد آن جوامع است . از این رو بهیچ وجه نمیتوان تصدیق کرد که يك جامعه تمام نمونه ها و صورت هائی را که از زمان دیرین داشته حفظ و نگهداری کرده و تطور و تحولی در حیات فکری و عملی آن وجود نداشته است .

بدین ترتیب در تحقیقات بیست سال اخیر باین اشکالات توجه شده است و در نتیجه اجتماعات ابتدائی در حدود خصوصیات زمانی و مکانی خاص آنها مورد مطالعه واقع گردیده و مقایسه يك جامعه با سایر جوامع و گذشته تاریخی آن مطمح نظر دانشمندان قرار گرفته است .

دانشمند معاصر فرانسوی لوی استروس در باره اجتماع ابتدائی و اجتماع باستان میگوید که اجتماع وقتی واقعاً ابتدائی است که جامعه ای هماهنگ، یعنی از هر لحاظ مسدود و بدون تماس با خارج، باشد و چنین جامعه ای هم نمیتواند وجود داشته باشد؛ زیرا هر جامعه کم و بیش تحت تأثیر تمدن های دیگر قرار میگیرد . بنابراین برای يك دانشمند انسان شناس سه امر مسلم است: یکی آنکه

در هر جامعه، هر قدر هم کهنه و ابتدائی بنظر برسد، تغییر و تحول و توانمندی وجود دارد. دیگر آنکه این گونه جوامع با جوامع نزدیک و همسایه ازوماً در تماس هستند و این برخورد و تماس متقابل تأثیر مستقیم در وضع آنها بجای میگذارد. سوم آنکه هیچیک از اجتماعات نمیتواند بکلی از تأثیر دور یا نزدیک تمدن ماشینی برکنار بماند.

در اینجا توجه باین نکته لازم است که ایلات و عشایر که دارای زندگی کوچی بوده و نقل مکان میکرده‌اند ناقل آداب و رسوم خود باقوام دیگری بوده‌اند که در سر راه آنها قرار داشته؛ و باین ترتیب است که بطور غیر مستقیم واسطه انتقال فرهنگ و تمدن از جامعه‌ای بجامعه دیگر قرار گرفته‌اند. از پژوهشهای یکی از انسان‌شناسان انگلیسی بنام لیچ^(۱) در بیرمانی ملاحظه میشود که چگونه بر اثر تماس و برخورد میان جوامعی که دارای تمدنهای مختلف بوده‌اند هیأت اجتماعی و سیاسی خاص و بدیعی بوجود آمده که مخلوطی از عناصر تمدنهای سابق بوده است. مثلاً از اختلاط فرادشهایی که دارای تمایلات آزادیخواهانه است با فرادشهای دیگری که تناسب با قرنهای استبدادی دارد هیأت اجتماعی و سیاسی خاص بوجود آمده است که مرکب از روشهای دمکراتیک و استبدادی است.

از اواخر قرن گذشته بعضی از انسان‌شناسان و از جمله انسان‌شناسان امریکائی درباره تأثیر تمدنها در یکدیگر بتدقیقات دامنه‌داری، که اهم آنها تدقیقات «مونی»^(۲) است، دست زدند. مونی در کتاب معروف خود بنام «دیانت رقص اشباح»^(۳) کوشید تا بیان چگونگی تغییراتی که در سیر عقاید مذهبی سرخ‌پوستان بر اثر برخورد تمدن و فرهنگ ایشان با تمدن و فرهنگ اروپائی بوجود آمده است بپردازد.

از این پس مطالعه در تأثیر تمدنها از نظر دینی و همچنین از لحاظ انسان‌شناسی توسعه پیدا کرد. در افریقا درباره تأثیراتی که دین مسیح و دین

1) Leech.

2) Money.

3) The Ghost Dance Religion.

اسلام در تمدن و فرهنگ ملل آفریقائی داشته‌اند و نیز نتیجه این تماسها که منجر به پیدایش آراء و معتقدات جدید شده است مورد مطالعه انسان‌شناسان قرار گرفت.

۸- فرهنگ پذیری

کیفیت تأثیر تمدنهای گوناگون در یکدیگر، تحت عنوان «فرهنگ پذیری»^(۱)، از مباحث مهم انسان‌شناسی فرهنگی است. این لغت نخست بوسیله پاول^(۲) بمفهوم عمل امحاء بومیان مورد استعمال قرار گرفت. در انگلستان بجای این واژه تعبیر «تماس میان فرهنگها» بکار برده شد. مالدینوسکی، که از پایه گذاران انسان‌شناسی انگلستان بشمار میرود، در کتاب توانمندی فرهنگ^(۳) بشرح چگونگی تغییر و تحول تمدن و فرهنگ در دو جامعه که در تماس با یکدیگر میباشند پرداخته و در زمینه جوامع آفریقائی که بیشتر با آنها توجه داشته است سه نوع فرهنگ را مورد مطالعه قرار داده: یکی تمدن و فرهنگ بومی آفریقائی. دیگر تمدن و فرهنگ اروپائی در مقابل تمدن و فرهنگ بومی. سوم تمدن و فرهنگ جدیدی که در نتیجه این تماس و برخورد ایجاد شده است. وی در تعریف فرهنگ میگوید: «کلیه سازمانهای اجتماعی و عادات و رسوم موجود در یک جامعه که بمنظور رفع حوائج انسان ایجاد گردیده است».

مالدینوسکی تمدنها را در قالبهای ثابت و جدا از یکدیگر بعنوان تمدن بومی و تمدن اروپائی و تمدن تغییر یافته که از تأثیر متقابل پدید آمده است مورد توجه قرار داده است. فورتیس استاد دانشگاه کمبریج این نظریه را اصلاح کرده میگوید بهتر است که در این فرهنگها با مقیاس وسیعتری به مطالعه و بکشف توانمندی تغییرات آنها پرداخته شود.

در دنباله این مطالعات انسان‌شناسان بتدقیق درباره استعمار و تأثیرات آن در تمدن و فرهنگ جامعه پرداختند. دانشمند فرانسوی ژرژ بالانیدی

1) Acculturation. 2) Powel.

3) Dynamic of Culture.

میگوید پدیدار استعمار و برخورد و تماسی که بر اثر آن در جامعه بوجود می‌آید باید بعنوان سازمانی کامل و امری کلی مورد نظر واقع شود. در کتاب «جامعه‌شناسی افریقای سیاه» مینویسد تسلط اقلیت خارجی بر پایه برتری نژادی و قومی یا فرهنگی بر اکثریت افرادی که از لحاظ مادی در مرحله ضعیف‌تری هستند روابط میان تمدنهای مختلف را ایجاد میکند. تمدنی که ریشه دینی آن مسیحیت است و بنای آن بر ماشینیزم استوار است غالباً دارای وضع اقتصادی قوی‌تر است و چون توانمندی بیشتری دارد بر تمدنهای غیر مسیحی که فاقد ماشینیزم و دارای توانمندی و اقتصاد ضعیف‌تری است تحمیل میشود. محکومیت و انقیاد جامعه استعمار شده در قبال اقلیت استعمار کننده مبین تضادی میان این دو تمدن است. همچنین ضرورت حفظ تسلط نه فقط بوسیله قوه قهریه بلکه بکمک مجموعه وسائل و مقررات و دستاویزهای قانونی نیز حاکی از همین تضاد است. این عوامل وضع اجتماعی استعمار شونده را غیر طبیعی و غیر عادی و بی‌ثبات و ناپایدار میسازد.

۹- تدقیقات انسان‌شناسان در زمینه نژاد

مسأله نژاد یکی از مباحث مهم انسان‌شناسی، و مخصوصاً انسان‌شناسی فیزیکی است، که در آن از وضع بدنی و اختلافاتی که از نظر ظواهر خارجی انسان وجود دارد و همچنین از آنچه از نظر بدنی اقوام مختلف را از یکدیگر متمایز میسازد گفتگو میشود.

در باره نژاد چنانکه در پیش نیز گفتیم تفسیرات گوناگونی از قدیم الایام وجود داشته و غالباً مفاهیم نژاد و جنس و ملت و قوم و تمدن آمیخته با یکدیگر بکار رفته است. چه بسا که منظور تمدن بوده اما بجای آن لغات نژاد و جنس بکار رفته است و بالعکس. اما آنچه در مورد نژاد بمعنی خاص کلمه مورد توافق است اینست که نوع انسان را میتوان بسه نژاد اصلی سفید و زرد و سیاه تقسیم کرد. لیکن از اختلاط این نژادها، مثلاً از اختلاط مرد سیاه پوست با زن سفید

پوست، انسانی برنک قهوه‌ای یا برنگی بخصوص بوجود می‌آید که در هیچیک از نژادهای سه‌گانه مشاهده نمی‌شود (نژاد سرخ رایکی از تیره‌های این سه نژاد اصلی میدانند).

ظواهر اندام و حرکات و علائمی را که غالباً از خصائص نژادی می‌پندارند چنانچه بیشتر دقت و امعان نظر شود معلوم می‌گردد که این خصوصیات ناشی از تمدن و جامعه و تعلیمات اجتماعی و وضع طبقاتی و غیره است. این عوامل که در گذشته بعنوان عوامل ارثی تلقی میشد بنا بر تدقیقات جدید معلوم گردیده که ناشی از تربیت و تمدن است؛ مانند قدرت عضلات چهره یا طرز نشست و برخاست و غیره.

پس باید گفت که نژاد يك گروه طبیعی و فیزیکی است و از افرادی که دارای خصائص ارثی مشترك باشند تشکیل میشود. عالم فرانسوی «بوا»^(۱) در کتاب انسانهای سنگواره^(۲) می‌گوید: نژاد مفهوم طبیعی است و ارتباطی با قومیت و ملیت و زبان و آداب و رسوم ندارد. باین ترتیب مثلاً نمیتوان گفت نژاد فرانسوی وجود دارد، بلکه باید گفت ملت فرانسوی وجود دارد. یا اگر گفته شود «نژاد آریائی» صحیح نیست، بلکه آنچه وجود دارد زبان آریائی است. همچنین نژاد لاتینی معنی ندارد و آنچه وجود دارد تمدن لاتینی است.

یکی دیگر از انسان‌شناسان معاصر بنام «پیتارد»^(۳) در کتاب «نژاد و تاریخ»^(۴) می‌نویسد: لفظ نژاد از تعبیرات خطرناکی است که از طرف بسیاری بکار رفته است. در این لغت مفاهیم متعددی از قبیل نژاد و زبان و حتی خصوصیات و اوضاع اقتصادی و اجتماعی نهفته است. منظور پیتارد اینست که چه بسا اشخاص که لفظ نژاد را بکار برده‌اند در حالیکه بازای این لفظ در ذهن آنها مفاهیم دیگری از قبیل مفاهیم قوم و ملت و تاریخ وجود داشته است. بعقیده وی نژاد يك امر صرفاً طبیعی است و فقط در قلمرو جانورشناسی میتوان آنرا

1) Bois. 2) Les Homme fociles. 3) Pittard.

4- La Race et l'Histoire.

بکاربرد و منظور از نژاد يك دسته از خصائص بدنی است که در نزد گروهی از نوع بشر یافت میشود، از قبیل رنگ و شکل مو و چهره و پوست و چشم و غیره.

بتدریج که انسان‌شناسی پیشرفت حاصل کرد در برابر خصائص «فیزیکی» توجه بخصائص تنائی (۱) که دارای معنی اخصی بود مد نظر دانشمندان قرار گرفت و در همان حال خصائص جسمانی بر اثر اختلاطی که در نژادها بوجود پیوسته بیگانگی و امتیاز خود را از دست داد. وقتی تاریخ انسانیت را ملاحظه میکنیم می‌بینیم که از ابتداء مهاجرت و تماس میان اقوام فراوان بوده و این نظر که نژاد از ابتداء خالص بوده و تمام خصوصیات خود را حفظ کرده قایل قبول نیست.

درین او اخیر یونسکو با دعوت عده‌ای از انسان‌شناسان مسئله نژادی را از جنبه‌های مختلف مورد مطالعه قرار داده و نتیجه این مطالعات را از جمله در کتابی بنام «نژاد و تمدن» منتشر کرده است. در این کتاب بعلم اخلاق و انسان‌شناسی و فلسفه مباحث مفصلی تخصیص داده شده که ماحصل آنها ازین قرار است:

خصائصی که در میان افراد متعلق به نژادهای گوناگون مشاهده شده و از مقایسه آن خصائص با یکدیگر دلائلی دایر بر برتری نژاد اقامه شده است همه از نوع اختلافات روان‌شناسی است. معیناً تدقیقات انسان‌شناسان درباره وضع و ساختمان افراد نژادهای مختلف نشان داده است که هیچگونه اختلافی که صرفاً ناشی از اختلاف نژاد بمفهوم غیر علمی آن باشد از نظر ظرفیت و قابلیت مغزی و ذهنی میان افراد وجود ندارد. از طرفی با اینکه شاید وزن متوسط مغز يك سیاه‌پوست از وزن متوسط مغز يك اروپائی كمتر باشد لیکن اختلاف وزن مغز در میان اقوام اروپائی نیز وجود دارد.

بهر حال اختلاف وزن مغز نمیتواند لزوماً دلیل بر اختلاف میزان ادراک و

1) Somatique.

استعداد باشد؛ کما اینکه مشاهده شده بعضی از نوابخ دارای مغزی کم‌وزن‌تر از وزن متوسط مغز افراد بوده‌اند. خلاصه آنکه بتدریج که علوم روانی تکامل یافته است دانشمندان توانسته‌اند با حذف عواملی ناشی از اختلاف محیط طبیعی و محیط اجتماعی، از قبیل سلامت مزاج و محیط خارجی و تعلیم و تربیت، باین نتیجه برسند که اختلاف ذاتی و جبلی از نظر خصائص فکری و ذهنی میان افراد نژادهای گوناگون وجود ندارد و از لحاظ علمی نمیتوان نژادی را با هوش تر و برتر از نژاد دیگر دانست.

۹- انسان‌شناسی و زبان‌شناسی ساختمانی

توجه دانشمندان از دیرباز بعلم لغت و قواعد زبان معطوف بوده است و متبعان اروپائی دربارهٔ زبانهای یونانی و لاتینی که ریشهٔ زبانهای اروپائی است به تدقیق پرداخته‌اند و بطور کلی تتبع در زبان و ادبیات زبانهای قدیم را فیلولوژی^(۱) (فقه اللغة) می‌نامیدند. در قرن نوزدهم که اروپائیان پیش از پیش با تمدنهای مشرق زمین تماس حاصل کردند دامنهٔ مطالعات خود را در زمینهٔ زبان و ادبیات بسط دادند و از جمله به زبان و ادبیات (فقه اللغة) سانسکریت توجه خاص مبذول داشتند و بالنتیجه در قسمت فقه اللغة علم خاصی بنام صرف و نحو تطبیقی^(۲) بوجود آمد که غرض از آن مطالعهٔ تطبیقی در زبانها متکی به متون نوشته شده بود. ولی بتدریج زبان‌شناسی^(۳) بمطالعهٔ در زبانهای جاری و زنده متمایل شد. اختلاف این علم جدید با علم لغت و صرف و نحو در این بود که زبان‌شناسی به صحیح یا ناصحیح بودن لغات و اشتغال به قواعد دستوری زبان که در گذشته مدنظر بود توجه اصلی نداشت. بلکه السنه را نیز همانطور که رایج بود مورد تدقیق و تتبع قرار میداد و بدین نحو جنبهٔ عینی و تدقیقی زبان‌شناسی بیشتر شد. از اواخر قرن نوزدهم بر اثر ترقیات علوم حیاتی و مخصوصاً فیزیولوژی تلفظ حروف و اصوات مورد نظر قرار گرفت و در زبان‌شناسی علم

1) Philologie. 2) Grammaire comparée. 3) Linguistique.

تازه‌ای بنام «بانگ‌شناسی»^(۱) بوجود آمد

یکی از کسانی که به بانگ‌شناسی توجه خاص مبذول داشت دانشمند لهستانی تروبستکوی^(۲) (۱۸۹۰-۱۹۳۹) بود. وی در وضع حنجره و حرکات لب و اصوات گوناگون در زبانهای مختلف بمطالعه و طبقه‌بندی پرداخت و باین نتیجه رسید که زبان در حکم ساختمانی است که اجزای آن مکمل هم و با یکدیگر دارای روابط ارگانیک هستند، بنحویکه نمی‌توان این اجزاء را مجزا از یکدیگر مورد مطالعه قرار داد. زیرا هنگامی این اجزاء مفید معنی تام میشوند که از نظر بیان و ساختمان زبان در تمامیت آنها مورد مطالعه قرار گیرند. تروبستکوی سعی کرد قواعد و قوانین دقیقی را که وضع و رابطه اجزاء زبان را نسبت به یکدیگر مشخص می‌سازد بدست آورد و بدین نحو بتأسیس زبان‌شناسی ساختمانی موفق آمد:

در تدقیقات زبان‌شناسی متداول آنچه بیشتر مورد مطالعه قرار داشت زبان از جهت سیر تکوینی و تطور تاریخی یعنی، باصطلاح زبان‌شناسی و انسان‌شناسی ساختمانی امروزی، از جهت «توالی زمانی»^(۳) آن بود و حال آنکه در زبان‌شناسی ساختمانی مقطع افقی و عرضی و بعبارة اخری اجتماع لوازم ذاتی و عناصر اصلی زبان در وجود و، باصطلاح زبان‌شناسی ساختمانی و از آنجا انسان‌شناسی ساختمانی، از جهت «هم‌زمانی»^(۴) آن بود که مورد پژوهش و مذاقه قرار گرفت. و کسی که در وهله اول باین جمله توجه حاصل کرد زبان‌شناس معروف سوئیسی «فردینان دوسوسور»^(۵) بود. وی در کتاب معروف خود بنام «دوره زبان‌شناسی عمومی»^(۶) منتشر در سال ۱۹۱۶ زبان یا لسان بمعنی اعم آن یعنی قوه تکلم^(۷) آدمی را بدو قسمت اصلی منقسم گرفت: یکی سخن یا کلام^(۸) که آنرا بعنوان فعل نفسانی تکلم در نزد افراد مختلف

1) Phonologie.

2) Troubestkoi.

3) Diachronie.

4) Synchronie.

5) Ferdinand de Saunure.

6) Cours de linguistique générale.

7) Le langage.

8) La parole.

تلقی کرد و بحث از آنرا از قلمرو زبان‌شناسی خارج دانست. و دیگر زبان یا لسان به معنی اخص آن یعنی «لغت»^(۱) که آنرا موضوع زبان‌شناسی قرار داد و متعلق بحث این علم را عبارت از عوارض ذاتی این موضوع از جهت خصوص «هم‌زمانی» آنها، نه «توالی‌زمانی» آنها، ملحوظ داشت و زبان را بدین معنی عبارت از خصوص هیأتی از دلالات لفظی صوتی و کتبی مستقل از اشخاص ازین جهت که فاعل تکلمند تعریف نمود.

سپس انسان‌شناسان و مردم‌شناسان که اساساً جوامع بدون تاریخ را مطالعه می‌کردند علاقه‌مند به استفاده از روشهای زبان‌شناسی ساختمانی شدند، و بدین جهت بود که لوی استروس در بیان قواعد مربوط بخویشاوندی در جوامع مختلف بر نمونه زبان‌شناسی ساختمانی بمطالعه پرداخت و گفت معنی يك رابطه خویشاوندی را وقتی میتوانیم بدرستی دریابیم که به وحدت روابط خویشاوندی در جامعه پی برده باشیم. زبان و افسانه و هنر و زندگی اقتصادی و روابط خویشاوندی که میان افراد يك جامعه وجود دارد در حکم وسائل و مقدماتی در برقراری ارتباط میان آنهاست. بعقیده لوی استروس ارتباط میان زبان و روابط خویشاوندی از آنجاست که در جوامع ابتدائی قرابت افراد با یکدیگر معرف و نماینده وضع و موقعیت آنها در جامعه است.

چون ارتباط میان افراد از حساس‌ترین مسائل زندگی انسانی و زبان از کاملترین و مهمترین وسائل ارتباطی است ازین جهت زبان‌شناسی نمونه اصلی مناسب برای رسیدن بیک نظریه عمومی انسان‌شناسی است. از طرف دیگر زبان‌شناسی قبل از سایر علوم انسانی توانسته است بیک سلسله از قوانین و قواعد کلی که مربوط به همه تمدنهاست دست یابد. زیرا طریقه تجزیه و تحلیل زبان بومیان افریقای مرکزی با زبان مترقی‌ترین ملل اروپائی یکسان است.

همچنین مبحث معنی‌شناسی یا چم‌شناسی^(۲)، یعنی مطالعه در معانی حقیقی و مجازی کلمات و اینکه بچه‌نحو افکار و آرزوها و شیوه زندگی يك ملت در

1) La Langue.

2) Sémantique.

تعبیر و الفاظ گوناگون جلوه میکند و چگونه با تحول زمان مفاهیم در نتیجه تعبیر و الفاظ متروک میگردند، در مطالعات انسان‌شناسی مورد استفاده قرار گرفت. زیرا تغییر و دگرگونی که در طی زمان در لغات بوجود آمده است معرف تحولات تاریخی یک جامعه و مطالعه در لغات و معانی آن مظهري از چگونگی تأثیر تمدن‌ها در یکدیگر و بطور کلی نمودار مختصات اصلی طرز تفکر یک ملت است .

تدقیقات انسان‌شناسی بنوبه خود تحولی در زبان‌شناسی بوجود آورد. زیرا انسان‌شناس که معمولاً جامعه‌ای را بغیر از جامعه اصلی خود مورد مطالعه قرار میدهد زبان را بعنوان یکی از مظاهر تمدن و فرهنگ و نموداری از طرز سلوك و رفتار افراد در جامعه در نظر میگیرد ، و چون اساساً بامتون نوشته شده سروکار ندارد به جنبه‌های عینی و واقعی زبان توجه دارد . کسیکه در زبان دیگری سواى زبان خود تخصص پیدا میکند نکات و دقایق آن زبان را فرا میگیرد ، بدون آنکه بمکالمات و جنبه عملی آن توجه زیاد داشته باشد ؛ در صورتیکه انسان‌شناس در صدد است در کمترین مدت حداقل کلمات و اصطلاحات را که برای تعبیر مافی الضمیر کافی است بیاموزد . بنابراین هم " انسان‌شناس عملاً" مصروف بمطالب اصلی و عمده زبان است ، یعنی توجه بمفاهیم اصلی که محور مکالمات است .

همچنین تدقیقات انسان‌شناسان نشان داد که زبان يك وسیله عمل و يك نوع فعالیت برای ایجاد ارتباط با دیگران یعنی سازش با محیط اجتماعی است و معنی واقعی يك کلمه یا يك جمله فقط در تعریفی که از آن در کتاب لغت میشود نیست؛ بلکه در اثریست که از روابط افراد با یکدیگر پدید میآید. زیرا انسان کلمات را برای رسیدن به مقصود و منظور خاصی بکار میبرد، یعنی با الفاظ و جملات از انگیزه‌ها و خواسته‌های خود بنائی برپا میسازد. بنابراین ارزش اجتماعی زبان در اینست که افراد موفق به تحصیل يك رشته از موصلات اجتماعی با همدیگر گردند .

و باز تدقیقات انسان‌شناسی نشان داد که هرزبانی دارای نحوه خاصی از تعبیر مافی‌الضمیر و حاکی از یک نوع دید متمایزی از زندگی است که بطور نامحسوس در طرز تفکر افراد اثر می‌گذارد؛ و چون هرزبانی معرف تجارب گذشتگان است باین جهت طرز تفکر و ذوق و سلیقه هر ملتی در آن انعکاس دارد و بدون شناختن این خصوصیات نمی‌توان بروح و مفاد و مضمون حقیقی زبان، که خود نیز نمودار فرهنگ و تمدن یک ملت است، پی برد.

در پژوهش‌های انسان‌شناسی، بانضمام زبان‌شناسی اجتماعی، تأثیر عوامل سیاسی و اجتماعی نیز مورد سنجش قرار گرفت؛ از قبیل مقاومت ملل مغلوب در پذیرفتن زبان فاتحان یا تجدید حیات زبانهای تقریباً مرده در قرن نوزدهم، نظیر زبانهای مجاری و ایرلندی و لیتوانی که بعلمت قیام‌های استقلال طلبانه مردم این ممالک بصورت زبانهای زنده و متداول درآمد، و نیز زبان و ادبیات چک و زبان عبری که در قرن حاضر در مدت کوتاهی بر اثر یک ضرورت سیاسی از حالت زبانهای مرده و متروک خارج گردید. همچنین است عواملی از قبیل نوع زندگی شهری یا روستائی یا ایلی و وضع طبقاتی و کار و شغل که خود منشأ اصطلاحات و معانی و مفاهیم خاصی است؛ چنانکه در یک شهر گروه‌ها و مجامع مختلف اجتماعی هر یک اصطلاحات خاصی دارند، و ازینروست که مطالعه در زبانهای محلی و لهجه‌ها میتواند وسیله مؤثری برای شناسائی تحولات اجتماعی و تمدنی باشد.

فصل دوم

علوم نفسانی و علوم اجتماعی

فرد و جامعه

بحث و گفتگو در باب اصالت فرد یا جامعه از دیرباز مورد توجه متفکران اجتماعی بوده است. لیکن در اواخر قرن نوزدهم باین مبحث توجه بیشتری مبذول گردید.

امیل دورکیم، که در بخش سوم از آراء وی یاد کردیم، جامعه را منشأ اصلی کلیه خصوصیات روانی فرد میدانست و بدنبالاً آگوست کنت، که در طبقه بندی علوم مقام خاصی برای روانشناسی قائل نشده و مطالعه در امور نفسانی را مربوط به دو قلمرو فیزیولوژی و جامعه شناسی قلمداد میکرد، او نیز بهمین طریق معتقد باصالت جامعه نسبت بفرد بود. از طرف دیگر گابریل تارد میگفت: جامعه دارای مشخصات خاصی متمایز و مستقل از فرد نیست و بنای هیأت اجتماع بر اساس خصائص فردی که مهمترین آنها حس تقلید در انسان است نهاده آمده. افراد در دوران کودکی رفتار و کردار بزرگسالان را سرمشق خود قرار میدهند و در دوران جوانی و پس از آن تحت تأثیر حیثیت و عنوان و معرفت اشخاص مشهور قرار میگیرند و در نتیجه از آنها تقلید میکنند و حاصل آنکه منشأ رفتار فردی و جمعی انسان را در همین حس تقلید است که جستجو باید کرد

این بحث و گفتگو میان دو حوزه و دو سنخ فکر در اروپا ادامه داشت تا اینکه از اوائل قرن بیستم نظریه های جدیدی خصوصاً در امریکا ظاهر گشت و در روانشناسی اجتماعی مورد بحث و گفتگو قرار گرفت.

۴- پیدایش روان‌شناسی اجتماعی

نخستین شخصی که به رابطه متقابل میان فرد و جامعه توجه کرد عالم انگلیسی ماکدوگال^(۱) بود، که دوران شهرنش را در امریکا گذرانید و اولین اثر وی تحت عنوان «درآمد به روان‌شناسی اجتماعی»^(۲) در سال ۱۹۰۸ منتشر گردید. بعقیده این دانشمند طبیعت انسانی از یک سلسله از غرائز طبیعی و تمایلات پدید آمده است و در مقابل هر غریزه یک حالت انفعالی وجود دارد. مثلاً از غریزه تولید مثل تمایل خویشاوندی که اساس خانواده و در نتیجه جامعه است ناشی شده؛ یا از غریزه ستیزه‌جویی میل بر قابت و فعالیت و در نتیجه ترقی و تمدن بوجود آمده است.

نظریه ماکدوگال که در آغاز مورد توجه بسیار واقع شده بود پس از چندی مخصوصاً از جانب اصحاب «رفتار انگاری»^(۳) مانند واتسن^(۴) و غیره سخت مورد تخطئه قرار گرفت. واتسن گفت متعلق بحث روان‌شناسی عبارت است از رفتار و کردار و سلوک انسان یعنی آنچه قابل مشاهده است. در روان‌شناسی فقط قوانین و اصولی را می‌توان وضع کرد که متکی بامور قابل مشاهده در انسان باشد. رفتار و سلوک انسان عبارت از مجموعه آثار است که از تن افزار بروز و ظهور پیدا میکند. زبان نیز خود از قبیل همین آثار. و سخن گفتن با خود یعنی فکر کردن نیز جزء رفتار است. واتسن با اتکالی به تدقیقات پاولوف روسی گفت عده زیادی از احساسات از قبیل احساس تقلید یا کشش نسبت باشخاص دیگر بهیچ وجه جنبه غریزی ندارد، بلکه تابع تعلیم و تربیت و آداب و رسوم یعنی زندگی اجتماعی است که واکنشهای ما را در حالات مختلف معین میکند. هر چند کار واتسن منحصر به روان‌شناسی بود ولی راه را برای تجدیدنظر درباره رابطه فرد و جامعه باز کرد.

کولی، که در فصل مربوط به جامعه‌شناسی امریکا زوی یاد کردیم، می‌گفت اشتباه روان‌شناسان و جامعه‌شناسان تا کنون این بوده است که فرد و جامعه را

1) Mc Dougall.

2) Introduction to social Psychology.

3) Behaviorism.

4) Watson.

جدا از یکدیگر مورد مطالعه قرار داده‌اند. عادات و افکار و تصورات ما از یک دنیای انتزاعی ناشی نشده‌است، بلکه همان زندگی واقعی اجتماعی یعنی هسته‌های اصلی (گروه‌های نخستین) آنها را ساخته و پرداخته‌اند که عبارتند از زندگی خانوادگی و گروه‌های کودکان همبازی.

دامنه این مطالعات با آثار جرج هربرت مید^(۱) گسترش بسیار پیدا کرد. مید گفت «من» هر فرد نسبت بوی در حکم یک شخص سوم است یعنی وقتی ما عملی را انجام دهیم خودمان را در یک نوبت (نقش) بازی قرار می‌دهیم و عمل ما طبق آن چیز است که میدانیم دیگران از ما توقع آنرا دارند. بنابراین «من» هر فرد تا حد زیادی یک امر اجتماعی است و رفتار انسان عبارت است از بازی کردن در یک نوبت آنچنان که با او آموخته شده است و با آنچنانکه او این نوبت را در یافته است. بهمین جهت است که بعقیده مید بازی‌های کودکان اهمیت زیادی در فهم مفهوم نوبت دارد؛ خصوصاً قواعد بازی سبب می‌شود که مفهوم نظم و سازمان در ضمیر فرد بوجود آید و در نتیجه شخصیت فرد تکوین یابد و فرد به روابط متقابل خود با سایر افراد آشنا شود و بتواند خود را همیشه بجای دیگران فرض کند. وقتی کودک بسن بلوغ رسیده و در نوبت کده زندگی اجتماعی عهده‌دار نوبتهائی گردید که جامعه اجرای آنها را از او انتظار خواهد داشت آنگاه از جمع تألیفی این نوبتهاست که شخصیت او تشکیل می‌گردد.

حاصل آنکه در نظر مید «من» فرد نتیجه زندگی اجتماعی است و هنگام تولد وجود ندارد؛ و آنچه مؤید این نظریه گرفته شده حادثه‌ای و که در امریکا اتفاق افتاد: زن جوانی که کودکی نامشروع بدنیا آورده و بعلت خجالت و سرافکنندگی کودک را در انبارخانه به تخت خواب بسته و از دیگران بکلی پنهان نگاه داشته و تماس خود را با این کودک به تغذیه او منحصر کرده بود ملاحظه گردید که این کودک نه فقط بهیچ وجه قادر به تکلم نمی‌بود، بلکه، با اینکه از هوش ارثی بنحو طبیعی و عادی برخوردار می‌بود، کلیه واکنشهای انسانی را فاقد بود

1) George Herbert Mead.

و پس از چندین ماه مواظبت دقیق با زهم قادر به تکلم نبود و بهیچ یک از حرکات و اعمالی که کودکان برای بیان حالات خود دارند آشنائی نداشت، و در واقع بحالت حیوانی نزدیک‌تر بود تا بحالت انسانی. حاصل آنکه نارسائی روان‌شناسی فردی در توجیه تمامی زندگی روانی انسان سبب پیدایش روان‌شناسی اجتماعی شد.

پیشرفت روان‌شناسی اجتماعی خاصه در چهل سال اخیر بیشتر از نظر روش پژوهش بوده است. تکمیل وسائل و استفاده از آن وسائل و مقدمات برای مطالعات تجربی درباره طرز رفتار و تمایلات افراد در جامعه از جمله خدماتی است که علمای این علم بشناسائی دقیق امور روانی و اجتماعی کرده‌اند. در روان‌شناسی اجتماعی به تأثیر دو عامل توجه کافی مبذول گردید: یکی تأثیر تمدن و فرهنگ هر جامعه در فرد؛ دیگر تأثیری که افراد بر اثر زندگی جمعی خود بخود در یکدیگر دارند. از اینجهت نظریه‌ها و فرضیه‌های روان‌شناسی عمومی که بنحو انتزاعی درباره خصوصیات روانی اشاعه داشت از پرتو این مطالعات مورد تجدید نظر قرار گرفت.

در پژوهش مسائل مربوط به روان‌شناسی اجتماعی نخستین مسئله کیفیت و میزان تأثیر عوامل مختلف اجتماعی، اعم از تمدن و فرهنگ و طرز زندگی و روابط اجتماعی، در فرد بود، بادر نظر گرفتن زمینه‌های طبیعی و وراثی که در فرد وجود دارد؛ و بالنتیجه تشخیص اینکه سهم و تأثیر عامل طبیعی و ارثی از یک سو و سهم و تأثیر عامل اجتماعی و تمدن از سوی دیگر تا چه حدود است.

اولین نظری که میتوان در این مورد اظهار داشت اینست که بعلت پیچیدگی و تعدد عوامل نمیتوان مسائل را باعتبار یک فرد در نظر گرفت و تنها طریقه صحیح اینست که از راه گروه بمطالعه در تأثیر عوامل مختلف وراثت یا محیط اهتمام ورزیده شود.

پژوهشهای مفصلی که درباره استعداد ذاتی و وراثی کودکان در کشورهای مختلف بوسیله دانشمندان اروپائی و امریکائی صورت گرفت همه باین نتیجه

رسید که اختلاف و تفاوت بیش از آنکه معلول ملیت‌ها باشد بعلمت زندگی در شهر و ده یعنی محیط خارجی است. مثلاً پژوهش وسیعی که در فرانسه بوسیله هیأتی از جامعه‌شناسان و روانشناسان در بارهٔ نود و پنج هزار کودک بعمل آمد نشان داد که سه عامل در پرورش استعداد کودکان موثر است: یکی محل سکونت (شهر یا ده)؛ دیگر وضع شغلی و میزان درآمد اولیاء؛ سوم تعداد کودکان در یک خانواده.

باین ترتیب که عموماً وضع تحصیلی کودکان شهر نشین بهتر از کودکان روستائی است و شغل پدر بسیار موثر است. چنانکه فرزندان اشخاصی که بوکالت دادگستری و طبابت و معلمی و از این قبیل مشاغل میپردازند موفقیت بیشتری در تحصیلات دارند تا فرزندان کشاورزان و کارگران و کارمندان. همچنین با افزایش تعداد فرزندان در خانواده، بر اثر رسیدگی و مراقبت کمتر، درجهٔ موفقیت آنان کاهش مییابد. نتیجه آنکه مجموعهٔ تأثیرات طبیعی و تربیتی و اجتماعی سازندهٔ خصوصیات روانی فرد است و قابلیت جبری به تنهایی کافی نیست.

۳ - توانمندی گروه‌ها

دو مبحث جدید که بتوسعهٔ روانشناسی اجتماعی، مخصوصاً از نظر تجربی، مدد بسیار ساینیدیکی مبحث توانمندی گروه‌ها بود، و دیگر مبحث جامعه‌سنجی (سوسیومتری).

مبحث توانمندی گروه‌ها^(۱) را روانشناس آلمانی کورت لوین^(۲) (۱۸۹۰-۱۹۴۷) تدوین کرد. کورت لوین، که پانزده سال او آخر عمر خود را در آمریکا گذراند، در دانشگاه میشیگان مرکز مطالعات توانمندی گروه‌ها را تأسیس کرد و اساس کار خود را در اینجامطالعهٔ در گروه‌های کوچک قرارداد. بعقیدهٔ وی برای فهم حالات و تمایلات و افعال فرد باید مجموعهٔ روابط اجتماعی که فرد در آن دربر میگیرد شناخت و این مجموعه را وقتی میتوانیم بدرستی

1- Group Dynamic.

2- Kurt Lewin.

بشناسیم که افرادی که بوجود آورنده آن هستند شناخته شده باشند. فعالیت و تغییر پذیری و توانمندی روابط اجتماعی بستگی به شخصیت افراد دارد و فعالیت و تغییر پذیری و توانمندی شخصیت افراد نیز بستگی به هیأت جمعی روابط اجتماعی؛ و این رابطه متقابل میان شخصیت افراد و زندگی اجتماعی را میتوان در گروه‌های کوچک بخوبی مشاهده کرد.

کورت لوین علوم نفسانی و اجتماعی قرن نوزدهم را بنام علوم عصر ارسطویی میخواند و جامعه‌شناسی و روانشناسی جدید را بنام علوم عصر گالیله‌ای؛ و از این تقسیم‌بندی منظور او این بود که بگویید برخلاف گذشته که در امور نفسانی ماهیت عناصر مختلف جداگانه مورد مطالعه قرار میگرفت امروزه میباید که عناصر و تاثیرات آنها و روابط متقابلی که بایکدیگر دارند مورد مطالعه قرار گیرد.

بعقیده وی برای فهم علل حالات و تمایلات و افعال فرد باید بتأثیر دو عامل در یکدیگر توجه داشت: یکی شخصیت فرد و دیگری محیطی که فرد در آن زندگی میکند؛ و این روابط را باین صورت نشان میداد: $S = M \times E$. بدین معنی که سلوک (S) انسان ناشی از تأثیری است که محیط (M) خارجی، یعنی عملی که از گروهی که وی بآن تعلق دارد، در شخصیت (S)، که نتیجه وضع طبیعی و سوابق تربیتی و زندگی گذشته او است، گذاشته و همچنین ناشی از تأثیری است که شخصیت وی در محیط خارجی داشته است. بهمین جهت برای تغییر فکر و روحیه افراد نیز باید از طریق گروه عمل کرد و هم از طریق فرد فرد. یعنی وقتی فکر و روحیه جدیدی را میتوان با افراد تلقین کرد که آنها تصور کنند با قبول فکر و روحیه جدید بیشتر مورد تأیید گروه قرار خواهند گرفت.

نظر کورت لوین این بود که بعلاوه وجود روابط متقابل میان شخصیت و محیط خارجی حد مشخصی نمیتوان برای هر يك فرض کرد. محیط طبیعی و فیزیکی و اجتماعی، که فرد را در خود فراگرفته و در حکم يك واقعیت

خارجی و عینی است، باشعور باطن آمیخته می‌گردد و در نتیجه افعال و تمایلات شخصی ظاهر می‌شود و بنا برین جدائی این دو از یکدیگر و مطالعه منفرد آنها میسر نیست. بدین ترتیب کورت لوین سعی کرد تا تعارض میان مذهب اصالت اجتماعیات (سوسیولوژیسم) و مذهب اصالت نفسانیات (پسیکولوژیسم) را مرتفع گرداند.

از نظریه کورت لوین چنین مستفاد می‌شود که گروه انسانی از ترکیب روابط و مناسبات بسیار بوجود آمده است که تغییر هر یک در کل مؤثر است. بعقیده او، که از طرفداران روانشناسی هیوی است، روابط انسانی در خانواده، و کارگاه، و سندیکا و آموزشگاه بربک نهج و شیوه نمانده در تحول و تغییر دائمی است؛ و از اینجا بود که کورت لوین نظریه خود را درباره اصول روابط انسانی و طرز تأثیر و اصلاح این روابط بیان کرد.

وی طریقه های دقیقی بوجود آورد که در کشورهای متحد امریکا مورد استفاده زیاد قرار گرفت. مثلا اینکه چگونه میتوان عوامل سازش فرد را در محیط زندگی او فراهم ساخت و چگونه میتوان به ریشه احساس نا ایمنی و بی ثباتی و بیگانگی که در افراد بوجود میآید پی برد و به تخفیف آنها همت گماشت و نیز وی هدف اصلی و مقصود اساسی را تأمین آن میزان از آزادی که برای انبساط و شکفتگی شخصیت انسان ضروریست و بالنتیجه تأمین دموکراسی واقعی که وسیله تحصیل آزادیست قرارداد. او معتقد بود که دموکراسی در يك جامعه و وقتی واقعیت خارجی پیدا کرده و بر پایه های مستکم استوار خواهد بود که هسته های اصلی اجتماع، یعنی خانواده و آموزشگاه و محیط کار از ارکان حقیقی زندگی محسوب شود. بهمین جهت مهمترین کتاب کورت لوین بنام «حل منازعات اجتماعی»^(۱) اختصاص بهمین مطلب دارد.

وی در این کتاب نشان داده است که برای حفظ آزادی و برای اینکه آزادی بهر ج و مرج منجر نشود چگونه باید سعی کرد تا بهر خوردنها

1) Resolving of Social Conflicts.

و کشاکشها قبل از وقوع آنها پی‌بر دو از ظهور آنها جلوگیری بعمل آورد و بدین منظور به تجزیه و تحلیل علل اصلی حوادث اجتماعی تا به مرحله شعور باطن افراد پرداخت .

۴- جامعه‌سنجی

مبحث دیگری که به شناسائی گروه‌های کوچک و حالت و کیفیت و وضع افراد در یک گروه و بطور کلی به روانشناسی اجتماعی و جامعه‌شناسی، چنانکه گفتیم، مدرس‌سازید جامعه‌سنجی (سوسیومتری) بود که میتوان آنرا یک مبحث جدید علمی در قلمرو علوم انسانی دانست. مبتکر این مبحث روانپزشک اطریشی یا کب مورنو^(۱) (متولد در ۱۸۹۲) بود. وی ابتدا کار خود را در اروپا آغاز نمود و از سال ۱۹۲۵ که به امریکا عزیمت کرد در آن کشور به بسط روش جامعه‌سنجی مقرون با یک نوع فلسفه اجتماعی خاص پرداخت.

بعقیده مورنو همچنانکه از راه تحلیل النفس (پسیکانالیز) و طریقه‌درمانی آن میتوان فرد را وادار به پی بردن به شعور باطن و شناسائی عقده‌های روانی وی ساخت بهمین نحو میتوان درباره اجتماع عمل کرد؛ یعنی با بکار بردن روشهای خاصی عقاید و افکار و تمایلات یک جمع را واضح و آشکار و تضادها و تناقضهای آنها را بر خود افراد معلوم ساخت. وی با روش خود مثلا درباره مسائل و تعصبات نژادی در امریکا گروهی را مورد پرسشگری قرار داد و وجود تعصبات بی‌اساس را که در ذهن آنها ریشه دوانیده و آنها را دچار وحشت و اضطراب کرده بود برای آنها آشکار ساخت.

مورنو، که نام شیوه پژوهش خود را روش مشاهده مشارک^(۲) گذاشته است، میگوید هدف پژوهنده باید این باشد که حالت آفرینندگی طبیعی و جبلی انسان را بکار اندازد، تا آنچه باطنی و واقعی است جای آنچه ظاهری و غیر واقعی است بگیرد و در نتیجه میان شخصیت اصلی فرد و رفتار وی که اسیر قیود خشک اجتماعی است رابطه متعادلی برقرار شود.

1) Jakob Morenn.

2) Observation Participant.

او معتقد بیک انقلاب اجتماعی تنها بمقیاس افراد و در زمینه وجودانیات افراد است و نظریه مارکس را، که انقلاب را یک تجربه و آزمایش اجتماعی اصیل میدانست، باین نحو تفسیر میکند که از انقلاب و دگرگونی اجتماعی وقتی نتیجه بدست میآید که این حالت در کوچکترین هسته اجتماع که خود افراد هستند پدیدار شود. یعنی افراد را فعالانه در جستجوی موقعیت و وضعی سوق دهد که متضمن سعادت آنها باشد؛ و این در صورتی است که تجربه و آزمایش با مشارکت مستقیم خود افراد صورت گیرد. باین منظور است که مورتو اعتقاد دارد که دانشمند اجتماعی نباید حالت تماشاگر و توصیف کننده صرف را داشته باشد، بلکه باید در موضع بازیگر ظاهر شود و در بازی با احساسات و انفعالات یک گروه افراد را بکشف احوال درونی خود وادار سازد. یعنی در آموزشگاه و در کارخانه و در بیمارستان و در هر محل اجتماع دیگری، که کشمکشها و برخوردهائی میان اشخاص وجود دارد و بی اطلاعی و جهل مانع ظهور ابتکارات و افکار تازه است، دانشمند اجتماعی میتواند موانع را از میان برداشته راه را برای جولان آزادانه ذهن خلاق آنها بگشاید.

بنابراین هدف پژوهنده اجتماعی اینست که کمک کند تا افراد خوبشتن خویش را بازشناسند و با شکافتن پرده هائی که بر او بطریق وجود اجتماعی بوجود آورده است بمرحله خود آگاهی برسند.

برای رسیدن باین هدف مورتو قواعد و تست هائی وضع کرده است. مثلا از افراد سؤال میکند که با چه کسانی حاضرند یک گروه تشکیل بدهند. و باین طریق است که میتوان بخصوصیاتی که افراد در صحنه های مختلف زندگی مایلند آنها را با دیگران دارا باشند پی برد. در یک کلاس که از کودکان این سئوال شده است میتوان افراد منزوی و گوشه گیر را که کمتر انتخاب میشوند با افراد اجتماعی و محل توجه دیگران مورد مطالعه قرار داد و دلائل و جهات هر یک از این خصوصیات را شناخت و در صدد رفع دلائل

وجهات منفی بر آمد.

همچنین باتجزیه و تحلیل روابطی که میان افراد وجود دارد میتوان بعضی از خصوصیات گروه پی برد؛ مثلاً به تجانس و همبستگی و ثباتی که در گروه وجود دارد و با اینکه يك گروه بروی تأثیرات خارجی تا چه میزان باز یا بسته است. از روش جامعه‌سنجی برای ارزش‌یابی فعالیت کارهای دسته‌جمعی و یا کلاس‌های آموزشگاه و واحدهای نظامی استفاده کرده‌اند.

بنابراین مبحث جامعه‌سنجی را میتوان شامل دو قسمت دانست:

یکی مبانی فلسفی آن و خصوصاً نظریات شخصی مورنو دربارهٔ آفرینندگی فطری افراد که در حقیقت میتوان آنرا بمذهب و طرز تفکر خاصی تعبیر کرد.

دیگر جنبهٔ عملی آن که برای اولین دفعه از راه این مبحث در بیان مکنونات باطنی اشخاص در اجتماع، سنجش عوامل کمی وارد در مطالعات اجتماعی گردیده است.

۵ - روانشناسی انبوه‌های مردم

از اواخر قرن نوزدهم بحث تازه‌ای تحت عنوان روانشناسی انبوه‌های مردم^(۱) عنوان شد، و گوستا لوبن^(۲) (۱۸۴۱-۱۹۳۱) فیلسوف فرانسوی از معروفترین پایه‌گذاران آن بود. وی انبوه‌های مردم را دارای سه خصوصیت اصلی میدانست: یکی وحدت و یگانگی فکری؛ یعنی در انبوهی از مردم عکس‌العمل‌ها و انفعالات و معتقدات نتیجهٔ يك حالت عصبیت و مقاومت شدید و از میان رفتن حس مسئولیت فردی است. دوم اینکه انبوه مردم باعث میشود که افراد دارای عکس‌العمل‌های سریع و غیر مترقب و متغیر، که وی آنرا طبیعت زنانهٔ انبوه مینامید، باشند. سوم اینکه طرز تفکر و استدلال انبوه مردم بسیار ساده و بیچگانه است. برای فهم رفتار انبوه مردم باید بدو علت توجه کرد: یکی علت داخلی که آن عبارت از تأثیر پذیری و قدرت سرایت سریع افکار

1) Psychologie des Foules.

2) Gustave le Bon.

و عقاید و تلقینات است . دوم علت خارجی که آن عمل رهبران و باصطلاح سرکردگان است .

ولی از تدقیقات سی سال اخیر روانشناسان اجتماعی نتایجی مخالف آراء گوستاو لوبن درین زمینه حاصل گردید . در امریکا ، که اختلافات نژادی صحنه‌های هیجان دسته‌جمعی را میان سیاه‌پوستان و سفیدپوستان به کرات بوجود آورده است ، مطالعات باین نتیجه رسید که حملاتی که از ناحیه سفیدپوستان منجر به قطعه‌قطعه کردن یک سیاه‌پوست شده، و در اکثر موارد سیاه‌پوستی بجرم داشتن روابط جنسی بایک زن سفیدپوست بقتل رسیده است، همیشه چنان وقوع یافته که گوئی طبق نقشه‌معینی بوده است؛ یعنی پس از اینکه جمعیت سفیدپوستان بزندان و یا محلی که سیاه‌پوست در آنجا مخفی بوده است هجوم آورده پس از دسترسی بوی و شکنجه و قتل وی نعش سیاه‌پوست تحویل به جمعیت دیگری داده شده است و آن جمعیت هم نعش را در خیابانها باین طرف و آن طرف کشانیده و سپس هجوم بمحله سفیدپوستان شروع شده و تا بمداخله قوای نظامی این کار ادامه یافته است .

نتیجه ایکه پژوهندگان امریکائی از ذکر این حوادث گرفته اند اینست که: اولاً حمله به سیاه‌پوستان و قطعه‌قطعه کردن آنها با وجود اینکه جمعیت سفیدپوستان این عمل را در یک حالت هیجان شدید و غیرعادی انجام میدهند طبق نقشه مشخصی است.

ثانیاً رفتار جمع هم نظیر رفتار فرد تابع قواعد و انگیزه‌های معینی است . ثالثاً در نواحی و محلاتی این حوادث روی میدهد که مردم فقیر در آنجا زندگی میکنند و معمولاً این حوادث در سالهائی بیشتر روی میدهد که در مناطق کشاورزی مثلاً بهای پنبه پائین‌تر از سالهای پیش است .

رابعاً وقوع این حوادث مصادف با اوقات است که موقعیت اقتصادی و اجتماعی سفیدپوستان کم در آمد رو بتزلزل است؛ و چون یک اصل کلی در ایالات جنوبی امریکا اینست که سیاه‌پوستان پائین‌ترین طبقه را تشکیل میدهند

و باید در این وضع باشند بنابراین آزادی روابط جنسی میان سیاه‌پوستان و سفیدپوستان سبب می‌شود که سیاهان وارد دسته و طبقه سفیدپوستان شوند و در نتیجه تغییر وضع دهند. بنابراین باید با تمام قوا مانع بروز این روابط شد و از اینجا نتیجه می‌گیرند که تحریم روابط جنسی میان سفیدپوستان و سیاه‌پوستان بهیچ وجه یک امر اخلاقی یا نژادی نیست بلکه یک امر اجتماعی است.

این مطالعات ما را باین نتیجه می‌رساند که هیجان‌ات دسته‌جمعی همیشه نتیجه جهات و انگیزه‌های اجتماعی است و بهیچ وجه نمیتوان بنحو مطلق از خشونت و عصبیت غیر ارادی و غریزی انبوه مردم بحث نمود.

فقط میتوان گفت که این هیجان‌ات دسته‌جمعی بفرد جرأت و جسارت بیشتری میدهد و در چنین لحظاتی فرد قادر بانجام اعمالی میشود که منفرداً بآنها اقدام نمیکند؛ ولی همیشه این اعمال بدنبال تمایلات نهانی فرد است که انجام می‌گیرد؛ و در حقیقت باید گفت احساس همبستگی با جمعی که در آن لحظه دارای هدف و شعار مشترکی است موجب تشدید تمایلات و آرزوهای نهفته قلبی است.

۶ - روانشناسی ملل

مبحث دیگری، که در گذشته نیز همیشه متفکران را بخود مشغول داشته بود و حد فاصل میان علوم اجتماعی و نفسانی است، مبحث روانشناسی ملل است. متفکران یونانی نظیر ارسطو و هردوت و محققان اسلامی همچون ابن خلدون و اصطخری و همچنین فیلسوفان و مورخان اروپائی وقتی بتوصیف و تشریح آداب و رسوم و کیفیات زندگی ملل مختلف میپرداختند در پی آن بودند که روحیات اقوام و ملل را از جهت خلیات و ذوقیات و تمایلات مختلف آنها بشناسند.

از قرن نوزدهم دانشمندان اروپائی و خصوصاً متفکران آلمانی در صدد تشکیل علمی بنام روانشناسی ملل بودند. بعدها جغرافی دانها خواستند خصوصیات

روحی ملل را که تحت تأثیر عوامل جغرافیائی است بدست آورند. مثلاً گفتند مناطق سردسیر آفریننده روحیه فعال و طرز فکر مثبت و مناطق گرمسیر سبب پیدایش اوهام و افکار تخیلی و روحیه شاعرانه است. از نظر نژادی هم چنانکه دیدیم حوزه‌هائی بوجود آمد که بر حسب آنها خصائص نژادی فرد موجب ظهور خصائص روانی قرارداد شد.

در این قسمت دانشمندان آلمانی در قرن بیستم نیز همچنان مقام اول را دارا هستند. ماکس وبر، که در بخش سوم این کتاب از آراء او یاد کردیم، یک نوع جامعه‌شناسی تطبیقی را پایه افکنده و درباره ملل و مردم اعصار مختلف خصوصیات را برای هر یک بدست آورده بود. بعد از او ریشارد تورنوالد^(۱)، (۱۸۵۹-۱۹۵۴) جامعه‌شناس و روانشناس آلمانی، که سالها در دانشگاه برلن بتدریس اشتغال داشت، در این باره بمطالعاتی پرداخت.

رودلف اشتینمتس^(۲) (۱۸۶۹ - ۱۹۴۶)، که اصطلاح جامعه نگاری (سوسیوگرافی)^(۳) را وضع کرده است، بکمک یکی از شاگردان تورنوالد بنام ویلهلم موهلن^(۴) که فعلاً ریاست قسمت جامعه‌شناسی را در دانشگاه هیدلبرگ عهده دار است راهنمایی با دوهزارو پانصد دوازده عنوان تهیه کردند که بوسیله آن بتوان «باتمام وسائل ممکن از روابط و وضع یک ملت در یک لحظه از زمان توصیفی بدست داد» منظور اشتینمتس از جامعه نگاری بیشتر توصیف ملل مغرب زمین با همان طریقه‌ای بود که مردم‌شناسی از اقوام دیگر بکار میبرد.

در وین هم با ویلهلم اشمیت^(۵) (۱۸۶۸-۱۹۵۴)، که پایه گذار حوزه اشاعه بود و مجله آنترپوس^(۶) را در ۱۹۰۶ تأسیس کرد، حوزه‌ای بنام حوزه وین بوجود آمد که هم خود را مصروف به شناسائی مناطق فرهنگی قرارداد و در حقیقت روش و طریقه کار این حوزه همان روش مردم شناسان و انسان

1) Richard Thurnwald.

2) Rudolph Steinmetz. 3) Sciographie. 4) Wilhelm Mühlmann.

5) Wilhelm Schmith. 6) Anthropos.

شناسان بود .

در فرانسه نیز حوزه خاصی بوجود آمد و از سال ۱۹۳۹ مؤسسه روانشناسی ملل در شهر لوهاور تأسیس شد و بنشر نشریه‌ای تحت عنوان «مجله روانشناسی ملل»^(۱) بطور منظم آغاز کرد .

حاصل آنکه بتدریج که علوم اجتماعی در قرن بیستم توسعه یافت و مطالعات عینی جانشین نظریات کلی گردید روانشناسی ملل مفهوم دیگری بخود گرفت ، بدین معنی که در تعمیم خصائص روانی يك ملت حزم و احتیاط بیشتری بکار برده شد و در آن بیشتر از نتایج تدقیقات انسان‌شناسان و جامعه‌شناسان استفاده گردید .

مطالعات روت بندیکت درباره ژاپن بعد از جنگ جهانی دوم ، در موقعی که متفقین پس از پیروزی جنگ اخیر مصمم به تغییرات اصلی در طرز حکومت ژاپن بودند، نشان داد که باتوجه بخصوصیات روحی مردم ژاپن تغییر وضع حکومت آثار نامطلوبی از خود بجای خواهد گذاشت؛ و مثلاً در آشنا کردن مردم ژاپن با اصول حکومت دموکراسی خیلی بهتر میتوان از راه حفظ امپراطور که در نظر مردم جنبه قدوسیت دارد ، باین امر موفق آمد تا باینکه حکومت جمهوری، که مورد اعتنا و اعتماد مردم ژاپن نیست .

بطور خلاصه می‌توان گفت علوم اجتماعی جدید تأثیر مطلق يك عامل را در تکوین روحیه ملل مختلف مطرود دانست؛ زیرا هر قدر دامنه تدقیقات گسترش یافت این مطلب روشن‌تر گردید که واقعیت زندگی اجتماعی ملل تابع عوامل بیشمار است که بسهولت نمیتوان خصائصی را بريك ملت اطلاق کرد؛ و اینکه مثلاً يك ملت دارای خصیصه جنگجوئی است و دیگری دارای خصیصه محافظه‌کاری مورد قبول علوم اجتماعی امروز، که بموجب آن عوامل مرکب و متعدد سازنده روانشناسی جمعی است، قرار نگرفته است. باین جهت مبحث روانشناسی ملل از صورت مستقل خارج گردیده فقط خوشه چین خرمن علوم اجتماعی اساسی شد .

1) Revue de Psychologie des Peuples.

۷- تصدیقات بلا تصور

پیش‌داوریها و تصدیق‌های بلا تصور^(۱) افراد در اجتماعی که بدان تعلق دارند از مسائلی است که مطالعه در آنها از لحاظ روانشناسی در امریکامورد توجه قرار گرفته؛ زیرا مشکلات و منازعات نژادی در امریکا این امر را بصورت حادی جلوه‌گر ساخته است. اتو کلینبرگ^(۲) از جمله کسانی است که درین باره سالها بمطالعه پرداخته است.

هنگامی که مؤسسه فرهنگی و علمی و تربیتی سازمان ملل متحد (یونسکو) بعد از جنگ بوجود آمد اعلامیه‌ایکه منجر به تشکیل این سازمان گردید با این جمله آغاز میشد «از آنجا که همه جنگها ناشی از سنخ فکر مردم است پس دفاع از صلح را باید در روحیه مردم پرورش داد» اتو کلینبرگ بعنوان مدیر قسمت علوم اجتماعی برگزیده شد؛ و غرض از این انتصاب تنظیم یک سلسله از همکاریهای علمی در زمینه علوم اجتماعی و مخصوصاً مبارزه با افکار ناصحیح نژادی بود که از تبلیغات هیتلر بجای مانده بود.

اتو کلینبرگ با همکاری علمای اجتماعی اروپائی در زمینه «کشمش میان ملل» بمطالعات مفصلی در چند کشور پرداخت که نتایج آن از طرف یونسکو منتشر گردید. وی در پایان کتابی، که تحت عنوان «روانشناسی اجتماعی»^(۳) نشر داد و شامل مباحث و نتایج آخرین پژوهشهای دانشمندان این علم است، با بیان کیفیت تأثیر عناصر نفسانی در مناسبات بین الملل و عوامل اقتصادی و جمعیتی و غیره در روحیه مردم، میگوید اگر روانشناسی در حل مسائل مربوط بصلح و جنگ کامکار نشده علت این نیست که واقعیت بقدر کافی معلوم نبوده است. بلکه علت اینست که دیگران در قبول این واقعیت و بکار بستن آن سرباز زده‌اند. سپس بذکر نتایج میپردازد که روانشناسان و متخصصان دیگر در زمینه مسأله نژاد و تشخیص رهبر بیمار و مخاطرات تصدیقات بلا تصور مردم در زمینه نژاد انگاری بدست آورده‌اند.

1) Les Préjugés = Prejudice. 2) Otto Kleinberg.

۳- این کتاب در سال ۱۳۴۲ نیز بقلم آقای دکتر کاردان بقارسی ترجمه شده است.

۸- تحلیل‌النفس و علوم اجتماعی

اتخاذ روش و اصول تحلیل‌النفس در زمینه احوال نفس آدمی و همچنین کوشش دوجانبه‌ای که یکی برای پیشرفت حوزه تحلیل‌النفس و دیگری از طرف مخالفین برای رد و تخطئه اقوال هواخواهان این حوزه بعمل آمده خود باعث بوجود آمدن بینش جدیدی در علوم اجتماعی بوده است؛ و بطور کلی میتوان گفت همچنانکه تحلیل‌النفس در رشته پزشکی و روان‌پزشکی باعث بوجود آمدن مبحث جدیدی در پزشکی بنام پسیکوسوماتیک^(۳) گردیده در علوم اجتماعی نیز سبب پدید آمدن مباحث فرعی جدیدی شده است. موارد و شواهد بسیاری که تحلیل‌های حوزه تحلیل‌النفس در دسترس قرار داده بخوبی نشان میدهد که عوامل اولی مؤثر در شخصیت در سنین بعدی نیز منشأ اثر است.

مثلا فروید ضمن تشریح تکرار اضطرابی نشان‌داد نفس انسانی کشش نیرومندی برای تکرار حالات گذشته داد.

مطالعات تحلیل‌النفس در زمینه این مرحله حساس از حیات و بیان اهمیت دوران خردسالی و تأثیر طرق یاد گرفته شده این دوران و دستگاه‌های حل مسائل و واکنش‌های انفعالی در زندگی بعدی یکی از موجبات توجه بمرحله حساس خردسالی و جنبه‌های گوناگون آن بوده است.

تأکید فروید در اهمیت عوامل تشکیل‌دهنده شخصیت در خردسالی و تجارب این دوره کاملاً مخالف با اعتقاد به فطری و غریزی بودن احوال نفسانی است. آنچه فروید در مقابل اعتقاد به فطرت و غریزه بدان اهمیت خاص میداد عبارت بود از روابط میان کودک و والدین و واکنش‌های متقابل میان آنها، از قبیل طرز شیر دادن و روابط مادر و فرزند و تعلیم کنترل پیشاب و مدفوع و جایگزین ساختن نیروی «کنترل» بصورت امر و نهی از طریق تنبیه و تشویق از طرف پدر و مادر.

1) Social Psychology.

2) Psychosomatique.

این نظریات توجه دانشمندان را از فطرت و غریزه به عوامل تشکیل دهنده شخصیت، خصوصاً به روابط میان فرزند و پدر و مادر و آداب و رسوم خردسالی، که خود از جنبه‌های بسیار مهم فرهنگ‌های مختلف است، معطوف ساخت و تدقیقات دامنه‌داری درباره شخصیت خاص مردمان معین از طریق مطالعه در روابط فرزند و اولیا و آداب خردسالی انجام گردید.

مفهوم «شعور باطن» یا «لاشعور» که به نظر فروید گنجینه امیال و آرزوها و مخزن خواسته‌های اصلی و محفظه تمایلات و اخورده بود در تبیین کردارهای فردی و اجتماعی بسیار مفید افتاد. مطالعه در شعور باطن و پرده برداری از عوامل بسیار وسیع و پیچیده آن و روشن ساختن طرقتی که شعور باطن افکار و انفعالات انسانی را بشدت دستخوش خود قرار می‌دهد یکی از بزرگترین خدمات حوزه تحلیل النفس در راه شناخت روان انسانی بوده است. این ژرف‌نگری در شعور باطن به پژوهش در عقاید و آداب و رسوم قبائل ابتدائی و مرتبط ساختن آن با مراحل عالی سلوک و رفتار انسان متمدن مدد بسزائی رسانیده است. بررسی‌های بسیار درباره تاریخ افسانه‌ها و تجزیه این افسانه‌ها با استفاده از اصول تحلیل النفس وضع و کیفیت شعور جمعی را بر ما هویدا ساخت. فروید در بحث راجع به شعور باطن و طرز تشکیل عقده‌های روانی اهمیت فراوان برای عقده ادیپوس قابل شده است. در افسانه‌های یونان قدیم چنین آمده است که غیب‌گوئی هنگام تولد شاهزاده یونانی بنام ادیپوس (ادیپ)^(۱) گفته بود که وی پدرش لایوس^(۲) را خواهد کشت و با مادرش ازدواج خواهد کرد؛ بهمین جهت لایوس ادیپوس را پس از تولد در کوهی مخفی کرد. ولی ادیپوس بدست چوپانها از مرگ نجات یافت و وقتی وی بسن رشد رسید در بازگشت بسرزمین اجدادی با پدرش نشناخته جنگ کرد و او را بقتل رسانید و پس از هنر نمائیهای پادشاهی رسید و با مادرش ازدواج کرد و هنگامی که بروی آشکار شد که پدر خود را کشته و با مادرش ازدواج کرده چشمهای خود را از حدقه بیرون آورد و سر بیابان گذاشت. بعقیده فروید این داستان مجسم

1) Oedipe—oedipus.

2) Laios.

کننده احساسات پسر نسبت به پدر و حاکی از کینه و بغض همیشگی پسر نسبت به پدر است .

ولی مالینوفسکی در تحقیقات مفصلی که در مورد زندگی نفسانی مردم تروبریان بعمل آورد اثری از این عقده ندید و باین نتیجه رسید که عقده‌هائی که در نتیجه وضع روابط خانوادگی در فرد وجود می‌آید در نزد ملل مختلف یکسان نیست و تابع نوع و طرز تشکیل خانواده است . و باین جهت باید گفت عقده ادیپوس نتیجه نوع خاصی از خانواده یعنی خانواده اروپائی است که اساس آنرا استیلای مرد و پدرسالاری تشکیل میدهد . ولی در تروبریان، که خانواده بر اساس استیلای زن و مادر سالاری تشکیل شده است ، انتقال نام و اموال از طرف مادر صورت می‌گیرد و جملگی زندگی کودک متابعت از وضع و شرائط مادر میکند . پدر در نظر کودک بیشتر جنبه يك حامی و همبازی بزرگتر دارد و مورد علاقه است و دائی طفل قوانین و مقررات خانوادگی و اجتماعی را بکودکان می‌آموزد و وظایفی را که در جوامع غربی پدر بعهده دارد ایفا میکند، ولی چون در محلی دیگر زندگی میکند کودک احساس حسادت و کینه نسبت بوی ندارد .

کاردینر، که در فصل گذشته از وی یاد کردیم، گفت کلیه انفعالات و افعال نفسانی را نمیتوان ناشی از غریزه جنسی دانست . زیرا انسان تحت تأثیر غرایز دیگری است، که نفوذ آنها کمتر از غریزه جنسی نیست، مانند غریزه صیانت نفس که بشکل احتیاج به تغذیه و احساس ایمنی تظاهر میکند . در نزد اقوام ابتدائی تأمین غذا از مهمترین اشتغالات فکری است و در بعضی از موارد بصورت وحشت انگیزی ظاهر میشود؛ و یا احساس ایمنی که طبیعی انسانست عیناً همین عوارض را در بر دارد؛ زیرا کودک، که از جوجه ممیزه اش با حیوان اینست که مدت طولانی تری احتیاج به پرستاری و مواظبت دارد، دوره رشد او وابسته بمحیط و دیگران است، بر اثر نقصان و کمی توجه احساس تشویش واضطراب میکند . باین ترتیب در برابر تأثیر غریزه جنسی، که فروید مراحل تکوین شخصیت فرد را تابع آن و طرز رفتاری که با آن میشود قرار میداد، کاردینر تأثیر غرایز

متعدد را عنوان کرده معتقد به وجود احساس محرومیت بصور مختلف گردید . او میگوید کلیه مقررات مربوط به پرورش کودک و روابط خانوادگی و سخت گیری‌هایی که نسبت بکودکان در خانواده معمول میگردد و طرزارضای غرائز انسانی و فراوانی با کمبود مواد غذایی و غیره در سالهای اول يك نوع خاص از شخصیت در انسان بوجود میآورد ؛ و این همان شخصیت انسانی است که در فصل پیش بآن اشاره گردید ؛ یعنی مجموعه خصوصیتی که مشترك میان افراد يك جامعه است .

از برخورد تحلیل النفس با علوم اجتماعی این نتیجه بدست آمد که عقده‌های نفسانی جنبه غریزی ندارد و تابع نوع زندگی و آداب و رسوم و اوضاع و احوال اقتصادی و اجتماعی است . چنانکه ما وقتی وضع گروه‌ها و طبقات اجتماعی را از نظر مسائل و روابط جنسی مطالعه میکنیم متوجه باین اختلاف و تفاوت میشویم و می بینیم که هر چند غریزه جنسی در میان همه افراد بشر یکسان است ولی طرز تفکر و نوع زندگی و معتقدات دینی و اخلاقی گروه‌ها و طبقات اجتماعی سبب میشود که این غریزه بصورت‌های مختلف ظهور روز بروز کند .

آنچه از تحلیل النفس عاید علوم اجتماعی گشت فهم کامل شخصیت فرد و مخصوصاً توجه به تاریخچه زندگی و گذشته او بود که مورد نظر خاص علمای اجتماعی قرار گرفت . جامعه‌شناسی تا اوائل قرن بیستم امور اجتماعی را سطحاً در نظر میگرفت و تصویری که از سازمانها و تأسیسات میداد جنبه انتزاعی پیدا میکرد و سبب میشد که دنیای وسیع فردنا دیده گرفته شود . تحلیل النفس طرز توجه به توانمندی شعور باطن و مطالعه عمقی در نفسانیات ، و ازینراه نحوه فهم واقعیات نفسانی را که از نظر جامعه شناسان مخفی بود، نشان داد .

۹- همیارات ملی و طبیعت انسانی

مارگارت مید در کتابی که تحت عنوان «همکاری و رقابت میان اقوام

ابتدائی» نوشته است سبزه تمدن و فرهنگ مختلف را با یکدیگر مقایسه کرده چنین نتیجه میگیرد که سه امر اصلی را میتوان اساس شناسائی تمدن و فرهنگ قرارداد: یکی رقابت و دیگر تعاون و سوم فردیت. باین نحو که در يك جامعه وقتی ساختمان اجتماعی محکم و معتقدات دارای ریشه قوی باشد همکاری و تعاون در کلیه شئون زندگی دیده میشود؛ و بعکس وقتی در مبانی اجتماعی و معتقدات افراد نسبت برسوم و عادات جاری تزلزلی پیدا میشود رقابت و فردیت قوت بیشتری پیدا میکند.

همچنین روت بندیکت و مارگارت مید درباره مفاهیم بهنجار و نابهنجار در جوامع مختلف بحث کرده و چنین نتیجه گرفته اند که بسار رفتارها در جامعه ای غیر عادی و نابهنجار تلقی میشود، در صورتیکه همان رفتارها در جامعه ای دیگر کاملاً طبیعی و عادی بنظر میرسد.

در حقیقت این دو امر بهنجار و نابهنجار بستگی به تمدن و فرهنگ هر جامعه دارد و تابع قواعد و اصول مطلق نیست. از اینجاست که تدقیقات جامعه شناسان و انسان شناسان از نظر روان پزشکی اهمیت زیاد دارد. چه شناسائی دقیق تر جوامع و تمدن های مختلف بخوبی ارتباط میان تعادل روحی را با قواعد و سنن و معتقدات و رسوم اجتماعی نشان میدهد.

مثلاً حالت خلسه و بیخودی که در تمدن هند و دین بودائی نشانه تسلط بر نفس و عالی ترین مرحله از سیر روحانیت است از نظر يك امریکائی علامت خیال بافی و مقدمه بیماری «پارانویا» است.

خدمت انسان شناسی و مردم شناسی بروان شناسی در این بود که از راه مطالعه در تمدن های مختلف و مقایسه آنها با یکدیگر در آنها نشان داده شد که تأثیر فرهنگ و تمدن در تکوین شخصیت فرد بر چه منوال است و از ابتدای تولد و در مراحل مختلف معتقدات و آداب و رسوم جاری در يك جامعه چگونه در روح و ضمیر کودک اثر میگذارد. مثلاً در جامعه ای که ارزش اجتماعی مرد بیش از زن است توجه پدر و مادر به نوزاد از هنگام تولد

در روح نوزاد دارای اثر خاصی است که در شخصیت و طرز رفتار وی بعدها بروز و ظهور میکند. میتوان هر تمدن و فرهنگی را به يك نمایش تشبیه کرد که بازیگران طبق نوبت و دوری که نمایشنامه بعهدۀ آنها گذاشته است و وظائف خود را انجام میدهند؛ یعنی طرز تغذیه كودك و طرز لباس پوشاندن او و طریقه تشویق و یا تنبیه کردن كودك و کلیۀ قواعدی که بوی آموخته میشود همه اینها وسائل و عواملی است که شخصیت فرد را میسازد و این وسائل و عوامل زاده تمدن و فرهنگ است که در يك کشور دیگر از يك شهر تا شهر دیگر و از يك طبقه اجتماعی تا طبقه اجتماعی دیگر تفاوت پیدا میکند. عبارت دیگر هر تمدن و فرهنگ دارای يك سبک خاصی است که شناسائی آن ما را به شناسائی خصوصیات نفسانی افراد رهبری میکند.

بدین نحو تحقیقاتی که توسط انسان شناسان در نقاط مختلف دنیا صورت گرفت بسیاری از فرضیاتی را که درباره طبیعت انسان اظهار شده بود نادرست دانست و چنین نشان داد که طبیعت انسانی را نمیتوان بنحو مطلق و لا تغییر در نظر گرفت هر چند انگیزه ها و تمایلات و غرایز طبیعی انسان مشترك میان کلیۀ ابناء بشر است؛ یعنی همان فصل ممیزی که نوع انسان را از دیگر موجودات متمایز ساخته است. حاصل آنکه این انگیزه ها با تمایلات و غرایز طبیعی چیزی جز ماده اولی نیست که در کارگاه تمدن و فرهنگ هر جامعه تبدیل بمحصول معینی میشود.

فصل چهارم

علوم اجتماعی و سیاست

۱- علوم سیاسی از نظر روش و موضوع

در بخش دوم دیدیم که علوم سیاسی از دوران گذشته تا قرن نوزدهم، بعنوان يك نوع فلسفه اجتماعی در حال تکامل بود. ولی از قرن نوزدهم، به تبعیت از دیگر علوم اجتماعی، در علوم سیاسی نیز با مر تجربه و آزمایش، برای بیان احکام کلی، توجه بیشتری مبذول گردیده شد و از اینجا در موضوع و مسائل علوم سیاسی تجدیدنظر اساسی بعمل آمد.

در گذشته مثلاً در نزد فلاسفه یونان نظیر افلاطون محور اصلی مباحث مربوط به سیاست مشروعیت و حقانیت رژیم و یا بهترین صورت حکومت بود و مبنای آنرا يك سلسله از اصول کلی عقلی تشکیل میداد. ولی بدنبال تحولات اجتماعی و پیدایش افکار و آراء سیاسی مختلفی، مانند افکار و آراء ماکیاوول و ژان بودن و بوسوئه و منتسکو و روسو و آلكسیس دو توکویل، در موضوع علوم سیاسی بجای رژیم و سیستم حکومت بیشتر بواقعیت امور سیاسی عطف توجه گردید.

همگام با این تحول اساسی دانشمندان علوم سیاسی بجای بحث درباره دولت و انواع و صور مختلف آن بمطالعه در زمینه قدرت، یعنی دستگاه دولت و حکومت که بصورت متشکلی بروز و ظهور کرده باشد، پرداختند، و بدین قرار توجه خاص علوم سیاسی به «قدرت» یا «دستگاه» و انواع آن و نیز بوسائل تحصیل و حفظ و حراست و چگونگی مقاومت در برابر آن معطوف گردید.

عقاید سیاسی در طی تاریخ - سازمانهای سیاسی ملی و جهانی - طریقه ها و روشهایی که دولتهای مختلف بکار می بندند - مشخصات احزاب سیاسی و گروههای مختلف بین الملل ، اینها عبارت از اهم مسائلی است که امروز در علوم سیاسی بعنوان مظاهر و صور مختلف قدرت مورد بحث و مطالعه قرار میگیرد .

بنابر تعریفی که امروز مورد قبول علمای سیاست واقع گردیده است^(۱) متعلق بحث علوم سیاسی عبارتست از طبیعت و منشأ و هدف و طرز عمل «دستگاه» دولت و حکومت و همچنین نتایجی که بر اعمال این دستگاه و این قدرت در جامعه مترتب میباشد . غرض از دستگاه یا قدرت فقط دستگاهی نیست که با قهر و غلبه توأم باشد ، بلکه عبارت از دستگاه بمعنای وسیع آنست .

در عصر حاضر علوم سیاسی تا حدی زیادی محتاج سایر علوم ، بخصوص جامعه شناسی و روانشناسی ، است . که در آنها بمطالعه در پدیدار های کلی و عمومی پرداخته میشود^(۲) . علم سیاست که بمطالعه مستقیم و تحلیل مسائل خاص توجهی ندارد برای دست یافتن بمواد و مصالح لازم ناگزیر با استفاده از علوم دیگر است ؛ و از اینجاست که استقلال کامل آن از علوم دیگر میسر نیست . شعب مختلف علوم اجتماعی ، گذشته از موضوعات مشترک خود ، هر يك دارای جهات خاصی است که توجه بآن بنحو تلفیقی بموضوعات و مسائل این علوم جهت تازه ای میبخشد که حائز کمال اهمیت و لزوم است ؛ و بهمین جهت است که انتقال و ارتباط شیوه های مختلف علوم اجتماعی و تحلیل تطبیقی آنها راه و رسم علوم سیاسی را غنی تر ساخته است .

در عصر حاضر تشخیص میزان احتیاج هر علمی بعلوم دیگر بسیار دشوار است . چه هر عملی ضمناً با استفاده از علوم دیگر همواره بر سرمایه خود میافزاید . در این مورد علم سیاست وضع خاصی دارد . این علم تاکنون مفید

1- Sciences sociales . از انتشارات یونسکو .

2- Jean Meynard : Introduction à la Science politique .

معلومات تازه‌ای برای علوم دیگر واقع نگردیده و در آن تا این اواخر چندان توجهی با استفاده از علوم دیگر نشده بوده است.

علوم سیاسی در باب طرز کار سازمانهای سیاسی و دستورالعمل‌ها و تصمیم‌های آن بحث میکند. ولی تصمیمات اولیای امور، بویژه در عصر حاضر، متوجه به مسائل گوناگون و پراکنده است، که مطالعه در آنها معمولاً بر عهده علوم تخصصی است. وقتی دستگاه حکومت تغییراتی در وظایف و طرز کار مردم لازم میداند این تصمیم مربوط به علم و فن سیاست است؛ ولی وقتی دولت در باب نفوس و آینده زندگی اقتصادی جامعه یا برای سیاست خانوادگی و تدبیر منزل و امور کشاورزی اصول و مقرراتی تدوین میکند بکار بردن فنون سیاسی کافی نیست، و از اینجاست که احتیاج علوم سیاسی بدیگر علوم اجتماعی احساس میگردد.

۲- رژیم‌های سیاسی از جهت اقتصادی و اجتماعی

درباره طبیعت و خصائص رژیم‌های مختلف سیاسی، که از مباحث مهم علوم سیاسی است، اولین طبقه‌بندی منظم بوسیله ارسطو انجام گرفته بود؛ و آن عبارت از رژیمهای سه‌گانه سلطنتی و اشرافی و دموکراسی بود. منتسکیو تقریباً همین تقسیم‌بندی را میپذیرفت، و علمای حقوق تا اوایل قرن بیستم کمابیش تحت تأثیر منتسکیو بودند.

ولی جامعه‌شناسی سیاسی نشان داد که، بعلاوه در نظر نگرفتن عوامل دیگر اجتماعی، مانند عامل اقتصادی مثلاً، تقسیم‌بندی حقوق‌دانانها صوری و نارساست. جامعه‌شناسان گفتند که رژیم سیاسی را نمیتوان از مجموعه زندگی اجتماعی جدا کرد. مثلاً در صورتی که رژیم اقتصادی مبتنی بر آزادی اقتصادی و محترم شمردن مالکیت خصوصی باشد رژیم سیاسی را بنحوی تحت تأثیر قرار میدهد، و هر گاه رژیم اقتصادی مبتنی بر منع آزادی فردی و از میان بردن مالکیت خصوصی، یعنی مبتنی بر سیستم سوسیالیستی، باشد تأثیر آن در رژیم سیاسی صورت دیگری خواهد داشت. همچنین در اقتصاد ارشادی و بانقشه، که در رژیم

سیاسی منشأ اثر خاصی است، اگر رژیم اقتصادی متمرکز باشد از نظر سیاسی مرکز تصمیم واحدی را بوجود میآورد و اگر رژیم اقتصادی غیر متمرکز باشد مرکز تصمیم سیاسی نیز متعدد میشود.

وقتی از نظر جامعه‌شناسی رژیم دموکراسی پارلمانی را، که از قرن بیستم در کشورهای غیر صنعتی مستقر شده است، مورد مطالعه قرار میدهیم متوجه میشویم که میان آثار و نتایج مترتب بر سیستم دموکراسی پارلمانی در یک کشور، که هنوز در وضع و حالت کشورهای صنعتی غربی قرار نگرفته و فقر و بیماری و بیسوادی که هنوز دامنگیر اکثریت افراد است، و آثار و نتایجی که در کشورهای غربی بر این سیستم ترتب پیدا میکند فرق بسیار است؛ خصوصاً اینکه، با توجه بسوابق سیاسی مغرب زمین، ملاحظه میکنیم که ظهور و تقویت طبقه بورژوا، که رشد آن تابع رشد و توسعه سیستم سرمایه‌داری است، عامل اصلی حفظ و استقرار دموکراسی بوده است. چه بسا در لباس طریقه‌های جدید دستگاهها و قدرت‌های قدیم موجودیت خود را حفظ کرده و همچنان دوام و استمرار یافته است.

و نیز از امور مؤثر در کیفیت رژیم‌های سیاسی، که در جامعه‌شناسی مورد مطالعه قرار میگیرد، عامل جغرافیائیست. در کشورها و مناطق حاصلخیز، که جمعیت بصورت متراکم زیست میکند و شهرها با فاصله کمی از یکدیگر قرار گرفته‌اند، استعداد آنها برای زندگی شهرنشینی بیشتر است و احیاناً دموکراسی با اشکالات کمتری در این مناطق استقرار یافته؛ در صورتیکه در سرزمین‌های خشک، که صحرای لم‌بزرع فواصل بیشتری را میان مراکز تجمع بوجود آورده و برقراری امنیت بدشواری صورت گرفته است، مشاهده میکنیم که نسبت به رژیم‌های مستبد و غیر دموکراتی تمایل بیشتری وجود دارد. و از اینجا است که بحث جدیدی تحت عنوان جغرافیای سیاسی^(۱)، که بنای آن بر جغرافیای انسانی است، وارد علوم سیاسی شده است.

1) Geo-politique.

نیز در این کشور وضع تازه‌ای بخود گرفت، و با تأسیس مؤسسه ملی علوم سیاسی^(۱) و همکاری جامعه‌شناسان و علمای اقتصاد و آمار با علوم سیاسی در فرانسه بخوبی نشان داده شد که مطالعه صحیح در زندگی سیاسی بدون استفاده از علوم اجتماعی عملی نیست. این حوزه جدید در فرانسه مباحثات طولانی گذشتگان را درباره عقاید سیاسی و مسائلی، از قبیل حق حاکمیت و تفکیک قوی و یا وظیفه و سهم دولت و غیره، که دنباله حوزه‌های فلسفی و حقوقی قرن هیجدهم بود، تقریباً بکنار گذاشته هم خود را صرف مطالعه در باب چگونگی وقوع حوادث سیاسی در جامعه ساخت.

این نکته را ناگفته نگذاریم که این نهضت در خارج از هیأت رسمی حقوقدانان، که تا آن زمان آراء آنها در امور سیاسی دارای نوعی حجیت علمی بود، با استفاده از اصول علوم اقتصادی و جغرافیائی انسانی و جامعه‌شناسی و روانشناسی اجتماعی و آشنائی بعوامل سیاسی صورت گرفت. پژوهشهای اشخاصی چون آندره زیگفرید^(۲) و فرانسو اگوگل^(۳) در زمینه جامعه‌شناسی انتخاباتی، که با مراجعه بعلم مذکور، سعی خود را مثلاً به تعیین موفقیت عدم موفقیت احزاب مختلف در انتخابات مبذول داشتند، از این قبیل بود.

۴- استفاده از ریاضیات و آمار

ضوابط ریاضی وقواعد آماری در علوم سیاسی نیز مانند دیگر علوم اجتماعی مورد استفاده واقع شد، هر چند هنوز آنچنانکه باید اهمیت آنها در علوم سیاسی آشکار نشده است. طرفداران استفاده از ریاضیات در تجزیه و تحلیل و تبیین حوادث سیاسی گفتند نباید علوم سیاسی را از روشهای علوم ریاضی بی بهره گذارد و بنابراین نه فقط استفاده از روشهای آماری را در علوم سیاسی لازم دانستند بلکه استفاده از نحوه استدلال ریاضی و احکام ریاضی را نیز، بمنظور افاده ربط و ضبط تدقیقی به علوم سیاسی، بسیار سودمند شناختند.

1) Fondation nationale des Sciences politiques .

2) André Siegfried. 3) Francois Goguel .

ولی آنچه مسلم است اینست که در جمع آوری اطلاعات مربوط به زندگی سیاسی و عرضه کردن آنها بشکل جدول ها و گرافیک ها علم آمار مورد نیاز علوم سیاسی است. برای نشان دادن کیفیت ارتباط میان متغیرهای گوناگون روش ریاضی همبستگی^(۱)، که بموجب آن میتوان ارتباط دو متغیر را بیکدیگر سنجید، بکار برده شد. چنانکه درباره انتخابات کشور بلژیک از این روش استفاده شد و ثابت گردید که تعداد مردان مشغول بکار و توزیع آراء بنحوی بایکدیگر ارتباط دارد که رأی زنان در نتیجه انتخابات و تعداد نمایندگان احزاب گوناگون تأثیری ندارد.

بطور کلی دردنیای حاضر ارقام حائز چنان اهمیتی است که مطالعه دقیق در امور اجتماعی بدون بکار بردن صحیح این ارقام و عبارت اخیری بدون استفاده از علم آمار عملی نیست. مهمترین استفاده ای که از آمار در علوم سیاسی بعمل میآید در مورد مطالعه در افکار و عقاید است. لرد بر ایس^(۲) پایه گذار مطالعه تدقیقی درباره عقاید عمومی در ۱۸۹۰ گفت «در هیأت حکومتی که مبتنی بر افکار و عقاید مردم باشد بسیار ناپسند و ناروا خواهد بود که دولت نتواند چنانکه باید بسنجش عقاید و افکار مردم موفق آید».

از ابتدای قرن بیستم، نخست در امریکا و سپس در کشورهای اروپا مؤسسات تجسس علمی افکار و عقاید بوجود آمد و پیوسته توسعه بیشتری یافت، مؤسساتی که بنای آنها بر دو علم نهاده شده است: یکی روانشناسی اجتماعی که مورد بحث آن عبارتست از روحیات و واکنشهای انفعالی و ادراکی گروهها در برابر حوادث مختلف و فهم و دریافت علل نفسانی و اجتماعی آن؛ و دیگر علم آمار و بکار بردن آن در جوامع انسانی بعنوان وسیله اندازه گیری و جمع آوری اطلاعات تا رسیدن به مرحله تعمیم کلی.

از شعب علم آمار، چنانکه میدانیم، طریقه آمار گیری نمونه^(۳) است که در پژوهشهای مربوط با افکار و عقاید بکار میرود. لزوم تجسس افکار و

1) Corrélation.

2) Bryce.

3) Simple survey.

عقاید در امریکا بسهم خود در پیشرفت آمارگیری نمونه و پیدایش روشهای بسیار دقیق آن مؤثر بوده است. این نحوه آمارگیری بر اساس آمار ریاضی و حساب احتمالات بنا شده؛ بدین معنی که بجای احصاء کامل با پیدا کردن واحدهای متجانس در جامعه نمونه‌هایی از آنرا انتخاب میکنند. مثلاً اگر خواستند نظر مردم را درباره احتمال وقوع جنگ بدانند افراد جامعه را به تفکیک روحیات و معلومات و افکار سیاسی و وضع اجتماعی آنان بواحدهائی تقسیم و از میان واحدها افرادی را برای مصاحبه انتخاب میکنند.

در امریکا بسیاری از دسته‌های متنفذ و رهبران سیاسی در ابتداء با آمارگیری مؤسسات تجسس افکار و عقاید مخالفت می‌ورزیدند؛ زیرا پی بردن به افکار اکثریت مردم بطریق صحیح علمی با اظهارات آنان، که ناشی از یکنوع خودبینی و عوامفریبی بود، مغایرت داشت؛ یعنی دیگر نمیتوانستند بعنوان افکار و عقاید میلیونها نفر مطالبی را اظهار کنند؛ در صورتیکه همین امر تاحدی وسیله تهذیب محیط سیاسی از افکار و عقاید مغشوش و تشنج آمیز و مانع فعالیت عوامفریبان سیاسی میشد.

مطلب جالب و مهم دیگر آنکه در بسیاری از امور نتیجه این تدقیقات نشان داده است که افکار و نظریات مردم حتی از نظریات کارشناسان هم صائب‌تر است. بعنوان مثال میتوان نظریات مردم امریکارا در مورد اهمیت هواپیمائی در جنگ دوم و لزوم صرف اعتبارات مالی بیشتری را در توسعه صنعت هواپیمائی و اینکه صحت چنین نظریه‌ای بعداً تأیید شد یاد کرد.

در انگلستان مرکز تجسس اجتماعی^(۱) از راه این نوع پژوهشها در زمینه افکار و عقاید وسیله مؤثری در بسیاری از تصمیمات دولت و سازمانهای اداری واقع گردید. مثلاً در مورد رژیم مالیاتی انگلستان، که بوسیله حزب کارگرو وضع شد و مورد انتقاد عده‌ای واقع گردید، همین مرکز جستجوئی راجع بنظر عامه مردم در مورد رژیم مالیاتی بعمل آورد و در نتیجه معلوم شد که سیستم مالیاتی

1) Government social Survey.

انگلستان زبانی را که مخالفان اظهار میکردند بارنیاورده است.

امروزه سعی دولتها در اینست که از مؤسسات مطالعه در افکار عمومی استفاده کنند؛ نهایت آنکه این مؤسسات با وجود قبول همکاری با دولت مایلند از هر جهت استقلال خود را نیز حفظ کنند. اساس کار بدین نحو است که بابی نظری و بدون اینکه هنگام پرسشگری بخواهند نظریات افراد را بطرفی متوجه سازند میکوشند تا از افکار و عقاید عامه مطلع شوند، و در حقیقت عمل آنها یک نوع عکسبرداری از افکار و عقاید مردم در باره امور مورد پرسشگری است از این گذشته چنین مؤسساتی در اکثر کشورها، با اتحاد و همکاری بایکدیگر، در بعضی از امور نظر مردم را در نقاط مختلف جهان مورد پژوهش قرار میدهند. مثلاً مؤسسه گالوب^(۱) بکماک مؤسسات مشابه دیگر در مورد خلع سلاح بعد از جنگ و همچنین درباره مفهوم آزادی در کشورهای مختلف به پرسشگری پرداخت؛ همچنین درباره وضع اقتصادی و طرز معیشت و مفهوم رفاه و تأمین مادی در کشورهای مختلف؛ و نیز در سال ۱۹۴۸ در مورد اینکه برای هر خانواده که از چهار نفر تشکیل شده است میزان هزینه حداقل زندگی چقدر است مطالعه کرد، که جواب چنین بود: در امریکا ماهانه ۲۰۰ و در کانادا ۴۵ و در انگلستان ۲۱ و در هلند ۲۰ دلار.

باین ترتیب ملاحظه میشود که در مسائل ملی و بین الملل برای پی بردن بواقعیت امور و افکار عمومی چگونه میتوان از این مؤسسات استفاده کرد. ولی این مطلب را هم نباید ناگفته گذاریم که همان روشی را که برای پی بردن به افکار و عقاید در کشورهای امریکا و اروپای غربی معمول است نمیتوان در کشورهای آسیائی و افریقائی عیناً بکار برد؛ و از اینروست که، برای بوجود آوردن روشهای مناسبی جهت مطالعه علمی در افکار و عقاید هر کشور، همکاری جامعه شناسان و روانشناسان اجتماعی و مورخان که بتحولات فکری جامعه آشنا باشند لازم خواهد بود. چنانکه مثلاً در امریکا، نظر بطرز

1) Gallup .

تفکر و تربیت خاص افراد، میتوان حتی در امور مربوط بزندگی خصوصی آنها پرسشهای مختلف پرداخت؛ و حال آنکه در ممالک دیگر، نظربسوابق پیچیده زندگی دینی و اجتماعی و اخلاقی مردم، نه تنها در مورد امور مربوط بزندگی داخلی و خصوصی آنها بلکه حتی در زمینه آراء و نظریات کلی و عمومی آنها نیز اقدام باینگونه پرسشگریها امریست بسیار دشوار.

۵- روانشناسی اجتماعی و رهبران سیاسی

دیگر از مباحث روانشناسی اجتماعی، که مورد استفاده علوم سیاسی است، بیان خصوصیات رهبران سیاسی و اجتماعی و نحوه وجود آمدن آنهاست؛ و ازینرا هست که میتوان مبنای انتخاب رهبران را در اجتماعات دینی و زندگی قبیله‌ای، یعنی در گروههایی که مولود تحولات اجتماعی امروزی و نوع زندگی غربی از قبیل زندگی رهبران سندیکائی و سیاسی است، معین کرد و به عواملی که در پیدایش آن مؤثرند پی برد.

مورنو عالم امریکائی مسأله انتخاب رهبر را در گروههای مختلف، و از جمله گروههای کودکان در یک کلاس درس و روابطی که موجب کشش افراد بسوی یکدیگر یا بیزاری و گریز آنان از همدیگر شده است، مورد مطالعه قرار داد و اصول جامعه‌سنجی را چنانکه در پیش گفتیم وضع کرد و شخصیت رهبران سیاسی و علل محبوبیت آنان را نیز بوسیله همین روش که در روانشناسی اجتماعی معمول است مورد مطالعه قرار داد.

جامعه‌شناس امریکائی هارولد لاسول^(۱) شخصیت رهبران سیاسی کشورهای مختلف را بهمین طریق مورد تجزیه و تحلیل قرار داد. مثلاً پیشوایان سیاسی امریکا را در طی سالهای گذشته بسه نوع اصلی سوداگر^(۲) و آشوبگر^(۳) و مدیر^(۴) تقسیم کرد و صفات مشترک میان آنها را در زیرکی و خودخواهی و قدرت تصمیم‌واراده قوی قرار داد؛ در صورتیکه صفت برجسته رهبران سیاسی را در انگلستان طور دیگر باز شناخت.

1) Harold Lasswell.

2) Buisnessmam.

3) Agitator.

4) Director.

و نیز دربارهٔ رشد و نمو شخصیت‌های سیاسی امریکا با همین طریقه بمطالعه پرداخته نشان داد که تا چه حد انگیزدهای زندگی شخصی افراد در زندگی سیاسی و عمومی آنان منعکس است و بطور کلی باین نتیجه رسید که اوضاع و احوال اقتصادی و دستگاه تعلیم و تربیت و خصوصیات روحی هر ملت باعث بوجود آمدن رهبرانی است که از طرف دیگر خود نیز مظهر خصوصیات آن ملت هستند و همان اختلافی که میان شخصیت رهبران سیاسی وجود دارد میان ملتها نیز مشهود است.

سرفردریک بارتولد^(۱)، استاد روانشناسی دانشگاههای لندن و کمبریج، نیز بطور کلی سه نوع رهبر را مشخص نموده است: یکی رهبران «رسمی»^(۲) که قدرت آنها ناشی از منصب و مقام ایشانست: دوم رهبران «متسلط»^(۳) که قدرت خود را بعلمت نیروی تسلط و نفوذ بردیگران بدست میآورند. سوم رهبران «متعقل» یا «منطقی»^(۴) که قدرت و نفوذ خود را از راه توانائی در اقناع مردم دارا گردیده‌اند. بنظروى رهبران فعلی دارای مشخصات تسلط و تعقل هر دو هستند، و وقتی مسائل موجود احتیاج به بحث و مذاقه داشته باشد رهبر متعقل که خوب از عهدهٔ متقاعد نمودن و اقناع مردم برمیآید پیروز میگردد.

برخی از رهبرها رادیکال یعنی طرفدار تغییرات سریع و ناگهانی هستند و برخی دیگر محافظه کار. رهبر رادیکال معمولاً نارضائی شدیدی نسبت بدستگاه موجود نشان میدهد و آنرا مورد انتقاد قرار میدهد و خواستار تغییرات و اصلاحات کلی و سریع است؛ در صورتی که رهبر محافظه کار آداب و رسوم موجود را محترم می‌شمارد و در صحت و صواب دستگاه حاضر تردید نمی‌کند. رهبرها از هر دو دسته دارای تمایلات و طرز تلقی امور بنحو منجز و

1) Fredrik Bartold.

2) Institutional.

3) Dominant.

4) Rational.

مؤکد و احساسات شدیدی نسبت به معتقدات خود هستند و به ندرت میتوان در عقیده آنها از طریق مباحثات منطقی تغییری بوجود آورد .

تمایلات سرکش فرد رادیکال و حس تمکین و تسلیم فرد محافظه کار هر دو نمودار انتقال انفعالی است که در کودکی نسبت به پدر خود داشته اند . رهبر رادیکال ، که طالب تغییر دادن و دگرگون ساختن تشکیلات فعلی است ، گوئی که میخواهد بر پدر و تحکیمات او فائق آید و رهبر محافظه کار ، که خود را خواهان تحکیم مبانی تشکیلات فعلی حس میکند ، گوئی که او با او امر پدر اطاعت مینماید و خواست او را تمکین میکند .

این دودسته از رهبران از دسته رهبرهای منطقی متمایز هستند . رهبر منطقی با تعقل و واقع بینی بامور مینگرد و دستخوش احساسات نمیکردد و چون خطائی در دستگاه دولت و حکومت ببیند با استدلال صحیح به انتقاد میپردازد و با مسائل و مشکلات با واقع بینی و دوراندیشی روبرو میشود . هر چند این سه گروه نظراً از یکدیگر متمایزند ؛ ولی عملاً رهبران دارای این سه دسته از خصوصیات هر سه باهم هستند ، نهایت آنکه در نزد ایشان یکی از آنها بر دودسته دیگر غالب است .

رهبر رادیکال ، مانند هیتلر مثلاً ، چون بقدرت رسد اطاعت بی چون و چرا میطلبد ، و رهبر محافظه کار چون قدرت را از دست دهد یا رادیکال میشود یا از جانشین خود اطاعت میکند . پیروزی نهائی ممکن است نصیب رهبر منطقی باشد ؛ ولی رهبران رادیکال و محافظه کار زودتر و سریعتر به جلب توجه مردم موفق میشوند ؛ زیرا احساسات و تمایلاتی که از خود نشان میدهند نظر مردمی که همانگونه تمایلات را دارند سریعاً بخود جلب میکنند .

رهبر منطقی ، که قاعده با استدلال و اقامه دلیل و برهان بتوجیه مسائل موجود میپردازد ، نمیتواند همچون رهبر رادیکال احساسات انتقام جویانه و عدم رضایت مردم را بسوی هدفها و یا افرادی متوجه سازد و در نتیجه موجبات رضایت آنها را فراهم آورد .

معمولاً پیروان در انتساب صفات نیک و مطلوب به رهبر خود غلو می‌ورزند و او را منزله از خطا و دارای قدرت فوق‌العاده و هوشیاری بی‌نظیر می‌پندارند. رهبرها میتوانند اینگونه احساسات و تمایلات آنها را قالب‌ریزی کرده و بآنها سمت و جهت خاصی بدهند.

رهبر متسلط و مستبد دستور میدهد و اطاعت کورکورانه میطلبد. رهبر دموکرات منش پیروان را تشویق میکند که ایشان نیز در اتخاذ تصمیمات مشارکت داشته باشند و بآنها فرصت و آزادی بیشتری برای کار و فعالیتهای اجتماعی میدهد، در حالیکه رهبر مستبد این آزادی را از آنها سلب میکند و در نتیجه به حس تجاوز و تهاجم دامن میزند.

رهبران دموکرات منش و مستبدالرأی و متسلط در همه شئون زندگی اعم از خانواده و مدرسه و دانشگاه و کارخانه و اداره و غیره دیده میشوند.

رهبر دموکرات منش نسبت با اشخاص لایق و توانا احساس حسادت نکرده آنها را مورد تشویق و حمایت قرار میدهد و زمانی هم که از کار برکنار شود یا بمیرد در اجتماع مردمان توانا و با استعدادی خواهند بود که باشایستگی جای او را بگیرند و کار او را ادامه دهند. در حالیکه رهبر متسلط وقتی از میان برود یا بمیرد، چون در زمان قدرت به استعدادها و مردمان شایسته فرصت بروز و پرورش نداده است، پس از وی اشخاص شایسته‌ای وجود نخواهد داشت که جانشین وی گردند.

لزومی ندارد که رهبر حتماً نابغه‌ای و دارای قدرت فوق‌طبیعی باشد. رهبران معمولاً مردمی هستند که داعیه رهبری آنها نیرومند است و ثبات و پایداری دارد. در هر اجتماع عدده معدودی یافت میشوند که برای رهبری پای‌پیش میگذارند و اکثریت اجتماع از ایشان پیروی میکند.

نتیجه آزمایشی در دانشگاه کلمبیا نشان داد که در میان جوانها این خصوصیات رهبری لازم است تا بتوانند دیگران را بطرف خود مشغول و جلب کنند: ۱- از خود هوشیاری و نکته‌سنجی نشان دهند (تفوق فکری).

۲- دیگران را با وسعت دانش خود به شگفتی وادار نمایند (تفوق علمی).
درحالیکه خصوصیت رهبران دروست پوینت (مدرسه عالی نظامی) بیشتر
مربوط به صورت ظاهر آنها بود .

در آزمونی که درشیکاگو درمورد رهبران جوانان انجام شد خصوصیات
افراد رهبر ازاینقرار میبود: ۱- بجاهائی که دیگران میترسند بروند ایشان
میروند (شجاعت). ۲- میتوانند با روشنی و وضوح درمواقع بحرانی و
هیجان تفکر کنند. ۳- مردعمل هستند. ۴- دارای قدرت تخیلند. ۵- در
موقع خطر مدافع دسته خود هستند. ۶- حضور آنها موجب میشود که اعضای
گروه احساس آسایش و امنیت کنند. ۷- قدرت و سرعت در اتخاذ تصمیم
نیز از خصوصیات روحی آنهاست .

رهبران، اعم از دینی و سیاسی، کسانی بوده اند که از عوامل انفعالی یعنی
ترسها و هراسها و خشمها و نفرتها و همچنین نیازهای انکالی مردم آگاهی
داشته اند و همچون روانپزشکی توانسته اند به ترسها و هراسها و نگرانیهای
آنها با وعده و وعید آرامش بخشند و بموقع خود نیز با تخویف و تهدید جهت
فعالیت ایشان را تعیین کنند و خشم و نفرت را که بر اثر محرومیت ایجاد میشود
بسمت اقلیت هائی (مانند یهودیان در آلمان نازی) متوجه گردانند و با استفاده
از عمل روان پالائی و تسکین احساسات اعتماد همگانی را بخود جلب کنند. مردم
بایستی نیازها و خواستها و حتی تخیلات خود را در وجود رهبر مشاهده کنند تا او
رأ نمونه و مظهری از خود بدانند .

دیگر از روشهای معمول در روانشناسی اجتماعی، که در علوم سیاسی
امروزی مورد توجه قرار گرفته است، موضوع ارتباط فکری و معنوی است،
یعنی چگونگی ارتباط عقاید و احساسات و تمایلات، و مطالعه در اینکه عقاید
و احساسات و معتقدات و تمایلات چگونه در قشرهای مختلف جامعه تأثیر
میکند و بچه نحو دستگاہهای حکومت و یا پیشوایان سیاسی قادرند افکار و
عقاید خود را در میان افراد جامعه رسوخ دهند .

۶ - خدمت انسان‌شناسی بشناسائی بهتر ملل

انسان‌شناسی فرهنگی نیز، که در بیست سال اخیر رونق بسیار یافته، دربارهٔ اصول عقاید ملل مختلف معلومات جدیدی را در اختیار علوم سیاسی گذاشته است. مطالعهٔ کامل در سازمانهای اجتماعی و زندگی قبایل مختلف نشان داده است که زندگی انسان، حتی در عقب مانده‌ترین مراحل تمدن، بدون «اجتماع» مقدور نبوده و بقای اجتماع با قوانین و مقررات و آداب و سنن ملازم بوده است. کلیهٔ اقوام دارای اصول اخلاقی و حقوقی و مقررات حکومتی و سیاسی متفاوتی هستند، و این تفاوتها باعث پیدایش اختلاف در ظواهر و صور خارجی مدنیتها گردیده. و همین اختلافات ظاهری موجب بروز داعیهٔ برتری جوئی ملل اروپائی بر سایر ملل شده است.

انتشارات مرتب یونسکو تحت عنوان «مسألهٔ نژادی در مقابل علوم امروزی»، که نتیجهٔ پژوهشهای انسان‌شناسان دربارهٔ مسألهٔ نژادی بود، در فصل پیش از آن گفتگو کردیم، تا حدی از وحدت افکار نژادی غلط کاست. ولی تأثیر قویتر انسان‌شناسی اجتماعی و فرهنگی در علوم سیاسی این بود که برای اولین مرتبه با طریقهٔ علمی اصول و نظامات زندگی سیاسی اقوام و ملل مختلف شناخته شد و علمای سیاسی توانستند در طرز کار و عمل دستگاههای گوناگون سیاسی بمطالعه پردازند و آنها را با یکدیگر مقایسه کنند.

در این مطالعه انسان‌شناسی سهم بزرگی داشت؛ زیرا انسان‌شناسی تنها علمی بود که مطالعات آن توأم با مشاهده انجام مییافت؛ یعنی علما بمنظور شناسائی اقوام دور افتاده سالها در میان آنها میزیستند. ازین جهت در انسان‌شناسی، بمنظور شناسائی گروههای کوچک، روشها و طریقه‌هایی بکار رفت که سابقاً در علوم اجتماعی وجود نداشت؛ و بهمین علت بود که انسان‌شناسی، هر چند در ابتدا هدف خود را مطالعهٔ در اقوام وحشی میدانست، توانست با سرمایهٔ علمی کافی چه از لحاظ نظری و چه از لحاظ وسایل تدقیق علمی، متوجه اجتماعات غربی شود

و بعلم اجتماعی دیگر مدد مؤثری برساند. انسان‌شناسی از این جهت که علم به «رفتار اجتماعی» انسان، اعم از رفتار منطقی و هشیارانه و رفتار غیر منطقی و غیرهشیارانه است، توانسته است بریشه بسیاری از امور سیاسی از نظر رفتار فردپی ببرد.

از آنجا که در اکثر کشورها برنامه‌های عمومی غالباً در پایتخت‌ها تنظیم میشود باین جهت مسئولان امور نمیتوانند چنانکه لازم است از خواسته‌ها و تمایلهائی که ناشی از اختلافات اجتماعی یا منطقه‌ای یا قومی یا نژادی است باخبر شوند. یکی از پژوهندگان امریکائی بنام مترانت^(۱) در زمان جنگ در امریکا، از راه نمونه‌گیری و با مراجعه با اصول انسان‌شناسی، توانست جوابهای را که مردم هر شهر بمسائل مختلف میدادند قبلاً پیش‌بینی کند، و بدین وسیله واکنشهای افراد را درباره‌ی کمبود مواد غذایی و جیره‌بندی بعضی از کالاها یا تصمیم دولت درباره‌ی صدور بعضی از مواد غذایی بخارج، که مردم پایتخت از آن تاحدی بی‌خبر بودند، با استفاده دقیق از اصول انسان‌شناسی، بطور منظم و منطقی طبقه‌بندی نماید.

با توجهی که بعد از جنگ جهانی بممالک آسیائی و افریقائی^(۲) معطوف شد استفاده از انسان‌شناسی و مردم‌شناسی مهمترین وسیله شناسائی زندگی مادی و معنوی ملل آسیائی و افریقائی گشت. خاصه در انگلستان و در فرانسه، که سالها قبل از انقلابات استقلال جو یانۀ مردم افریقا وقوع حوادث سیاسی بخوبی پیش‌بینی میگردد و در تدقیقات و جمع‌آوری اطلاعات راجع بطرز زندگی و وضع تولید و تقسیم بندی طبقاتی جامعه و روابط خانوادگی و زندگی دینی این جوامع طریقه‌ها و روشهای تدقیق انسان‌شناسان بکار برده میشد و در تبیین و استنتاج کلی و پیش‌بینی تحولات اجتماعی و سیاسی بهمان شیوه انسان‌شناسان عمل میگردد.

1) Metrant.

2) Evans Prichard: African Political System.

۷- دموگرافی و سیاست

دموگرافی یعنی علم نفوس و جمعیت بر اثر بکار بردن روشهای آماری و تجزیه و تحلیل مسائل مربوط به جمعیت در سالهای اخیر ترقی بسیار کرده است. این علم به سهم خود وسیله مؤثری در مطالعات سیاسی است؛ زیرا بمدد دموگرافی میتوان تغییرات جمعیت را پیش بینی کرد و آثار این تغییرات را در حیات سیاسی هر مملکت مورد مطالعه قرار داد. مثلاً، نظر با افزایش متوسط عمر در کشورهای اروپائی، نسبت پیران به کل جمعیت رو بتزاید است؛ در صورتی که در کشورهای توسعه نیافته بر اثر کم شدن تلفات نوزادان نسبت کودکان، و در سالهای آینده نسبت جوانان، به کل جمعیت رو با افزایش است. این تغییر نسبت بدون تردید در زندگی سیاسی مؤثر خواهد بود. در کشورهایی که جمعیت بر اثر تقلیل میزان تلفات نوزادان رو با افزایش است دولت ناچار است با امر تربیت کودکان و تهیه کار برای جوانان توجه بیشتری معطوف دارد؛ و همین افزایش نسبت جوانان است که سبب تحولاتی در دستگاه سیاسی مملکت و بدرشدن افراد کهنسال با سرعت بیشتری از میدان سیاست شده است؛ در صورتی که در کشورهای صنعتی، که عمر متوسط رو بفزون نیست، به پیران بیشتر توجه میشود؛ و این فزونی تعداد پیران در وضع سیاسی مؤثر است؛ چنانکه در انگلستان موفقیت حزب محافظه کار را تا حدی با افزایش تعداد پیران نسبت میدهند.

۸- تصمیمات سیاسی و شناسائی علمی آنها

از مباحث جدید علوم سیاسی جستجوی در اینست که تصمیمات سیاسی توسط چه کسانی و در چه اوضاع و احوالی اتخاذ میشود. تصمیمات سیاسی با شخصیت و روحیه افراد و وضع و حالت گروهها و طبقات اجتماعی و نوع قوانین بستگی دارد؛ و چون تصمیمهای اصلی که اتخاذ میشود همیشه خود نتیجه یک سلسله از تصمیمهای فرعی دیگر است ازینجاست که درین زمینه مطالعه دقیق در یک شبکه درهم و پیچیده از روابط لزوم پیدا میکند.

ظاهر آ چنین بنظر می‌آید که تصمیم‌هایی که منحربوضع قوانین و مقررات مالی و بازرگانی میشود تنها از جانب مقامات معینی که قوانین اساسی تصریح بصلاحت آنها کرده است اتخاذ شده؛ و حال آنکه چون درست ملاحظه کنیم می‌بینیم که عوامل و موثرات گوناگونی در اتخاذ این تصمیمات مدخلیت داشته است.

ازینروست که علمای سیاسی امروز دیگر صرف مراجعۀ باحکام حقوقی را کافی برای فهم و بیان تصمیم‌های سیاسی و نحوه اتخاذ آنها ندانسته و درین باره توجه باحکام دیگر علوم اجتماعی و مطالعه در آنها را نیز لازم تشخیص داده‌اند. چنانکه در انعقاد يك عهدنامه سیاسی یا يك قرارداد تجاری چون درست دقت کنیم می‌بینیم مولود اسباب و علل مختلف اقتصادی و فرهنگی و روحی و غیره است که مدافقه در کیفیت این اسباب و علل و درجه ضعف و شدت آنها نسبت بیکدیگر ما را به «منطق» این عهدنامه‌ها و این قراردادها و جهات نامرئی که منجر بانعقاد آنها شده است راه مینماید.

یکی از شیوه‌هایی نیز که در زمان جنگ در زمینه استراتژی بوجود آمد روشی است که بنام «پژوهش تأثیری»^(۱) خوانده شده و آن عبارتست از اینکه هنگام اتخاذ تصمیم در مورد معین به جستجوی راه‌های گوناگون پرداخته میشود، تا در میان آنها مناسب‌تر از همه مورد قبول قرار گیرد. نحوه عمل بدین شرح است که گروهی از متخصصان شعب مختلف علوم اجتماعی و ریاضی‌دانان با همکاری یکدیگر انواع متغیرهای مربوط به واقعه مورد مطالعه را در نظر میگیرند و باستعانت حساب احتمالات نتیجه احتمالی هر يك از راه‌حلها را تعیین میکنند و برطبق این محاسبات افراد مسئول یکی از راه‌حلها را برمیگزینند. قلمرو اصلی این طریقۀ علوم سیاسی است که پس از جنگ در تصمیمات اقتصادی و تجاری مورد استفاده قرار گرفت.

در این فصل ملاحظه شد که چگونه توسعه علوم مختلف اجتماعی امکانات

1) Recherche opérationnelle .

جدیدی را، چه از نظر مسائل و چه از نظر روش، برای علوم سیاسی بوجود آورده است، هر چند از این امکانات تا کنون بهره کامل آنچنان که باید عاید نشده است. علت این امر هم اینست که در علوم سیاسی، نظیر سایر علوم، تغییر روش و طریقه تدقیقی که با پیدایش عادات و رسوم بستگی دارد بمرور زمان آشکار میگردد. اما شاید فشار حوادث و لزوم یافتن راه حل های عملی بمنظور رفع مشکلات روز افزون عصر ما چنین ایجاب کند که علوم سیاسی سریع تر از قدر متصور تحول یابد.

فصل پنجم

علوم اجتماعی و اقتصاد

۱- تحول در مبانی علم اقتصاد

در بخش دوم بیان شد که از دوران انقلاب صنعتی و پیداشدن طریقه‌های جدید تولید در اروپا مساعی فکری دانشمندانی از قبیل آدام اسمیت مصروف ببا فتن قوانین و قواعدی بود که بر زندگانی مادی بشر جریان داشت. ولی اینان دیگر در پی آن نبودند که دستورالعمل‌هایی نظیر قواعد اخلاقی نیز استخراج کنند؛ بلکه، منحصراً در جستجوی قوانین علمی بودند، نه احکام و طرقی برای زندگی عملی. بعبارت دیگر نحوه تفکر علمای اقتصاد متداول (کلاسیک) نظری و خبری بود نه عملی و انشائی، و در هر صورت این دسته علمای اقتصاد که بگروه خوشبینان لقب یافته‌اند، معتقد به یک نوع تعادل طبیعی بودند.

سپس عده‌ای از علما نظیر «ریکاردو» و «مالتوس» و «استوارت میل» پیدا شدند و گفتند نظام احسن وجود ندارد و در مقابل قوانین اقتصادی از عهد بشر کاری ساخته نیست. از اواسط قرن نوزدهم حوزه‌های مختلفی از سوسیالیستها بوجود آمد که با نظر علمای متداول که عقیده داشتند که زندگی اقتصادی بسوی تعادل گرایش دارد مخالفت کرده بتوصیه اصل مداخله و نظارت مستقیم دولت در امور اقتصادی پرداختند و این دسته از حمایت طبقه کارگر، که در کشورهای صنعتی روز بروز طبقه مشخص و نیرومندی را تشکیل میداد، برخوردار بودند. نتیجه آنکه در قرن بیستم دولتها نسبت باوضاع و احوال اقتصادی و اجتماعی هر کشوری اصل آزادی مشروط و مداخله محدود را بنای کار خود قرار دادند.

دیگر آنکه در قرن بیستم جملگی حوزه‌های اقتصادی مفهوم انسان اقتصادی را، که مبنای نظری اقتصاد متداول بود، فاقد مصداق خارجی دانستند و این تصور را که انسان اقتصادی موجودیست که بطور منفرد و صرفاً بقصد سودجویی بفعالیت‌هایی میپردازد غیر واقعی شمردند. زیرا نتیجه این نحوه تفکر این بود که جامعه باشیوه‌ای مکانیکی از عده‌ای افراد تشکیل شده است که منحصراً در پی منافع مادی خود هستند، و این بیان در حقیقت همان دنباله عقاید ژان ژاک روسو بود که در کتاب قرارداد اجتماعی گفته بود نظام اجتماعی ناشی از یک تصمیم و اراده آگاهانه‌ایست که افراد بشر بدلخواه خود برقرار کرده‌اند.

در اقتصاد متداول افراد بکارفرما و کارگر و مالک و غیره طبقه بندی میشدند و مبنای حیات هر طبقه بطور نظری انگیزه‌های خاصی قرار داده میشد. نظریات بعدی دانشمندان ثابت کرد که فرد در آن واحد ممکن است هم مالک و هم کارفرما و هم کارمند و در هر سه حال مصرف کننده باشد، و بنابراین نمیتوان روانشناسی نظری علمای اقتصاد دو قرن هیجدهم و نوزدهم را، که بر مبنای توجیه اقتصادی بوسیله استدلال قیاسی قرار داشت، پذیرفت. زیرا انسان باختلاف اوضاع و احوال زندگی اجتماعی، روحیات مختلف حاصل میکند.

لکن آنچه موجب دگرگونی اقتصادی شد بروز بحرانهای اقتصادی بود که نارسائی نظریات دانشمندان را آشکار میساخت. این بحرانها بصورت وقایع اجتناب ناپذیر، که رفع آنها از راه جنگ و تسلیحات نظامی میسر مینمود، در آمده بود. خلاصه آنکه اقتصاد آزاد، یعنی اعتقاد بیک تعادل اقتصادی، که علمای اقتصاد قرن نوزدهم بآن میانداشیدند بنظر، امر خطرناک و سهمگینی میرسید که تدابیر اقتصاد آزاد از عهده جلوگیری از عواقب وخیم آن برنمیآید. تا بعد از جنگ جهانی اول بنای کار علمای اقتصاد بر هیأت اقتصاد سرمایه‌داری یا باصطلاح اقتصاد آزاد منکمی بر سود فردی و مالکیت خصوصی بود؛ ولی پس از استقرار اقتصاد سوسیالیستی در روسیه شوروی نسبی بودن قواعد

واصول علم اقتصاد مورد نظر قرار گرفت و بحث از خصوصیات طبیعی و ذاتی هیأت‌های اقتصادی و خصوصیت مطلق قوانین متروک شد و کوشش دانشمندان مصروف بر این گردید که با توجه بسوابق تاریخی هر جامعه و خصوصیات جغرافیائی و اجتماعی و سیاسی آن، هیأت اقتصادی جامعه را تبیین و تفسیر کنند و بیان قواعد اقتصادی مخصوص بهمان جامعه بپردازند.

۲ - شناسائی کلی زندگی اقتصادی

انتقاد مؤثر نظریات اقتصاد متداول نخستین بار بوسیله کارل مارکس صورت گرفت. وی تفکیک امور اقتصادی را از یکدیگر امری انتزاعی و روش علمای اقتصاد متداول را ذهنی و غیر واقعی دانست و گفت زندگی اقتصادی با سیاست و دیانت و اخلاق و بطور کلی با زندگی اجتماعی پیوستگی خاصی دارد. از طرف دیگر حوزه‌های مختلف جامعه‌شناسی اروپا و آمریکا از آنجا که کل جامعه را مد نظر داشتند، بدون تأیید کلیه آراء کارل مارکس، این همبستگی امور اقتصادی را با دیگر امور اجتماعی نشان دادند و نسبی بودن قوانین اقتصادی را آشکار ساختند. بدین قرار در قرن بیستم حوزه‌های اقتصادی این اصل را پذیرفتند که حیات اقتصادی خود از مظاهر زندگی اجتماعی است و از اینروست که فعالیت‌های اقتصادی جامعه را مورد مطالعه قرار باید داد نه فعالیت‌های اقتصادی افراد را.

اقتصادیون متداول مورد بحث علم اقتصاد را کیفیت عوامل اقتصادی، مانند چگونگی قیمت‌ها و رابطه میان قیمت و مزد، تصور می‌کردند، بدون اینکه درین امور اوضاع و احوال اجتماعی را در نظر بگیرند. بعبارت دیگر علمای اقتصاد متداول سازمان اجتماعی و رژیم‌های سیاسی اعتنا نمی‌کردند و توجه باین امور را خارج از قلمرو کار خود می‌پنداشتند. ولی امروزه فقط پیروان افکار سوسیالیستی معتقد به تغییر و یا اصلاح سازمان و روابط اجتماعی هستند، بلکه آزادی طلبان هم این اصل را پذیرفته‌اند که تنظیم زندگی اقتصادی بدون مداخلات و تصمیمات اجتماعی و سیاسی و اداری امکان پذیر نیست و

برای تنظیم امور اقتصادی سهم بزرگی برای دولت قائل شده‌اند. از اینجاست که فرانسوا پرو (۱) يك هیأت اقتصادی را حاصل از ترکیب سه عامل دید و فلسفه کلی، و تکنیک، و سازمانها قلمداد میکنند. مثلاً در هیأت سرمایه‌داری فلسفه کلی عبارت است از تأمین منافع خصوصی افراد و تکنیک عبارت از مجموعه فنون و ابزارها و ادوات فنی و نتیجه اختراعات و مهارت فنی و حرفه‌ای آنها و سازمانها عبارت از نحوه اداره امور و تشکیلات اداری و مدیریت در بخش عمومی و خصوصی.

از اینروست که دولتها برای برقراری تعادل اقتصادی و پیشرفت اقتصاد ملی و حمایت از طبقات ضعیف در مقابل گروههای ذی نفوذ و صاحب قدرت و جلوگیری از تبدیل رقابت آزاد با وضع انحصاری باید در امور اقتصادی و حتی برای نیل به هدفهای مزبور برخی از فعالیت‌های مهم اقتصادی را، از قبیل تولید نیرو (زغال و قوه برق) و حمل و نقل، یا ملی کنند و بادر تحت نظارت خود در آورند. و از اینجاست که مسئولیت سنگینی بر عهده آنان قرار گرفته است. ولی برای آنکه دولتها بتوانند از عهده مسئولیتهای خود بر آیند نمی‌توانند بدون اطلاع کافی با اقدامات مؤثری دست بزنند و برای این کار باید از کلیه فعالیت‌های اقتصادی آگاه باشند.

بحران بزرگ ۱۹۲۹، که در کشورهای صنعتی اروپا و امریکا مشکلات عظیمی را بوجود آورد، مداخله دولت را در امور اقتصادی بصورت يك امر ضروری در آورده بود. روی کار آمدن فرانکلین روزولت در سال ۱۹۳۲ بدنبال این بحران بود. وی قبلاً در مبارزات انتخاباتی بر نامه اقتصادی خود را، که عبارت از يك سلسله از اقدامات و تدابیری بود که با رژیم اقتصاد آزاد مغایرت تام داشت، اعلام کرده بود. معیناً با اکثریت کم سابقه‌ای بریاست جمهوری برگزیده شد و سیاست اقتصادی خود را بنام «نیو دیل»^(۲) با موفقیت اجرا کرد. نیو دیل که اجرای يك سیاست ارشادی را در رژیم اقتصادی کاملاً آزاد ایجاب میکرد طلیعه عصری بود که روز بروز بقدرت و مسئولیت اقتصادی

1) François Perroux

2) New Deal

دولت در کشورهای صنعتی غربی افزوده میگشت و دولتها بهمین علت خود را محتاج باطلاعات علمی بیشتری میدیدند.

برای حصول این مقصود درسی سال اخیر مؤسسات علمی مجهزی در اکثر کشورهای صنعتی بوجود آمد. این مؤسسات بمثابه رصدخانه‌هایی بودند که دانشمندان در آنها تغییرات و تحولات زندگی اقتصادی را زیر نظر داشتند و بدین جهت در دست داشتن روشهایی که بوسیله آنها بتوان همه فعالیت‌های اقتصادی را شناخت لازم می‌آید.

۳- روشهای جدید تحلیلی در علم اقتصاد

درسی سال اخیر تحول مهم در طرز تفکر و مخصوصاً در نحوه تجزیه و تحلیل اقتصادی بوسیله عالم انگلیسی جان مینارد کینز^(۱) (۱۸۸۳ - ۱۹۴۶) صورت گرفت. کینز که اسناد دانشگاه کمبریج بود در سال ۱۹۳۶ کتاب معروف خود را بنام «نظریه کلی کسب و کار و بهره و پول» منتشر کرد و پس از انتقاد از نظریه متقدمین دایر بر برقراری تعادل اقتصادی و تأثیر دستگاههای خریدار، ابتدا بمسأله شغل و بیکاری توجه کرد و ارتباط آنها را با عوامل درآمد و پس انداز و مصرف و سرمایه گذاری کل تشریح نمود و ضرورت مداخله دولت را بمنظور برقرار کردن اشتغال کامل نشان داد. اهمیت روش تحلیلی کینز در این بود که بعکس اقتصاد یون متداول زندگانی اقتصادی جامعه را بطور کلی مورد مطالعه قرار داد و بوسیله اطلاعات آماری عناصر عرضه و تقاضا و پس انداز و مصرف و سرمایه گذاری کل را بایکدیگر سنجید؛ و بهمین مناسبت این روش به روش اقتصادی بزرگ بین^(۲) در مقابل روش اقتصادی خرده بین^(۳) متقدمین موسوم گردید.

حاصل آنکه کینز، که از علمای اقتصاد نیمه اول قرن بیستم است، علم اقتصاد را از دو جهت با دیگر علوم اجتماعی نزدیک کرد: یکی از جهت مطالعه در فعالیت‌های اقتصادی جامعه از قبیل درآمد ملی و حسابداری ملی که معرف

1) Mynard Keynes 2) La méthode macroéconomique.

3) Méthode microéconomique.

جریانهای کلی اقتصادی بود و در حقیقت میتوان آنرا یک نوع جامعه‌شناسی اقتصادی دانست و دیگر از جهت روش تجزیه و تحلیل و ابداع طرقی که بوسیله آنها فعالیت‌های اقتصادی را پیش‌بینی بتوان کرد.

اقتصاد سنجی (اکونومتری)، که در فاصله میان دو جنگ جهانی بوجود آمد، عبارت از نوعی روش تحلیلی بمنظور تبیین امور اقتصادی از راه پژوهش‌های آماری و استفاده از استدلال ریاضی است. زیرا تجربه نشان داده بود که برای فهم و دریافت صحیح روابط کمی، که میان امور اقتصادی وجود دارد، هیچ یک از سه طریقه آمار و نظریه اقتصادی و ریاضیات بنیادی کافی نمیتوانست بود، و با ترکیب و تنظیم این سه طریقه بصورت یک روش واحد است که به نتیجه مطلوب میتوان رسید؛ و این همان طریقه اقتصاد سنجی است.

در اوائل قرن بیستم توسط والراس و پارو حوزه‌ای بنام «حوزه لوزان» تشکیل شد که هدف آن دست‌یابی با اقتصاد محض^(۱) با استعانت احکام ریاضی بود، این دانشمندان با فرض آنکه زندگی اقتصادی خود بخود بسوی تعادل گرایانست میکوشیدند تا رابطه میان امور اقتصادی را بمدد ضابطه‌های ریاضی تحت قواعد علیت در آورند.

انتقاد کنندگان این حوزه مفهوم اقتصاد محض را غیر واقعی و روش آن را جامد و غیر قابل انعطاف خواندند. ولی اصول همین این حوزه اقتصاد محض با داعیه کمتری بود که از نظر تبیین کلی امور اقتصادی، بروش تحلیلی و اقتصاد سنجی مبدل گشت. اقتصاد سنجان سعی کردند تا رابطه میان متغیرهای گوناگون را، از قبیل قیمت و مزد و نرخ بهره و میزان سرمایه‌گذاری و غیره، از راه مشاهده بدست آورند، و بدین وسیله به شناسائی دقیق تر امور اقتصادی نائل آیند.

اقتصاد سنجی در سالهای اخیر برای تنظیم نمونه‌ها (مدل‌ها)ی اقتصادی مورد استفاده واقع گردید؛ و این نمونه‌ها را که در علوم اجتماعی امروزه زیاد بکار برده میشود میتوان بدو دسته تقسیم کرد:

1) Economie pure.

یکی نمونه‌هایی که بمنظور پیش‌بینی حوادث تنظیم میشود و مبتنی بر معادلات ریاضی است و دیگر نمونه‌هایی که بمنظور پژوهش‌های علمی مورد استفاده قرار می‌گیرد و مبتنی بر فرضیات و تقسیم‌بندیهای کیفی و غیر ریاضی است. نوع مورد استفاده در علوم اقتصادی نمونه‌های ریاضی است که ابتدا کورنو^(۱) فرانسوی و سپس لئونتیف^(۲) امریکائی برای نمایش عددی تحولات اقتصادی بکار بردند و در سالهای اخیر اهمیت بسیار پیدا کرد.

در حقیقت غرض از تنظیم نمونه‌های اقتصادی خلاصه کردن پدیدارهای اقتصادی و نمایش آنها بوسیله مقادیر کمی است. مثلاً متغیر میزان مصرف کالاها و میزان سرمایه‌گذاری و میزان کل در آمد را در یک جامعه بصورت ارقام در آورده نشان میدهند که با افزایش هر یک از این متغیرها دو متغیر دیگر چه وضعی بخود می‌گیرند و ارتباط آنها با یکدیگر چگونه است. این نمونه‌ها اغلب بمنظور پیش‌بینی‌های دور یا نزدیک یا در رو نزدیک به هر دو بکار میرود. کوشش دانشمندان علم اقتصاد مخصوصاً در سالهای اخیر مصروف باین بوده است که طریقه‌های مختلف پیش‌بینی^(۳) اقتصادی را دقیق‌تر و کامل‌تر سازند. در بخش اول کتاب دیدیم چگونه متفکران اجتماعی، از قبیل افلاطون و کامپانلا و تامس موروس و سن‌سیمون و کارل مارکس از جامعه آینده هر یک طرحی در ذهن خویش ساخته بودند و از اینراه درباره تحولات بعدی به پیش‌بینی‌هایی می‌پرداختند؛ ولی دانشمندان قرن بیستم بر اثر پیشرفت علوم تدقیقی در صدد بر آمدند تا آینده نزدیکتری را باستعانت اطلاعات مشخص و دقیقی که دارا بودند تعیین کنند.

با استفاده از نمونه‌هایی که بدان اشاره شد ابتدا درباره تحولات کمی نفوس با ترقیاتی که علم دموگرافی بدست آورده بود توانستند افزایش جمعیت را تا سی تا چهل سال آینده به تقریب پیش‌بینی کنند، و بوسیله آن میزان جمعیت مولد

1) Cournot.

2) Leontief.

2) Prévision=Forecasting.

و کارافزای جامعه و رابطه آنرا با میزان کسب و کار بدست آورند، و بطور کلی منحنی تغییرات میزان سرمایه و در آمد ملی و مصرف و غیره را جزء بجزء با فرضیه های مربوط به تغییرات هر یک مشخص کنند، و در نتیجه کیفیت زندگی اقتصادی را در سالهای آینده مجسم سازند، و بدین ترتیب از فشار کابوس وحشت بحرانیهای اقتصادی، که در قرن نوزدهم تا جنگ جهانی دوم بر جوامع صنعتی فروانداه بوده، تا یک اندازه بکاهند. زیرا خطر بزرگ در رژیم سرمایه داری همیشه در این بوده است که میزان تولید از میزان مصرف تجاوز کند، امری که از آن تزلزل در دستگاه تولید و بیکاری انبوه کارگران نتیجه شده است. ولی فنون پیش بینی بمسئولان دستگاه اقتصادی کشور مسیر صحیح را، همانند قطب نما به کشتیبان، نشان میتواند داد و بدین نحو رابطه میان تولید و مصرف را در حد متناسب نگه میتواند داشت.

لیکن باید دانست که پیش بینی و پیش گوئی وقتی مقرون بحقیقت است که همه جانبه و شامل کلیه نواحی زندگی اجتماعی باشد. مثلاً در صورتی میتوان مصرف کالا را تا ده یا بیست سال آینده پیش بینی کرد که بتوان درباره افراد جامعه، یعنی در طرز تفکر و روحیات و حتی ذوقیات افراد که تابع خصائص عمومی و جمعی گروههای اجتماعی است، پیش گوئی کرد.

مثال دیگر مسأله ساعات کار است. در کشورهای صنعتی با افزایش ثروت، که ثمره افزایش نیروهای مولد و مازاد کار است، بتدریج از ساعات کار در روز کاسته میشود و همچنین از تعداد روز کار در هفته؛ بقسمی که در کشورهای متحده امریکا و اکثر کشورهای اروپائی قسمت عمده ای فقط پنج روز در هفته بکار اشتغال دارند و کارشناسان پیش بینی میکنند که باید این مقدار در بیست سال آینده به چهار روز در هفته تقلیل یابد. از اینجهت نحوه گذراندن اوقات فراغت از نظر سلامت روحی و جسمی و همچنین از نظر اقتصادی، یعنی مخارج مربوط بان، از قبیل مسافرت و تفریحات مختلف، از عوامل مهم زندگی جوامع در آینده است؛ بدین طریق که پس از تأمین خوراک و پوشاک و مسکن با افزایش

درآمد عمومی روز بروز سهم بیشتری از درآمد افراد صرف گذرندگان اوقات فراغت می‌گردد؛ و از اینروست که جامعه شناسان در سالهای اخیر در باره این مسأله پژوهشهایی پرداخته‌اند.

بدین قرار ملاحظه می‌شود که امر پیش بینی از عهده علمای اقتصادی بتنهائی خارج است؛ و از اینجاست که آمارشناسان و ریاضی دانان و علمای اقتصاد و جامعه شناسان و روانشناسان اجتماعی در اکثر کشورهای اروپائی و امریکائی مجتمعاً بمنظور طرح و پیشنهاد روش پژوهش بنام فرانگری یا فراپائی (پرسپکتیو)^(۱) اشتراك مساعی داشتند، تا هر يك با طریقه های فنون مربوط بتخصص خود بتوانند وضع و کیفیت متغیرهای زندگی را در آینده پیش بینی کنند و بالنتیجه از مجموع تحول کلی جامعه وضع اقتصادی آینده را روشن نمایند و بعبارت دیگر از يك طرف با تخمین نیازمندیهای فعلی و آتی افراد جامعه و تصویر دقیق حوائجی که در آینده ظاهر خواهد گشت و از طرفی دیگر با محاسبه امکاناتی که طبیعت و قدرت بهره برداری از آن یعنی علوم و فنون جدید و قابلیت مغزی و مهارت یدی افراد برای جامعه بوجود آورده است بتوان دورنمای آینده را در ذهن مجسم نمود.

بنابر آنچه بیان شد سهم مهم علوم اجتماعی و انسانی در پیشرفت تدبیرها و طریقه‌های جدید علم اقتصاد آشکار می‌گردد که چگونه هر معرفتی که قسمتی از زندگانی پر طول و تفصیل انسان را می‌شناساند، و حتی فلسفه و اخلاق نیز، برای شناختن آینده باید مورد نظر قرار گیرد، کما اینکه طریقه «فرانگری» و نهضت علمی مربوط بآن ابتدا بوسیله فیلسوف معروف فرانسوی «گاستون برژه»^(۲) عنوان شد.

۴ - افزایش قدرت دولت

در هیأت اقتصاد آزاد مصرف کنندة بر طبق منافع شخصی عمل میکند. اما وقتی دولت برای حفظ منافع طبقات دست با قدمی میزند باید حتی المقدور

1- Prospective.

2- Gaston Berger.

نسبت بنتایج و عواقب اینگونه اقدامات آگاهی داشته باشد. مثلا وقتی در مورد کالاهای وارداتی تزییقات گمرکی و در مورد کالاهای صادراتی تسهیلاتی برقرار میگردد یا قیمت کالاهای انحصاری تغییر داده میشود یا بوضع مالیات و عوارض مستقیم و یا غیر مستقیم اقدام میگردد لامحاله بعضی گروههای مختلف اجتماعی منتفع و بعضی دیگر متضرر میشوند، و از اینجاست که آگاهی بمیزان در آمد ملی برای اجرای سیاست اقتصادی ضرورت پیدا میکند.

در اقتصاد مبتنی بر رقابت و آزادی، ابتکار و فعالیت افراد که باقتضای منافع شخصی اقدام میکنند، سبب جنب و جوش زندگی اقتصادیست. قیمتها که در نتیجه رقابت در بازار تعیین میشود نمودار و شاخص وضع اقتصادی و روابط تولید و مصرف و تولیدکننده و مصرف کننده از متابعت آن ناگزیر است؛ و حال آنکه در اقتصاد مبتنی بر نقشه بندی تعادل کلی در نتیجه يك سلسله از تصمیمها بدست میآید که آنها را قدرت مرکزی در زمینههای مختلف صنعتی و کشاورزی و مالی و تجاری و حتی فرهنگی و بهداشتی اتخاذ میکند. این تصمیمات مکمل یکدیگرند و از اجرای مجموع آنها نوعی تعادل اقتصادی و اجتماعی برقرار میشود.

از طرف دیگر طبقه کارگر و مردمان محروم از راه مبارزات اجتماعی و تشکیل سندیکاها موفق شده اند طبقات مرفه و دولتها را و ادار بوضع قوانین بمنظور نظارت در روابط کارگر و کارفرما و حداقل مزد و غیره کنند؛ و حال آنکه صاحبان صنایع جدید تأمین بهداشت و سلامت عمومی و اجرای سیاست رفاه اجتماعی را از وسایل پیشرفت صنایع جدید شناخته اند.

پیشرفت و توسعه علوم در قرن حاضر مداخله دولت را در پژوهشهای علمی ایجاب کرده است. از اینرو دیگر دولت آنچنان که طرفداران آزادی در قرن نوزدهم تصور میکردند نمیتواند ناظر بیطرف تحولات اقتصادی باشد.

در اکثر کشورهای که اساساً با رژیم سرمایه‌داری اداره میشوند دولت قسمت عمده سرمایه‌گذاری را در پژوهش‌های علمی بعهده گرفته است، مخصوصاً پس از کشف انرژی اتمی که استفاده از آن مستلزم بکار انداختن سرمایه‌های هنگفت و وسائل شگرفی است که از عهده سرمایه‌داران خصوصی خارج است. تربیت کارشناسان نیز در سال‌های اخیر بیش از پیش مورد توجه دولت‌ها واقع گردیده و این کار در حکم نوعی از سرمایه‌گذاری اقتصادی تلقی شده است. دولت بحکم مسئولیتی که بر عهده دارد نمیتواند صرفاً مانند سرمایه‌دار خصوصی به بهره و سود مادی فعالیت خود متوجه باشد و ناگزیر دارای هدف‌های سیاسی و اجتماعی است؛ یعنی هرچه دامنه فعالیت‌های اقتصادی دولت وسیع‌تر میگردد ارتباط امر اقتصادی با دیگر امور اجتماعی فزونی میگیرد.

بدین جهت کشورهای مترقی، خصوصاً از زمان جنگ جهانی دوم بپس، مشوق دانشمندان به پژوهش‌هایی بوده‌اند که شامل جنبه‌های اقتصادی و اجتماعی هر دو باهم است، بطوری که در اغلب دانشگاه‌ها، مؤسسات پژوهش با همکاری دولت‌ها تأسیس گردیده است و علمای اقتصادی از صورت پژوهندگان که بتنهایی اقدام بمطالعات و تألیفات می‌کردند خارج شده‌اند و با استعانت دیگر علمای اجتماعی بکار دسته جمعی پرداخته می‌کوشند تا از راه جمع‌آوری اطلاعات دقیق نظریات و فرضیات اقتصادی را در واقعیت زندگی بیازمایند؛ و ازینجاست که پژوهش‌های اقتصادی رفته رفته بعنوان عامل اساسی اتخاذ تصمیمات اقتصادی دولتها تلقی میگردد و دستگاه‌های اجرایی همواره بیشتر بصورت سازمانهای پژوهش درمیآید.

در بخش خصوصی نیز مؤسسات اقتصادی بنوبه خود در توجه با مر پژوهش ازدولتها عقب‌نمانده و بصور مختلف با تأسیس مراکز پژوهش در داخل مؤسسات یا با کمک مراکز علمی و دانشگاهی در صدد استفاده از فنون جدید در تحقیقات اقتصادی و اجتماعی برآمده‌اند که رایج‌ترین آنها مطالعات مربوط به بازاریابی^(۱)

1) Marketing

است. و بدین‌طریقی است که صاحبان صنایع در موقع ایجاد صنایع جدید یا هنگام توسعه آن‌ها از راه این مطالعات بوضع آینده بازار کم و بیش وقوف حاصل میکنند. خلاصه آنکه در حال حاضر پیشرفت علوم اجتماعی در زمینه نقشه‌ها و طرح‌های اقتصادی خواه دولتی باشد و خواه خصوصی از مخاطرات تصمیمات دفعی و اتفاقی کاسته و آینده‌ناشناس را نزدیک و روشن نموده است.

۵ - نقشه‌ریزی اقتصادی و روش‌های علوم اجتماعی

در کشورهای که دارای رژیم سوسیالیستی هستند، یعنی دولت مالکیت و وسائل تولید را دست دارد، و همچنین در کشورهای که رژیم حکومت آنها مبتنی بر ثبات اقتصاد سرمایه‌داریست، یعنی مالکیت شخصی و وسائل تولید اصل زندگی اقتصادی را تشکیل میدهد، دولت‌ها دارای نقشه‌ریزی یا نقشه‌بندی^(۱) (برنامه‌ریزی) اقتصادی هستند.

نقشه‌ریزی که ممکن است سه ساله یا پنج ساله یا هفت ساله باشد متضمن هدیه‌نهاییست و دولت‌ها میکوشند فعالیت‌های اقتصادی را در جهت‌ی سوق دهند که هدف‌های تعیین‌شده بنحو مطلوب عملی گردد. هر چند نوع و خصوصیت نقشه‌بندی اقتصادی در کشورهای مختلف از نظر قلمرو، مشمول فعالیت‌های گوناگون، و مخصوصاً از نظر درجه و میزان مداخله، از طرف مقامات تصمیم‌گیرنده هر کشور، متفاوت است، ولی وجود هر نقشه‌ریزی و هر برنامه اقتصادی حاکی از اینست که دولت‌ها در صدد تسریع و یا اختیار جهت خاص برای فعالیت‌های اقتصادی هستند و بگفته «بتلهیم»^(۲) دیگر اقتصاد محکوم قوانین اقتصادی نمیتواند باشد و میل و اراده انسانست که جان‌شین ضرورت اقتصادی گردیده است.

بعبارت دیگر ظهور احتیاجات و تمایلات سبب شده است که افراد جامعه زندگی اقتصادی را آنچنان که هست کافی و رضایت‌بخش ندانسته در صدد تسلط بر آن برآیند. تغییر جهت و یا تسریع فعالیت‌های اقتصادی، که

1- Planification=Planning.

2- Bettelheim.

معمولا هدف هر نقشه‌ریزی اقتصادی است، مسنلزم تغییراتی در زمینه های مختلف حیات اقتصادی و اجتماعی جامعه است و عوامل زندگی اجتماعی که تاکنون بنظر علمای اقتصاد متداول غیر اقتصادی تلقی میشد دخالت تام در کیفیت اجرای نقشه‌ریزی اقتصادی خواهد داشت. مثلا نیروی کار و آداب و رسوم رایج مربوط بفعالیت‌های گوناگون و مقام و اهمیت مشاغل در نظر افراد و بطور کلی طرز تفکر و رفتار افراد جامعه و بعبارت دیگر مسائل مربوط بقلمروهای جامعه‌شناسی و انسان‌شناسی در تنظیم نقشه‌ریزیهای اقتصادی سهم مؤثری دارد. بطوریکه قبل از اقدام به نقشه بندی متخصصان مختلف با همکاری یکدیگر در آمد و احتیاجات يك جامعه و امکانات طبیعی و انسانی توسعه و پیشرفت را بتقریب معین میکنند.

از این جهت در بیست سال اخیر فنون گوناگون که در دیگر علوم اجتماعی سوای علم اقتصاد معمول بوده است در تکمیل مطالعات مقدماتی بمنظور تنظیم برنامه‌های توسعه اقتصادی بکاررفته است و برای نقشه‌ریزی اقتصادی صحیح یعنی تنظیم فعالیت‌های اقتصادی هر کشور، از قبیل منابع زیرزمینی و کشاورزی و دامپروری و صنایع گوناگون و مؤسسات بازرگانی و نحوه توزیع و گردش کالاها و طریق مصرف و عادت مربوط بآن در طبقات مختلف اجتماعی، باید مورد ارزیابی قرارگیرد.

نیروی کار و استعداد فنی افراد کشور از مهمترین عوامل بشمار میرود. باید تشخیص داد که مثلا در پنج یا ده سال آینده بچه نوع تخصصی نیاز بیشتریست و چگونه می‌توان روش تعلیم و تربیت را با هدفهای اقتصادی سازگار ساخت. بهره‌ایکه از جامعه‌شناسی پرورشی نصیب علم اقتصاد شده است از اینجاست؛ و ازینروست که اجرای این امر محتاج بدستگاههای مجهز آماری و پژوهشهای اقتصادی و اجتماعی است.

در سالهای اخیر رشته جدیدی بنام «نقشه‌ریزی آموزش و پرورش»^(۱)

نیز بوجود آمده است که متخصصان آن مبانی علمی خود را از جامعه‌شناسی و علم آمار و مودگرافی و اقتصاد استخراج کرده می‌کوشند تا، با محاسبه میزان رشد جمعیت لازم للتحصیل و میزان احتیاجات آتی جامعه به کارشناسان مختلف و همچنین میزان هزینه و اعتبارات لازم و ارتباط آن با درآمد ملی، برنامه‌ای جهت سالهای آینده تنظیم کنند. از اینجا است که باید گفت تلاش نقشه‌ریزان در اینست که کلیه فعالیت‌های اجتماعی حتی فعالیت‌های معنوی جامعه را تحت قاعده و قانون در آورند بنحویکه همه آنها قابل پیش‌بینی باشد. برای نقشه‌ریزی اقتصادی صحیح باید بعوامل خارج از حدود اقتصاد محض و متعارف نیز توجه داشت؛ زیرا نقشه‌ریزی مربوط با اجتماع معینی است که دارای سوابق تاریخی و خصائص روحی است و در حقیقت باید اجتماع را که اقتصاد، جزئی از آنست بخوبی شناخت. لذا سهم جامعه‌شناسی در شناسائی این عوامل محرز است، خاصه اینکه تجهیز نیروهای درونی يك جامعه بمنظور مشارکت آگاهانه و فعال افراد در هر طرح اقتصادی شرط اساسی توفیق آنست. بعد از جنگ جهانی، که اقتصاد مبتنی بر نقشه‌ریزی در اکثر کشورها عملی گردید، در بعضی از کشورها، که رهبران می‌خواستند هدفهای خاص اقتصادی را بدون در نظر گرفتن خصوصیات روحی و درجه استقبال مردم عملی کنند، نه فقط در وصول به هدفها بنتیجه نرسیدند بلکه با مقاومت‌ها و تشنجهای شدید اجتماعی روبرو شدند. از اینجهت مراعات جنبه‌های روانی و اجتماعی نقشه‌های اقتصادی مورد نظر قرار گرفت.

۶- مسئله جمعیت و علم اقتصاد

سابقاً در فصل مربوط به آمار و مودگرافی بیان شد که دانشمندان انگلیسی مالتوس برای نخستین بار بر رابطه میان جمعیت و اقتصاد توجه کرد. طی قرن نوزدهم افزایش ثروت بیش از جمعیت مورد توجه قرار داشت؛ ولی از اوائل قرن بیستم در اکثر کشورهای صنعتی سیاست تشویق موالید، که ناشی از رژیم‌های اقتصادی ارشادی بود، بجمعیت از نظر کمی اهمیت تازه‌ای

بخشید و پس از جنگ جهانی دوم مسئله جمعیت بصورت مهمترین امر حیات اقتصادی و اجتماعی در آمد. زیرا حصول مرفهیت زندگی از راه تأمین اجتماعی و تعمیم بیشتر عدالت اجتماعی و توزیع عادلانه تر در آمد ملی در کشورهای صنعتی سبب شد که طول متوسط عمر افزایش یابد و در نتیجه نسبت پیران یعنی طبقه غیر مولد در جمعیت اضافه شود؛ در حالیکه در کشورهای غیر صنعتی بر اثر بهبود وضع بهداشت از میزان مرگ و میر کاسته شد و در نتیجه جمعیت بنحو بیسابقه ای رو با افزایش نهاد و از آنجا که طرز معیشت و نحوه تولید در مراحل ابتدائی بود ارضای حوایج افراد مشکلات فراوانی را ایجاد کرد.

روش تحلیلی آلفردوسوی^(۱) دانشمند فرانسوی موجب شد که طرحهای اقتصادی بیشتر بر اساس عامل جمعیت قرار داده شود. وی گفت یکی از عوامل مهم سکون و رکود اقتصادی فرانسه تا قبل از جنگ جهانی دوم کهولت جمعیت یعنی کمی موالید بوده است، و یا از علل اصلی وقوع بحران اقتصادی سال ۱۹۲۹ ممالک متحد امریکا جلوگیری از ورود مهاجرین بآن کشور و حال آنکه بالعکس در آلمان غربی، که در مدت ده سال یازده میلیون نفر از آلمان شرقی بدانجا مهاجرت کرده اند، رونق اقتصادی تا حدی نتیجه این جنب و جوش خلاق جمعیت بوده است.

بعقیده وی علمای اقتصادی تا کنون فراموش کرده بوده اند که افزایش جمعیت انگیزه اساسی اهتمام افراد بکار و کوشش و غلبه و چیرگی بر طبیعت بوده است. اینان زندگی اقتصادی را بغلط نظیر امور فیزیکی دانسته اند که درین مقام کنش مقارن با واکنش است؛ و حال آنکه در زندگی اقتصادی مانند زندگی افراد غالباً واکنش متأخر از کنش است، و بعبارت دیگر آنچه منشأ نیروی خلاق تازه ای در افراد واقع میشود همان امر افزایش جمعیت است.

1- Alfred Sauvy.

۷ - علوم اجتماعی و مفهوم رشد و توسعه اقتصادی

لفظ رشد^(۱) در علم اقتصاد امروزی بهر گونه افزایش کمی اطلاق میشود. مثلا میگویند رشد جمعیت يك کشور یعنی افزایش تعداد افراد در آن کشور، یا رشد سرمایه‌گذاری یعنی افزایش میزان سرمایه‌هایی که بوسیله دولت یا مؤسسات و افراد خصوصی به فعالیت‌های تولیدی و یا ایجاد فعالیت‌های جدید تخصیص داده شده است. منظور از رشد بنحوی مطلق عبارتست از رشد اقتصادی بطور کلی که مصداق خارجی آن وضع اقتصادی کشورهای صنعتی است که از دو قرن پیش بتدریج وارد مرحله پیشرفت اقتصادی شده‌اند. ثمره اکتشافات و ترقیات علمی، که از پنج قرن پیش، یعنی از دوره نوازش، آغاز شده بود، امکان بهره برداری از منابع طبیعی را فراهم ساخت و مال اروپای غربی توانستند همواره بیشتر بدامنه معلومات خود نسبت به عالم طبیعت وسعت بخشند و با هوشیاری خاصی بتطبیق عملی این معلومات، بمنظور افزایش وسائل معیشت و مقدرات مادی زندگی، پردازند.

هزاران سال بشر بکشاورزی و دام‌داری میپرداخت؛ فقط از دو قرن پیش مردم هوشمند اروپا موفق ساختن ماشین و استفاده از نیروهای جدیدی، سوای آب و باد و حیوان و انسان، شدند، و با انقلاب صنعتی قدرت بخار و سپس نیروی برق و امروز نیروی اتم کشف گردید و مورد استفاده قرار گرفت، بقسمی که نه تنها با کثرت وسائل زیستی موفق برفع نیازمندیهای اولی خود شدند، بلکه این رشد متزاید موجب ظهور حوائج جدیدی گردید و در نتیجه رابطه و تأثیر متقابل نیروهای مادی با حوائج انسانی آنچنان توانمندی و جذب و جوشی بوجود آورد که رشد روز افزون فعالیت‌های اقتصادی بصورت یکی از خصائص اصلی حیات اقتصادی و اجتماعی ملل اروپای غربی و امریکای شمالی در آمد و سازمانها و امور اجتماعی و از همه مهمتر طرز تفکر و روحیه افراد دارای این خصایص توانمندی و تغییر و انطباق پذیری دائم گردید.

ولی تمدن ماشینی، که تا نیمه اول قرن بیستم هنوز اکثریت افراد بشر از مزایای آن برخوردار نبودند، بیشتر به بصورت ابزار و وسیله استیلا و سلطه اقلیت در آمده بود. لیکن حوادث جنگ جهانی دوم و گسترش وسائل ارتباطی باعث تشدید میل به بهتر زیستن در میان ملل آسیا و افریقا و امریکای جنوبی گردید و در نتیجه میان وضع اقتصادی این ملل و ملل صنعتی فاصله عظیمی پدید آمد، و از آنجا بمفهوم عقب ماندگی اقتصادی توجه خاص حاصل گردید، و امر توسعه اقتصادی کشورهای عقب مانده در بیست سال اخیر مورد مطالعه جدی علمای اقتصاد قرار گرفت، و اینان پی بردند باینکه علم اقتصاد، که خود نتیجه تحولات زندگی مادی جوامع صنعتی است، بتنهائی کافی برای شناسائی مسئله عقب ماندگی اقتصادی نیست و این مسئله دارای جنبه های غیر اقتصادیست؛ بدین نحو که آنچه سبب عقب ماندگی اقتصادی میگردد وضع و کیفیت زندگی اقتصادی و پیشرفت فنون و تخصص و مهارت فنی و نوع احتیاجات و تمایلات افراد و روابط گروه ها بایکدیگر و چگونگی هیأت و نظام اجتماعی و سوابق تاریخی است و اساساً طرح مسأله عقب ماندگی اقتصادی يك امر نسبی و نتیجه مقایسه میان وضع دودسته از کشورهاست که خود مواد تحولات اجتماعی و سیاسی دنیای معاصر و بدین جهت دامنه آن وسیع تر از قلمرو علم اقتصاد است که نظریه جنبه های گوناگون سیاسی و اجتماعی و اقتصادی آن از دیدگاه علوم اجتماعی گوناگونست که به تجزیه و تحلیل صحیح آن میتوان پرداخت.

پژوهشهای وسیعی که انسان شناسان در پنجاه سال گذشته در اکثر کشور های غیر صنعتی بعمل آورده بودند اهمیت آداب و رسوم و روابط خویشاوندی را در زندگی اقتصادی جوامع ابتدائی نشان داده بود. سپس از مطالعات تطبیقی جوامع صنعتی و غیر صنعتی نیز این نتیجه بدست آمد که در ساختمان اقتصادی کشورهای صنعتی فعالیت های مختلف، مانند شرکت و بانک و

بازار، بصورت‌های مشخص و متفاوتی قابل رویت و سنجش است و بخوبی میتوان با اسناد و اطلاعات و ارقام دقیق، که مبین معاملات مشخص است، از قبیل دفاتر حساب و موجودی‌های بانکی و شاخص قیمت‌ها و غیره، بچگونگی این فعالیت‌هایی برد.

از اینجاست که می‌بینیم در جوامع پیشرفته صنعتی شناسائی جنبه‌های گوناگون حیات اقتصادی روشن و مشخص است؛ و حال آنکه در جوامع کم‌رشد و توسعه نیافته اغلب فعالیت‌ها قابل طبقه‌بندی دقیق نیست، یعنی هر فعالیتی بنحوی منتشر و بصورت غیر قابل متمایزی دارای جنبه‌های اقتصادی و دینی و سیاسی و خانوادگی است. بسیاری از این جوامع از نوع جوامع دهقانی هستند و روش‌های تجارت و همکاری و اعتبار و پس‌انداز تفاوت فاحش در هیأت اقتصادی غربی دارد. درین گونه جوامع صرف نظر از وسائل و تدابیر تولیدی و نوع ماشین آلات که ساده و ابتدائی است وسیله‌داد و ستد نیز منحصر به پول نیست، و بنا بر این مبادله و توزیع و نگاهداری ثروت محدود است و بدون وجود پول راه ساده‌ای برای بدست آوردن قیمت‌ها وجود ندارد و حتی در مواردی نیز که پول مورد استفاده است محدود بودن دامنه استعمال آن مانع از سنجش آسان اکثر روابط اقتصادی است. مثلاً تقدیم و ارسال هدایا میان خویشاوندان و نزدیکان دارای معانی و مفاهیم خاصی است؛ و یا پرداخت اجرت برای انجام خدمات تابع نظام عرف و عادت است.

حاصل آنکه نظریه‌های متعارف عرضه و تقاضا نمیتواند مبین صورتهای گوناگون داد و ستد در این جوامع باشد و از اینجاست که «ریموند فرت»، انسان‌شناس انگلیسی، مدعی است که تعداد احکام علم اقتصاد، که واقعا دارای مصداق عام و شامل باشد، اندک است و بسیاری از این احکام منحصرأ مربوط به دستگاه صنعتی و سرمایه‌داری غربی است. از اینروست که علمای غربی، با وقوف به تفاوتی که در ماهیت زندگی اقتصادی دو دسته از کشورها وجود دارد

و با آگاهی به پیچیدگی امر عقب ماندگی، از دیگر علوم اجتماعی در این راه استمداد جستجو و با استفاده از این علوم به بررسی و مطالعه پرداخته اند که در این باره جامعه شناسی و انسان شناسی راسم مؤثری بوده است؛ مخصوصاً در فهم چگونگی ارتباط میان زندگی مادی و معنوی و پی بردن به انگیزه های روانی افراد در این جوامع. نتیجه آنکه چون امر اقتصادی در این جوامع از امور دیگر قابل تفکیک نیست روش مطالعه باید همه جانبه باشد و با توجه با حکام سایر علوم اجتماعی صورت پذیرد.

۸- جنبه های روانی زندگی اقتصادی

در بیست سال اخیر پژوهش های دامنه داری بوسیله روانشناسان اجتماعی درباره رفتار اقتصادی گروه ها صورت گرفته است. از نظر مصرف نخستین بار فردریک لپله^(۱) فرانسوی در قرن نوزدهم روش مطالعه بودجه خانوار را وضع کرد و در قرن بیستم این روش بوسیله موریس هالبواکس، که در فصل مربوط به جامعه شناسی از وی یاد کردیم، ادامه یافت. کوشش این دانشمندان درین بود که تأثیر روحیه طبقات و گروه های مختلف را در نوع و میزان مصرف معلوم کنند. مانند مثلاً تعیین اینکه مواد مصرفی عمده، از قبیل نان و گوشت و روغن و شکر و غیره، در بودجه خانوار بچه میزان است.

این پژوهشها برای تولید کنندگان مواد مصرفی ارزش بسیار داشت. زیرا بدین وسیله امکان اینکه قیمت و نوع کالای خود را با ظرفیت بازار متناسب سازند و همچنین برای دولتها فرصت اینکه هنگام وضع عوارض و مالیات با آگاهی بعواقب امر بعمل پردازند حاصل گردید. امروز برای دولتها اطلاع باینکه هر یک از طبقات در صورت افزایش درآمد بخرید چه نوع کالا گرایش پیدا میکنند ضرورت یافته است.

یکی از انحاء پژوهش مربوط بمصرف بررسی آراء و معتقدات مردم

1) Frédéric le Play.

است که با روش نمونه آماری بعمل می‌آید، بدین طریق که از امیال و آراء مردم و ذوق و سلیقه آنها درباره نوع و کیفیت و بهای محصولات به پرسشگری پرداخته میشود تا سازندگان بزرگ بتوانند سیاست صنعتی خود را حتی المقدور با میل و سلیقه مردم سازش دهند.

در مورد تولید نیز در روانشناسی اجتماعی به پژوهشهایی در خصوص طرز عمل و نحوه تصور از سود و زیان و بانقشی که از آینده اقتصادی و اجتماعی و سیاسی هر کشوری در ذهن صاحبان صنایع دیگر ایجاد میشود دست زده شده و در این پژوهشها ملاحظه گردیده است که مثلا در مورد مواد غذایی، برخلاف تصور عمومی، مردم خواهان غذاهای نادر نیستند، بلکه علاقه آنها به غذاهای معمول در منطقه ایست که از کودکی بصرف آنها عادت کرده اند، و تغییر تمایلات فقط در طی زمان ممکن است.

دیگر پژوهش اینست که افراد تا چه میزان در مصرف مواد پوشاکی تابع سن و شغل و درجه معلومات و بطور کلی تابع گروهی هستند که بآن تعلق دارند. باین ترتیب شناسائی هر یک از این مشخصات صاحبان صنایع و مولدان را در میزان و نوع تولید محصولات مدد میرساند.

نمونه دیگر این پژوهشها بررسی‌های وسیعی است که در سال ۱۹۵۰ مؤسسه ملی بررسیهای دموگرافی در فرانسه بعمل آورد؛ و از بیش از ده هزار نفر که معرف گروه‌های مختلف اجتماعی بودند به پرسشگری پرداخته شد که در صورتی که ده درصد بدرآمد آنها اضافه شود صرف چه کاری خواهند کرد؛ و ملاحظه شد که گوشت و شراب قبل از نان و شکر و شیر مورد نظر افراد است. بدین ترتیب اهمیت و نوع احتیاجات شناخته آمد و معلوم گردید که هر وقت دولت بخواهد قیمت کالائی را تغییر دهد باید به میزان اهمیت کالاها از نظر روانشناسی اجتماعی کاملا توجه داشته باشد.

اما جنبه‌های روانی زندگی اقتصادی را در کشورهای صنعتی غربی

و کشورهای در حال توسعه دو کیفیت متفاوت است. در کشورهای صنعتی، که يك اقتصاد ماشینی مدتهاست استقرار پیدا کرده است و از نظر روانی طی چندین سال افراد با ماشین و مقتضیات آن خو گرفته‌اند، مسئله اساسی در سازش روحی افراد با صنعت نیست، بلکه در آشنائی آنها بمصرف مواد و کالاهای جدید است که تولید دائم التزاید ماشینیسم ایجاد میکند و از نظر روانی مسئله مهمی را تشکیل میدهد. از اینجا است اهمیت آگهی و مبالغ‌زیادی که صرف آگهی و رشیدگی درباره آن میشود. در صورتی که در کشورهای در حال توسعه مسئله اساسی ایجاد انگیزه‌های جدیدی است که افراد را بشرکت در دستگاه تولید سهم سازد. بنا بر این در کشورهای صنعتی مسئله روانی بیشتر در زمینه مصرف مورد توجه است و در کشورهای در حال توسعه در زمینه تولید.

فصل ششم

نیاز دنیای کنونی به علوم اجتماعی

۱- پیدایش نیازمندیهای جدید

هزاران سال ابناء بشر در نقاط مختلف کرهٔ ارض، بصورت گروه‌ها و اجتماعات محدود و بسته‌ای، بسر میبردند و برای خود با مرور زمان تمدن و فرهنگ و آداب و رسوم بوجود آورده بودند. تغییرات و تحولاتی که در تمدن و فرهنگ و نوع معیشت، بر اثر انقلابات اجتماعی و یا مهاجرات قومی، پدید میآمد آثار خود را طی زمانی دراز بجای میگذاشت؛ و هر چند انقلابات و تحولات دینی تغییرات ناگهانی در پی داشت ولی ماهیگیر یونانی و سیسیلی، که بجای بتکده بکلیسا میرفت، و کشاورز آتش پرست ایرانی، که اسلام آورده بود، همچنان طبق سنن و عادات دیرین بکار و حرفهٔ اجدادی مشغول بودند و انقلابات دینی نیز در زندگی هر روزی آنها موجب تغییرات محسوسی نمیبود.

این وضع کما بیش ادامه داشت تا اینکه در قرن بیستم وسائل ارتباطی موجبات شناسائی بیش از پیش ملل را به یکدیگر فراهم کرد و بافق فکری بشر، که در گذشته محدود به قلمرو خاص قومی و ملی بود، وسعت جهانی بخشید و طرز معیشت و طریقهٔ بهره برداری از منابع مادی که در نزد ملل غرب رایج بود نمونه و سرمشق سایر ملل قرار گرفت. اختلافی که میان وضع زندگی این دودسته از ملل وجود داشت مفهوم عقب ماندگی را ظاهر ساخت. هیأت اقتصادی و اجتماعی کشورهای باصطلاح عقب مانده، که متجاوز از دو سوم

جامعه بشریت را تشکیل میدادند، با ریشه‌های کهنی که داشت، مانع تحول و پیشرفت بنظر رسید. عادات و رسوم که قرن‌ها بعنوان اصول مسلمی نزد این ملل پذیرفته شده بود کهنه و غیر عادلانه و نامعقول جلوه نمود و میلها و آرزوهائی که در گذشته سرکوب شده بود فرصت ظهور و بروز یافت. تصور استقلال و آزادی آنچنان بر افکار ملل منکوب دیروز تسلط یافت که بفاصله بیست سال تعداد دول مستقل جهان قریب دو برابر گشت و در سراسر جهان میل و اراده نسبت بترقی و تحول جنب و جوش بیسابقه‌ای بوجود آورد. ولی این حرکت و جنبش و میل به جهش بسوی آینده قادر نبود بنای آداب و رسوم و معتقدات گذشته را، که زندگی ملل بر اساس آن استقرار یافته و ملازم باطرز تفکر و روحیات این ملل بود، یکباره درهم فروریزد و بجای آن نظم نو بر پا سازد. هر نظم نوی متکی به نظام گذشته بود، زیرا هر تغییری در زمینه‌های اجتماع مشروط و وابسته به عواملی خارج از دایره میل و اراده افراد بشر است.

خلاصه آنکه در کشورهای صنعتی فنون و ابداعات ماشینی سریع‌تر از امکانات سازگاری بشر، با وضعی که مخلوق قریحه و استعداد خود بشر است، در حال پیشرفت و در کشورهای غیر صنعتی نیازمندیها سریع‌تر از امکانات تولیدی و وسائل ارضای آن در حال ظهور است. در نتیجه عصر ما مقارن بروز دو انقلاب است: یکی انقلاب صنعتی جدید، و دیگر انقلاب در نیازمندیهای جدید. در چنین وضعی بود که علمای اجتماعی، بدون داعیه اعجاز و تجاوز از حدودی که علم معین کرده است، به مطالعه و اظهار نظر در این مسائل پرداختند.

۲- داعیه امروزی علوم اجتماعی

علوم اجتماعی در پنجاه سال اخیر، بخصوص در فاصله دو جنگ جهانی، رونق زیادی یافت. اصولاً جنگ اخیر خود یکی از عوامل توسعه علوم

اجتماعی بود. کمکش های میان ملل و عواقب آن اذهان را متوجه مشکلات اجتماعی و اقتصادی جدید کرد و بیش از گذشته سبب توجه زمامداران بمسائل اجتماعی گردید.

این علوم در اول بیشتر جنبه فلسفی داشت و توجه متفکران، از افلاطون و ارسطو گرفته تا جان لاک و ژان ژاک روسو، بیشتر معطوف بشرح و وصف «مدینه فاضله» یا «آیین شهر» بود. آنان بنظر خود راه و روشی را عرضه می داشتند که خیر و صلاح جامعه را در سلوک آن تشخیص میدادند. این نظریات البته به پیدایش جامعه شناسی مدد بزرگی رسانید.

ژان ژاک روسو در قرن هیجدهم خوشبختی و بشر را در زندگی فطری ابتدائی میدانست. همه جا مفهوم یک جامعه متعادل و دسترسی به یک هیأت اجتماعی نمونه در افکار متفکرین رسوخ داشت. زمانی که در ممالک بزرگ، مانند انگلستان و فرانسه و آلمان و ایتالیا، فعالیت های صنعتی آغاز شد هجوم کارگران بکارخانه ها وضع اجتماعی مردم را تغییر داد. دانشمند بلژیکی آدلف کنله آماری تهیه کرد که دگرگونی وضع اجتماعی اروپا و بهم خوردن اساس خانواده را نمودار می ساخت. این امور باعث شد که متفکران اقتصادی و اجتماعی بوضع اجتماع بنحود دیگری بنگرند.

ولی تا قرن بیستم روش تجربی در مطالعات اجتماعی فقط مد نظر عدّه محدودی از دانشمندان بود و مورد استقبال عموم قرار نگرفته بود؛ تا اینکه از ابتدای قرن بیستم امریکائیه با علوم اجتماعی، مخصوصاً با روش تجربی، مقام تازه ای بخشیدند: در گذشته فقط علم اقتصاد به ترقیاتی نائل آمده بود؛ در صورتی که سایر شعب علوم اجتماعی پیشرفتهای چندانی نکرده و بطور کلی مباحث اجتماعی بسیار درهم و مبهم بود. نظریات بیشتر مبتنی بر حدسیات و تخیلات شخصی بود و هنوز یک نظم علمی حاکم بر آن نمی بود؛ ولی لزوم توسعه پژوهش های تجربی همواره بیشتر به همگان مسلم می گشت و نظر عقلی و استدلال قیاسی جای خود را بمشاهده و آزمایش میداد و روز بروز فاصله میان نظر و عمل کمتر میشد و این امر بعلوم مزبور جنبه تدقیقی بیشتری

میداد؛ و از این نظر دو علم مقام و اهمیت خاصی داشت: یکی آمار و دیگری انسان‌شناسی.

آمار بعنوان وسیلهٔ سنجش و اندازه‌گیری دقیق جامعه شناخته شد. زیرا در مورد امور اجتماعی نمیتوان بصرف مشاهده پرداخت. درزیست‌شناسی مثلاً میتوان در آزمایشگاهی تأثیر اشعهٔ معینی را در حیوان معینی مورد مشاهده قرارداد، در صورتی که نمیتوان دربارهٔ انسان بدین نحو عمل کرد. پس برای سنجش و بکاربردن نظریات و خصوصیات علمی در زمینهٔ علوم اجتماعی وسیله‌ای لازم است؛ و آن وسیله آمار است. يك عالم آلمانی رابطهٔ میان رشد اقتصادی را بامیزان جرایم بشکل علامتهای ریاضی در آورد و ضریب همبستگی آنها را با ضابطه‌ای نمایش داد؛ یعنی علم ریاضی وسیلهٔ مطالعهٔ اجتماعی آمار قرار گرفت و بدین قرار بکار رفتن علم آمار در پژوهشهای اجتماعی سبب شد که علوم اجتماعی بعلوم تدقیقی نزدیکتری بیشتری پیدا کند.

در نظر روس و از همه خوشبخت‌تر مردم وحشی بودند، وقتی مطالعه در زندگی همین مردم وحشی جنبهٔ تطبیقی بخود گرفت مردم‌شناسی (اتنولوژی) بوجود آمد. این علم، که در آن ابتدایک توصیف خام و ناقص از زندگی اقوام مختلف پرداخته میشد، سپس با مشاهده و جمع‌آوری اطلاعات از زندگی اقوام سروکار پیدا کرد و بعنوان علمی که غرض از آن شناختن آداب و رسوم همهٔ اقوام بود با خود ارمغان‌گرانهائی برای علوم اجتماعی آورد.

در جنب پیشرفت و توسعهٔ علوم اجتماعی در قرن اخیر، خصوصاً پس از جنگ جهانی دوم، و تخصیص اعتبارات معتابه بمؤسسات پژوهشی در سراسر جهان، بویژه در کشورهای صنعتی غربی، که نتیجهٔ سیر تکاملی علوم و نیاز جهان متمدنست، باین مسئله اساسی نیز توجه خاصی حاصل گردید که در قبال ترقیات شگرف ریاضیات و علوم طبیعی، که موجب افزایش روز افزون قدرت مادی و خارجی انسانست، انسان خود مواجه

بامشکل لاینحلی شده است . و هرچند آدمی بر طبیعت تسلط بیشتری یافته و موفق بحل مسائلی که نسل های گذشته را دچار عجز و حیرت ساخته بود گردیده ، در مقابل آنطور که شایسته و لازم است نتوانسته بموازات موفقیت های علمی برفع مشکلات اجتماعی ، که در حقیقت ناشی از رفتار خود انسانست ، موفق آید ؛ بطوریکه هنوز وضع ارتباط میان طبقات ملل و کشورها و بطور کلی میان نسل های انسانی دستخوش تشنج و اضطراب است و صلح و سلامت و تعادل و نیک بختی بشر ، که غرض اصلی از اختراعات و اکتشافات و ترقیات علوم است ، در معرض برخورد ها و تصادم های نامطلوب قرار گرفته .

این توجه بعلوم انسانی و اجتماعی بمنزله اعتراف بخطائی بود که منادیان ترقی علوم در قرن گذشته باخوشبینی مفرط از آن جانب داری میکردند . آنان چنین میانگاشتند که پیشرفت علوم و فنون باسعادت نوع انسان رابطه مستقیم دارد ؛ و حال آنکه مشاهده شد که قله اعتلای پیشرفت علوم طبیعت انفجار اتمی و انهدام دوشهر ژاپون در جنگ گذشته بود . خلاصه آنکه تحولات ناگهانی که در نتیجه ترقی سریع علوم و صنایع قرن بیستم بوجود آمد موجب افزایش مشکلات انسان گردید و حتی تعداد قلیلی از ملل عالم ، که در پرتو این علوم و صنایع تا حد زیادی برفع فقر و بیماری موفق آمده بودند ، در عوض بیش از بیش بامشکلات دیگری دست بگریبان گردیدند که اهم آنها عبارت است از :

- ۱- از هم پاشیدن نظام خانوادگی که هسته اصلی اجتماع را تشکیل میدهد .
- ۲- نحوه سازش اجتماعی و روانی افراد با مقتضیات تکنولوژی .
- ۳- سستی گرفتن معتقدات دینی و اصول اساسی اخلاقی که تا کنون در حکم حفاظ خانواده بود .
- ۴- عدم تمکین و اطاعت از نسل قبلی که تکیه گاه اخلاقی و معنوی مردم در گذشته بوده .

آنچه موجبات تزلزل این مبانی را فراهم آورد و ازین جهت تشویش و اضطراب جای آرامش و اعتماد را گرفت مخصوصاً پدیدار ماشینیسیم و تکنولوژی جدید بود که تکامل و پیشرفت آن سریع تر از امکان تغییر طرز

رفتار و عادات بشر میبود. پناه بردن دائم التزاید به مسکرات و مواد تخدیری و ارتکاب جرائم روزافزون جوانان و افزایش طلاق و بیماریهای روانی در امریکا و اروپا و کشمکشهای نژادی، که خود ناشی از یک نوع جنون دسته‌جمعی است، از نتایج این تحولات و نابسامانیهای اقتصادی و اجتماعی است.

۳- پیشرفتهای جدید علوم اجتماعیه

افزایش میزان مواد غذایی و تغییر در جنس آنها امری بود که برای مبارزه با فقر ضرورت داشت و بدین منظور میبایست منابع طبیعی و انسانی بهتر شناخته آید. برای علمای جغرافیا و خاصه برای علمای جغرافیای انسانی، که در گذشته درین زمینه بمطالعه پرداخته بودند، جنگ جهانی دوم فرصت پیشرفتهای جدیدی را فراهم آورد. نقشه‌برداریهای هوایی فنون نقشه‌برداری را تکمیل ساخت. پس از جنگ دوم جغرافی دانها متوجه نواحی غیر مسکونی و اراضی بایرو مناطق قطبی شدند. پژوهشهای متداول جغرافیا، از قبیل مطالعه در ساختمان زمین و پستی و بلندی آن و آبهای تحت الارضی و سطح الارضی و آب و هوا، با توجه به کشفیات جدید علوم طبیعی، دنبال گردید. ولی جغرافیای انسانی پیش از بیش برای آبادانی مناطق عقب مانده، حتی مناطق واقع در کشورهای اروپائی و آسیائی، مورد توجه قرار گرفت. شناسائی زندگی گروه‌های انسانی بانحوه سکونت و طرز معیشت و نوع فعالیت و نیازمندیهای آنها، بصورت جنب و جوش دائم بسمت طریقه‌های جدید استفاده از طبیعت، مورد بحث جغرافیای انسانی قرار گرفت.

ازین جهت در مطالعات مربوط ب جغرافیای انسانی لزوم استفاده از تاریخ و جامعه‌شناسی و مخصوصاً علم جمعیت، که تغییرات نفوس را در زمان و مکان بدست میدهد، احساس گردید و علم دموگرافی، که در گذشته بجنبه‌های کمی جمعیت میپرداخت و میزان مرگ و میر و توالد و تناسل و مهاجرت‌ها را نشان میداد، بتدریج بعلم جمعیت تبدیل پیدا کرد. بدیهی است بدین مقصود آنطور که لازم است در صورتی میتوان رسید که بتوان بعوامل و انگیزه‌هایی که منشأ

تغییرات جمعیت است پی برد؛ و این خود نیز محتاج بشناسائی عوامل حیاتی و اقتصادی و نفسانی اجتماعات انسانیت. از اینروست که پس از جنگ جهانی دوم مؤسسات بررسی جمعیت، با همکاری جامعه‌شناسان و روانشناسان و علمای جغرافیا و اقتصاد و آمار و ریاضیات، بوجود آمد و در مورد جمعیت همه جا پژوهش‌های دسته‌جمعی اقدام گردید.

افزایش سریع جمعیت در کشورهای آسیا و افریقا و امریکای جنوبی، که از نخستین مظاهر تماس با تمدن غربی بود، با استفاده از کمک‌های بهداشتی و سیستم تداوی و مبارزه با امراض و آگیر، سبب کاهش ناگهانی میزان مرگ و میر در این کشورها شد و در نتیجه جمعیت همواره رو بتزاید گذاشت و این امر بعلم جمعیت اهمیت خاصی بخشید. در شهرها و دیه‌ها تحت تأثیر زندگی جدید با امر جلوگیری از موالید، آنچنان که در کشورهای غربی معمول است، توجه حاصل گردید، و اینکه این توجه کی و بچه‌نحو صورت خواهد گرفت از مهمترین مسائل حیات اجتماعی و اقتصادی کشورهای غیر صنعتی قرار گرفت، و درین زمینه هرگونه پیش‌بینی باشناسائی این‌گونه عوامل، که خود از مباحث علم دموگرافی است، وابستگی بیشتری پیدا کرد؛ و ازینجا با اهمیت مطالعات دموگرافی توجه خاص حاصل گردید.

اما علم اقتصاد، که از اهم علوم اجتماعی است و سابقه طولانی در کشورهای غربی دارد و در بدو امر در شناسائی و یافتن طریقه استفاده از منابع برای کشورهای کم‌رشد از مهمترین علوم بنظر میرسد، نیازمند تجدید وضع کلی است، و چنانکه دیدیم رشد و توسعه این علم مربوط بوضع خاص جوامع غربی و فقط در آن جوامع است که چنانکه باید میتواند اطلاق کلی پیدا کند. علم اقتصاد، که زائیده انقلاب صنعتی در کشورهای غربی است، بتدریج جزئیات حیات اقتصادی این کشورها را مورد مطالعه قرارداد و رابطه امور را نسبت بیکدیگر مشخص ساخت، در حالیکه در کشورهای غیرصنعتی این جزئیات چون دارای خصوصیات دیگر است، که هنوز ناشناخته مانده است، روش پژوهش اقتصادی در این کشورها میبایست کلی‌تر و وسیع‌تر از روش

اقتصادی علمای غربی باشد و فقط با استفاده از علوم اجتماعی دیگر است که میتوان چنین روشی را بکار بست .

در جوامع غربی علمای اقتصادی در پژوهش امور اقتصادی به عوامل اجتماعی و روانی توجه چندانی نداشتند . زیرا اعتقاد باینکه بشر قادر است نیروی خود را در تسلط بر طبیعت همواره بیشتر گسترش دهد درین جوامع بشدت رسوخ یافته و زندگی مردم بر اساس توانمندی (دینامیسم) و تکنولوژی قرار گرفته است ؛ و حال آنکه در يك جامعه که قرنهای در حالت ایستامندی (استاتیسم) و سکون و رکود و فعالیت یکنواخت بسر میبرده اعتقاد بلزوم و تأثیر و تصرف در طبیعت امریست که تازه میباید در افراد آن بوجود آورده شود .

این نیروهای نامرئی اجتماعی، که سبب کنندی و رخوت و ممانعت از توسعه اقتصادی و پیشرفت اجتماعی است، با نمونهها و طریقههای متداول اقتصادی شناخته نمیشود . از اینروست که علوم چون جامعهشناسی و انسانشناسی ، مدد مؤثری بعالم اقتصاد در کشف و فهم این نیروها و عوامل نامرئی میتوانند رسانند . زیرا طریقهها و فنون ماشینی و اقتصادی در جوامع مختلف تأثیر و سهم مختلف دارد که تعیین چگونگی آنها بر عهده علمای اجتماعی است . حتی علم آمار ، که از مناسبترین وسایل پژوهش اقتصادی و بطور کلی هر پژوهش اجتماعی است ، در کشورهای غیر صنعتی دارای وضع و کیفیت خاصی است ؛ علم آمار، یا علم محاسبه و تجزیه و تحلیل و نتیجه گیری از ارقام ، که بنحوشگفت انگیزی امکان طبقه بندی و مقایسه کمی امور اجتماعی را فراهم آورده است و بعنوان وسیله سنجش مشترك در علوم طبیعی و علوم اجتماعی تا حد زیادی رؤیای متفکران گذشته را که در آرزوی نزدیکی بیشتر میان این دودسته از علوم بودند عملی ساخته است ، در عین دقت و قاطعیت همیشه بیان کننده وضع و حالت اجتماع معینی است ؛ بدین معنی که نظام اجتماعی و سازمان اداری و طرز تفکر افراد در هر کشوری از عوامل سازنده ارقام آماری و بنا بر این شناسائی آن برای تبیین و تفسیر صحیح اطلاعات

آماری ضروری است: باین جهت است که در اکثر کشورها امروز تعلیمات عالی آمار، با وجود استفاده زیادی که از ریاضیات بعمل می‌آید، در دانشکده‌ها و مراکز علوم اجتماعی صورت می‌گیرد و شناسائی جنبه‌های اقتصادی و اجتماعی ضروری تلقی می‌گردد.

۴ - مناسبات علوم اجتماعی بایکدیگر

از مشخصات علوم اجتماعی در عصر حاضر اینست که رشته‌های مختلف این علوم، که در گذشته برای هر کدام قلمرو مستقلی تخصیص داده شده بود و حتی گاهی اصحاب این علوم بایکدیگر از در رقابت در می‌آمدند و بمنظور رد نظریه‌های یکدیگر دست پژوهشهایی می‌زدند، امروز بطور دسته‌جمعی بکار پژوهشهای اجتماعی می‌پردازند. عالم اقتصاد با همکاری آمارشناس و روانشناس و جامعه‌شناس و انسان‌شناس موفق باجرای یک بررسی دقیق و تنظیم طرح جامعی میشود بطوریکه کلیه جنبه‌های امر مورد مطالعه قرار می‌گیرد. ازینروست که هر چند نظر بوسعت دامنه علوم اجتماعی باید هر دسته از دانش پژوهان در رشته معینی تخصص یابند، ولی برای اینکه بتوانند درین رشته معین تخصص پیدا کنند لازم است که بامهات مسائل رشته‌های دیگر علوم اجتماعی نیز آشنائی داشته باشند. و مبنی بر این پیوستگی میان علوم اجتماعی است که امروز مطالعه‌ای بنام «پژوهش بین‌المعارف»^(۱) معمول و مرسوم گردیده است. زیرا هیچیک از علوم اجتماعی حتی کامل‌ترین و دقیق‌ترین آنها را وضع و حالتی نیست که بتواند بتنهائی به تبیین امور اجتماعی پردازد.

برای مثال از حدود علوم اجتماعی خاص، یعنی جامعه‌شناسی و انسان‌شناسی و علم اقتصاد و روانشناسی، در گذشته علم تاریخ را با جامعه‌شناسی و انسان‌شناسی مقایسه می‌کنیم. اگر تاریخ را بتبع بعضی یک رستاخیز گذشته بنامیم و بقول مورخ معروف فرانسوی «میشله» عبارت از احیاء گذشته بدانیم بهر صورت وظیفه مورخ در این خواهد بود که آنچه را که جنبه تکراری

1) Recherche interdisciplinaire

دارد از اموری که جنبه استثنائی دارد جدا کرده بما فلسفه وقایع گذشته را بنمایاند . پس اگر قرار باشد مورخ آنچه گذشته است برای ما زنده کند ناچار است مانند يك نفر روانشناس یا عالم اقتصاد بامور بنگرد تا بتواند رشته ارتباطی که میان این امور برقرار است کشف کند . بنابراین عملاً می بینیم که مورخ يك عالم اجتماعی است ؛ و اگر بخواهیم ببینیم کار مورخ در کجا ختم میشود باید تعریف لوی استروس را در مد نظر آوریم که میگوید «همه چیز تاریخ است یعنی آنچه که دیروز اتفاق افتاده و یا آنچه که لحظه قبل واقع و بیان شده است» . پس معنی تاریخ عبارت خواهد بود از علم به وقایع گذشته که بزمان حال می پیوندند . در مقایسه تاریخ با انسان شناسی ملاحظه میکنیم که مثلاً انسان شناس عادت دارد دقایفهای دوردست یا بقولی اجتماعات ابتدائی را مورد مطالعه قرار دهد و از این لحاظ وضع او تا حد زیادی شبیه بوضع مورخ است که بتتبع در وقایع گذشته می پردازد . برای انسان شناس فاصله مورد توجه در فاصله فرهنگی است و اختلاف مورد بحث در نوع فرهنگ و طرز زندگی ؛ و حال آنکه برای مورخ فاصله امور در همان بعد زمانی است .

فاصله فرهنگی یعنی اختلافی که دو نوع تمدن و طرز تفکر و نوع رفتار میان عالم و افراد جامعه مورد مطالعه وجود دارد . مثلاً زنجیر زدن يك مرد مسلمان در نظر يك انسان شناس فرانسوی ، که باید بتمدن مسلمانان واقف باشد ، يك فاصله فرهنگی است . اما مورخ وقایعی را شرح میدهد که در اجتماع دیگری اتفاق افتاده است . هر حادثه اجتماعی قهراً به زمان گذشته پیوستگی دارد و بدین ترتیب يك فاصله زمانی مورخ را از جامعه مورد مطالعه دور میکند . فاصله فرهنگی و فاصله زمانی سبب آنست که بطور کامل نتوان حوادث و وقایع را تعریف و توصیف کرد . وظیفه مورخ است که وقایع را بقسمی تشریح کند که از عواملی که باعث وقوع يك حادثه شده است نتیجه کلی بدست آید . انسان شناس در آداب و رسوم يك جامعه ، سوای جامعه خود برای کشف انگیزهها و عوامل گوناگون آن بمطالعه می پردازد و می خواهد

ریشه آنها را پیدا کند و اصل و منشأ آنها را دریابد. پس اختلاف میان تاریخ و انسان‌شناسی نه در موضوع بلکه در روش پژوهش است. زیرا موضوع هر دو زندگی اجتماعی و غرض از این هر دو علم فهم بهتر و کاملتر انسان و خصوصیات زندگی اوست. مورخ از راه جمع آوری اطلاعات مختلف باین کار میپردازد و انسان‌شناس از راه مشاهده و قایع. بعبارت دیگر مورخ اطلاعات خود را از روی وقایعی که اتفاق افتاده جمع آوری میکند و انسان‌شناس میکوشد تا بانگیزه‌ها و بواعث نامرئی که محرک افراد در شیوه‌های عملی آنهاست پی ببرد. کار مورخ تنها در ذکر وقایع نیست بلکه در بیان و اثبات علل وقایع نیز هست؛ و بنابراین مورخ نیز مانند عالم اجتماعی در پی یافتن عوامل غیر آشکار است. از ذکر این مثال می‌بینیم که چگونه علم اجتماع بتهائنی قادر بر رسیدن به هدف خود نیست و در آن باید از علوم دیگر نیز استفاده شود.

و اما علم حقوق نیز که، از نظر تعریف کلی جزء علوم اجتماعی بحساب می‌آید و هر چند که، نظر بسابقه طولانی آن، تاکنون استقلال خود را در قبال این علوم حفظ کرده با اینهمه تحولات عصر حاضر در آن خالی از تأثیر نمانده است. زیرا احکام و قواعد حقوقی که برای تبیین روابط شخصی و عمومی وضع شده، نمودار نظام اجتماعی و معتقدات و اصول پذیرفته شده هر عصری است که قسمت‌هایی از آن با تحولات سریع دنیای کنونی قابل انطباق نیست. از این قبیل است مفهوم جدید تربیت و مسئولیت اجتماعی فرد و خانواده و مسئله روابط و حقون زن و مرد و امور مربوط به مالکیت و محدودیت آن که در زمینه حقوق مدنی مسائل جدیدی را طرح کرده و مفاهیم جرم و مسئولیت متقابل فرد و اجتماع و توجه بعوامل اقتصادی و اجتماعی در پیدایش جرم که حقوق جزا را در مسیر تازه‌ای وارد ساخته، و بطور کلی دو مفهوم حق و تکلیف که افق جدیدی را در مقابل حقوق عمومی گشوده و همچنین است تحولات سیاست بین‌الملل و کشاکشها و وابستگی‌های اقتصادی و مسلکی که مقداری از اصول مسلم حقوق بین‌الملل را بلا اجرا گذاشته است. از

اینروست که تجدید نظر در مبانی حقوقی و سازش و تطبیق آنها با مقتضیات عصر و خصوصیات جوامع گوناگون، نه برطبق احکام و سنن جاری و با روش صوری، بلکه با توجه بمنطق تحولات بیش از پیش بصورت امری ضروری درآمده است که اجرای آن جز از راه استمداد از علوم اجتماعی جدید که معرف سیر و چگونگی تحولات اجتماعی است میسر نیست.

نتیجه آنکه علوم اجتماعی و استفاده از آنها در سالهای اخیر ابتدا در امریکای شمالی و سپس در اروپای غربی رواج فراوان یافت؛ بطوریکه امروز در اکثر کشورها علوم اجتماعی مقام مهمی حائز شده است، تا بدان حد که عده‌ای معتقدند که يك کشور در حال توسعه میتواند آسان بتدارك و تلافی عقب ماندگی خود موفق آید هرگاه دارای دو سازمان منظم و مجهز باشد: یکی سازمان نقشه ریزی؛ و دیگر سازمان علوم اجتماعی که بمدد آن پژوهشهای دقیق و بی طرفانه‌ای اهتمام ورزیده شود.

۵ - رابطه میان عمل و نظر

هر وقت در جامعه‌ای يك عده متفکر که خواستند بحث از علوم را بشیوه‌های جدیدی عملی گردانند بوجود آمد ولی این جامعه نتوانست از شیوه‌های آنها استفاده کند محافل اهل نظر امکان اینرا پیدا خواهد کرد که تدریجاً بصورت مجامع نهان روش مذهبی و سیاسی بیرون آید از اینرو از علوم اجتماعی در حل مشکلات بطرز منظم شیوه‌ای رایج شده است که ما از جنگ دوم ببعده در اکثر کشورها شاهد آن هستیم. دولت و یا انواع موقوفات و مؤسسات در امریکا و اروپا بتوسعه علوم اجتماعی کمک میکنند تا مگر بوسیله این پژوهشها بتوانند بحل مشکلات اجتماعی موفق آیند؛ و چون اعمال این پژوهشها سالها وقت میخواهد از مدتها پیش باین مراکز پژوهشی وسیله و اعتبار کافی میدهند؛ زیرا پژوهش اجتماعی بپژوهنده خوب و مدت و وسیله احتیاج دارد. ولی جنبه عملی پژوهشها که در عصر ما مورد توجه قرار گرفته نباید این شبهه را ایجاد کند که میتوان از عالم اجتماعی برای درمان فوری هر

درد اجتماعی نسخه گرفت. استفاده از علوم اجتماعی تابع شرایطی است که اگر منظور نشود ضرر آن بیش از نفع آن میتواند بود. برای اینکه کار علوم اجتماعی بابتدال کشیده نشود و بنام علوم اجتماعی بصدور احکام تحکمی^(۱) ناصحیح و تصدیقات بلا تصور پرداخته نیاید باید دقت شود تا در امور اجتماعی از علمای اجتماعی صلاحیت دار استفاده شود و این صلاحیت حاصل نمیشود مگر با احاطه کافی بمباحث نظری و تشخیص جهت تحولات جامعه و دقت علمی در اتخاذ روش های مناسب با هر پژوهش.

عالم اجتماعی باید همیشه کوشا باشد تا جنبه های نظری علم خود را با مطالعات تجربی توأم کند؛ یعنی نه آنقدر در مباحث نظری و عقاید کلی مستغرق شود که امور جزئی و واقعی را در نظر نگیرد و نه چندان خود را مقید باین امور سازد که از مبانی و اصول علمی که در پیشرفت دائمی است بازماند. خلاصه آنکه عالم اجتماعی باید هوشیارانه از افراط و تفریط در هر یک از این دو طرف بپرهیزد.

۶ - مسئولیت اخلاقی عالم اجتماعی

توجه و اهتمام روز افزون مسئولان اجرایی پژوهشهای اجتماعی نباید موجب این شود که عالم اجتماعی جهان بینی کلی خود را فدای امور جزئی کند. بعبارت دیگر وی باید کوشش کند تا مدینه عقلی اخلاقی را با واقعیت ها سازش دهد و این مقصود بر آورده نمیشود مگر اینکه وی ابتدا واقعیت امور را در خارج از تمایلات و تعصبات مرئی و نامرئی طبقاتی و مسلکی و مذهبی دقیقاً بشناسد تا بتواند به ارائه طرق ترقی و تقدم جامعه موفق آید.

عالم اجتماعی باید سعی کند تا صورتی از یک مرحله تکامل یافته اجتماع را در نظر معاصرین خود مجسم سازد تا اراده و میل نسبت بترقی و تعالی را برانگیزد و بر توانمندی جامعه بیفزاید. در این صورت است که عالم اجتماعی با پژوهشهای خود خواهد توانست از تضادهای میان فرد و جامعه، که بصورت استثمار طبقاتی و محرومیت های اجتماعی و یا ناسازگاری های فردی و جمعی

1) Jugements arbitraires .

بروز و ظهور پیدا میکند ، بکاهد و سبب شود که تصادمات تشنج آمیز بنیروهای خلاق و مفید که موجد تحولات است بدل گردد.

عالم اجتماعی باید باهوشیاری کامل متوجه این امر باشد تا هنگام همکاری با دولتها در اجرای نقشه‌های اصلاحی آنها صرفاً بیک عضو دستگاه اجرائی بدل نشود و قدرت تجزیه و تحلیل و قریحه علمی خود را از دست ندهد و در عین حال در راه انتقاد هم از واقعیتها و ملاکهای علمی دور نشود و بتناسب امکانات زمان از خواسته‌های مرکوز در شعور ظاهر و باطن اجتماع الهام بگیرد تا جامعه عملاً باین خواسته‌ها ، که از راه رفاه و عدالت و مساوات و آزادی و غیره صورت وقوع پیدا خواهد کرد ، نزدیکتر شود و روحیه مثبت و خوش بینی خود را نسبت به آینده با واقع بینی و دقت علمی در همه حال حفظ کند .

عالم اجتماعی باید متذکر این نکات باشد که استفاده از آراء و عقاید او ممکن است در جهت تسهیل کار مجریان در اتخاذ تصمیمات آنها بکار رود و درین میان وی مبدل با بزاری در دست متصدیان گردد که بوسیله این ابزار روحیه و رفتار مردم را برخلاف مصالح و منافع حقیقی مردم در طریق اجرای مقاصد و اغراض ناروای خود بکار اندازند .

از طرق اصلی ترقی و تعالی برای کشورهایی که در موقعیت مملکت ما هستند بکار بردن صحیح و بموقع فنون عملی و تکنیک غربی است که موجب افزایش نیروی کار و در نتیجه موجب قوام و رشد اقتصادیست. لیکن این ممالک در اکثر موارد ناچار باید تنها با استفاده صحیح از این فنون اکتفاء کنند، یعنی مثلاً رادیو و تلویزیون و اتومبیل و هواپیما و توربین مولد برق را، که نتیجه قرنهای تجربه و آزمایش کشورهای غربی است، بدون هیچگونه تغییر مورد استفاده قرار دهند . از اینروست که مسئله اساسی جنبه فنی و علمی نداشته بلکه جنبه اجتماعی و اقتصادی دارد . توجه باینکه بچه نحو و در چه موارد بوسیله چه اشخاص و در رفع چه نوع احتیاجات میتوان از این فنون جدید استفاده کرد از وظایف عالم اجتماعی است.

تعیین طرق و میزان موقعیت استفاده از فنون جدید با مقتضیات هر جامعه تغییر مییابد و بعبارت دیگر طرز سازمان دادن و روش تربیت متخصصان و از همه مهمتر همساز کردن دیگر امور با تکنیک جدید را باید هر کشور و هر اجتماعی با تفحص و تفکر و تجربه شخصی بدست آورد. پژوهشهای اجتماعی در این موارد صحیحترین طرز عمل را نشان میدهد.

برای کشوری که سازنده ماشین نیست و تنها مصرف کننده آنست این خطر وجود دارد که بصرف بکار انداختن ماشین و بهره برداری از آن اکتفاء شود؛ و حال آنکه مسئله اساسی در آموزش و پرورش افرادیست که بتوانند ماشین را چنان بکار اندازند تا از ماشین بهره کافی عاید گردد. چون صنعت و اقتصاد عصر حاضر، که مبتنی بر ماشین است، ایجاب میکند که مصرف روز بروز افزایش یابد یا قهراً باید سعی کرد که احتیاجاتی بطور تصنعی بوجود آید تا ماشین بتواند با سرعت روز افزون بکار خود ادامه دهد و یا اینکه تحول احتیاجات بشر را باید ملاک و معیار تحولات صنعتی قرارداد.

در این مقام مسئولیت اخلاقی علمای اجتماعی خوب آشکار است. زیرا صاحبان صنایع در امریکا و اروپا بمنظور سود بردن بیشتر نتایج مؤثری از پژوهشهای اجتماعی بدست آورده و بوسائل علاقه مند ساختن و عادت دادن افراد بکالاهای مصرفی جدید و همچنین بطرز بالا بردن میزان مازاد کار افراد در کارخانهها از راه مطالعات روانشناسی اجتماعی علم و اطلاع پیدا کرده اند. بررسی مسائلی از قبیل اینکه چگونه میتوان افراد را متقاعد بقبول اقامت در مساکن جدید و یا مصرف کالاهای تازه ساز کرد و یا مطالعاتی که انسان شناسان مشاور کشورهای استعماری درباره مردم آسیا و آفریقا بعمل آورده اند این دولتها را در دوران استعماریاری کرده است.

لیکن آندسته از علمای اجتماعی که معتقد باستقلال رأی و حیثیت و شأن دانش خود باشند وظیفه خود را در این میدانند که صاحبان صنایع و دولتها را متوجه احتیاجات و تمایلات واقعی گروهها و طبقات مختلف مردم سازند تا برنامه کار آنها منطبق با تمایلات و احتیاجات مردم تنظیم شود. همچنین

بترغیب دولت و مؤسسات بزرگ در حفظ منافع طویل‌المده و مصالح آینده اجتماع پرداخته‌نشان می‌دهند که چگونه سلامت و سعادت فردای مردم ضامن بقای جامعه و در نتیجه موجب توفیق و پیشرفت حقیقی آنهاست .

استفاده از علوم اجتماعی البته متضمن خطرهایی نیز هست. از آن جمله است خطری که متوجه دقیق بودن و عینی بودن علوم اجتماعی است. زیرا هدف علوم اجتماعی اینست که بپایه علوم تدقیقی برسد و بنابراین باید دقیق بودن آنها حفظ شود. مرتون، جامعه‌شناس امریکائی، با ذکر اینکه دو عالم اقتصادی هر دو درباره دستمزد کارگران یکی از جانب اتحادیه کارگران و دیگری از جانب کارفرمایان امریکا هر یک گزارشی تهیه کردند که بادیگری تفاوت فاحش داشت، میگوید برای عده‌ای این خود میتواند دلیل بر عدم دقت این علم باشد؛ زیرا اگر این علم واجد دقت عینی بود میبایست این دو عالم بیک نتیجه برسند. با این همه این نتیجه دلیل عدم دقت علوم اجتماعی نیست، بلکه ناشی از منافع مختلف است که طرفین در یک مورد بخصوص دارند: منافع کارگر که افزایش مزد را طالب است و منافع کارفرما که با افزایش دستمزد مخالفت میکند. پس باید بامور عینی و واقعیات اجتماعی توجه داشت و از دخالت دادن اغراض شخصی در مطالعات خودداری کرد تا علوم اجتماعی نیز دارای همان ضبط و ربط علوم تدقیقی گردد. بدون شك دانستنیهایی که این علوم بمانده می‌تواند بحل بسیاری از مشکلات کمک کند. ولی باین نکته نیز باید توجه داشت که با وجود مسائل فراوانی که در زندگی اجتماعی وجود دارد و برای این علم مطرح است این علم هنوز بدرجه‌ای نرسیده که بتواند بکلیه مسائل پاسخ دهد. اینجاست که علمای اجتماعی باید سعی کنند تا این علوم را روشن سازند و بمدد آنها بحل مشکلات جوامع اهتمام ورزند.

۷- علوم اجتماعی و مسئله آزادی بشر

بنا بر گفته ژرژ گورویچ علوم اجتماعی را میتوان باعتباری بعنوان علم آزادی بشری تلقی کرد، یعنی علم با افزایش دامنه امکانات و مقدرات وجود

خاص آدمی و وسیله شناسائی موانعی که باین امر برخورد پیدا میکنند. متعلق بحث و پژوهش علوم اجتماعی، اعم از علم حقوق و انسان‌شناسی و جامعه‌شناسی و دموگرافی و غیره، «وضع انسانی» بطور کلی است. بدین قرار گورویچ پای خود را از حدود کاریک مهندس اجتماعی فراتر گذارده بوجود خاص و قیام ظهوری (اکزیستانس) انسانی توجه میکند. این دسته از علما همه‌جا یکنوع مذهب اصالت تجربه (آمپیریسیم) را در مقابل مذهب اصالت نظریه (تئوریسیم) عرضه میدارند و میکوشند تا در بحث از پدیدارهای اجتماعی دارای روش تجربی مخصوصاً وحدانی باشند. در صورتیکه اصحاب مذهب اصالت علم در قرن گذشته میخواستند علوم اجتماعی را نیز بعینه تابع همان شیوه‌ها و همان روشهایی قرار دهند که در علوم طبیعت معمول میبود. در حقیقت این روش بطور ضمنی هم پیچیدگی زندگی انسانی را نقض میکرد و هم با آزادی بی‌اعتنا بود و آنچه بعنوان مبنی و اساس تفکرات بشر تلقی میشد تنها کار ماشینی بود و وضع خاص انسانی و آزادی او مورد توجه نمیبود. رونق علوم اجتماعی بواسطه همین است که خواهان آزادی بیشتری برای انسانهاست و حدود آزادیها را مشخص میسازد، با قبول این اصل که این حدود در حال تغییر است و در هر عصر و هر زمان يك واقعه متغیر و نسبی است. تصور این آزادی در واقع برخلاف تصویر است که از زمان افلاطون تا دوره نوزایش وجود داشت. زیرا آنها آنچه را که طالب بودند عبارت از آزادی مطلق بمعنی رستگاری از تعلقات دنیوی بود. اینگونه تفکرات و نظریات صاحب نظران که بجامعه ایده‌آلی وبدون تعدی میاندیشند و منکر طبقه و دولت و هرگونه سازمان مقتدر اجتماعی بودند، همه از يك منبع سرچشمه میگرفت و آن تصویری عقلانی، ولی غیر واقع و لامکانی، از آزادیهای بشری بود و حال آنکه آزادی يك امر انضمامی است که آدمی باید در طول حیات خود بمنظور تحقق بخشیدن بآن همواره در کار و کوشش وسعی و تلاش باشد و هیچ رژیم اجتماعی و سیاسی دارای این قدرت نیست که بطور مطلق تأمین آزادیهای بشری را تضمین کند. این حقیقت را علوم اجتماعی

بما میآموزد و حدود آزادی را برای ما مشخص میسازد و جامعه را بآنچه که هست و امکاناتی که برایش میسر است آگاه میسازد.

در مقابل این طرز تفکر عقلانی طرز تفکر افراطی دیگری قرار دارد و آن تسلیم بصرف طریقه ماشینی است. نتیجه این روحیه این شده است که در حل مسائل پیچیده اجتماعی و بیان پدیدارهای روانی و فرهنگی نمونه‌های ماشینی و مکانیکی بکار برده شود. در این صورت این خطر وجود دارد که بشر بتدریج بآلت بی‌اراده‌ای بدل شود و قدرت تفکر و تعقل خود را در برابر تسهیلاتی که ماشین فراهم کرده است از دست بدهد. علوم اجتماعی باید با هر دو رویه افراطی و تفریطی عملاً بمبارزه پردازد و نشان دهد که آزادی بشری بريك مسیر نامتناهی در حرکت و تحول است و با مجموع قوی و فعالیت‌های جسمی و روحی بشریست که میتوان همواره بیشتر بتحصیل آزادی موفق آمد.

علوم اجتماعی بما میآموزد که آزادی‌های بشر فقط در هیأت اجتماع است که دارای معنی واقعی است. زیرا با این علوم وسایل وصول بیک درجه از آگاهی بر موز و خصوصیات جامعه و بعوامل مرئی و نامرئی نیروهای درونی ملائم یا منافر با طبع اجتماع و تمایلات گروهها و طبقات در رد و قبول طریقه‌های جدید فکر و عمل فراهم میگردد. بعبارت دیگر علوم اجتماعی موجب حصول يك خود آگاهی اجتماعی و از آنجا وسیله گسترش آزادی‌های انسانی و در پر تو این علوم است که انسان قادر خواهد گشت که کیفیت زندگی مادی و معنوی خود را بهتر در یابد و در نتیجه بسر نوشت و بآینده خود تسلط بیشتر پیدا کند.

فیلسوف معروف فرانسه هانری برگسن^(۱) عقل را بعنوان قوه‌ای که انسان میتواند بمدد آن هر لحظه آنچه را که با اصول مسلم و بدیهی گرفته آمده است مورد تجدید نظر قرار دهد تلقی میکرد. علوم اجتماعی را میتوان از مصادیق بارز این تعریف دانست. زیرا علوم اجتماعی در حقیقت يك پژوهش و بررسی وسیع و انتهایناپذیری است که انسان بتوسط خویش در باره خود بعمل میآورد. انسان قبول کرده است که خود را مورد تدقیق و تحقیق قرار دهد و بدانشهای تازه‌ای برسد و قهرآباً توسعه این دانشها عامل آن که خود انسانست همچون کودکی که بدنبال سایه خود می‌رود، همواره در سیر و حرکت خواهد بود.

1) Henri Bergson

فهرست مندرجات

ج-۱

پیشگفتار

بخش اول

علوم اجتماعی و جهان بینی های عمومی

فصل اول

دانش اجتماعی در مراحل نخستین

۲	۱- یونان
۶	۲- قرون وسطی
۷	۳- اسلام
۱۰	۴- دوره نوزایش

فصل دوم

علوم تدقیقی و دانش های اجتماعی

۱۲	۱- ریاضیات
۱۷	۲- طبیعیات

فصل سوم

انسان بعنوان دایرمدار هستی

۲۱	۱- تاریخ و فلسفه تاریخ
۲۴	۲- لیبنیتس
۲۵	۳- ولتر
۲۷	۴- ویکو
۲۸	۵- منتسکیو

فصل چهارم

جنبش های فکری و فلسفی

۳۰	۱- دایرة المعارف و نویسندگان آن
۳۲	۲- دیدار شناسان

۳۴	۳- کانت ومفهوم آزادی
۳۶	۴- هگل وخودآگاهی تاریخی
۳۷	۵- فلسفه طبیعت ومذهب تحصلی (پوزیتیویسم)
۳۸	۶- سن سیمون
۴۰	۷- اگوست کنت
۴۵	۸- مارکس
۵۱	۹- جان استوارت میل
۵۲	۱۰- اسپنسر

بخش دوم

علوم اجتماعی در حال تکوین

فصل اول

انقلاب صنعتی وپیدایش علم اقتصاد

۵۶	۱- انقلاب صنعتی
۵۷	۲- آدام اسمیت
۵۸	۳- مرکانتهلیستها وفیزیوکراتها
۵۹	۴- حوزه اقتصاد متداول وروش قیاسی
۶۱	۵- حوزه تاریخی وروش مشاهده و استقراء

فصل دوم

آمار و دموگرافی

۶۳	۱- علم آمار وچگونگی پیدایش آن
۶۴	۲- حساب احتمالات و علم آمار
۶۶	۳- دموگرافی
۶۸	۴- پیشرفتهای اخیر علم آمار

فصل سوم

علوم سیاسی

۷۳	۱- صاحب نظران سیاسی
۷۳	۲- ماکیاول

۷۴	۳- تامس مور
۷۵	۴- کامپانلا
۷۶	۵- لاک
۷۷	۶- منسکیو
۷۷	۷- روسو
۸۰	۸- حوزه سوسیالیستها
۸۱	۹- توکویل

فصل چهارم

جغرافیای انسانی

۸۲	۱- انسان و محیط جغرافیائی
۸۲	۲- هومبولت- راتسل
۸۳	۳- ویدال دولابلانش

فصل پنجم

انسان شناسی

۸۷	۱- انسان شناسی فیزیکی و چگونگی پیدایش آن
۸۸	۲- تحول انسان از نظر طبیعی
۹۰	۳- مفاهیم نژاد و ملیت
۹۲	۴- اتنوگرافی و اتنولوژی

بخش سوم

جامعه شناسی در عصر حاضر

فصل اول

جامعه شناسی در فرانسه

۹۴	۱- دورکیم
۱۰۰	۲- لوی برول
۱۰۲	۳- مارسل موس
۱۰۳	۴- هالیواکس
۱۰۴	۵- حوزه دورکیم و سرانجام آن

فصل دوم

جامعه‌شناسی در آلمان

۱۰۷	۱- جامعه‌شناسی و فلسفه
۱۰۸	۲- دیلتای
۱۰۸	۳- زیمل
۱۰۹	۴- تونیس
۱۰۹	۵- ماکس وبر
۱۱۵	۶- ماکس شلر و پدیدارشناسی
۱۱۹	۷- فیر کنتت
۱۱۹	۸- منهیم
۱۲۱	۹- جامعه‌شناسی در آلمان پس از جنگ جهانی دوم

فصل سوم

جامعه‌شناسی در انگلستان

۱۲۵	۱- جامعه‌شناسی و نظریات اصلاحی
۱۲۵	۲- فایبوس مابان
۱۲۷	۳- چارلز بووت و کارادوک جانس
۱۲۸	۴- سیدنی و بآ تریس وب
۱۲۹	۵- مباحث نظری و تأسیس انجمن جامعه‌شناسی
۱۳۰	۶- وسترمارک
۱۳۱	۷- هابهاس
۱۳۲	۸- گینسبرگ و منهیم
۱۳۳	۹- حوزه جامعه‌شناسی انگلیس بعد از جنگ جهانی دوم

فصل چهارم

جامعه‌شناسی در آمریکا

۱۳۵	۱- پیدایش جامعه‌شناسی در آمریکا
۱۳۶	۲- سامنر
۱۳۷	۳- کولی

۳۰۹	فهرست مندرجات
۱۳۹	۴- گیدینگز
۱۴۰	۵- شمال
۱۴۰	۶- راس
۱۴۳	۷- نائوسکی و ویلیام تامس
۱۴۴	۸- سورو کین
۱۴۷	۹- تالکت پازسنز
۱۴۸	۱۰- رابرت مرتن
۱۴۹	۱۱- جامعه شناسان دیگر در امریکای کنونی
۱۵۱	۱۲- رونق جامعه شناسی و جهات آن در امریکا
۱۵۳	۱۳- خصوصیات جامعه شناسی آمریکائی

فصل پنجم

جامعه شناسی در سایر کشورها

۱۵۶	۱- جامعه شناسی در ایتالیا - ویلفرد و پارتو
۱۶۱	۲- جامعه شناسی در روسیه
۱۶۴	۳- جامعه شناسی در لهستان

بخش چهارم

علوم اجتماعی و انسانی در عصر حاضر

فصل اول

انسان شناسی طبیعی

۱۶۶	۱- انسان و نظریهٔ تطور انواع
۱۶۷	۲- انسان ابتدائی
۱۷۰	۳- خصوصیات جسمانی انسان کنونی
۱۷۱	۴- انسان کنونی و گذشتهٔ او
۱۷۳	۵- سنجش و اندازه گیری در انسان شناسی طبیعی
۱۷۴	۶- انسان شناسی و اکتشافات جدید زیست شناسی
۱۷۶	۷- انسان شناسی و مبحث ژنتیک
۱۷۷	۸- مسئلهٔ اصلاح نسل

فصل دوم

انسان شناسی فرهنگی و اجتماعی

۱۸۰	۱- مطالعهٔ در انسان با استفاده از وسائلی زاید بر علوم طبیعی
۱۸۱	۲- نظریهٔ تطور

۱۸۴	۳- نظریه تاریخی
۱۸۵	۴- انسان شناسی فرهنگی در امریکا
۱۸۹	۵- طبیعت و فرهنگ و شخصیت
۱۹۳	۶- انسان شناسی و مردم شناسی در فرانسه
۱۹۸	۷- انسان شناسی اجتماعی در انگلستان
۲۰۹	۸- اقوام ابتدائی
۲۱۷	۹- فرهنگ پذیری
۲۱۸	۱۰- تدقیقات انسان شناسان در زمینه نژاد
۲۲۱	۱۱- انسان شناسی و زبان شناسی ساختمانی

فصل سوم

علوم نفسانی و علوم اجتماعی

۲۲۶	۱- فرد و جامعه
۲۲۷	۲- پیدایش روان شناسی اجتماعی
۲۳۰	۳- توانمندی گروه ها
۲۳۳	۴- جامعه سنجی
۲۳۵	۵- روان شناسی انبوه های مردم
۲۳۷	۶- روان شناسی ملل
۲۴۰	۷- تصدیقات بلا تصور
۲۴۱	۸- تحلیل النفس و علوم اجتماعی
۲۴۴	۹- ممیزات ملی و طبیعت انسانی

فصل چهارم

علوم اجتماعی و سیاست

۲۴۷	۱- علوم سیاسی از نظر روش و موضوع
۲۴۹	۲- رژیم های سیاسی از جهت اقتصادی و اجتماعی
۲۵۱	۳- مباحث جدید علوم سیاسی
۲۵۲	۴- استفاده از ریاضیات و آمار
۲۵۶	۵- روان شناسی اجتماعی و رهبران سیاسی
۲۶۱	۶- خدمت انسان شناسی بشناسائی بهتر ملل
۲۶۳	۷- دموگرافی و سیاست

۲۶۳ ۸- تصمیمات سیاسی و شناسائی علمی آنها

فصل پنجم

علوم اجتماعی و اقتصاد

- ۲۶۶ ۱- تحول در مبانی علم اقتصاد
 ۲۶۸ ۲- شناسائی کلی زندگی اقتصادی
 ۲۷۰ ۳- روشهای جدید تحلیلی در علم اقتصاد
 ۲۷۴ ۴- افزایش قدرت دولت
 ۲۷۷ ۵- نقشه ریزی اقتصادی و روشهای علوم اجتماعی
 ۲۷۹ ۶- مسئله جمعیت و علم اقتصاد
 ۲۸۱ ۷- علوم اجتماعی و مفهوم رشد و توسعه اقتصادی
 ۲۸۴ ۸- جنبه های روانی زندگی اقتصادی

فصل ششم

نیاز دنیای کنونی به علوم اجتماعی

- ۲۸۷ ۱- پیدایش نیازمندیهای جدید
 ۲۸۸ ۲- داعیه امر روزی علوم اجتماعی
 ۲۹۲ ۳- پیشرفتهای جدید علوم اجتماعی
 ۲۹۵ ۴- مناسبات علوم اجتماعی با یکدیگر
 ۲۹۸ ۵- رابطه میان عمل و نظر
 ۲۹۹ ۶- مسئولیت اخلاقی عالم اجتماعی
 ۳۰۲ ۷- علوم اجتماعی و مسأله آزادی بشر

